

راز درمان

جلد اول

رساله اي در پزشکي سنتي
و گياه درمانی

اثر شادر وان
استاد دکتر عبدالله
احمدیه

سرشناسه : احمدیه، عبدالله، ۱۲۶۵-۱۳۳۸ .
عنوان و نام پدیدآور : راز درمان / اثر عبدالله احمدیه .
مشخصات نشر : تهران: اقبال، ۱۳۸۶ -
مشخصات ظاهری : ج.
شابک : ۱۶۰۰... ۱۳۰۰ ریال (ج. ۱، چاپ اول) : ۱۳۰۰ ریال (ج. ۱، چاپ ششم) : ۴۵۰۰ ریال: ج. ۱
چاپ نهم: ۹۷۸-۹۶۴-۴۰۶-۱۱۱-۰ : ۱۵۰۰ ریال (ج. ۱، چاپ هفدهم) : ۱۲۰۰ ریال: ج. ۲:
۹۶۴-۴۰۶-۰۳۲-۴ : ۱۴۰۰ ریال (ج. ۲، چاپ دوم) : ۴۵۰۰ ریال: ج. ۲، چاپ پنجم:
۹۶۴-۴۰۶-۱۱۰-۱ : ۲۰۰۰ ریال: ج. ۳: ۴۵۰۰ ریال: ج. ۳، چاپ چهارم:
۹۷۸-۹۶۴-۴۰۶-۲۳۷-۷
۹۷۸-۹۶۴-۴۰۶-۱۱۰-۳
یادداشت : ج. ۱ (چاپ اول: ۱۳۸۰) .
یادداشت : ج. ۱ (چاپ ششم: ۱۳۸۱) .
یادداشت : ج. ۱ (چاپ نهم: ۱۳۸۹) .
یادداشت : ج. ۱ (چاپ هفدهم: ۱۳۸۲) .
یادداشت : ج. ۲ (چاپ دوم: ۱۳۸۱) .
یادداشت : ج. ۳ (چاپ دوم: ۱۳۸۴) .
یادداشت : ج. ۲ و ۳ (چاپ چهارم: بهار ۱۳۸۹) .
مندرجات : ج. ۱. رساله‌ای در پزشکی سنتی و گیاه‌درمانی.- ج. ۲. طبیب خادم طبیعت
است: پژوهشی علمی و عملی در پزشکی سنتی و گیاه‌درمانی.- ج. ۳. با طبیعت بر بالین بیمار:
پژوهش علمی و عملی در پزشکی سنتی و گیاه درمانی
موضوع : گیاهان دارویی
موضوع : پزشکی سنتی
رده بندی کنگره : R۱۲۵/۱۲۸۶ ۱۳۳الف/۱۲۸۶
رده بندی دیوبیع : ۶۱۰
شماره کتابشناسی ملی : ۱۳۹۵-۱۳۶۳

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

پیشگفتار

علم و دانش را مرزی نیست و هیچگاه نمی‌توان آنرا در سر حدات قراردادی متوقف ساخت. بدین لحاظ اگر در این کتاب ناءگیدی به کاربرد گیاهان دارویی و گیاه درمانی شده است بهبیچوجه هدف، نفی داروهای جدید و روش‌های نوین پزشکی جهان نبوده است. شاید بیشتر هدف این باشد، در زمانی که گامی بسوی خود شناسی برداشته‌ایم بدانیم گذشتگانمان چه کردند و تجربیات آنان چگونه و چه مسان بوده است. همانگونه که پذیرای کشفیات پاستور، کن، فلمنگ و دیگر بزرگان جهان ہرزشکی شده‌ایم از کوشش‌های بزرگان دیار خود همچون ہورسینا، رازی و فارابی نیز آگاه شویم. وقتی به فارماکوپه باخترو طب سوزنی خاور دل می‌بندیم چرا به طب میهنی خود توجیهی نکنیم؟

شادروان دکتر احمدیه را باید از آخرین متخصصان گیاهدرمانی دانست که در واقع این رشته را با پزشکی نوین پیوند داده و همواره کوشان بدان بوده است تا ضمن بهره‌گیری از امکانات نوین پزشکی از طب سنتی این مرز و بوم نیز بدون هیچ ترس و ایاشی سودجوید.

متاسفانه در دوران اخیر، غرب‌زدگی بی‌دلیل و مالاً "آسان طلبی اجتماعی موجب آن گردید تا جای اتنکه به بهترین نوع دارو و درمان، بیشتر به زیباترین، آسان‌ترین و مدرنترین‌ها، دل خوش گردد. بهین روی گیاهدرمانی یکباره بکاره زده شد. و یا اگر نیم نگاهی بدان شد این نگاه بیشتر نگاهی تشریفاتی و شاید متظاهرانه و تجاری بوده است! جای بسی خوشوقتی است که اینک، دیگر بار با دلستگی بیشتر به بازشناسی میراث نیاکان پرداخته‌ایم.

استاد دکتر احمدیه در شرایطی که در میهن ما بخاطر گرایش‌های نوجوانانه، حامل تجربیات چند هزار ساله بزرگان علم و دانش این مرز و بوم بفراموشی سپرده شده بود و در شرایطی که پیوند طب قدیم و جدید نیاز به شجاعت و تهور بسیار داشت یک تنه در برابر مقاومت‌ها و استقاده‌های فراوان به کاوش و بررسی تجربیات، آزمایش‌ها و روش‌های درمانی گذشتگان پرداخت. مطب او کعبه نیاز مستمندان و دردمندان شد.

یاد دکتر احمدیه هنوز در خاطر اکثر اولیای خانواده‌های ایرانی باقی است. دم مسیحی و سیممه‌های معجزه آمسز او رباند آشام بوده و همچون افسانه‌ایست که برای عرزندانشان بازگو می‌کنند.

چاپ دوم این کتاب پس از حدود سی سال با به تاکید بسیاری از دوستان آن مرحوم بازنویسی و انتشار یافته است. شک نیست در طول این سال‌ها پزشکی نوین جهان دچار تحولات و پیشرفت‌های بسیار شده و نتیجتاً "بسیاری از داروهای خارجی نامبرده در این کتاب در حال حاضر مورد استعمالی ندارند. ولی بهر حال آنچه انگیزه انتشار مجدد این کتاب بوده همانا بهره‌مند سازی خواننده از پرتو جاودان پزشکی سنتی ایران بوده است. خانواده دکتر احمدیه بهنگام انتشار مجدد این کتاب موقع را مشتمل شمرده از جانب آقای دکتر سعید نجم‌آبادی استاد محترم که همواره در شناساندن کوشش‌ها و روش درمانی و خدمات مرحوم دکتر احمدیه کوشش مراواان مبذول فرموده‌اند تقدیر نماید.

همچنین خانواده لازم می‌داند از داماد عزیز خود آقای دکتر فرامرز گودرزی ساوت محترم مرکز پزشکی قانونی ایران که از اوان نوجوانی درک محضر استاد را نموده و در بازنویسی و انتشار مجلد حاصل نیز نظارت نزدیک فرموده‌اند سپاسگزاری نماید.

دکتر احمدیه و روش او

در محله قدیمی سرچشمه تهران، در اول پامنار، سالیان دراز مردی گشاده روی با چهره‌ای شادان و صدائی آرام و اطمینان بخش مطب داشت، بیمار در همان برخورد اول با دیدن چشم ان نافذ و نگاه اطمینان بخش او، آرامش خیالی در خود احساس می‌کرد. قامت خدنگ مردانه و دستی که با گرمی دست بیمار را از هر طبقه که بود می‌فرشد یا به نوازش بسر کودکان رنج‌دیده کشیده می‌شد، به بیمار این دلگرمی را می‌داد که در مانگر دردهای خود را یافته است و کلید پایان بخش رنج‌های او در دست این طبیب حاذق با صفات.

این پژوهش‌نامدار که بیماران را با رفتار خوش خوبیش از حسیم قلب شفته خود و امیدوار به شفای عاجل و تسکین آلامشان می‌نمود، دکتر عبدالله احمدیه آخرین مزد از سلاله نامدارانی چون فارابی، رازی و ابوعلی سینا و شاگرد شایسته و وارت بحق آنان بود.

بیمارانش او را بطور خودمانی "دکتر عبدالله خان" می‌نامیدند و او چقدر غرق شادی و سرور می‌شد که در کوچه و خیابان مردم‌ها دیدن او به استقبالش می‌شتابند و از او اظهار رضایت می‌کردند. او را بهم نشان می‌دادند و می‌گفتند "دکتر عبدالله المخان، دکتر عبدالله خان احمدیه". مطب او در یکی از شلوغترین و پرسرو صداترین محلات تهران آنروز قرار داشت و مرکز رفت و آمد روستاییان ساده دل و مردم عادی کوچه و بازار بود. او با آنکه از خانواده‌ای نزولمند بدنها آمده بود و نیاز مادی چندانی بدرآمد مطب خود نداشت و بیماران متکن او که از مشخص‌ترین خانواده‌های آن دوران بودند بارها و بارها با تضمین و تأیین درآمد هنگفتی او را تشویق به داشت کردن مطب در خیابان‌های جدید الاحادث و اعیان نشین شمال شهر می‌نمودند، هیچ‌گاه از پامنار و طبقه زحمتکش و مردم بینوای آن دست برنداشت.

سرمای سخت زمستان و گرمای توانگرسای تابستان آنهم با وسائل نقلیه آن روزگار و عدم وجود امکانات رفاهی هیچ زمان موجب تعطیل یا تاخیر در رفتن او به مطب نمی‌شد. او وسوس عجیبی داشت که سر ساعت در مطب خود حاضر شود و تا دیرگاه در آنجا بنشیند

و با حوصله به گفته بیماران خود گوش کند و به درمان آنان بپردازد. در بین بیماران مطب او همه جور آدمی را می‌شد دید. از امرای نامدار لشکری و کشوری آن روزگار، روحانیان، تجار عمده، مالکان شروعه، دانشمندان بنام، استادی داشتگاه و بزشکان عالیقدر گرفته تا محروم‌ترین مردم این شهر بلکه این کشور پهناور به او مراجعه می‌نمودند و او همه را در همان اتاق ساده معاينه خود می‌پذیرفت و فقیر و غنی در مطب وی از تجربه و حذاقت او یکسان برخوردار می‌شدند.

شکایت اغلب بیماران شمال شهری او آن بود که مطب دکتر عبدالله‌خان "نظم و تنظیب ندارد". و آنها راست می‌گفتند. برای دکتر عبدالله‌خان بکارگر ساده بیمار همان ارزشی را داشت که فی المثل کارفرمای اعیان او، بنابراین گرفتن نوبت تلفنی یا آمدن رانده فلان وزیر یا وکیل برای نشستن در مطب و حفظ نوبت برای آقا معنی نداشت. اغلب نوبت باکسانی بود که در دندتر سودند و خود دکتر درب اتاق معاينه را باز می‌کرد و با یک نگاه به بیماران، در دندترین آنان را برای مداوا به اتاق دعوت می‌نمود. قیافه مطلوب یا غیر مطلوب ظاهری یا سرو وضع آراسته و غیر آراسته در این مورد اثری نمی‌باشد.

گرفتن حق العلاج نیز در مطب دکتر احمدیه ضابطه خاصی نداشت. هر کس پول داشت هر چقدر می‌خواست می‌برداخت. سیاری علاوه بر عدم برداخت "وبیزیت" داروی خود را نیز رایگان دریافت می‌نمودند. در این مورد استاد درگوشهای از نسخه جمله‌ای خطاب به "داروخانه جوهرچی" که در همسایگی مطب در سرچشمه قرار داشت و متصدی آن مردی فاضل و وارسته و همانند دکتر احمدیه بی‌اعتنا به مال و منال دنیوی بود می‌نوشت.

یک روز در اواخر پائیز ۱۳۳۳ هنگامی که دانشجوی پزشکی دانشگاه شیراز بودم برای خداحافظی و کسب اجازه سفر شیراز، به خدمت استاد رفتم. او مرا با خود بداخل مطب برد تا جند خلد کتاب از جمله کتاب "راز درمان" را برای کتابخانه دانشکده پزشکی شیراز هدبه کند. آنروز شاهد بودم که بیماران شماره، یک تا هجده وی مجانية درمان شدند. حواله داروی رایگان نیز دریافت داشتند. چند تن بیرون و پیزون هم برای دریافت وجه خرید خاکه‌ذغال و عده‌ای برای دریافت کمک هزینه تحصیلی کودکان خود و پول لباس آنان مراجعت نموده بودند.

من فضولی نموده به مقتضای جوانی و خامی و اناهیتگی در این مورد به دکتر احمدیه اعتراض کردم. استاد که لبخند همبشگی خود را بر لب داشت چیزی نگفت. بیمار شماره ۱۹ امیری از ارتش بود. پس از دریافت دستور دارو، مقداری پول روی میز گذاشت و از اتاق خارج شد. استاد به من دستور داد که پول را بردار و بشمار. حساب کردم صد و هشتاد تومان بود. من هنوز سر اعتراض خود باقی بودم که دکتر احمدیه صحن روبوسی و خداحافظی

و مشایعت من نا سر پلمه‌ها، آن پول را با مقداری وجه دیگر که از جیب خود درآورده بود بهن داد و برایم آرزوی عاقبت خوب و موفقیت در خدمت به مردم نمود.

دکتر احمدیه عادت داشت که در پایان هر معاينه و مداوا وضع بیمار و اثر درمان‌های انجام شده بر روی او را در دفترچه‌ای بنویسد و هر شب در منزل مشاهدات روزمره و یادداشت‌های خود را مورور کرده و نکات جالب و آموزنده آن را جداگانه در جزوای مختلف که هر جزوی مربوط به یک مبحث از طب بود بستگارد، حاصل جمع آوری این یادداشت‌ها چند کتاب بزرگ است که فقط جلد نخست یکی از آنها بنام "راز درمان" و نیز کتاب دیگری بنام "درمان رماتیسم، نقرس و سیاتیک" که تفسیری بر نظرات این سیناست در زمان حیات آن شادروان به چاپ رسید.

در کتاب "راز درمان" دکتر احمدیه دست به ابتکار جالبی زده است و آن نکارش شرح حال بیمار به قلم خود آنهاست که اغلب با بیان ساده و گاهی با عباراتی فاضلانه به شرح دردها و رنجها و ناامیدی‌های خود پرداخته و ملتمنانه تعنی درمان و پایان بخشیدن به آلام خود را نموده‌اند. از خلال این شرح حال‌ها خواننده تا حدی به وضع اجتماعی و کسب و کار طبقه محروم آنروزگار که بیشترین بیماران دکتر احمدیه از آنان بود بین می‌برد.

از نظر ہرزشکی نکته مهمی که خواننده در می‌پابد آنست که درمان‌های دکتر احمدیه "معالجات اساسی" است و درمان‌های علامتی که معمولاً "بمنظور رضایت بیمار و کسانش و جلب توجه آنان صورت می‌گیرد" کمتر مورد نظر بوده است. بهمین جهت اگر بیماری در دوره اولیه درمان خود از بی‌توجهی دکتر احمدیه بشدت آلام خوبیش شکایت داشت بتدریج اظهار شکایت او به رضایت تبدیل شده و در پایان با تشکر فراوان همراه می‌شد.

در همه دوره طبیعت دکتر احمدیه هیچگاه، هیچ بیماری نه تنها شکایت اساسی از بی‌توجهی یا بی‌مبالاشی یا سهل‌انکاری او نکرد بلکه همیشه با تحسین و رضایت و دعا و ثنای بیماران و اطرافیانش روبرو بود.

سک اصلی دکتر احمدیه در درمان روش طبی جدید بود و چنانکه از متن کتاب حاضر برمی‌آید وی تنها وقتی متولّ به طب قدیم می‌گردید که بیمار از روش‌های درمان جدید نتیجه نمی‌گرفت. برخلاف تصور کسانی که آن شادروان را فقط متخصص در گیاه‌درمانی و ہرزشکی سنتی می‌دانند دکتر احمدیه بیماران خود را با طب جدید که در مدرسه طب دارالفنون زیر نظر استادان بزرگ ایرانی و فرانسوی آموخته بود درمان می‌نمود. وی مدتی در ارتش با درجه مأموری خدمت کرد و ریاست بخش را در بیمارستان احمدیه که بجاگش در حال حاضر بیمارستان سینا بروای است به عنده داشت. سپس به وزارت بهداشت منتقل شد و برای رسیدگی و سپرسی امور بهداشتی و قرنطینه مدتی در بندر انزلی مشغول خدمت بود. در دانشکده

پزشکی تا کرسی استادی بیولوژی جانوری و انگل شناسی ارتقا، بافت و وقتی به سنین متوسط عمر رسید در بافت که طبیب در هر مقام که باشد جایش در مطب و بیهلوی بیماران دردمند است. لذا یکاره از تمام مناصب خود دست کشید و طبیعت ساده در مطب محقر و رحمت بر سیچارگان را به مقام والای دانشگاهی خود ترجیح داد. پیشنهاد وزرای بهداری وقت که اغلب از دوستان مشق او بودند برای بازگشت به کار اداری و احراز مقاماتی مانند معاونت وزارت بهداری و کسب مجدد کرسی استادی دانشگاه نائیمی در تصمیم قاطع اونیخشید و اوی تا پایان عمر خود به تسکین آلام دردمدان و بیوایان پرداخت. او در طول مدت خدمت خود موفق بدریافت نشان علمی و تقدیرنامه‌هایی از مراجع پزشکی بین‌المللی بخاطر کاوش‌های ارزشمند و خدمات انسانی اش گردید.

کتاب "راز درمان" نشان می‌دهد که بیماران او از همه طبقات اجتماعی آن روزگار بودند. افراد بینوا و بی‌چیز، مستخدمین منازل، کارمندان ساده ادارات، کشاورزان و روستائیان و کارگران محروم، کسبه و مردم عادی کوچه و بازار اکثریت بیماران او را تشکیل می‌دادند. هر روز از بین متازترین خانواده‌های شهر و ملکت مراجعینی داشت که در جوار فقیرترین مردم در یک اتاق انتظار می‌نشستند و منتظر مراجعته به او بودند.

مطالعه کتاب "راز درمان" و مصاحبه با بیماران و اطرافیان دکتر احمدیه نشان می‌دهد که استاد بیماران خود را به سبک طبی جدید درمان می‌نمود و در موارد لزوم همکام با استفاده از داروهای جدید شیمیایی داروی گیاهی نیز بکار می‌برد تا بهبود بیمار را تسریع نماید. ولی وقتیکه می‌دید بیمار از روش‌های جدید که توسط او و همکارانش بکار برده می‌شد نتیجه‌ای نمی‌گیرد و داروهای جدید عدم کارآئی خود را نشان می‌دادند بطور کامل از طب قدیم استفاده می‌نمود. با اینحال بدون اعمال هرگونه تعصی ممکن درمان با گیاهان دارویی هر وقت لازم می‌شد داروهای مدرن شیمیایی را در جریان بیماری یا در دوران نقاوت و با برای جلوگیری از عود بیماری بکار می‌گرفت. استفاده از آزمایشگاهها به منظور آزمایشات پاراکلینیکی و مشاوره با پزشکان متخصص رشته‌های مختلف پزشکی همه جا در این کتاب سجشم می‌خورد و نشان دهنده آنست که خواست دکتر احمدیه درمان بیماران و کاستن از درد و درنج آنان بود و در این راه، روش جدید یا سک قدیم مطرح نبوده است. نکته جالب آنکه در بسیاری از موارد قبل از شروع به درمان به سک قدماء، همانند آخرین روش‌های طبی معمول بیماران را برای آزمایش خون، ادرار، مایع نخاع و غیره و یا رادیوگرافی از قسمت‌های مورد نظر به آزمایشگاه می‌فرستاد و در جریان درمان با روش قدیم نیز با آزمایش‌های مکرر سیر بیماری و بهبود پذیری یا عدم تاثیر دارو را مورد بررسی قرار می‌داد. حتی پیش از بهبود با داروهای گیاهی و روش قدما آزمایشات تکرار نمی‌شد تا اطمینان کامل از بهبود بیمار حاصل

آید.

همکاران محترم بویژه پزشکان جوانی که این کتاب را مطالعه می‌نمایند باید توجه داشته باشند که اغلب داروهای شیمیابی این کتاب مربوط به سالهای قبل از ۱۳۴۵ می‌باشد و امروزه داروهای جدیدتری جایگزین آن شده و داروهای شیمیابی بکار رفته در آن زمان شاید امروزه مورد استفاده چندانی قرار نگیرد. ولی عین نوشته‌های دکتر احمدیه در این کتاب آورده شده تا هم اطبای امروز به مشکلات درمان در آن روزگار بی ببرند و هم رعایت امانت شده باشد. بدینهی است اگر همکاران گرامی روش‌های طبی موجود در این کتاب را مغاید بدانند می‌توانند در موارد لزوم آنرا توانم با داروهای شیمیابی رایج کنونی مورد استفاده قرار دهند.

دکتر فرامرز گودرزی

۶۲/۴/۱

در سال ۱۳۴۳، برنامه‌هایی هفتگی زیر عنوان "یادداشت‌های یک استاد" از رادیو ایران پخش می‌شد. سرگذشت زیر بنویسنده‌گی استاد محترم آقای دکتر نجم آبادی و اجرای معظم‌له و دونن از گویندگان رادیو، یکی از برنامه‌های مزبور است که در تاریخ ۶/۲۴/۴۲ از رادیو ایران پخش گردیده است.

از یادداشت‌های یک استاد

دکتر عبد‌الله احمدیه

دکتر نجم آبادی - سک طبابت تا صد سال قبل در ایران بروش یونانی بود و اطباء ایران بروش بقراط و این سینا بیماران را معالجه میکردند. درست صد سال قبل بود که طب اروپا به ایران آمد و بتدریج جانشین طب قدیم شد هنوز هم در شبه قاره هندوستان در دو مرکز بزرگ طب بقراطی و این سینائی تدریس میشود و دانشجویان این دو مرکز پس از فراغت از تحصیل بسیک قدیم طبابت مینمایند.

این دو مرکز کی در پاکستان در شهر لاہور و دہکری در هندوستان در شهر بنارس است. در ایران هم کسانی بودند که تا این اواخر بشیوه قدما طبابت میکردند از آن جمله دکتر عبد‌الله احمدیه را باید نامبرد. ایشان با آنکه از دیلمه‌های طب جدید در ایران بودند بیشتر بسیک و روش قدیم طبابت میکردند و باید گفت که پس از فوت وی "نقریباً" سک درمان طب قدیم در ایران ازین رفت.

اکنون از شما گویندگان خواهشمندم یادداشت‌های را که در باره زندگی او تهیه کرد هم برای شنوندگان گرامی بخوانید.

گوینده زن -

در ضلع جنوبی خیابان امیرکبیر نزدیک پامنار خانه‌ای قدیمی قرار داشت که از سطح خیابان کمی پائین‌تر بود و پله‌های چندی در خانه را بصحن حیاط متصل میکرد. وقتی وارد حیاط میشدیم چند اطاقد در ضلع جنوبی آن خانه بود که در یکی از آنها دکتر احمدیه نشسته بود و اطاقد دیگر مخصوص مراجعتان بود. در ضلع شمالی اطاقد نگهبان خانه و کتابخانه دکتر قرار داشت.

اولین مرتبه که او را دیدم در سال ۱۳۱۳ بود روزی با تفاوت دوستی به محکمه دکتر احمدیه رفتیم در اطاقهای انتظار جمعیت زیادی از مراجعان دیده میشد پس از مدتی نوبت بما رسید به محکمه رفتیم در مطب مردی لاغراندام با صورتی نسبتاً تحیف و گندم‌گون و لباس بسیار ساده آرام و سنگین روی صندلی در پشت میزی نشسته بود.

بمحض آنکه مرا دید شناخت چون در مدرسه طب معلم انگل شناسی ما بود بسیار محبت کرد، دیدم بمانند دوران تدریسش ساكت و آرام است دوست‌سازوارم شرح حالش را گفت و از ایشان دستور گرفت. از آن پس دکتر احمدیه را بسیار دیدم و هر بار اعتقادم درباره طب‌ابتداشان بیشتر از پیش شد...

گوینده مرد—

در سال ۱۲۶۵ شمسی در شهر امل طفلى پا بعرصه وجود نهاد که نامش را عبدالله گذاردند. وی پس از طی دوران طفولیت بمدرسه رفت و مقدمات علوم را بر طبق آئین آن دوران در مدارس آمل بیابان بود. آنگاه به تهران آمد و در دارالفنون بتحصیل پرداخت و پس از اتمام تحصیلات خویش در دارالفنون بمدرسه طب رفت و در دورانی تحصیل طب را گذرانید که استادان فرانسوی در آنجا درس میگفتند. در سال ۱۳۴۳ هجری قمری بود که با خذ دیپلم دکترا نائل آمد از آن پس در بیمارستان نظامی احمدیه که در فلکه جنوبی خیابان سپه قرار داشت به طباست پرداخت. زمانی بعد بد رجه سرگردی و یا باصطلاح آن زمان مأموری نائل آمد و در ارتش بخدمت اشتغال وریید و نام خانوادگی خود را احمدیه بعنایت خدمتش در بیمارستان احمدیه گرفت.

گوینده زن —

دیروی نگذشت که دکتر احمدیه از ارتش خارج شد و معلم تاریخ طبیعی و انگل شناسی مدرسه طب گردید و هر کی دو سال بعد به ریاست قرنطینه بندریهلهوی منصب گشت و چندی نگذشت که بوی پیشنهاد ریاست بهداری خراسان را گردند ولی او از قبول این شغل استنکاف ورزید.

در همین موقع بود که در افکارش تحولی پدید آمد و بجانب طب قدیم متعالی شد. دکتر احمدیه در سال ۱۳۱۴ شمسی سفری به اروپا گرد. و از آن پس تا سال وفاتش آزادانه بطبایت پرداخت.

دکتر احمدیه قریب ۴۴ سال طبایت کرد و بواسطه تحقیقات سودمندی که از رشته طب قدیم نموده بود بدریافت تقدیر نامه‌هایی از مجامع پزشکی دنیا

نائل آمد.

گوینده مرد —

بیست سال پیش روزی در مطب نشسته بودم بیماری آمد و نسخه‌های چندی نشان داد که همه از دکتر احمدیه بود. دیدم همه داروها ایرانی است. از شیوه ضبابتش خیلی خوش آمد بلافاصله با تلفن کردم و گفتم میخواهم شما را ببینم. وقتی داد، بخانه‌اش رفتم در میان کتابهایی از قبیل ذخیره‌خوار زمانی و آثار بوعلی سینا فرو رفته بود و مشغول تهیه یادداشت‌هایی بود. بدیدم اظهار خرسندی کرد و مرا بخواندن یادداشت‌ها ترغیب نمود. بدیدم بزحمت بسیار بیماریهای مختلف را دسته بندی کرده و برای هریک دارویی که از ترکیب گیاهی وحشی حاصل میشود معین نموده است. براستی از این‌همه زحمت که در کار خود متقبل شده بود لذت بردم.

گوینده زن —

آنروز با هم در باره فواید طب قدیم خیلی صحبت کردیم او معتقد بود و میگفت باید اهبا، جوان بدانند که طب امروز فرزند طب دیروز است. اگر طب دیروز نمی‌بود طب امروز به ترقی کنونی نمیرسد و آنگاه گفت:

گوینده مرد —

ممكن است سوال کنید که چرا من درمان بسبک قدیم را بیشتر می‌پسندم؟ علت آنست که بنده به جای آنکه تنطورها و جوهریات بدhem اصل نباتات و مطبخ و عصاره تازه آنها را تجویز مینمایم. و تا حال هم از اینکار نتیجه بسیار گرفته‌ام.

گوینده زن —

دکتر احمدیه طبیبی بود که دائماً "به مطالعه میبرد" است. از کتب طبی قدمی بسیار استفاده می‌کند. هر آن مشغول تطبیق طب قدیم با طب امروزی بود. بسیاری از نسخه‌هایی که به بیماران مداد ترکیباتی بود که شخصاً "از کتابهای پزشکان قدیم استخراج نموده بود. دکتر احمدیه نسخه‌های خود را به داروخانه‌هایی که در خیابان سرچشمه واقع است میفرستاد و نیز چند مجنون و ترکیب خاص داشت که در درمان رماتیسم و دردهای مفاصل از آن استفاده می‌کند و از قضا همه مقدم واقع می‌شود. دکتر احمدیه پس از چهل و چهار سال طبیعت و قتنی چشم از جهان بربست جز یک خانه شخصی و یک کتابخانه چیزی نداشت. از یادگارهای او دو کتاب ارزشمند ویرا باید نام برد که "راز درمان" و دیگری "کتاب رماتیسم و سیاتیک" بر حسب عقیده آهن سمناست".

گوینده مرد -

دوشنبه چهارم امرداد ۱۳۴۸ بود که وی رخت از جهان بربست . روزوفاش
کابنهای خیابان چراغ برق و سرچشم مغازه‌های خودرا بید و در سراسم
تئیع او شرکت جستند و با تحلیل فراوان پیکر دکتر احمدیه را در آنام زاده
عبدالله بخاک سپردند .

مجله جهان پزشکی

دکتر عبدالله احمدیه در گذشت

"تولد ۱۲۶۵ در شهر آمل - وفات دوشنبه چهارم امرداد ماه ۱۳۳۸ در تهران" هفتاد و سه سال قبل در شهر آمل ضغی بدنی بدنسیا آمد که پدر و مادرش نامش را عبدالله گذاردید.

این بند خدا که در حقیقت ناید براستی وی را سیز حادم برای خلق خدا گفت - بس از چهل و چهار سال حدت طبابت بمردم ایران روز چهارم ارداد ۱۳۲۸ از این عالم خاکی بجهان جاودانی شتافت و در امامزاده عبدالله سر بر زتاب نهاد.

من اصولاً اهل مجامله نیستم و ذره‌ای میل ندارم راه اغراق و مبالغه روم . بلکه مایلم
اثر یا آثار همکاران را در جهان بزشکی کشورمان بعوان یک درس آئین بزشکی برای همکاران
حوالان و مخصوصاً "دانشجویان دانشکده بزشکی سویسم تا این دسته مخصوص بدانند که:
"زندگی کم عرض و طولی که بشر بدان غوطه‌ور است پیشی ارزش ندارد . آنکس تواند
نام آدمی پر خود نشود که گامی چند برای خدمت جدا پردازد . "

آنکه تصور می‌نمایند آنچه که هست و نیست فقط وجود خودشان است یا آنکه حدای ناگرده نزد خود خیال می‌نمایند دنیا و مافیها برای آنان خلق و تهیه گردیده و چون سام آدمی بر او کذار دند هر چه بکند محاذ است جز جسم آدمی و روح حیوایی چیزی دارا نیستند چرا که :

آدمی را آدمیست لازم است ورنه جان در کالبد دارد حمار
باری زحمت و تصدیع فراهم سیاورم و باصل موضوع بپردازم .

پس از مقدمه مختصر بالا که ذکر آن در مورد مرک یکی از خادمین جهان پزشکی ایران لازم بلکه واجب بود به اصل مطلب می‌پردازم.

من تصمیم گرفتم اگر شرح حال اطباء حد متگزار کشور را بنویسم چه زنده باشند و چه بظاهر از نظرها پنهان آنرا در دو قسمت بیار دارم:

قسمت اول - شرح حالی ظاهری بعضی تحمیلات و زندگانی و حسادث و اتفاقات و مقاماتی که عهده دار شده‌اند . بعبارت اخیری شرح زندگی که بزیان فرانسه آنرا سیوگرافی می‌کویند .
قسمت دوم - نثر یا آناری که در زمان حیات و یا پس از مرگ از همکاران باقی می‌ماند .

قسمت اول را همکار دانشمند جوان ما آقای دکتر احمد نبوی که سالیان دراز رفیق و دوست و مصاحب مرحوم دکتر احمدیه و بمانند عبدالواحد جوزجانی در خدمت این سینا بوده‌اند برگشته تحریر درآورده‌اند که ضمناً "از ایشان سپاسگزارم". اما قسمت دوم را راقم سطور بنظر خواستگان گرامی می‌گذرانم.

اینک قسمت اول یعنی شرح حال مرحوم دکتر احمدیه

الف) تحصیلات: تحصیلات مقدماتی در مدارس قدیمه آمل و تهران و تحصیلات عالیه را در مدرسه دارالفنون سابق و در مکتب استادان فرانسوی چون پروفسور زرژ. گالاسمو کاشه بیان رسانیده و در سال ۱۲۲۳ هجری قمری برایر با ۱۹۱۵ میلادی با خذ دیپلم دکترا نائل آمده است. در سال ۱۳۱۴ شمسی برای مطالعات در رشته پزشکی و مشاهده ترقیات این علم در مغرب زمین عازم کشورهای آلمان، فرانسه و بلژیک شد و پس از بازگشت با تجارتی بیشتر ادامه خدمت مردم را در پیش گرفت.

ب) مشاغل: طبیب و جراح بیمارستان نظامی احمدیه - مأمور در ارتش - استاد تاریخ طبیعی و پارازیولوژی در مدرسه طب دارالفنون - رہاست بهداری و قرنطینه بندربهلوي. آخرین شغلی که در وزارت بهداری بایشان رجوع گردید پست ریاست بهداری خراسان بود. ولی ایشان توجیهی که نسبت به درمان بیماریها از طریق استفاده از گیاهان و روش گذشتگان پیدا کرده بودند و بخاطر تحقیق بیشتر در این راه از پذیرفتن این سمت خودداری کردند و ترجیح دادند که از این پس تا آخرین روز زندگانی، شبانه روز خود را فقط وقف مردم سازند. مرحوم دکتر احمدیه تنها طبیب ملت ایران بود بلکه از اقصی نقاط دنیا چه بوسیله نامه و چه حضوری بیماران عاصی العلاج با ایشان در تماس بودند.

شادروان دکتر احمدیه بخاطر تحقیقات با ارژستان در رشته طب باستانی نائل بدریافت تقدیرنامه‌هایی از مجتمع پرشکی و فرهنگی ایالات متحده امریکا و اتحاد شوروی و پاکستان و سالکدیگر گردیدند. در سال ۱۳۲۷ مجمع پزشکی طرفدار طب قدیم که مرکزش شهر کراجی می‌باشد ایشان را بخصوص خود پذیرفت و استاد را برای شرکت در کنگره بزرگ خود دعوت سافرت پاکستان کرد. اما آن مرحوم بهیچوجه حاضر نبود مطب خویش را حتی بطور موقت تعطیل کند و در این صورت از حرکت بدان صوب خودداری نمود.

ج) مدت طبیعت آن مرحوم چهل و چهار سال تمام بود.

د) مولفات: ۱- جلد اول کتاب "راز درمان" در ۳۶۵ صفحه ۲- کتاب "درمان روماتیسم - نقرس سیاتیک" در ۱۵۸ صفحه ۳- دو جلد کتاب که تا کنون انتشار نیافته بنام "بیماریهای عصبی" و جلد دوم راز درمان".

ه) بازمادگان: از مرحوم دکتر عبدالله احمدیه دو دختر و سه پسر باقی مانده است: (سمت‌های هر یک از آنان: آقای هوشنگ احمدیه متخصص در رشته مهندسی برق از آلمان).

۲ - خانم دکتر آدر احمدیه دکتر در نعلیم و تربیت از دانشگاه سوربن فرانسه (مسر آقای دکتر نادر علوی)

۳- آقای اسفندیار احمدیه استاد هنرمند نقاشی و مجسمه سازی.

پایه گذار، طراح و سازنده نخستین فیلم‌های کارتون در ایران.

۴- آقای سیروس احمدیه فارغ‌التحصیل رشته علوم اجتماعی و زورنالیسم از پاریس، لیسانسیه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تهران و دارای درجه تحصیلی مدیریت از فرانسه.

۵ - خانم منیژه احمدیه دیپلمه رشته خیاطی و هنرهای تزئینی از پاریس (همسر آقای دکتر فرامرز گودرزی).

و تدفین: تشیع جنازه با شکوه فراوانی در روز سه شنبه پنجم ارداد ۱۳۳۸ از منزل ایشان واقع در خیابان حقوقی شماره ۱۰۳ انجام گرفت و بهنابخواهش دوستان و مریدان آن روانشاد اتومبیل حامل جسد از طریق خیابان پامنار به سوی گورستان حرکت نمود. در هنگام رسیدن به برابر مطب همه با صدای بلند میگریستند چون خانمای که مدت ۴۴ سال درش بروی مردم باز بود و از سراسر نور امید تشخش میکرد این بار غبار غم از سر و رویش می‌بارید.

جنازه با تاثر فراوان و در حضور دوستان، اقوام، مریدان و اهالی سرچشم و پامنار در گورستان امامزاده عبدالله بخاک سپرده شد.

تا اینجا شرحی بود که همکار جوان ما آقای دکتر احمدیه نبوی دوست و ندیم و مصاحب مرحوم دکتر احمدیه برای مجله تهییه کرده که قسمت‌های مهم و عمده آن در سطور بالا از نظر خوانندگان مجله گذشت.

باین شرح باید اضافه کرد:

مرحوم دکتر عبدالله احمدیه پنج فرزند جسمانی و تعداد زیادی فرزند روحانی بعائض آقای دکتر نبوی و شاگردانش که در مدرسه طب خدمتش را تلمذ نموده‌اند داشت که همه در غم استاد عزادرار می‌باشند.

حال هر یکم بر سر قسمت دوم یعنی اثر مرحوم دکتر احمدیه دکتر عبدالله احمدیه با آنکه دیپلمه طب جدید در ایران بود و چنانکه در شرح حال و مقام وی آمد طبیب و جراح در بیمارستان احمدیه سابق (محل قدیم قورخانه در ایران و

محل فعلی قسمتی از تسلیحات ارتش در خیابان سپه روبروی بانک سپه) بود و مدت‌ها بطریقه طب حبد طبابت می‌نمود معلوم نیست بچه علت هم خود را به تشخیص در باره طب قدیم و اصول تداوی باین سبک و توسل به گیاهان و داروها و عقاقیر ایرانی پرداخته است.

وی مدت‌ها در خیابان امیوکبیر (خیابان چراغ برق سابق) جنب پامنار بسبک ایرانی طبابت نموده است و اغلب اطباء ایرانی مشارالیه را بعنوان یک طبیب با درمان بسبک ایرانی می‌شاختند.

مطالعات وی بیشتر با قانون ابن‌سینا بود و در میان اطباء استادان قدیم و پیش‌کسوتان بزرگ علم ہزشکی ایران ابن‌سینا را انتخاب کرده بود.
از قانون ابن‌سینا تجارت زیادی داشت،

اثر تالیفی وی دو جلد کتاب می‌باشد چنانکه در شرح حالت بیان شد.

من شخصاً "برای اثر دوم وی که "درمان روماتیسم و نقرس و سیاتیک (عرق النساء)" از نوشته‌های شیخ‌الرئیس ابن‌سیناست که ایشان تحقیق و تطبیق نموده‌اند ارج بیشتری قائل می‌باشم. در این کتاب وی بخوبی از عهده مطالب بیرون آمده است. بعلاوه مختصری از بسیاری اصطلاحات طب قدیم و فارماکویه مربوط به سه بیماری فوق‌الذکر را بیان داشته‌اند.

بنده شخصاً با ایشان بسیار آشنا و مأنسوس بودم و در طی اجلسات چندی که جهت تاریخ طب و بحث و نعص در اطراف طب قدیم و تاریخ آن با بعضی از همکاران دیگر داشتمیم این‌طور استباط کردم که:

"شادروان دکتر عبدالله احمدیه می‌خواسته است عموم امراض را از طریق تداوی بسبک طب قدیم درمان نماید و در این امر بسیار متعصب بودند.

"تنها همین امر بود که کاهکاهی سلیقه ایشان با بعضی از همکارانشان توافق نداشت." کسی منکر نیست که طب کنونی فرزند و زائدیه طب قدیم است و این اطباء قدیم و پیش‌کسوتان گذاشته‌اند که جاده را برای اطباء کنونی صاف نموده‌اند. اما نباید منکر طب جدید شد بلکه باید گفت:

"که اگر زحمت قدماء و خدمات معاصرین نبود طب نا این درجه ترقی نمی‌نمود و باید اجر هر دو دسته را ملحوظ داشت چرا که:
چونیکی کند کس تو پاداش کن.

باری کمی از مطلب دور افتادیم مقصود آن بود که مرحوم دکتر احمدیه با تمام قوا در فکر زنده نگاهداشتن و احیاء اصول درمان و تداوی بطریقه طب قدیم بود و در این راه بسیار کوشنا و جاهد بود.

فقط دو عامل باعث آن شد که بمنظورش نائل نگردد.

اول اشتغال فوق العاده شبانه روزی اش به مطب و نسودن وقت برای مطالعه کافی . دوم نداشتن کمک و یار و یاور .

من شخصاً معتقدم اگر ایشان وقت کافی برای مطالعه یا کمک و یاور می داشتند مطمئناً "بسیاری از نکات بسیار دقیقه درمانهای معجزه آسای قدما (یعنی همان قسمتی که اروپاییان سالیان دراز است در بی آنند و هر روز باطراف و اکناف مخصوصاً بمشرق زمین و هندوستان هیئت‌هایی از پرشکان و تاریخ طبیعی دانان برای این امر می‌فرستند) توسط دکتر احمدیه و معاونیتش میسر میگردید .

اما در مورد مكتب و طریقه وی متساقبه باید گفت که وی پس از مرگش نه مكتب باقی گذارد و نه نماینده‌ای که بتواند کارهای او را تعقیب نماید و این مطلب یکی از نقائص بزرگ در کشور ما میباشد .

ایشان یکی از نمونه‌های بارز و برجسته معتقدین باصول طب قدیم بودند که در عین حال با ان طریقه نیز عمل مینمودند بدین معنی که عده‌ای از اطباء طرفدار درمان بطريقه قدما هستند و از طب قدیم بسیار تجلیل مینمایند اما در عمل اعتنا و التفاتی ندارند ولی دکتر احمدیه - هم نظراً "وهم عملاً" بطب قدیم معتقد و مومن بود منتهی این نظر را با تعصب مخصوص همراه داشت .

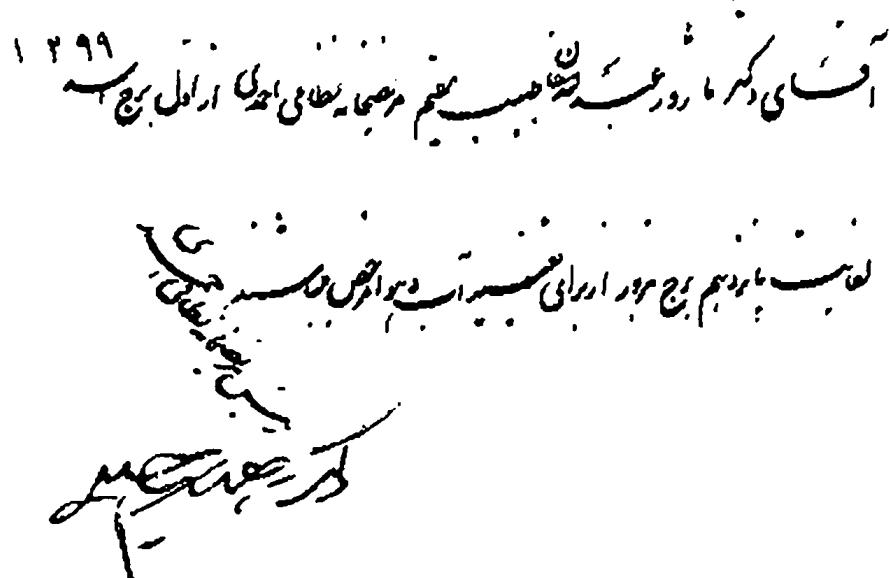
من معتقدم با درگذشت دکتر احمدیه یکی از اطباء دانشمند و عالم بطب قدیم یکی از شاگردان و نماینده‌گان با وفای رازی و این‌سینا و اهوازی و گرگانی رخت از این کشور بربست .

خدا اورا بی‌امزد

تهران امداد ماه ۱۳۳۸



کلیشه خاطره‌انگیز سرنسخه دکتر احمدیه در نخستین سال‌های طبابت.



دکتر احمدیه در ارتش دارای درجه مازوری بود. کلیشه بالا حکم مرخصی اوست که مربوط به سال ۱۲۹۹ می‌باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۳۲۹/۲/۱۵

پیشگفتار چاپ اول

خوشبختانه جشن هزاره، ابوعلی سینا سلطان‌الاطبا، پزشک نامی و دانشمند بزرگ بزودی بر پا خواهد شد.

کشور باستانی ایران پیش از ظهور اسلام، دارای دانشکده‌های بزرگ پزشکی بوده است. از ده دستور بهداشتی که "بیادق" یا "ساروق" پزشک انوشیروان، پادشاه ساسانی برای او نوشته است تا حدی می‌توان به پایه پزشکی و دانش سرشار آن دوران پی برد.

پس از ظهور اسلام ذکریای رازی و ابوعلی سینا سرآمد پزشکان زمان خود شدند. بدیهی است پزشکان عالیمقام دیگری نیز برخاستند که هر یک گنجینه‌ای بر پا و دستوراتی سودمند موافق با محیط‌زیست و طبایع مردم این سوزمین نوشته و برای ما بر جای گذارند. در پی تحولات، امروزه ما همه‌آن دستورات و روشها را بدون هیچ آزمایش و رسیدگی و دلیلی بدور ریختیم. در حالی که بکارگیری بسیاری از آن داروها به تنها برای همگان واجب و لازم است بلکه باید گفت کنگناوی در این زمینه موجب ابتکار و کشفیات زیاد و تازه‌ای نیز خواهد شد.

خلاصه آنکه باید تشخیص پزشکی امروز به زیور درمان شناسی طب پیشین آراسته گردد تا برای بیمار نتایجی مفید داشته باشد. در صورت افتضای باید به فرضیه‌ها و روش تشخیص پیشینیان تسلی حست و به سبک آنان به درمان پرداخت.

در نگارش این کتاب

سیاری از دانش پژوهان و رجالی که به بیماریهای گوناگون مبتلا شده و سالهای متعددی در ایران و اروپا و نقاط دیگر جهان بدرمان ہرداخته و سرانجام با بکارگیری داروهای گیاهی و پیروی از دستورات پیشینیان بهبودی یافته بودند از ایجاد خواستار شدند روش کاربرد داروهای قدیم را که امروزه متروک شده ولی در پاره‌ای موضع و برخی مراجعها اثری معجزه‌آسا دارند بتویسیم نا آنانکه در این رشته آگاهی کافی ندارند با موارد استعمال و طرز عمل این نوع داروها آگاهی یافته و در صورت یاءس و ناامیدی از معالجات جدید بدین روش

رفتار گنند بلکه از این راه نتیجه مطلوب حاصل شود. در انجام این امر، بویژه دانشمند بزرگوار جناب آقای فرمند (ضیاءالملک) که علاوه بر اطلاعات وسیع در رشته کشاورزی، در رشته پزشکی نیز مطالعات فراوان دارند مرا وادار و تشویق بسیار نمودند. نگارنده هم در موقع مقتضی و فرصت‌های بدبست آمده برعی از معالجات مهم و مشاهدات و دستورات خود را یادداشت کردم تا موقع تنظیم گردند.

پیشینیان در درمان بیماریها، تخلیه روده و تصفیه مزاج را از اهم امور شمرده و در این کار اصرار و ابرام زیاد داشتند و بقیه معالجات را در درجات بعد قرار می‌دادند نگارنده نیز همین روش را بروگزیده‌ام چون بیوست و اختلال گوارش یا موجب هر بیماری است یا شریک و یار آن مرض،

از این رو در این کتاب بیشتر در مورد بیوست و عوارض آن بحث شده است. بدیهی است روش درمان را هم بصورتی بسیار سهل و آسان نوشته‌ام تا هر خواننده‌ای بتواند بسهولت دستورات را پیروی کرده و از آنها نتیجه گیرد.

دکتر عبدالله احمدیه

۲۹/۲/۱۵

کنفرانس‌های مشترکی با حضور اساتید و پزشکان ایرانی و استادان روسی و خارجی دیگر .
به ریاست جناب آقای دکتر امراعلم در محل بیمارستان شوروی تشکیل می‌شد .
اینجانب دو سخنرانی ایجاد نمودم که مورد توجه استادان و پزشکان روسی و خارجی دیگر واقع گردید .

سخنرانی شماره یک - ۷ دی ۱۳۴۶

برابر ۲۶ دسامبر ۱۹۴۷

مواردیهای غیری از داروهای گیاهی در طبایع گوناگون

در آغاز طبایتم در بیمارستان احمدیه متوجه شدم با وجود نهایت دقیق و توجیهی که نسبت به بیماران عفوی بعمل می‌آمد باز نتایج بدانگونه که باید موافق با انتظار نمی‌گشت . ولی همینکه بزودی داروهای گیاهی با درمان همراه گردیدند تلفات بسیار کاهش یافته و بهمین نسبت نیز عوارضی رخ نمی‌داد . همچنین در برخی از بیماریهای عاصی العلاج مانند سیفلیس که گاه داروهای جدید با همه کوشش در برآورش کاملاً "عاجز می‌مانند بروش پیشینیان درمان می‌گشند .

این موارد و برخی موارد دیگر مرا برآن داشتند تا تحقیقات و آزمایش‌های در این رشته از درمان‌ها بنمایم .

در همان اوان شادروان دکتر غلامحسین اعلم دچار دیفتیزی صعب العلاجی شدند که همه پزشکان مشهور تهران (ایرانی ، اروپایی و امریکایی) معالج او بودند . سرانجام تنها راه درمان را "تراکئوتومی" دانستند . در حینی که مشغول آماده ساختن اتاق عمل و وسائل جراحی بودند ناگهان زن بیسادی از خدمتگزاران خانواده بیمار خود را به اتاق و بر بالین او رسانده و با استفاده از فرصت ، بفوریت گردی به گلوی بیمار رسخت .

هنوز اتاق و لوازم عمل آماده نشده بود که ملاحظه گردید گلوی آن مرحوم باز و بمهبد یافت . همه پزشکان مات و مبهوت گشتد .

این واقعه نیز بنوبه خود بیشتر سبب تشویق منشد و فهمیدم که "این ویرانه را گنج

بسیار است ! ”

نمی دانم استاد بزرگوار حضرت آقای دکتر امیراعلم با همه عیش و علاقه سرشاری که نسبت به ناء مین بهداشت این کشور داشته و دارند و خدمتشان در این راه همیشه باقی و فراموش نشدنی است با آنکه خود شاهد این واقعه بوده‌اند چگونه تا کنون در جمع‌آوری نسخ اینگونه معالجات مفید اقدامی نفرموده‌اند ؟

خلاصه آنکه آزمایش‌ها و تحقیقات من در میان طبقات سه و چهار اجتماع سالهای متتمادی تعقیب شد و رو به افزایش گذارد. از حاصل تجربیات و بررسی‌های خود یادداشت‌هایی تدوین کرده بودم که متناسبانه بسرقت رفت. دوباره بهنگام فراغت یادداشت‌هایی برداشته و خودنیز تصرفات و تبعاتی در مورد آنها نموده‌هو حتی بی به مواردی بردم که تا کنون در کتب و نوشهای پیشینیان نیافتمام.

اینک بعضی از موارد یاد شده را در این سخنرانی بعرض اساتید و حضار محترم میرسانم: در ضمن معالجات خود متوجه شدم اگر داروهای گیاهی را برابر تحقیقات و فرضیه گذشگان با "گرمی" و "سردی" چیزی هماهنگ ساخته و به بیمار دهیم نتیجه دلخواه حاصل می‌گردد و اگر بر خلاف آن رفتار شود به زیان بیمار تمام شده و گاه حالتی خطرناک خواهد یافت. اگر داروها به تنها بی و منفرد استعمال شوند در برخی مواقع بهتر است (همچون استفاده گل بنفسه در کودکان).

پیشینیان معتقد بودند مواد غذائی پس از تغییراتی در دستگاه گوارش در روده مانند کشکاب شده در این هنگام عروق ماساریقا مواد لازم آنرا جذب می‌کند و به کبد می‌برد. کبد در اثر اعمال طبیعی خود آن را می‌پزد و مستحیل به مواد دیگری بنام "صفرا"، "خون"، "بلغم" و "سودا" می‌کند.

"صفرا" طبیعی "گرم و خشک" دارد (چون آتش)

"خون" طبیعی "تر" دارد چون (هوا)

"بلغم" طبیعی "سرد و تر" دارد (چون آب)

"سودا" طبیعی "سرد و خشک" دارد (چون خاک)

آن اعتقداد داشتند از اختلاط و امتزاج این خلط‌ها طبیعت یا مزاج بوجود می‌آید و صحت و سلامت بدن منوط به تعادل آنهاست.

در طب سنتی مزاج بر چهار نوع است: گرم، سرد، تر و خشک. گاه دوتای از اینها غالب و دوتای دیگر مغلوب می‌گردد. از آمیزش و ترکیب کم یا زیادی اختلاط در بدن چهار نوع مزاج دیگر نیز پدیدار می‌شود که عبارتند از: "گرم و خشک" "گرم و تر" ، "سرد و خشک" و "سرد و تر" و یکی نیز "معتدل" که رویه‌مرفته ۹ قسم مزاج بوجود می‌آید.

هرگاه یکی از این اخلاط چهارگانه از حدود میزان خود بیشتر شود علائم و آثاری در شخص پدید می‌آید که ناشی از اثر آن خلط می‌باشد.
در غلبه صfra، مزاج، را "صفراوی" در غلبه خون "دموی" ، در غلبه بلغم "بلغمی"
و در غلبه سودا "سوداوی" نامند.

اگر سبب از زیادی "بلغم" باشد نشانه آن سفیدی و نرمی و سستی پوست ، ضعف هضم ،
آروغ ترش ، زیادی خواب ، کندی حواس ، برآمدن لعاب دهان و آب بینی رقیق و غیر سوزان
است .

اگر سبب از زیادی "سودا" باشد نشانه آن لاغری و سیاهی بدن ، سیاهی و غلظت
خون ، سوزش سر معده ، اشتهای کاذب و تفکر زیاد می‌باشد .
"رطوبت" تری و سستی عضو است . "باد" بخاریست که از اخلاط مستولی می‌شود . بر
حسب تاثیری که مواد خوراکی یا دارویی در بدن می‌گذارند . آنها را به "گرمی" و "سردی"
 تقسیم نموده‌اند :

- ۱- داروهایی که هیچ تاثیری در بدن نمی‌گذارند ، معتدل
 - ۲- داروهایی که اثر کمی ظاهر می‌سازند ، درجه اول
 - ۳- داروهایی که اثر زیاد ظاهر می‌سازند ، درجه دوم
 - ۴- داروهایی که اثر زیادتر ظاهر می‌سازند ، درجه سوم (که اسباب زحمت می‌گردند)
 - ۵- داروهایی که اثر بسیار ظاهر می‌سازند (خطروناک تلقی می‌شوند)
- پس از ذکر این مقدمه به شرح برخی از مشاهدات خود می‌پردازم :

الف - مشاهدات در "دموی مزاجها"

۱- مردی که تنها "دموی مزاج" بود دچار عارضه تب شد . بدون آنکه داروی منفعی باو
داده شده و به اصلاح روده‌اش بپردازند بر خلاف طبیعتش باو "کنین" داده شد . در نتیجه
بر مسمومیت او افزوده و تیوگی و خفگی زیاد در رنگ رخساره‌اش عارض گردید . زبان او
خشک و زرد (ناشی از صfra) و بدنش همانند چهره‌اش بسیار تار و خفه و متمایل به سیاهی
شد . تعدادی لکمه‌ای درشت باندازه ده سانتیمتر در بدن بویژه در ساق‌ها و همچنین تورمی
در قوزک پا پدیدار گشت . فشار خون بیمار هم زیاد بود و بیم سکته می‌رفت . گرچه جای کم
گردن خون بود . ولی بستگان بیمار در چنین موقعیتی از اخراج خون واهمه‌داشتند . (زیرا در
پانزده سال پیش مادرش نیز بهمین حال دچار شده بود . با گرفتن خون بیماری اش شدت
پیدا کرده بود در مدت شش ماهبیش از صد بار از او خون گرفته بودند و سرانجام نیز بعلت
هزارگ شدن کبد و ابتلا به اورمی در گذشته بود) .

این بیمار روزی نزدیک غروب به من رجوع نمود . دستور تنقیه فلوس و جوشانده از شیر خشت ، نیلوفر ، عناب ، سپستان ، ریشه کاسنی و تخم کاسنی دادم و تجویز نوشیدن آب لیمو و آلو نمودم .

روز دیگر فلوس ترش مفصل تر (فلوس ، ترنجبین ، آلو بخارا ، تمبر هندی ، نیلوفر و نظایر آن) دادم ، تب قطع شد .

روز سوم ، آلو بخارا ۴۶ دانه ، گل سرخ ۴۶ (۱) ، پوسته هلیله زرد ۴۶ تجویز شد که آنها را جوشانیده صاف نموده و با ۲۰ مثقال ترنجبین ، بخورد . درنتیجه پیروی از این دستور مزاج بیمار بیست بار عمل کرد . دفع صفراء و سودا شده خون از غلیان افتاد ، رنگ رخسار از سیاهی به سپیدی گرایشید ، فشار خون خیلی پائین آمد و بطور کلی رفع تمام عوارض مذکور در بالا شد . در اینگونه بیماریها اگر مزمن شوند با استفاده از مسهلها و منضجها میتوانند موافق خون تصفیه میگردد . سپس با تجویز چوب چینی و ریشه بابا آدم و در صورت افتضا شیر بریده کم کم فشار خون حتی از حد طبیعی هم کمتر میشود .

۲- در تاریخ ۲۵/۱۱/۲۵ آقای م.ح.پ. ۵۶ ساله که جنب بیمارستان سینا مغازه عطاری دارد اظهار داشت : " مدت دو ماہ خوراکهای گرم مقوی از قبیل کباب ، خربزه ، سبز و امثال آن میخوردم . پس از آن یک مثقال " سنا " دم کردم و خوردم . بعد از دو ساعت سوزش در مجرای ادرار پیدا شد . ادرار بسختی و چکه چکه میآمد . بعقیده قدما (گاه گرمی بهیک عضو و یا چند عضواً میگذرد) . سه چهار روز خنکی هایی از قبیل شیرخست ، هندوانه ، لیمو و شیرین و شیره خنکهای خوردم . بعد از آن سنتی در مجرای ادرار پیدا شد . شبها بی اختیار و ناخواسته ادرار میچکید . هر شب سه چهار بار شلوارم خیس میشد که نیاز به تعویض پی در پی آن پیدا میکرد . برای درمان بخوردن گرمی از قبیل کلم قمری پرداختم . این اقدام بسیار مفید واقع شد و به مزاج لینت داد .

اینک به توصیه دوستان بشما رجوع نموده ام . "

بیمار سوزش و درد زیاد داشت بگونهای که نمیتوانست بنشیند . بخود میپیچید . و راه میرفت . ادرار چکه میآمد . حالت عمومی و روحی بیمار هم متناسب با بیماری اش بود . پرستنات بزرگ و متورم مینمود .

برای درمان تخم خیار ۳ لیل ، تخم خربزه ۳ لیل ، تخم کدو شیرین ۳ لیل ، خشکاش ۳ لیل ، مرهم خد ورم پروستات و حب ارمنی مرکب و داروهای دیگر دادم . بهبودی زیادی حاصل شد . در عرض چند روز درد و عوارض دیگر بیماری بروطوف گردید . غیر از چکیدن ادرار در شب ، مثانه و عضله مضيقه جلوی آن در نتیجه خوردن سردی زیاد ناتوان ، سست و سرد شده

بود. لذا احتساج به "کرمی" بود. از این رو ریشه ابرسا، رازبانه، و بابونه دادم. چکیدن ادرار در هنگام خواب برطرف شد و ظرف مدت ۲۲ روز درمان گردید. فقط شبها چند قطره می‌چکید بنهای که آندکی پنبه سرآلت می‌گذاشت ولی شلوار بهبیج وجود خیس نمی‌شد. این بار مرزنجوش را هم بر جوشاده‌های قبلی افزودم. بکلی بهبودی یافت.

بادآور می‌شوم بر اساس قواعد پزشکی سنتی هر بیماری را مطابق "طبیعتش" باید درمان کرد.

مشاهدات در « صفر اوی مزاجها »

۱- شخصی میان قد که وضع جسمانی اش نشانه اختلال غدد فوق‌کلیوی او بود مدتها احساس کسالت‌های گوناگونی مینمود. رنگ او گندمی و برافروخته بود. صفراوی مزاج و از دودهان سوء مزاج (دیاتزیک) بشمار می‌آمد. این بیمار گاهی دچار دوار، زمانی کمردرد و پارهای اوفات رانو درد می‌شد. گاهی گرفته و غمگین می‌گردید و به فکر فرو میرفت. از کار زود خسته می‌شد. فشار خون نیز پیدا کرده بود که مراحمت بسیاری برایش فراهم می‌کرد. گاهی بهنگام راه رفتن پاهایش درد می‌گرفتند. چند قدمی می‌لنگید و باز خوب می‌شد. میزان فشار خون او برخی اوقات از ۲۵ تجاوز می‌کرد. اعصاب او شوریده و قوای بدنی و فکری و جنسی اش بشدت ضعیف شده بود. بیمار معالجات زیادی کرده و همه نوع داروئی را بکار برده و خون نیز گرفته بود ولی نتیجه‌های حاصل نگردیده بود. همه معالجات موافقی و بی‌دسام بودند. زیرا بیماری او با خوردن پارهای از غذاها یا داروهای "گرم" شدت می‌گرفت. سرانجام برای درمان به اینجا شرط مراجعت نمود.

معاینه دقیق و پرسش‌های بسیار از او کردم. علت را از تنبلی کبد و کاهشی بعضی از غدد درونی، مسمومیت خون، زیادی اورات‌ها و سوم دیگر که در اعقاب نقرسیها و روماتیسمی‌ها پیدا می‌شود دانستم. جریان صفرای او نیز غلیظ و طبیعتش "گرم" بود.

برای درمان این بیمار پیروی از دستوری نمودم که رازی در "صداع گرم" داده است. بدین ترتیب که روزی ۲ مثقال نخم گشنیز را کوبیده در ۵ سیر آب غوره آمیخته، شب آنرا در ایاز گذاشته و روز بعد شیره کشیده بخورد. با اجرای این دستور پس از چند روز تمام عوارض بیمار برطرف و فشار خون او پائین آمد. گاهی مقدار زیادی نیز از اورات‌ها با ادرار دفع می‌شدند و بدینسان حال بیمار بهبود یافت.

این روش درمان را اغلب در مورد دیاتزیکهای صفراء و دموی مزاج بکار می‌برم و همواره نتیجه خوبی بدست می‌آورم. خیلی بمندرت تجویز فصد یا حجاجت می‌نمایم. زیرا این دارو خود بتدربیح کار خونگیری را مینماید.

در اینگونه بیماران بهترین مسهل "پوست هلیله‌زد" است که باید چهار تا ده مثقال آنرا بر حسب تحمل و سن بیمار سائیده، نرم کرده و در سه تا پنج سیر آب نموده شب هنگام خیسانیده و صبح میل کنند.

این دارو "صفرا" و "سودا" یعنی اورات‌ها و سوم دیگر را از بدن بیرون رانده و در همان روز مصرف رنگ تار و نیره پوست بیمار روشن خواهد گردید. دردهای مفاصل، سیاتیک سخت و عاصی العلاج او آرامش یافته و فشار خون نیز کاهش خواهد یافت. بیمار احساس سبکی و راحتی در خود نموده و سر درد او تخفیف کلی می‌یابد.

اگر حالت سودا، وحشت، وسوس و مالبخلیا نیز در اینگونه بیماران باشد یکی دو مثقال "افتیمون شامی" بدان خواهیم افزود. (این دارو باید در پارچه کتانی بسته شود). بدینترتیب رفع عوارض یاد شده خواهد گردید.

چنانچه با حالت صفراوی، بزرگی کبد و فشار خون نیز همراه باشد در صورت لزوم باید از بیمار خون گرفت و شیره خنک مرکب از نخم کاستی، تخم خیار، تخم خرفه باو خورانید همچنین باید ریشه کاستی، اصل السوس، عناب سپستان، نیلوفر و شاهتره خشک را جوشانیده همراه با بید خشت به بیمار داد. چنانچه دسترسی به بید خشت فراهم نباشد می‌توان شیر خشت جایگزین آن نمود.

روز بعد باید مسهلی مرکب از مغز فلوس، ترنجبین، نیلوفر و هلیله زرد، گل سرخ، آلو بخارا، آلو سیاه، تمبر هندی، بنفسه، عناب، سپستان و روغن بادام شیرین تجویز گردد در صورت امکان سه تا چهار روز پیوسته شیره خنک خنک و جوشانده را به بیمار داده و بعد مسهل فلوس را بکار برد. بدیهی است لزوماً می‌توان این دستور را چند بار تکرار نمود.

چنانچه بیمار از خوردن فلوس اکراه دارد می‌توان آلو بخارا یا آلو سیاه ۴۰ تا ۵۰ گیل دانه، پوست هلیله زرد ۵۰ گیل، تمبر هندی ۷۰ گیل، گل سرخ ۳۰ گیل و ترنجبین ۲۰ گیل را جوشانیده و صاف نمود. سپس آنرا همراه با ترنجبین به بیمار نوشانید. این دارو مسهلی سبک و بی آزار است. پس از پاک شدن کامل بدن لازمست چندی نیز در صورت امکان شیر بزیده به بیمار داده شود. همچنین همه روزه دو مثقال تخم گشنیز و یک تا دو مثقال تخم خرفه را شیره کشیده به او دهند. این دارو علاوه بر تصفیه بدن، مسکن اعصاب و مخرج اورات‌ها و سوم دیگر می‌باشد. بویژه در خربان قلب و هیجان زیاد آن بسیار مفید بوده و رفع فشار خون می‌نماید.

۲- خانم ر. پ. که بیش از هفتاد سال داشت به ورم کبد و تپش قلب دچار شده و نزد برجسته‌ترین پزشکان تهران به معالجه پرداخته بود. معالجات لازم با تجویز داروهای

قلبی و کلیوی مانند "دیزینال" "سلازن" ، "تئوبرومین" ، و "دسورتن" و سرم قند و غیره در مورد او صورت کرفت ولی بیماری او روز بروز بدتر می شد . بتدریج از میزان ادرار بیمار کاسته کردید نا اینکه به چند مثقال در روز رسید . در پاها و بدن خیز پدیدار و کم کم زیادتر کشت . بیمار بحال اضطراب و تقلی افتاد . مزاج او نیز بسی کردیده بود . مرا به عیادتش برداشت . درماندکی کلیه و کبد و عوارض اورمی شدید در او مشهود و دل بهم خوردگی ، استفراغ و مسمومیت در او پدیدار بود . فشار خون به بیش از ۱۸ میرسید خلاصه آنکه تجویز داروهای جدید در او بی اثر مانده بود . در چنین وضعیتی داروئی لازم بود که کلیه و کبد را مداوا نموده و سوم را دفع و کلبه ها را بکار وادارد .

بهترین دارو در چنین وضعی ذر اورمی که روش ناشی از تجارب اینجانب است اینست که ترب را با کارد ورقه کرده ، کارد را به عسل آغشته و به ورقه های ترب بمالند . سپس آنها را در آبکشی ریخته و آبکش را روی کاسه ای قرار دهند ، تا بتدریج آب زلالی از آن تراوش کند . آنگاه آب بدست آمده را به بیمار بنوشانند .

در مورد بیمار مذکور نیز چنین کردند و حوله بسیار داغی را طبق دستور در ناحیه کلیه ها گذاشتند تا در اثر گرمی زیاد و عمل انعکاس ، اعصاب کلیه بحال عادی باز گردند . یادآور میشوم که گاه در اثر سوم بدن و یا در نتیجه تحریک پاره ای از داروهای در برخی از مزاجها بعلت عدم سازگاری اعمال کلیه مختلف می گردد . چه ممکن است داروئی که مختص بیماریهای کلیه است در بعضی اشخاص بعلت عدم سازش اثر نامناسبی برجای گذارد . در اینحال باید از داروهای شیمیایی دست کشیده و داروهای گیاهی را تجویز نمود . زیرا این داروها علاوه بر دارا بودن ویتامین های آشکار و نهان و مواد کانی و آلی باید خواص دیگری نیز داشته باشند که بسرعت سوم را دفع و حالات خاص روحی و عوارض اورمی را برطرف می کنند . بویژه این خاصیت در شیره خنکها بیش از انواع دیگر است .

باری به بیمار دستوراتی دیگر نیز داده شده انجیر را در شیر پخته تا طبع را نرم و تعفن روده ها را کم کند و تنقیه هم از شکر سرخ ، تاجریزی ، بنفسه و گل خطمی بنماید .

چون این خانم اظهار داشت طبیعتم "گرم" است . لذا سپردم بیش از یک سیر آلبالورا در یک گیلاس آب جوش ریخته و چند مثقال عسل بر آن بیافرازید تا صبح خیس بخورد . و با مداد آنرا مورد استفاده قرار دهد . طبق دستور رفتار شد ادرار و صفرا بجريان افتاد . آنگاه مسهلی مرکب از ریوند چینی ، گل قند و شکر سرخ داده شد . روده ها پاک و طبع روان گردید . بهمین دستورات رفتار نمود تا روز پنجم که دوباره به عیادتش رفتم . خیز برطرف و فشار خون به ۱۴ رسید ادرار بحال عادی و یا حتی بیش از حالت طبیعی درآمد . بعد از دو ماه در تاریخ ۱۶/۲/۲۴ خانم ر . پرا نزدم آوردند . بارگانی پریده کهربائی ، قلب مضطرب ،

تنفس نامنظم، کبد و دستگاه کوارش مختل و آثار مسمومیت و بدن پف کرده.
همراهان اظهار داشتند بعد از بهبودی و رفع خیز بدن، به اصرار جوانان "متجدد"
خانواده، بیمار را نزد همان پزشک اول بردمیم. ایشان هم داروهای گوناگونی دادند که
هیچیک به او سازگار نبوده و در نتیجه حالت را خراب کرده است. خلاصه دوباره یعنی از پاس
و نامیدی بنزدم مراجعه کرده بودند.

در معاینه، کبد خیلی بزرگتر شده بود و بیشتر شکم را فرا گرفته بود. دستور خوردن
آب شلغم، آب هویج، و جوشاندهای لازم را دادم.

در تاریخ ۲۴/۲/۳۰ خانم مزبور باز به مطب آمد. حالت بسیار خوب و کبدش کوچکتر
شده بود. رنگ رخسار بیمار از پریدگی و پلاسیدگی درآمده و توان تکلم را بدست آورده
بود. از مداواه بسیار راضی بود. برای بیوست او "نمک کالاسپاد" می‌دادند. بجای آن
بنفسه، ریشه کاسنی و اصل السوس، ترنجبین و ریوند دادم.

در تاریخ ۲۴/۳/۵ مقدار اوره در خون ۶۵ سانتی‌گرم گردیده و کبد نسبتاً "کوچک" و
جال عمومی بیمار خیلی بهتر شده بود. آب ترب و شیره خنک مرکب از تخم گشنیز، تخم
شبت و تخم خیار تجویز گردید. ضمناً "جوشانده، از قبیل کاسنی، شاهتره و اصل السوس نیز
داده شد.

در تاریخ ۲۴/۷/۸ خانم مزبور بار دیگر به مطب آمد. حالت بسیار خوب شده بود
پیاده از منزل تا مطب را به تنهائی آمده بود. طبق دستور رفتار کرده بود کبدش تقریباً
بجال طبیعی درآمده و کسالتش نیز بسیار کاهش یافته بود.

مشاهدات در «بلغمی هزاچها»

۱- آقای حاج شیخ م. ل. ساکن رشت که بیش از ۶۰ سال داشت بهنگام اقامه نماز
جماعت در یکی از شباهای زمستان در مسجد دچار سرماخوردگی شد. در بازگشت به منزل
صادف با هوای بارانی گردید. شام هم ماست و اسفناج صرف کرده صحیح که از خواب
برخاست متوجه شد نیمه‌ای از بدنش سنگین و تنبل گشته بطوری که درست تحت فرمان او قرار
ندارد و در واقع به فلنج ناقص دچار گردیده است. ادرارش بی اختیار و ناآگاه کمی بصورت
چکه می‌آمد.

پزشکان ایرانی و روسی در رشت مدت سه ماه به درمانش پرداخته و مداوای سکته
نمودند. سودی نبخشید. لذا به تهران آمد. محترمین گیلانی هر یک طبیبی حاذق و متخصص
برایش بردند. باز همان تشخیص و دستورات داده شد. روشها با جزئی اختلاف همگی
یکسان بودند و فرقی در حال بیمار حاصل نشد.

سرانجام در اوائل اسفند ماه ۱۳۲۳ پس از ۱۴ ماه مرا به عیادتش برداشت. در معاينه و آزمابش نيمی از بدنش را کمی سست و نافرمان ديدم. ضمناً "دردهای مفصلی نیز در نقاط بدن مشاهده کردم که همه را نتيجه گریب، تورم مفاصل و سستی اعصاب فهمیده و بدرمان پرداختم.

چون سنش زیاد، طبیعتش "سرد" و دچار سرماخوردگی و باران زدگی در شب بیماری خود گردیده و ماست و اسفناج نیز صرف کرده بود که همگی اثر سردی دارند پس باید گفت که بنابر عقیده پیشینیان "سردیش" گرده بود و نیاز به خوردن "گرمی" داشت. از این رو برگ اکالیپتوس و مرزنجوش و بوزیدان دادم که همه آنها گرم بوده و در رومانیسم اثر خوبی دارند. پس از سه روز بهبودی زیادی در حال بیمار حاصل گردید. این بار اسطوخودوس، ریشه ابرسا، بوزیدان و مرزنجوش و نیز قرص بتاکسین و اسپرمن دادم.

بار سوم که دستور برایش فرستادم معجون گوگردی ساده (گوگرد و عسل) داده شد. روز دهم به مطب آمد. این بار معجون گوگردی مركب (گوگرد، قند رون و عسل) تجویز گردید. با پیروی از دستورات قطرات ادرار بکلی برطرف و جریان آن طبیعی شد. بعلاوه نیروی جوانی که قبل از کار افتداده و معالجات در این مورد بی اثر مانده بود دوباره عود نمود. بیمار پس از ۱۸ روز با کمال سلامتی و بدون هیچ عیبی به رشت بازگشت.

این توضیح نیز لازمست که در طبایع "بلغمی" مزاج، هرگاه بیمار دچار سرگیجه و خفتگی گردیده و با دردهای گوناگونی در نقاط مختلف بدن رویرو شود هر چند فشار خون خیلی کمتر از حد طبیعی باشد باز هم کاهش چند مثقال خون رفع عوارض یاد شده را خواهد نمود.
۲- آقای ج.ت. کودکی ده ساله ساکن گلپایگان است. پدر و مادر او دارای یک پسر و چهار دختر می باشند که همگی سالم هستند. آنها خود نیز هیچ بیماری ندارند. طبق اظهار، کودک یاد شده در پنج سالگی مقدعش بیرون می آمده که بتدریج این عارضه برطرف گردیده است. در دو سال پیش باد آورده. پزشکان گلپایگان به مداوا پرداخته و او را درمان نموده اند. در عوض کودک دچار بیماری شده که با ترس می گفته "سردی آمد، سردی آمد"، در واقع احساس بالا آمدن چیزی از معده یه دهان می نمود. رنگش پریده و لعابی کمتر از میزان یک استکان از دهانشیه زمین می ریخته آنگاه حالت خوب می شد. پس از چندی حملهوار عطسه های پی در پی همراه با سرفه بروز کرد و آب ریزش بینی پیدا شد. در این موقع بیمار می گفت "گرفتم، گرفتم" بعد یکدفعه دسها بیش جمع می شد و بحال تشنج و غش می افتداد که به تفاوت از ده دقیقه تا بک ربع طول می کشید. گاهی ادرار میکرد سرش درد می گرفت و بعد می خوابید.

در گلپایگان داروی ضد کرم به او داده و معالجاتی کردند که مفید واقع نشدند.

تشخیص صرع داده شد.

در تهران نیز چندی به درمان پرداختند. بنا به اظهار پدر بیمار، داروهای تجویز شده در تهران بر شدت بیماری افزود، بنحوی که حالات یاد شده روزی شش بار بروز می‌کرد داروهای او عبارت بودند از: برومورلومینال و مسکنات دیگر. با توجه به مراتب بالا بفکر "سردی مزاج" بیمار افتادم. طبیعت او "سرد" (بلغمی و سوداوی مزاج) بود. لذا جوشانده بابونه و اسطوخودوس تجویز کردم. بعد از دو روز حملات متوقف شد. بیمار در مورد بروز حمله بنا به عادت می‌گفت "می‌خواهد بباید اما نمی‌آید" و در واقع دیگر نیامد!

چون پدر این کودک فردی کم‌بضاعت بود و امکانات کافی نداشت لذا پس از چند روز که به عدم بازگشت بیماری یقین حاصل شد با گرفتن دستورات لازم به شهر خود مراجعت نمود و قرار شد اگر حمله عود کرد برابم بنویسد، تا دستورات دیگری برایش بدهم.

مشاهدات در «سوداوی» هزاج‌ها

۱- در ۱۳ یا ۱۴ سال پیش جوانی ۱۸ ساله در همدان از شاگردان مدرسه آمریکایی برای گردش علمی و صحرا نوری همراه با همکلاسان و معلمان مدرسه از شهر خارج شده بود پس از چند روز که مراجعت کرد جمع زیادی رانزدیک خانه خود مشاهده نمود که حلقووار ایستاده بودند وقتی داخل جمع شد تا علت تجمع را بداند با جسد پدرس که روی تختهای نهاده شده و بوسم آن زمان در همان محل شستشو داده می‌شد روبرو گردید. ناگهان فریادی کشید و به حالت صرع و تشنج زیاد بر زمین افتاد. این حمله بسیار دوام کرد و آرامش نمی‌یافت کلیه پزشکان همدان اعم از ایرانی، اروپائی و امریکائی بدرمانش پرداختند ولی معالجات مفید واقع نمی‌شد. بنابر اظهار بستگان بیمار، در ۲۶ ساعت ۲۵ ساعت را او در حمله می‌گذرانید. داروهای متعدد مانند کلرال هیدراته، لومینال و گاردنال و امثال آن همه بی‌اثر مانده بودند. بالاخره به مرحوم حاج میرزا حسین کوثر که یکی از اطبای قدیم همدان و معتقد در مشهد بود تلگرافی مراتب را اطلاع دادند. مشارکیه دستوراتی داد که خیلی مفید واقع شد و در نتیجه آن حمله در روز منحصر به چهار بار گردید.

برای حفظ جوان، چهار مرد قوی هیکل گمارده بودند تا بهنگام حمله او را از خطر محفوظ دارند. بعد از چند ماه بنا چار او را به تهران آوردند. مدتی نزد بهترین پزشکان تهران به درمان او پرداختند. دارو در وجود بیمار هیچ اثری نداشت. حمله مرتبت روزی چهار بار می‌آمد.

سرانجام او را نزد اینجانب آوردند. با بیش از سه کیلو نسخه و صورت تجزیه از بهترین و تازه‌ترین دستورات! پس از مطالعه تمام نسخه‌ها و آزمایشها گفتم در واقع چیزی

بهتر از این دستورات نمی‌دانم. در کتب و مجلات پزشکی بهتر از این‌ها ندیده‌ام. شما به دیگری رجوع کنید. بدین ترتیب بیمار را رد کردم. بستگان بیمار به التماس و تضرع افتاده و زیاده از حد نالیدند که آخرین امید ماینجاست. داروی فرنگی دیگر اثری ندارد..

ناچار پذیرفتم و مهلت خواستم. بعد بفکر افتادم که بعقیده پیشینیان بروز این بیماری از "سودا" است و در اینجا "بلغم" نیز افزون گردیده و همین امر موجب صرع در بیمار شده است. چون "سودا" بعلت هیجان آنی یکدفعه متوجه مغز گردیده مانند اگزمای حاد و یا ماده نقرس، پس باید داروئی داد که مخرج "بلغم" و دافع "سودا" باشد. از این رو پس از کاوش بسیار در کتب متعدد قدیم یکی از نسخ محمد زکربای رازی را برگزیدم. این نسخه عبارت بود از اسطوخودوس، عاقرقرا، بسفایج، افتیمون شامی و مویز که باید سرشه شده روزی ۶ مثقال خورده شود.

با پیروی از این دستور بیماری تخفیف یافت و تا روز سوم بکلی خوب شد. از داروی مذبور کمتر از یکماه بقدر یک فندق به بیمار داده شد و دیگر بیماری عود نکرد. پس از آن مصرف دارو را ترک نمود و به همدان رفت.

بواسطه ثروت زیادی که به میراث برده بود، به عیاشی و مشروب‌خواری پرداخت. شب و روز مست بود. بعد از چند ماه بار دیگر حمله مختصروی بروز کرد. دوباره بنزدم آمد با تجویز معجون عارضه برطرف شده و دیگر بازگشت ننمود.

۲- در تاریخ ۲۵/۸/۲۶ یعنی حدود ۱۴ سال پیش بازگانی ایرانی در شهر بمیئی دچار تصادف شدید با اتومبیل گردید که بناچار پای شکسته او را قطع کردند. پس از آن به داء الرقص و مالیخولیا مبتلا گشت بطوریکه پیوسته سر و گردن او همانند پاندول ساعت بست جلو و عقب تکان می‌خورد.. برای درمان به دیگر شهرهای هندوستان و بالاخره به چین، ژاپن، امریکا، انگلستان، آلمان، فرانسه و ایتالیا و هر جا که متخصص بزرگی در رشته اعصاب بود رفت. ولی نتیجه‌ای بدست نیاورد.. جز آنکه تمام هستی و دارائی خود را نیز سر این کار گذاشت. عاقبت به تهران آمد و در محله "سرقبرآقا" بیاری دوستان در خانه محقری سکنی گزید در این هنگام خواهان آن شد که به او داروی ایرانی داده شود بلکه از این راه نتیجه‌ای بدست آورد. مرا به عیادتش بردنند.

بیماری او را از وجود "سودا" و "بلغم" تشخیص دادم و این نسخه را که از خود اینجانب می‌باشد برایش نوشتم: اسطوخودوس، بابونه، بادرنحوه و ریشتابرسا، که آنها را جوشانیده و طبق دستور بخورد.

بیمار با پیروی از همین دستور پس از چندی بکلی مداوا گردید و بهبود یافت. دختر همین بازگان نیز دچار بیماری حصبه شده بود که در اوآخر بیماری، مانند پدر خود گرفتار

بیماری عصبی و تکان خوردن سر و گردن گردید. بدیهی است با همین دارو او نیز بهبودی پذیرفت.

۳- در تاریخ ۲۶/۸/۲۰ آقای م. الف. چهل و دو ساله ساکن همدان مورد معاینه قرار گرفت. طبق اظهار، دارای پدر عصبی و دو برادر است که یکی از آنان نیز عصبانی می‌باشد. یک خواهر دارد که سالم است.

در کودکی دچار بیماری حصبه و تب شده و در آزمایش‌هایی که نموده مورد غیرطبیعی مشاهده نگردیده است.

بیمار در توضیح پیشینه بیماری خود ادامه داد که کار فکری زیاد داشته و در نتیجه مبتلا به گرفتگی قلبی شده است. در اواخر بهار دچار چنین حالتی شده بود. در همدان معالجاتی کرده که نتیجه نبخشیده است. در تهران نیز نزد پزشکان سرشناس چندی به مداوا پرداخته که هیچ سودی نگرفته است. بیمار شکایت داشت که ناخیه قلب داغ و ضربان قلب زیاد می‌شود. گاهی ضعیی به او دست می‌دهد که نمی‌تواند حتی چند متری هم راه ببرود زیرا خسته و درمانده می‌شود. حالت ترس و وحشت به او عارض می‌گردد.. قلتش همانند اینکه می‌خواهد بایستد. میل زیاد به غذا ندارد. استخوان‌های سینه غفلتاً درد می‌گیرند. وقتی که از خواب بر می‌خیزد حالت سنتی و سرگیجه به او دست می‌دهد.. دستها و دو ساعد چون بخواب می‌روند نتیجتاً بی‌حسند.. صبح‌ها خسته است و سرگیجه دارد. چنانچه سر و صدابی شود سرگیجه او شدت می‌یابد بنحوی که بر زمین می‌افتد. وضع شکم او مرتب نیست. سابقاً روزی دو بار عمل می‌نموده. حال روزی یک بار آنهم بسختی کار می‌کند. قوای جنسی بستگی به وضع عصبی اش دارد. طبق اظهار طبیعتش در گذشته "کرم" بوده ولی در حال حاضر از قرار "سرد" شده باشد. سابقاً زیاد دچار زکام می‌شده در صورتیکه در شش هفت ماه اخیر بینی‌اش هیچ‌تر شحی نکرده و همیشه خشک است.

در معاینه آثار خستگی و اندوه و تاءلم در چشم‌ان و چهره او نمایان بود.. ضربان قلب نامنظم بود و گاه وقفه داشت و سریع بوده. در ملامسه احساس در فم معده‌می‌نمود. شکم کمی نفخ داشت. شکایت او از ضربان قلب و درد استخوان جناق بود. می‌گفت گاهی درد مخصوص و شدیدی در این استخوان حس می‌کنم که داغ می‌شود.. طحال اندگی بزرگ بود. انعکاس کرم‌استرین وجود نداشت و این خود دلیل بر منتهای ضعف اعصاب می‌باشد.

به تشخیص من "سودا" و "سرد شدن" طبیعت بیمار را خشکی بینی مزید بر علت شده بود. وجود و سبب پیدایش عوارض عصبی نیز ناشی از خشکی بینی بود. بنابراین نخست داروی ضد کرم مرکب از کلمل‌سنطونین و فلوس دادم. چند کرم دفع شد. ضمناً "روغن احمدیه" نیز به او داده بودم که همه روزه در بینی بچکاند.

روز دیگر شکایت از درد معده داشت. گردی مرکب از منیزی، بیکربنات دوسود و عصاره کندور انگوتجویز نمودم.

روز سوم اظهار رضایت کرد. این بار پوست بیدو با بونه دادم. بعداز دو روز مجدداً مسهل با داروی ضد کرم خورد ولی کرمی دفع نشد. در عوض حالت ترس و وحشت او برطرف و میزان خواب خوب گردید.

در تاریخ ۲۶/۹/۳ درد استخوان سینه او متوقف شد. ولی حال داغی و کمی ضربان قلب باقی بود. فقط بعضی شبهها از بابت خواب ناراحتی داشت. ضمناً "دیگر می‌توانست تا حدود پانصد متر راه را بدون احساس خستگی یک نفس ببرود. باید گفت که تقریباً" خوب شد. در تاریخ ۲۶/۹/۴ بیمار مبتلا به گریپ گردید. دست و پا و مفاصل او دردگرفتند. آمپول ویتامین قوی تزریق شد. همچنین معالجات "سوداوی" یعنی جوشاندها پیگیری شدند.

در تاریخ ۲۶/۹/۱۰ درمان او پایان پذیرفت. و دیگر هیچ شکایتی نداشت. گواهی ضرورت استراحت و محدودیت از کار اداری برآیش صادر گردم.

پس از اتمام گنفرانس جناب پروفسور میشینین ریاست پزشکان سوری بیانات مبنسطی ایجاد نمودند و یاد آور شدند دز تاریخ طب دیده ام که در زمان خلفاً، پزشکان عالی مقامی بودند و برخی معالجات حیرت آور می‌گردند که ما امروزه از چنونی^۹ ن بی خبریم. بویژه زگریای رازی و ابوعلی سینا گه ایرانی و سرآمد اطبای آن عصر بشمار می‌آمدند.

بنابراین ما اظهارات آقای دکتر احمدیه را می‌پذیریم زیرا پیروی از روش آنان می‌گند. اما از آنجایی که شرط گاربرد داروهای قدیم دانستن طبایع بوده و در غیر آن صورت ممکن است نتیجه های معکوس ببار آید بنابراین پیگیری این رشته از درمان ها تخصص لازم دارد.

سخنرانی شماره ۳۴، ۱۳۳۷ اردیبهشت

درمان سیفیلیس بروش قدیم

سیفیلیس بیماری است که هنوز دانشمندان بزرگ کاملاً درمان قاطعی برای آن نیافرته‌اند و بیشتر جهت معالجه آن تنها با تغییراتی چند پیروی دستور پیشینیان را مینطاًیند.

مقمود از این کنفرانس، طرح کاربرد جیوه از راه تنفس برای درمان سیفیلیس است که در اقسام و اشکال بسیار سخت عاصی العلاج و خطرناک آن بینهایت موثر بوده و تا کنون بهترین طریق درمانی آن بشمار آمده است.

در گذشته درمان سیفیلیس توسط جیوه بدین صورت بوده است که شنجرف را با برخی از گیاهان و صفحه‌ها بشکل دود و یا از طریق قلیان و وسایل دیگر مورد استفاده قرار می‌دادند. در اینحالت جیوه در یکبار استعمال بمقدار زیاد جذب بدن می‌گردید.

اینگونه درمان اگر چه اثرات نیکویی در رفع بیماری مزبور داشت در عوض موجب فساد و خرابی لثه‌ها، استخوان‌های فک، کلیه و غیره می‌شد.

دانشمندان برای رفع این عیب آنرا بشکل ترکیبات سیانور، بی‌یدور و امثال آن بطريق تزریقی و بمقدار تراپوتیکی بکار بودند. سپس املاح ارسنیک و گوگرد (در ایران این دو شبه فلز را پیشینیان در درمان سیفیلیس بکار می‌بردند) و بیسموت بشکل تزریق و غیره و بعد املاح یدور تکار گرفته شد و اخیراً "نیز پنی‌سیلین ضمیمه گردید. امروزه در واقع داروی ضد سیفیلیس و ترکیبات و اشکال آن همین‌هاست.

در پارهای از طبایع و نیز در اشکال مختلف سیفیلیس، گاه این گونه داروها اثری نداشته و بیماری همچنان چون سیلی بنیان‌کن اعضا و احتشاء را خورده و فاسد و یا قلچ

می‌کند. شدت و ضعف این بیماری بستگی به ساختمان بدئی شخص دارد. برخی بدون دارو و درمان خوب می‌شوند. بعضی بالعکس با وجود نهایت دقت و سوجهی که سه آنها می‌شود باز بیماری‌شان پیشرفت می‌کند.

در یک کتاب جامع پزشکی فرانسه در مورد سیفلیس نوشته شده است که "پنجاه درصد بیماران بدون دارو و درمان بهبودی می‌یابند و از پنجاه درصد دیگر نعدادی خیلی زود و تعدادی بسیار دیر و سخت علاج می‌گردند".

چند سال پیش دو برادر که هر دو از یک پدر و مادر بودند در یک شب از یک منبع دچار سیفلیس با زخم شانکر در اعضای تناسلی جود شدند. این دو به بیمارستان احمدیه آمدند. در آنجا یک شیشه محلول بی‌یدور دومرکور، برای تزریق آینکونه بیماران مهبا بود. بهرکدام یک سانتیمتر مکعب تزریق شد. روز دیگر برادر بزرگ مبتلا به ورم لته سختی شد. معالجه را قطع کردیم. پس از چند روز خوب شد و ورم لته نیز برطرف گردید. بنابراین دیگر نهدوائی خورد و نه تزریق کرد.

"برادر کوچک مرتبنا" به بیمارستان می‌آمد. در حدود هشت بار از آن محلول تزریق نمود زخم رو به زوال می‌رفت ولی عوارض درجه دوم بشدت پیشرفت می‌نمود. بنأچار بیمار به پزشک دیگری که از اطباء مشهور است رجوع کرد. نزد ایشان چند آمبول نتوسالوارسان و نظایر آن تزریق نمود و داروی داده شده را مورد استفاده قرار داد.

بعد از پنج ماه مرا به عیادتش بردنده و در شرایطی که بیمار مبتلا به فلچ ناقص شده بود. البتما بینجانب بروش خود او را معالجه نمودم. در حال حاضر هر دو برادر در یک خانه منزل دارند و از دوستان من محسوب می‌شوند. تا کنون چند بار خون برادر بزرگ آزمایش و اسرمن شده و نتیجهاش منفی بوده. ولی برادر کوچک با آنکه خونش پاک می‌باشد، اغلب ناتوان است و اعصاب قوی و روحیه چندان سرشاری ندارد و از فکر و یاری برادر بزرگ در امور شرکت و موءسسد خود استفاده می‌نماید.

بسیاری از مبتلایان به سیفلیس را می‌شناسم که حدود سی سال بیشتر یا کمتر است که به این بیماری دچار شده بودند و با تزریق یک دوره "بی‌یدور دومرکور" و یا خوردن چند حب "ریکورد" بهبود یافته و دیگر معالجه را تعقیب نکرده و تاکنون نیز بهیچ عارضه‌ای دچار نشده‌اند. حتی فرزندان آنان را بارها بدقت مورد بررسی قرار دادم آثاری از سیفلیس ارشی در آنها نبود.

بسیاری دیگر را نیز دیده‌ام که همه ساله چند دوره داروهای ضد سیفلیس گوناگون تزریق کرده و پرهیز مینمودند و معهدها اثر بیماری مذبور در فرزندان آنان مشهود بود. بعضی از آنها به عوارض دریوی سکته، نابینایی، شلی، فلچ و غیره دچار شدند.

"خصوصاً" بیاد دارم بیماری در بیمارستان احمدیه بستری شده بود. شرح بیماری اش را می‌نوشتم. اظهار می‌داشت از آغاز بروز بیماری تا کنون مشفول درمان هستم. با اینحال بیماری آنقدر شدید بود که بمحضی که دست یا بدن یا از زیر لحاف بیرون آمده و مجاور هوا می‌شد می‌ترکید و کمی آب پس می‌داد. بدن بیمار از فلس‌های سفید رنگ پوشیده شده بود. سرانجام نیز با همه کوشش‌هایی که کردیم درمان مفید واقع نگردید و بیمار درگذشت.

برای استحضار حضار محترم اینکه چند نسخه از داروهای قدیم و چگونگی کاربرد آنها

را بعرض می‌رسانم:

برخی از آسانید قبل از استعمال قلیان طبی یا دود چند روزی منضج و مسهل در امراض "سوداوی" می‌دادند.

ابتدا و بمدت سه روز شاهتله خشک ۲ ل، بسفایج ۲ ل، گل گاو زبان ۲ ل، خارخسک ۲ ل، بادرنجوبه ۱ ل، ترنجبین ۷ ل می‌دادند. سپس مسهلی مرکب از ریشه ایرسا ۲ ل، بسفایج ۲ ل، شاهتله خشک ۲ ل، گل سرخ ۲ ل، سمامکی عل و شیرخشت ۱۲ ل تجویز می‌شد.

پس از استفاده از این داروها مزاج پاک و آماده برای پذیرش و جذب دارو و دفاع می‌شده است. و اما ترکیب توتون قلیان طبی عبارت بوده است از شنجرف معدنی ۱ ل، گل سرخ ۲ ل، مازوسبز ۴ دانه، مصطکی ۱ ل و پوست ریشه کبر ۲ ل. این اجزاء را باید کوبیده و آمیخته در محفظه سر قلیان قرار دهند.

خوراک بیمار باید بی‌نمک باشد و هرگاه دهان او جوش زد باید زنگار ۲ ل، طباشیر استخوانی ۳ ل، گل ارمنی ۳ ل، کادهندی ۳ ل و صفحه عربی ۴ ل را کوبیده به دهان بپاشند. بیمار تا چهل روز نباید پیاز و تا هفت روز خوراک بی‌نمک بخورد.

داروهایی که برای زخم دهان تجویز می‌شد عبارت بودند از:

اول - حضن مکی ۲ ل، کادهندی ۲ ل، طباشیر قلمی ۲ ل، گل ارمنی ۳ ل، گلنار فارسی ۳ ل، شاهدانچ عدسی ۳ ل، مردار سنگ نقره‌ای ۲ ل، کتیرای گون ۲ ل، حنا ۲ ل و هلیله زرد ۲ ل که باید این اجزاء را کوبیده و آمیخته بدھان بپاشند.

دوم - هلیله زرد ۲ ل را کوبیده و دهان را با آن بشویند. پس از آن طباشیر هندی ۱ ل، گلنار فارسی ۲ ل، گل مختوم ۲ ل، کرات ۲ و عدس ۵ ل، را کوبیده و آمیخته بدھان بپاشند.

ترکیب دیگر توتون عبارت بوده است از عاقرقراحت ۵/۲ ل، شنجرف ۱/۵ ل، پوست نخود ۳/۵ ل، نیل ۵/۴ ل، کف دریا ۳ ل، دار فلفل ۳ ل، فلفل سفید ۱/۵ ل و زهره گاو ۵/۵ ل قلیان را باید هفت روز (یکبار صبح و یکبار شب) مورد استفاده قرار داد.

قبل از کشیدن قلیان بهتر آنست که با محلول زیر دهان را غرغره کرده و بشویند:

توتیای کبود عل، گل مختوم ۱۲ ل، سرکه ۵ سیر و آب ۱۵ سیر. ابتدا باید آب و سرکه را بجوشانند تا یک ثلت آن بخار شود. آنگاه گل مختوم و توتیای کبود را در آن حل و دهان-شویه نمایند.

بعد از کشیدن قلیان نیز باید با گرد مرکب از تنکاره ۵/۱ ل، آمله مقتشر ۳ ل، پوست هلیله زرد ۳ ل و مازو ۴ ل دهان شویه نمود و لثمهای را پاک کرد. تجویز دیگر آنکه ۲ متقابل کرچک هندی را با ۴۰ دانه هلیله زرد کوبیده و با آب خمیر و حب‌هایی باندازه ماش از آن بسازند. (دانه کرچک هندی را باید از وسط دو نیمه نمایند. در میان آن پردهایست بسیار سمی که باید آنرا برداشته و دور انداخت) از حب‌های ساخته شده هفت دانه در روز میل کنند. اگر موثر واقع شد بعداً "یک روز در میان از حب استفاده شود. غذا باید بی‌نمک بوده و اصولاً "از هر چیز سرد و شور اجتناب گردد. سوب جوجه بعنوان غذا داده شود. بعد از هفت روز همان واحد تجویز شده برای یک قلیان را در زیر محفظه یا چادری از پائین دود نمایند بطوری که بیمار عربیان در چادر قرار گرفته و سرش از آن بیرون بماند. این عمل را می‌توان زیبرگرسی نیز انجام داد".

برای آگاهی اساتید و حضار محترم چند نمونه از اقدامات و مشاهدات خود را بعرض می‌رسانم:

۱- مردی روستایی ساکن دهکده اسک لاریجان ۳۵ ساله کشاورز، در اواخر جنگ جهانی اول یعنی در سال ۱۹۱۸ دچار گم کام دهان گردید. یکی از علمای روحانی درمان او را جدا" از من خواستار شد. اینجانب نهایت جدیت را در تشخیص و درمان او نموده و با مشورت دیگران به معالجه او پرداختم. ابتدا دارو را بمعیزان تراپوتیک و برابر دستور استعمال کردم. یعنی آمپول نئوساللوارسان و تزریق بی‌یدور دومرکور در رگ و یدور دوپتا سیم خوراکی تجویز نمودم. سودی نبخشید و بیماری روز بروز بدتر شده و خوره پیشرفت می‌کرد. بطوری که استخوان و اعضا را خورده و سوراخی در کام دهان ایجاد نموده و همه روزه نیز بیشتر می‌شد و به اطراف وجوانب سرایت می‌کرد. ما هم برای جلوگیری بیماری بنا چار روزانه یک آمپول نئوساللوارسان و دو سانتی‌گرم بی‌یدور دومرکور در رگ می‌زدیم. ضمناً "همه روزه مالش با روغن خاکستری مضاعف داده و ۵ گرم یدور دوپتا سیم نیز بصورت خوراکی می‌دادیم. در مدت تقریباً چهل روز بیش از ۲۶ آمپول نئوساللوارسان و شاید در حدود ۵ گرم جیوه از راه ماساز داخل بدن او شده و بیش از ۱۵۰ گرم یدور دوپتا سیم خورده بود.

داروها ابداً اثر نصی کردند و بیماری و زخم همچنان پیش می‌رفت. کام دهان بکلی سوراخ و بینی فرو رفته و استخوان Vomer نابود گردیده، تمام فک بالا متورم شده بود بنحوی که در حال افتادن بود. غذا خوردن برای او بسیار دشوار بمنظور می‌رسید زیرا غذا از سوراخ کام دهان بخارج ریخته می‌شد. اما خوشبختانه از سوی دیگر تحمل این بیمار در

برابر این همه داروی سمی زیاد بود و عملای آثاری از عدم تحمل و یا مسمومیت پدیدار نگردید . نکردید .

در این هنگام بود که از امکان داروهای جدید بکلی مایوس شدم . با دستیاری یکی از دانشجویان رشته پزشکی که پدرس از اطبای قدیم بود و آگاه از داروهای قدیم ، ترکیبی از شنجرف و داروهای دیگری را آمیخته با توقن چیق مخلوط کرده و به بیمار دادیم تا در چیق ریخته و بکشد .

فردای آنروز اثری از بهبودی در او دیدیم و بنابراین عمل را تکرار کردیم . رفته رفته حال بیمار بهتر و پس از چهارده روز سالم و بی عیب گشت . بعدها نیز او را ملاقات کردم کماکان از سلامت برخوردار و از حال خود راضی بود .

۲- جوانی ۱۸ ساله دچار بیماری سوزاک و شانکرسیفلیس سر مجرائی بول گردیده بود . بواسطه وجود زخم ، شستشوی مجرأ دشوار بلکه محال می نمود . چرک سوزاک نیز زخم سیفلیس را تحریک و بدتر می کرد . چند آمپول نئوسالوارسان و بی بدور دومرکور تزریق شد . سودی نبخشید و بیمار همچنان در رنج بسیا بود . مخصوصاً "اخرج ادرار بی نهایت دشوار صورت می گرفت . عاقبت به روش استفاده از چیق جیوه متول شدم . در ظرف چند روز سوزاک و سیفلیس بیمار ، هر دو بهبود یافتد . یادآور می شوم که پیشینیان در کتابهای پزشکی خود نوشتند "هرگاه بیماری سیفلیس و سوزاک با هم توأم گردند ضمن درمان سیفلیس هر دو بیماری بهبود می یابند" .

باری برای شستشوی مجرأ به بیمار مجبور سپردم شبها یک سیر آلبالو و یک سیر عسل را در یک لیوان آب جوشیده ریخته خوب هم بزند و هر بامداد بطور ناشتا آنرا بخورد . طبق دستور رفتار نمود و ضمناً "چیق" را هم می کشید . با پیروی از این برنامه خیلی زود درمان شد .

پس از چندی او را برای انجام آزمایش به آزمایشگاه انستیتو پاستور فرستادم . ضمن اینکه بیمار خود اظهار می داشت با استفاده از "چیق" بیماری سوزاک و سیفلیس هر دو بهبود یافته اند ، آزمایشگاه نیز با دقت کامل به آزمایش پرداخت و اعلام داشت که اثری از این دو بیماری نیافته است .

آن جوان بزودی متأهل و دارای چند فرزند شد که همگی سالم و بی عیب هستند . او اینک یکی از دوستان صمیمی من است .

۳- جوانی شرچران ۲۵ ساله از ایل هداوند دچار بیماری سیفلیس و سوزاک گردیده

بود. گلو و لبهاش پر از زخم‌های سیفلیسی شده و بثوراتی نیز در بدن او مشاهده می‌گردید.

بیمار را نزدم آوردند. چون بی‌بضاعت و ندار بود. بنابراین اقامتش در تهران میسر نمی‌شد. سه، چهار بار از چپق استفاده کرد و بعد دستور استعمال آنرا با مقداری از داروی مربوط دریافت و به ولایت خود بازگشت نمود.

پس از یکسال بعنوان قدردانی بنزدم آمد و در حالی که یک جوجه نیز برای پاداش اقامتم کرد، آزمایش دقیق از تعام غدد بدن او نمودم. در گلو و نقاط دیگر بدن هیچگونه آثاری بچشم نمی‌خورد. سوزاکش نیز با کشیدن "چپق" خوب شده بود.. او با پیشنهاد من برای انجام، آزمایش "واسمن" حاضر نشد. زیرا از جمعیت شهری گریزان بود و مشکل اقامتش مزید بر علت. بنابراین با اطمینان به بهبودی به ولایتش بازگشت.

۴ - جوانی خیاط که در حال حاضر از درزی‌های مشهور خیابان لاله‌زار است دچار بیماری سیفلیس گردیده بود. نزد پزشکی آزموده و آکاه در بیماری سیفلیس بدرمان پرداخت. مدت هفت ماه پی در پی تزریق آمپولهای جیوه و امثال‌هم مینمود. داروهای مذبور همگی بی‌اثر بودند. بیمار مبتلا به ورم عصب‌چشم گردیده بود. بنابراین به چشم پزشکان مراجعه نمود. مدت پنج ماه نیز نزد آنان به درمان پرداخت. باز معالجات بی‌اثر و یک چشم‌نشابینا شد.. این پیشامد موجب وحشت او گردید. بیکی از استادان بزرگ چشم پزشکی مراجعه نمود. مشارالیه پس از معاینه دقیق از ته چشم اعلام داشت یک چشم بکلی فاسد شده و غیرقابل علاج است. فقط باید کاری کرد که چشم دیگر مغایب نشده و از کار نیفتد. یکاه نیز بدستور ایشان رفتار نمود. متأسفانه چشم خوب‌هم بنای تاری را گذارد و دیدش کم شد.

روزی این جوان در هنگام آزمایش لباس من، نزدم گریه و ناله کرد که بزوی کور و از هستی ساقط خواهم شد. دلم بحالش سوخت. حاضر شدم بدون هیچگونه توقعی به درمان او پردازم. چندین بار از "چپق" استفاده کرد. در هفته اول تاری چشم بیشتر و خفگی رنگ رخسار زیادتر و اندکی نیز دوار پدیدار گشت. در هفته دوم چشم‌بنای روشنایی را گذاشت تا آنکه سرانجام هر دو چشم بهبودی یافته و بینائی خود را باز یافت. هم اکنون این مرد یک عضو مفید جامعه می‌باشد.

بعدها بیمار مذکور خود و شاگردانش چند بیمار دیگر در همین زمینه را نزدم آوردند که همگی با همین روش درمان گردیدند.

۵- بانوی از خانواده‌های روحانی دچار گم فک بالا شده بود. توسط آقایان حاج میرزا عبدالله واعظ و شیخ جواد واعظ عراقی در بیمارستان دولتی بستری گردید وزیر نظر پزشکان عالی‌مقام آنجا قرار گرفت. بیش از سه ماه در آن بیمارستان بستری بود و همه روزه آقایان مذکور جهت احوالپرسی و توصیه بدانجا می‌رفتند. بدینه است آنکونه که باید و شاید درباره او توجه می‌شد. ولی مناسفانه تزریقات جدیده همه بی‌نتیجه گردید. حال بیمار روز بروز بدتر می‌شد. خوره بسیار سختی پیدا کرده بود که از جلوگیری آن درمانده بودند.

بالاخره پزشک اول بیمارستان به آقای شیخ جواد گفت بیماری این خانم سل و غیر قابل علاج است ماء‌بیسانه او را از بیمارستان خارج ساختند. با معرفی اینکونه بیماران که قبلًا "نzd من معالجه گردیده بودند باینجانب مراجعه نمودند.

تمام صورت بیمار متورم، بینی‌اش خوابیده و سوراخ شده و بخشی از آن نیز نابود گشته بود. بطوريکه خوراک از آن بخارج ریخته می‌شد. از چند جای فک بالا چرک و خون می‌آمد بنحوی که احساس می‌گردید آرواره بالا یکسره در حال افتادن باشد. لثه‌ها نیز در اثر داروهای قبلی متورم و زیر دندانها پراز چرک بودند.

با اینحال دیدم اگر "چپق" ندهم و صبر کنم ممکن است فک بالا بکلی از بین برود. لذا هماندم به او "چپق" دادم. چند روز متوالی آنرا کشید. ورم بتدریج رویه تحلیل و بهبودی گذارد و بالاخره بکلی درمان گردید. در حال حاضر فقط آثار زخم در بینی و صورت او مشهود است.



۶- بانوی جوانی از خانواده بازگانی معروف که تازه عروس بود دچار شانکر و زخم اعضا تناسلی، دهان و گلو و عوارض سخت آن گردید. معالجات بسیار کرد، تعداد ۳۶ آمپول نئوسالوارسان و مقدار زیادی بیسموت و غیره تجویز شد. هیچگونه بهبودی از این معالجات حاصل نگردید. سرانجام پدرش او را نزد من آورد.

بدن بیمار هر از تاول‌های آبله‌ای بود که تعدادی از آنها سیاه و خونین بودند. درد رحم و اعضای تناسل داشت. دهان و گلوی او پراز زخم‌های سیفلیسی بود. حال روحی بیمار خراب و فوق العاده عصبی مینمود. زیاد گریه می‌کرد. این خانم ساختمان بدنی چاق و فربهی داشت و شش ماه از ابتلائش به این بیماری می‌گذشت.

بپدرش گفتم چون دختر شما چاق و ثمن است ارسنیک برای او زیانبخش است. ضمناً "معالجاتی که تابحال کردمند همه خوب بوده و من بهتر از آنها نمی‌دانم. فقط اگر مایلید می‌توانم او را با "چپق" درمان نمایم. چون پزشکان معالجش همگی از سرشناسان

فن و متخصصین بودند و نتیجه‌های عایدش نشده بود بنا چار پیشنهاد مرا پذیرفت. بیمار سه چهار روز به مطب آمد "چپق" را مورد استفاده قرار داد و طرز کاربرد آنرا آموخت. مقداری از دارو به او داده شد تا در منزل درمان را ادامه دهد. طبق دستور عمل کرد و بیش از ۵۰ بار چپق کشید. تمام عوارض مذکور برطرف گردیدند.. در آزمایش انجام یافته و اسرمن منفی بود. اینک همین خانم دارای فرزندی می‌باشد.

۷ - شخص دانشمندی در نتیجه سیفلیس به ورم عصب چشم دچار گردید و مدت ۲۲ سال نزد چشم پزشکان معروف پیوشه به مداوا پرداخت. این شخص بواسطه فضل خود و نیز معاشرت دائم با چشم پزشکان و همچنین احتیاج شخصی دارای اطلاعات زیاد در زمینه درمان این بیماری شده بود. ولی بهر صورت با همه معالجات عصب یک چشم بکلی خشک گردیده و چشم دبد خود را از دست داده بود و چشم دیگر هم تار گشته بود.

بیمار چندی بعد باینجانب رجوع نمود. از روش "چپق" استفاده کرد و چند بار به کشیدن آن پرداخت اندکی بهبودی یافت. چشم تار او خیلی بهتر گردید. اما چون یاخته‌های عصب چشم دیگر بواسطه طول مدت دگرگون شده بودند لذا "چپق" هم نتوانست آنرا درمان نماید. برای کمک با او ترکیبی از چوب‌چینی، غشبه مغربی، ریشه بابآدم ریشه شیرین سیان، عناب و سپستان دادم. بدیهی است چپق را هم می‌کشید. مدتی این دستور را ادامه داد. مقدار اوره خون او نیز ۷۲ سانتی‌گرم بود. ضمن درمان بیماری، ترتیب معالجه این عارضه نیز با نجوبیز تخم کشنبیز و عناب با عرق اشترخار و همچنین حب ارمینی مرکب داده شد. بطوری که در مدت ۵۵ روز اوره به ۴۲ سانتی‌گرم رسید.

بس از مدنی روشنایی در چشمهای پیدا شد بنحوی که چشم ناییناً بنای دیدن و شخیص را کذارد و چشم دیگر نیز خیلی روشن شد.

در حال حاضر نیز این بیمار از دستورات پیروی می‌کند. بدیهی است چون سن او بیش از ۹۵ سال است بیش از این امیدی نبود.

۸ - مردی ۳۵ ساله بنام جعفر که حرفه خیاطی داشت، در نتیجه ابتلاء به سیفلیس دچار ورم اعصاب چشم کرد. مدب مدیدی نزد پزشکان و متخصصان چشم بدرمان پرداخت با آنکه از دارائی فاقد و از هر دو چشم ناییناً گردید! در اوآخر کار در بیمارستان ویژه بیماریهای چشم آزمایش‌های دقیقی توسط اساتید چشم از او بعمل آمد. عصب را بکلی دگرگون، فاسد و غیرقابل درمان یافتند و پاسخ یائس به او دادند.

در چنین شرایطی بیمار باینجانب مراجعه نمود. هیچ نمی‌دید. حتی در اوایل ماه

اردیبهشت آفتاب را خیلی سختی تمیز میداد. بمنظور آزمایش و تحقیق "چپق" به او داده و تحت نظر قرارش دادم. بیمار کم کم احساس روشناگی نموده و اندکی دید پیدا کرد. پس از مدتی چهره‌اش خاص و رنگ اشیاء را تمیز می‌داد. درختان را می‌دید.. دیگر به تنهاشی به مطب می‌آمد لباس و کلاه را می‌دید و درب و پنجره را از هم فرق می‌داد. حتی صورت، ریش و مو را نیز تمیز می‌داد. در اوآخر درمان خیلی به بیهوی ای او امیدوار شده بودم مدت دو ماه روزها می‌آمد و "چپق" می‌کشید. البته جو شاند های بی نیز لازم بود که به او بدهم ولی بواسطه بروز جنگ این داروهای گیاهی در تهران یافت نمی‌شد. از طرفی بیمار نیاز به کمک روزانه داشت. از همه مهمتر همسر ناسازگارش که می‌خواست از شر او خلاص شود او را به عنوان گردش به بیلاق برداشت و در یکی از روستاهای راه ساخت و بهمین سبب دیگر نتوانستم آزمایش خود را بیش از این در باره او ادامه دهم.

۹ - خانم ک. از همسر خود دچار بیماری سیفلیس شده بود که پس از معالجات زیاد رفع بیماری هر دو شده بود. ولی بعد این خانم چند روز پیش از عادت ماهانه اش دچار خونریزی شدید رحمی می‌شد و تا پایان عادت این عارضه غیر عادی دوام می‌یافت. معالجات بسیار کرد. حتی برخی از متخصصان علت را از سیفلیس دانسته چند دوره نئوسالوارسان و داروهای دیگر تزریق نمودند. مفید واقع نشد. بالاخره در تاریخ ۱۳۰۹/۹/۶ پس از بی‌نتیجه ماندن معالجات باینجانب مراجعه کردند. پیشنهاد استفاده از "چپق" نمودم. پذیرفتند و طبق دستور رفتار کردند. پس از چندی رفع عارضه شد و بیهوی یافت.

۱۰ - آقای سید م. آرایشگر ساکن خیابان شاه آباد تهران، دچار ناراحتی ریوی و تنگی سینه شده بودو بهنگام بلع غذا احساس گرفتگی در گلو می‌کرد. مدت‌ها به درمان پرداخت. سرانجام در تاریخ ۱۳۰۹/۱۰/۱۶ باینجانب مراجعه نمود.. پس از تحقیق و رسیدگی علت بیماری را از سیفلیس دانستم و با تجویز "چپق" درمانش نمودم.

۱۱ - آقای علی‌اکبر در تاریخ ۱۳۰۹/۸/۱۹ مبتلا به ورم روماتیسمی دست و پا شده بود. پس از معالجات بمن مراجعه کرد. علت بیماری‌اش را از سیفلیس تشخیص دادم. با خوردن صبورزد و کشیدن "چپق" بیهوی حاصل نمود.

۱۲ - بانو زهرا چهل ساله. ساکن خیابان دوشان تله، کوچه رخشانی، دچار Amaurose گردیده بود.. نزد چشم پزشکان تهران معالجات زیادی کرد. در تاریخ ۱۳۰۹/۸/۱۲ ماء‌بیوانه باینجانب مراجعه نمود. بطور آزمایشی استفاده از "چپق" را

تجویز کردم . بهبود یافت .

۱۳- آقای علی ۲۸ ساله ، ساکن پامنار مدت یکسال در نتیجه سیفلیس کف دست و پانیش پوسته می شد . ظرف یکسال سه دوره نتوسالوارسان و سهدوره مرکور با تزریق کردند . اثری نکرد . در تاریخ ۱۳۰۹/۷/۲۲ نزد اینجانب با استفاده از شش دوره "چیق" بهبود یافت .

症狀

۱۴- آقای میرزا عبدالعلی ۴۵ ساله چشم چپش بکلی خراب شده بود و عارضه قرینه بصورت Keratocau me داشت . پشت گردنش درد می کرد . هرگونه معالجاتی بی نتیجه مانده بود . با کشیدن چیق در تاریخ ۱۳۰۹/۷/۲۷ و خوردن "غشه" و "چوب چینی" بهبود یافت .

症狀

۱۵- آقای رحمت الله ۲۷ ساله ساکن خیابان ناصرخسرو چند سال بود که چشم چپش رو به صعف گذارده بود . آزمایش و اسرمن منفی و پیشینه سیفلیس نیز نداشت . معالجات زیادی نکرده بود که بی اثر مانده بودند . در تاریخ ۱۳۰۹/۷/۱۶ بمدت یک هفته به استفاده از "چیق" پرداخته بسیار خوب شد .

症狀

۱۶- مستخدم یکی از محترمین به شانکرهای چندی در اطراف زهار و آلت تناسلی مبتلا گردیده بود . معالجات زیادی کرد که بیش از سه ماه به درازا کشید . در این مدت سه دوره نتوسالوارسان همراه با تزریق های بسموت و جیوه تجویز شد . هیچیک مفید واقع نگردیدند و عوارض دوره دوم از قبیل صداع ، درد استخوان و عوارض جلدی و امتال آن نیز بروز نمودند . شانکرها سخت و حال خوره پیدا کردند و او را در زحمت زیاد انداختند . این بیمار نیز سرانجام با روش استفاده از "چیق" درمان گردید .

آن شخص محترم چون مرد دانشمندی بود و در علم پزشکی نیز اطلاعات نسبتاً زیادی داشت ، علت این درمان سحرانگیز را از من پرسش نمود . کنم ما توجه به آزمایش هائی که کرده ام جیوه از راه تنفس اثر بسیار زیادی در رفع سیفلیس دارد . بدینه است تحقیق و چگونگی این امر بعهده دانشمندانی است که وسائل و امکانات کافی در اختیار دارند . این بعدها چندتن از کشاورزان خود را که مبتلا به قرحة سیفلیسی و عوارض چشم و ناراحتی های دیگر بودند نزدم فرستاد . همکی بوسیله "چیق" بزودی درمان گردیدند بنحوی که این امر اسباب شکفتی مشارالیه شد . از این رو نام این چیق را "سپ مازیک" Pipe magique یعنی چیق سحرآمیز نهاد .

چون در دهاتشان بیماری سیفلیس زیاد بود بهمین لحظ کشاورزان خیلی در زحمت بودند. نسخه و دستور استعمال آنرا از من خواست. به گماشتگان ایشان آموختم با نظر پزشکی که در آنجاست اقدام و از پیشرفت و عوارض بیماری جلوگیری نمایند.

تا کنون بسیاری از بینوایان و فقرا را که دچار عوارض سیفلیس چشم شدماند و نیز صدها مبتلای به قرحة سیفلیسی و خورمهای عاصی العلاج را توسط پیپ درمان نمودم که اگر همه آنها را می‌نوشتم خود، کتابی مفصل از سرگذشت‌های سودمند از عوارض ناشی از سیفلیس می‌شد.

پیپ را در اوایل سیفلیس و نیز در عوارض سخت و صعب العلاج آن بسیار مفید و موثر یافتم.

مقدار داروئی که با استعمال هر پیپ جذب بدن بیمار می‌شود یک تا دو سانتی‌گرم شاید هم کمتر می‌باشد. از این رو بیمار خیلی بندرت دچار ورم لثه می‌گردد.

بنابر آزمایش‌های انجام یافته و دلایل مذکور چنانچه در موقع بروز عوارض بسیار سخت سیفلیس همچون خوره، نابینائی و عوارض عصبی شدید جیوه را از راه تنفس استعمال کنند بطور حتم و یقین خیلی زود جلوگیری می‌کند.

سديهي است اثر پیپ در همه‌یکسان نیست. در برخی زودتر و بهتر اثر می‌کند و در بعضی دیرتر.

نسخهای را که زیاد مورد استفاده قرار داده‌ام بدین قرار است:

شجرف معدنی ۲ ل، گل سرخ ۴ ل، مازوسبز ۴ ل، مصطفی ۱ ل و پوست ریشم‌کبر ۲ ل این داروها را باید کوبیده و آمیخته و چند نخود از آن را با توتون مخلوط کرده و در وسط محفظه پیپ برویزند. بطوری که زیر و روی آن توتون خالص باشد. بعد باید پیپ راکشیده و دود آنرا بشدت فرو بروند و از راه بینی خارج شاند. در صورت لزوم باید روزی دو بار پیپ کشیده شود. در آغاز کار کمی خفگی در رنگ چهره ایجاد و گاه کمی نیز دوار عارض می‌گردد. برای رفع این حالات باید کمی ترشی و ملین داد. بعد از یک هفته عارضه برطرف می‌شود ولی باید درمان را ادامه داد تا به نتیجه رسید.

اگر از ورم اعصاب چشم و غیره زمانی گذشته و کهنه شده باشد بهتر آنست که در ضمن بجویز پیپ، چوب چینی نیز به بیمار بدهند. نسخه چوب چینی بشرح زیر است:

چوب چینی ۵ ل، غشیه مغربی ۲ ل، ریشه بابا آدم ۲ ل و عناب و سپسان ۲۰ دانه داروها را باید خرد کرده با چند استکان آب جوش در قوری ریخیه چند ساعتی پهلوی حرارت ملایم قرار داده و دم نمایند و کمی نیز بجوشد. در هنکام روز بجا آب آرا

بیاشامند، و این کار را مدت زیادی ادامه دهند. هیچگونه پرهیزی از ترشی لازم نیست. در این مدت البته اگر عصبانی نشوند بهتر است.

این دارو صفا دهنده خون بوده و بواسطه برخی از ترکیبات خود در درمان بسیاری از بیماری‌ها مفید و سودمند است.

نسخه یاد شده چوب چینی در فشار خون نیز بسیار موثر است.

بیماری که فشار خونش ۲۴ - ۲۵ و موجب سکته وی گردیده بود مدت زیادی از این جوشانده خورد پس از گذشت یکسال فشار خون او به ۱۲ رسید و دیگر نیز بالا نرفت. این شخص هنوز هم گهگاه از این جوشانده می‌خورد و سالم است.

در دیابت‌های سیفلیسی استعمال پیپ جیوه و آشامیدن جوشانده چوب چینی مرکب بسیار مفید و موثر است.

اینک برای تکمیل گفتار خود بیمار حاضر را که بهبودی حاصل نموده جهت معاينه و کسب اطلاعات لازم خدمت حضار محترم معرفی می‌نمایم و بدواناً شرح حال ایشان را بشرح زیر باستحضار میرسانم:

در تاریخ ۱۳۲۶/۱۲/۲۵ آقای محمود ت. ۴۰ ساله ساکن کرمانشاه شغل آهنگر را به مطب اینجانب آوردند. مشارالیه اظهار داشت چهار سال قبل جوشی در لبم پیدا شد. بعداً در دهان و سر نیز جوشهایی بروز کرد. پزشکان بیماری سیفلیس را تشخیص دادند. با خوردن چند حب خوب شدم. پس از سه سال دچار تب راجعه گردیدم. با تزریق نئوسالوارسان تب قطع شد. ولی در عوض چشم‌هایم تار و نابینا گردیدند و به فلچ پاها Paraplegie دچار شدم. چند آمپول تزریق گردند. قدری حالم بهتر شد. ادراهم بند می‌آمد و نیاز به زدن میل می‌شد. ناچار به بیمارستان آمریکایی رفته و مدت چهل روز در آنجابستری گردیدم. اندکی بهتر شدم و از بیمارستان بیرون آمدم.

در خارج از بیمارستان ضمن معالجات تزریق نئوسالوارسان نمودند. در نتیجه چشم‌ها بدتر و تاریکتر گردیدند. نزد پزشکان مختلف کرمانشاه، مدت‌ها به مداوا مشغول بودم. از جمله، دکتر نیکجو دو دوره آمپول به شقيقهای من زدند. کمی بهبودی بخشید. سپس به تهران آمدم و در بیمارستان فیروزآبادی بستری گردیدم. مدت چهار ماه تحت درمان قرار گرفتم. همه روزه تزریق مینمودند و شربت خوراکی می‌دادند. اندکی حالم بهتر شد. در اواخر کار تزریق نئو سالوارسان نمودند. این بار نیز مانند دو دفعه پیش این تزریقات اثر بدی از خود باقی گذاشت. دیگر چیزی را درست نمی‌دیدم. از بیمارستان فیروزآبادی خارج شدم و به بیماریهای چشم مراجعه نمودم. در آنجا پس از معاينه و رسیدگی یک دوره آمپول به اطراف چشم تزریق گردند.

بیمار را با نهایت یأس و نامیدی و با شکوه از داروهای جدید نزدم آوردند و درخواست درمانش را کردند. گفتند بیمارانی که همین درد را داشتماند ما را پیش شما راهنمایی کردند. در معاينه چشمانتش درست نمی دید. در روشنایی و در نور آفتاب انگشتان را تعیز می داد و می شمرد. اظهار داشت اتومبیل که از جلوی من رد می شود می بینم ولی نوع آنرا که سواری یا اتوبوس و یا باری است تمیز نمی دهم. اشخاص را می بینم اما نمی توانم آنها را شناسائی کنم. همیشه گرد و غبار تاری جلوی چشانم حائل است. از این جهت نیاز به کمک دیگران دارم. چشمها برق می زند و آب ریزی دارد. گوشها زیاد صدا می کنند و سینکین و کم شناوه استند. گاهی سروصدای زیاد آن را معذب کرده و حتی مانع خواب و آسایش می گردد.

در معاينه پاهای بیمار سست بود و قادر به حرکت نبود و نمی توانست آنها را بلند کند هاند باری سینکین پاهایش را روی زمین می کشید. سر پا نمی توانست بایستد و مجبور به اتکا به درو دیوار بود. بیمار اظهار داشت "هرگاه پاهای را جمع و یا دراز می کنم کشاله رانم درد می کبرد. بهنگام برخاستن نیاز به کمک دارم چون پاهای لرزان و مرتعش می گردد. پاهایم می سوزندگاه گرم و گاه سرد می شوند. دردهای برق آسا پدید می گردد و گاهی نیز بنظر می رسد که ورم کرده اند. بیمار همچنین یادآورش که بیضه هایش بین می کنند، درد می گیرند و می سوزند. مثانه و مجرای ادرار درد و سوزش دارد. ادرار کم است و بسختی و با سوزش می آید. حرکت عضو تناسلی نیز خیلی با درد و سوزش صورت می گیرد. اشتها خوب نیست. مزاج فاقد لبنت است. بهنگام دفع مدفوع بادی با سوزش زیاد از مقعد شروع و نا بیضتین می رسد. مقعد کمی سرد و بیحس است".

بهر حال معالجه بیمار را پذیرفتم و دستور "پیپ" دادم. روز بعد پیپ را تهیه کردند و من نیز دارو را در اختیار قرار دادم. چند روزی او را به مطب می آوردند و در حضور من پیپ می کشید. بعد از یک هفته بهبودی زیادی در حال بیمار آشکار شد. در اول کار دو نفر او را با اتومبیل تا مطب می آوردند و به کمک آنها از پله ها بالا می آمد. بعد از هفت روز تعداد همراهان به یک نفر کاهش بافت. پس از دو هفته بدون کمک و راهنمای از منزل خود نا مطب را که بیش از یک کیلومتر فاصله بود به تنها و پیاده طی کرد. روشنایی چشم زیاد شده و پاهای قوت کرفتند. عکس سابق که پاهای را به سختی می کشید حالا دیگر آنها را بلند می کرد. پاهای به وضعیت طبیعی نزدیک شدند و رفته رفته بهتر گردیدند. در واقع باید بکویم بطوری پیشرفت نمود که اسباب حیرت شده بود. دیگر تنها می آمد و می رفت و همه چیز ختنی سیاهی و سفیدی موی سر و صورت را نیز تشخیص می داد. بطور کلی عوارض بیماری او کاهش و یا کم کم بطریف گردیدند.

باید یادآور شوم که برقراری این سخنرانی در تعقیب کنفرانس قبلی و بدرخواست پزشکان و استادی طب شوروی انجام پذیرفت و من صلاح دیدم مشاهدات خود را در زمینه سیفلیس‌های عاصی العلاج و خطرناک که داروهای جدید در آنها بی اثر ولی روش استفاده از "پینپ" در درمان آنها موثر واقع گردیده بودند مطرح نمایم و همین بیمار را ضمن بیان شرح حالش عملان" نشان دهم.

شب بیست و چهارم فروردین ۱۳۴۷ در انجمن پزشکی ایران و شوروی، در پایان کنفرانس بیمار را که تنها با استفاده از روش پینپ در ظرف ۵۵ روز درمان شده بود پزشکان شوروی مورد معاینه قرار دادند. در واقع در خاتمه کنفرانس پروفسورهای روسی من و بیمار را نگهداشت و بعد از رفتن پزشکان ایرانی، به تقدیر و تحسین زیاد پرداختند و گفتند بهترین رویه همین است که از طبیعت استفاده می‌کنید.

بانو دکتر حمزوي چشم پزشک نیز چشم بیمار را از نزدیک مشاهده و معاینه کردند بیمار تمام مشخصات سر و صورت و موهای اشان را بر شمرد. از وضع و حال او پرسش‌ها نمودند.

فردای آن روز بیمار مانند قبل به مطب آمد دستور دادم روزی یک مثقال هلیله سیاه را نرم گرده بخورد. برای پیروی از این دستور بر حسب اتفاق، حادثه‌ای برابش رخ داد به اینصورت که در منزل، کودکی که وظیفه کوبیدن دارو را بعهده گرفته بود سهواً مقداری بیش از یک مثقال تربیک را که در خانه بوده بجای داروی اصلی کوبیده و به بیماری دهد. او نیز بلاذرنگ آنرا می‌خورد همین امر باعث انتقال او به بیمارستان می‌گردد ولی پس از رفع خطر دچار ضعف و سستی می‌شود. چندی بعد به مطب آمد و جریان را تعریف کرد. چند روزی باز از پینپ استفاده نمود. تعدادی حب از معجون کچوله دادم تا با سستی تربیک برابری نموده و آنرا رفع کند.

باز واقعه جالب دیگری برایش رخ داد. روزی که می‌خواست بندم بیاید. در راه مأموران جمع‌آوری گدایان به تصور اینکه او نیز از جمله متکدیان است بازداشت شده و به کانون کار و آموزش بر دند. بنابه اظهار، اورا بکار واداشتند. هر چه ناله وزاری گرده که من کور و افلیج بودم و نزد دکتر احمدیه درمان می‌کنم و شغلم تکدی نیست و می‌توانند تلفن کنید و شرح حالم را استفسار نمایید هیچکس اعتنایی به حرفهای او نمی‌کند. سرانجام متولی به پزشکان کانون می‌گردد تا او را معاینه گرده و حقیقت بر آنان آشکار شود. آنها پس از معاینه گفتند تو که عیب و نقصی نداری زیرا عیبی در او ندیدند! خلاصه این مرد بینوا نزدیک سه ماه یعنی تا تاریخ ۲۷/۵/۴۵ در "کانون" بسر بود و بعد مرخص شد. پس از خروج توبه کرد که دیگر در تهران نماند. شخصی حاضر شد او را به کرمانشاه ببرد. نزدم

آمد علت غیبت و دلیل عزیمتش را برایم تعریف کرد . او را معاینه کردم . حالش بسیار خوب بود و همه چیز را می دید و نسبتاً " خوب راه می رفت . جوشاندهای از چوب چینی و ریشه بابا آدم برایش نوشتمن که مدتی بخورد . او دیگر به پیپ نیز نیازی نداشت .

聚頭集

خلاصه‌ای از کار دستگاه گوارش

آنچه به تحقق پیوسته است آنکه هر کس دارای هاضمه منظمی باشد از بسیاری بیماریها مصون بوده و چنانچه بیمار هم گردد بدون عارضه بزودی شفا می‌یابد. از این رو با خاطر داشتن دستگاه گوارش مرتب توجه به چگونگی عمل هضم و دفع ضروری می‌باشد.

غذا در دهان در اثر ضربه و فشار دندان‌ها که هر یک عمل ویژه‌ای را انجام می‌دهند خرد و نرم می‌گردد. دندان‌های پیشین مانند کارد اغذیه را می‌برند، دندان‌های نیش مانند نیزه آنرا می‌شکافند و دندان‌های آسیاب چون سنگ آسیاب مواد غذائی را سائیده و نرم می‌کنند. زبان نیز پیوسته غذا را بزرگ دندانها می‌راند. غدد بزاقی دهان با ترشح بزاق غذا جویده شده را آغشته می‌نماید. این بزاق با مواد نشاسته‌ای غذا ترکیب می‌گردد و آنرا مبدل به قند می‌سازد.

بدیهی است هر چه غذا بیشتر جویده شود بهمان نسبت استحاله بیشتری واقع می‌گردد. بعبارت دیگر جویدن بهترین یاری را در عمل گوارش و راحتی معده و آسایش عمومی بدن سبب می‌شود.

این استحاله را "طبع اول" می‌گویند که ارادی بوده و اختیار آن در دست ما می‌باشد و می‌توانیم با کاربرد صحیح آن سود زیادی برای سلامت بدن و اعصاب خود بدست آوریم. خوراک از راه دهان بوسیله مری داخل معده می‌شود. معده کیسه نسبتاً بزرگی است که مواد غذائی در آن جمع می‌گردد. معده برای تغییر و تبدیل و استحاله مجدد غذا به جنبش و حرکت درآمده و مواد غذائی را فشرده و بهم می‌ساید. هرگاه غذا تندر و نجويده خورده شود، معده ناچار می‌گردد بیش از میزان و طاقت خود فعالیت و کوشش نماید تا غذاهای خرد نشده را نرم و قابل استحاله سازد. دیگر آنکه مواد نشاسته‌ای همانگونه که یادآور شد می‌باید در دهان بوسیله بزاق مبدل به مواد قندی شوند، چون عصیر معده این وظیفه را بعده ندارد، و هر چه این عمل در دهان بهتر انجام پذیرد استحاله معده نیز راحت‌تر صورت می‌گیرد. عصیر معده مواد گوشتی (آلبومنوئیدها) را تخمیر و دگرگون می‌سازد. بنابراین "طبع دوم" در معده انجام می‌پذیرد.

غذاپس از معده داخل روده می‌گردد. در بخش نخست روده که به اثنا عشر (دوازده) معروف است مجرایی قرار دارد که به کبد مربوط بوده و از کبد و کیسه صفراء مایعی بنام "زرداب" را به روده وارد و بروی مواد غذائی می‌ریزد و مواد چربی را تغییر و مستحیل و

دگرگون ساخته و بحالت صابونی درمی‌آورد تا قابل جذب شوند. مجرایی نیز از لوزالمده به اشتباه باز می‌گردد که ترشحات لوزالمده را در آن می‌ریزد. این ترشحات هم به کمک صفراء و در تغییر و صابونی نمودن چربی و هم در تبدیل مواد نشاسته‌ای بکار میروند.

در جدار روده کوچک ابتدائی، غدد بسیاری است که آنها نیز بنویه خود مایعاتی برای تخمیر و استحاله مواد غذائی وقابل جذب سازی آن ترشح می‌کنند. یادآور می‌شود که میکروب‌های بسیاری در روده‌ها وجود دارند که در تخمیر، تبدیل و مستحیل نمودن مواد غذائی کمک نموده و یاری دهنده عمل گوارش می‌باشند. بنابراین "طبخ سوم" در روده‌ها انجام می‌پذیرد.

مواد غذائی پس از این تغییرات و استحالات قابل جذب شده و توسط پستانکهایی که در سطح روده مفروشند گرفته و بخش عمده آن داخل کبد می‌گردد. در آنجا مواد سمی و زیان‌آور وسیله یاخته‌های کبدی بی‌اثر و خنثی می‌شوند. چنانچه میزان مواد سمی و زیان دهنده زیاد باشد انساج کبد از عهده خنثی نمودن آن برنيامده و خود از پای در می‌آیند. و بدین ترتیب عوارض و ناراحتی‌های کبدی ایجاد می‌گردد.

کبد وظایف مهمی در بدن بعده دارد که یکی از آنها همانگونه که یادآور شد تجزیه و خنثی نمودن مواد سمی بدن و دیگری ذخیره مواد قندی و توزیع آن به مرور و بمیزان معین به بدن می‌باشد. بنابراین "طبخ چهارم" در کبد صورت می‌پذیرد.

موادی که قابل جذب بدن نباشد از طریق روده کوچک وارد روده بزرگ یا قولون می‌گرددند. روده بزرگ حدود دو متر درازا دارد و به سه بخش متمايز تقسیم می‌شود. بخش اول در خاصره راست شکم و مجاور پهلو واقع و مستقیماً تا زیر کبد بالا می‌آید. بخش دوم از این محل کج شده بطور مورب تا نزدیک پهلوی چپ می‌رسد. بخش سوم برگشته تا خاصره چپ‌پائین می‌آید و مختصر پیچی خورده و تقریباً بشکل S در می‌آید و سپس به روده‌راست ختم می‌گردد.

قسمت نخست روده که به قولون بالا رونده مشهور است در سمت پائین نسبتاً فراخ‌تر گردیده و روده کور نامیده می‌شود. روده باریک در همین قسمت به روده کور متصل می‌گردد. در مدخل آن برآمدگی دریچه مانندی است که مانع برگشت مدفوع از روده کور به روده باریک می‌شود. در روده کور زائد کوچکی به درازای دو تا ده سانتی‌متر وجود دارد که ته آن مسدود بوده و بنام زائد روده کور یا آپاندیس مشهور می‌باشد. آپاندیس در حالت تورم ابجاد آپاندیسیست می‌نماید. قولون راست بواسطه حرکات ویژه خود مواد غذایی و فضولات روده را که از روده کوچک داخل آن شده‌اند تا بالا و زیر کبد می‌برد و بر می‌گرداند. این عمل تکرار می‌شود. در اینجا آب و مقداری آز تتمه مواد غذایی جذب شده و پس از

اتمام عمل، محتوی روده به قولون عرضی وارد می‌شود. قسمت‌های دوم و سوم روده یعنی روده‌های عرضی و نازل بواسطه حرکت ویژه خود که عبارت از تنگ شدن یک قسمت و باز شدن قسمت پیشین آن می‌باشد مدفوع را اندک اندک به جلو می‌رانند و بدین ترتیب تا انتهای روده نازل می‌رسانند. در اینجا روده کمی چین می‌خورد و وسعت پیدا کرده بشکل تقریبی S درمی‌آید. مدفوع در این قسمت جمع شده، خزانه می‌گردد تا بواقع خارج شود. این عمل در مدت بیست و چهار ساعت سه تا چهار بار بواقع می‌پیوندد. مخصوصاً "پساز" صرف صحنه عمل تحریک در معده و قولون‌ها ایجاد می‌شود.

قسمت مزبور وقتی پر شد برآمده شده اندکی از محتویات خود را به راست روده می‌ریزد و آنرا تحریک و حس به تخلیه را ایجاد می‌نماید. در این هنگام راست روده نیز خود را آماده نموده اندکی بالا می‌آید تا سوراخ آن هم‌تراز مجرای کیسه مدفوع گردد. موقع دفع بواسطه فشاریکه به شکم وارد می‌شود کیسه خزانه مدفوع بلند شده و مقداری از محتوای خود را در راست روده می‌ریزد تا دفع شود. مقدم در این وقت باز گردیده و پس از عمل دفع فوراً "جمع می‌شود. چنانچه باز فشار آورند مقداری دیگر از مدفوع که در خزانه است خارج می‌گردد. این عمل چندین بار تکرار شده تا تخلیه کامل صورت ہذیرد. تخلیه کامل آنست که آخرین مدفوع رقیق و آبکی شکل باشد.



یبوست

کندی و تأخیر در سیر مدفعه در روده را یبوست نامند. شهرنشینان معمولاً "روزانه یکبار در صبحگاه و در ساعت معینی تخلیه روده می‌نمایند. ولی روستانشینان بعلت هوای سالم و زندگی آرام روزی چند بار این عمل را انجام می‌دهند.

مدفع عادی نرم و برنگ گندمی، سبز یا زرد بوده و تقریباً ۷۵٪ آنرا آب تشکیل می‌دهد. یبوست گاه خفیف است گاه شدید. گاهی موقتی است و برحی اوفات دائمی، بعضی افراد هر دو سه روز یکبار، بعضی نیز یک هفته و گاه دو هفته و بیشتر دفع براز می‌گنند. گهگاه بدون تأخیر روزانه تغییراتی در حالات فیزیکی و شیمیائی مدفع رخ می‌دهد. زمانی مزاج روزی چندبار عمل می‌گند. ولی تعداد آن کافی نیست و گاهی نیز بسیاست اما همان یکبار هم که عمل کند حالت اسهالی دارد. رنگ مدفع یبس، کدر مایل به سیاهی بوده، خشک و سخت و بشکل گلولمهایی است. اگر مدتی در راست روده مانده باشد سخت و یک پارچه می‌شود و غالباً "کمی به مخاط سفید رنگ آغشته بوده و گاه نیز آندکی خون آلود است.

علت ابتلاء به یبوست

بی‌نظمی تغذیه – برحی اشخاص بواسطه بی‌نظمی و عادتی ناپسند و یا بعلتی دیگر خرد خود غذا می‌خورند و بهمین روی در دفع براز اختلال بوجود می‌آورند. بعضی افراد خوراکهای نظیر شیر، تخم مرغ و گوشت می‌خورند که جذب بدن می‌گردند و رسوب و فضولاتی ندارند یا اینکه مواد سلولزی ندارند و فضولاتی هم ندارند یا اینکه مواد سلولزی ندارند و فضولات آنها کم و ناکافی است و نمی‌تواند موجب تحریک و تخلیه روده گردد. خودداری و عدم دفع بموقع موجب اختلال و عادت شده و سبب تدبیلی روده می‌گردد. علل مزاجی – نقص ترشحات غددی بویژه کبد، لوزالمعده و نیز ترشحات اشی عشر

(Secretines) و روده سبب یبوست هستند.

– همچنین است وظایف غدد درونی چون تخدمان و تیروئیدکه نشانه آن ضعف عمومی دماغی، پف کردنی صورت وغیره می‌پاشد.

– بیماریهای عمومی نظیر دیابت، نقرس، علل قلبی Asistolie علل کلیوی، کاهش صفرا، ورم معده، عرق زیاد، اسهال، زخم معده، اتساع معده، سقوط روده بلند و یا

غیر طبیعی بودن روده سببی بدین ابتلاء می باشد.

– مانع موجود در مسیر روده نظیر کرم، مدفوع و یا "تومورها" راه روده را مسدود می کند. همچنین بواسطه بیماری حصبه و اسهال و غیره، بخشی از روده در نتیجه خراش واردہ به جدار تنگ و مانع تسهیل در عبور مدفوع می گردد.

– کم حسی Dyschesie نیز ناشی از خرابی و نقص اعمال سیکموئید و یا روده مستقیم است.

– گاه در کودکی خلقنا عضله مضيقه یا حلقومی مقعد نمو زیاد می نماید که با تشنج همراه است. این امر مانع دفع مدفوع شده و موجب ورم قولون و عوارضی چون "مکاکولون" و غیره می شود. مدفوع در این قسمت بمرور جمع شده تشکیل کیسه بزرگی را می دهد که گاه نیاز به عمل جراحی پیدا می نماید.

– چسبندگی ناشی از ورم صفاق و آپاندیس و قولون سینی و غیره، الیاف عیوب طبیعی بواسطه ترشح صفاق تولید شده و حلقه وار دور قولون را می کشد و آن قسمت را تنگ می کند و یا در نتیجه سقوط روده و حرکت روده کور و سقوط قولون این الیاف تولید شده و مانع سیر مدفوع می گردد. معمولاً "این چسبندگی در زاویه زیر کبد و طحال ایجاد می شود.

– "تومور" شکم در زمان بارداری، برگشت رحم، رشد پیوستات خود علی بربوس است هستند. همچنین چند علت باهم مثل سیکموئیدیت (ورم قولون سینی) و ورم قولون نازل و یا جهات زیر سبب بربوس قولون می شوند:

۱- عدم کفاایت گوارشی و غدد ۲- ورم قولون ۳- تشنج، ۴- سستی Atonie ۵- توقف Stase ع- سقوط احشا، ۶- انشعاب روده Dolichocolon.

– در معاینه، شکم غالباً برجستگی، کمی کشیدگی و نفخ دارد. این وضعیت ممکنست در همه قسمت‌های شکم و یا در بخشی از آن دیده شود.

– در ملامسه قولون‌ها، بعضی نقاط آن پر از فضولات و گاز بوده و پارهای از نقاط آن خالی، سخت، کشیده و متension است که در زیر دست می‌توان به چگونگی آن بی برد.

– گاه شکم پهن و جدارهای آن شل و افتاده و روده‌ها نیز روی هم جمع و فشرده شده‌اند. این امر دلیل بربوس Atonie است.

– معمولاً " محل پیدایش بربوس در قولون راست و چپ می باشد.

– در قولون چپ یعنی سیکموئید و مستقیم هر گونه عمل شیمیائی پایان می‌پذیرد. میکروب‌ها و باکتری‌ها بیکاره و مرده می‌شوند و مدفوع در اینجا حکم جسمی خارجی را پیدا نموده سمیتی ندارد و ایجاد اختلال نمی‌نماید.

– در بربوس مستقیم احساس پری و سنگینی در مقعد و میل کاذب به دفع براز می شود

و سپس این احساس از بین می‌رود. در این نوع بیوست مدفعه براحتی دفع نمی‌گردد. با فشار انگشت به مقعد و مهبل گلولهای مدفعه حس می‌شود. نشانه مشخصه این نوع بیوست خارش و بواسیر می‌باشد.

- در بیوست سیگموئید احساس پری در خاصره چپ شده و تخلیه کامل بوقوع نمی‌پیوندد و مبتلا به این نوع بیوست نیز خود احساس می‌کند که هنگام دفع، تخلیه کامل انجام نپذیرفته است. مزمن شدن بیوست سبب تورم ناحیه مقعد گردیده و در آن قسمت تشنجی احساس می‌شود که با لمس دست مشخص می‌شود. این نوع بیوست از همه اقسام آن بیشتر است.

افرادی که از داروهای کارکن و مسهل زیاد استفاده می‌نمایند بورم سیگموئید دچار می‌گردند و حتی در پارهای موقع امکان ابتلاء به ورم مثانه در آنان هست. مزاج هر پنج یا شش روز یکبار عمل می‌شود و مدفعه نیز یک پارچه و ضخیم می‌باشد. در این نوع افراد سرطان روده بیشتر بروز می‌کند. ضرر دیگر مسهل آنست که خوراک‌های تخمیر نشده را از روده باریک به روده بزرگ می‌راند که این عمل خود مناسب برای نشو و نمای میکروب و ایجاد سعوم است. گاهی نتیجه اینگونه بیوست سیگموئید، سردرد، کسالت‌های مبهم، سنگینی و چرت بعد از غذا می‌گردد و گاه نیز ورم قولون شدت نموده موجب بیوست و انسداد را فراهم می‌نماید. اغلب همین بیوست و کندی در دفع مدفعه رفتہ رفتہ تا قولون راست ادامه پیدا می‌کند.

عبارت از دراز شدن فوق العاده قولون می‌باشد. قولون بطور DOLICHOCOLON غیرعادی به قوسها و شاخمهای چندی تقسیم می‌شود که هر یک دهانهای دارند و معمولاً "درسیگموئید بیشتر دیده شده و بواسطه وجود گاز، بیوست و درد، شناخته می‌شوند. این نوع بیوست از زمان کودکی همراه بوده و مدفعه هر سه یا چهار روز تخلیه می‌گردد و نیز به علت پیچ خوردگی یکی از این قوسها گاز جمع شده و ایجاد درد می‌نماید. از دیگر علائم مشخصه آن آینستکه در صورت تنقیه، آب تنقیه در یکی از این قوسها مانده و باز نمی‌گردد.

- در بیوست قولون بالارونده محتویات روده کوچک که داخل در قولون راست می‌شود هنوز هم محتوی کمی مواد غدائی است که باستی در قولون صاعد تحلیل و جذب گردد لذا توقف زیاد مواد مزبور در این محل، مناسبت خوبی برای نشو و نمای میکروب‌ها ایجاد می‌نماید. این عمل عبارت از آیست که مواد چربی و نشاستهای و آلبومینوئید را تغییر داده و ایجاد سوم مختلف می‌کند و این سوم هستند که وارد بدن می‌شوند، بعلاوه بواسطه موجود خراسیدگی‌هایی در محل مزبور نیز مقداری میکروب از این راه داخل خون می‌گردد.

یکی از علل عمدی بیوست آنستکه در زمان کودکی خوراک اندک و نامناسب و بد

دفعتات خورده شود.

توقف و سنگینی مدفعه موجب بزرگ شدن روده کور شده و در نتیجه ایستادن و سنگین نمودن آن کم کم سبب سقوط روده کور می‌گردد.

در مقابل پرده^۱ صفاق ماده‌ای تشرح می‌شود که منعقد شده و مانند رشته و الیافی حلقه‌وار دوراً دور آنرا گرفته و مانع افتادگی آن می‌گردد. این الیاف خود نیز به مرور موجب تنگی آن محل شده و عبور مدفعه را مشکل می‌سازند. این واقعه بیشتر در اتصال روده‌باریک به قولون Duo Denoiyumal Ileo Coecal و دوازدهه به روده‌باریک S.Iliaque سوم و توکسین حاصل در روده از راه ورید باب جذب شده و موجب خرابی یاخته‌ها و اختلال عدد مترشحه Pluriglandulaire در خون می‌شوند.

در نتیجه ورم قولون کم کم ورم دور قولون هم ایجاد می‌گردد. گاه علی در صفاق و یا موجباتی دیگر چون سقوط روده کور و ورم روی قولون و آپاندیسیت مزمون و نظایر و نیز اختلالات شیمیایی معده Dyspepsie Gasterique و شاقق مقلد و غیره باعث پیدایش و تولید این نوع الیاف می‌گردند.

بیوست راست غالباً "در زمان کودکی و جوانی ایجاد می‌شود. تمیز این نوع بیوست آن است که شخص احساس سنگینی و تشنج در ناحیه خاصره راست می‌نماید. بویژه اگر زیاد سر پا ایستند و نیز در نیمه‌های شب در نتیجه وجود گاز و عمل هضم دردی مانند درد ناشی از نیشترپی دری بروز نموده و مانع از خواب می‌شود. بخلافه بیمار احساس درد مبهمی در قولون صاعد تا زاویه زیر کبد می‌نماید که گاه از سمت پائین‌تر تا زانوی راست و از قسمت خلفی به پشت و کمر تا کبد رسیده می‌شود. سبب این درد همان پری روده کور و قولون بالا رونده و ایجاد گاز و نتیجتاً اتساع روده می‌باشد.

این بیوست وانسداد هر چند یکبار باز شده و مدفعه بمقدار زیاد یکجا گنده و دفع می‌گردد که گاه این عمل بسیار شدید می‌باشد. چنانچه ورم قولون شدت یابد اسهال دائمی عارض می‌گردد که خمیری شکل و عفن بوده و گاز آن با قرار از راست به چپ رفته و دفع می‌شود. در ملامسه، محل روده کور در دندهای بوده و با آپاندیسیت اشتباه می‌گردد.

گاهی پس از تخلیه، شخص سست و بیحال و از دست رفته می‌شود. حبی مرکب از مقل ازرق، پوست هلیله زرد و موکی این سستی و بیحالی بعد از تخلیه را بهبود زیاد بخشد و درمان می‌کند. این یکی از تجویزهای اینجانب می‌باشد.

گاه دردی در بخش فوقانی قولون بالا رونده که در زیر کبد و کنار تحتانی دندهای راست واقع شده حسن می‌شود که دلیلی بر ورم روی قولون Pericolite می‌باشد و گاه نیز

قولون راست پائین می‌افتد.

برای تحقیق چگونگی وضع قولون‌ها و تعیین محل درد باید رادیوگرافی نموده و بیماری را تشخیص داد. عوارض ناشی از پیوست روده راست یا نتیجه سم Toxine است و یا از دخول میکروبها Infection.

۱- نتیجه جذب سوم، تهوع، سرگیجه، کج خلقي، با کمترین ناملايیصی از جا دررفتن اندیشه بدو يأس از زندگی داشتن، بدیهی، دعوای بیجهت و قضاوت ناچق، سردردهای طولانی، درد شقيقه (میگرن) فراموشی، ترس، تغییر اخلاق، حملمهای وحشتزا، تشنج، رعشه، افسردگی، دردهای گوناگون عصبی، علل مختلف دماغی Psychose انواع جنون Polynevrite (جادومن)، صرع، اکلامی پساز وضع حمل، ناراحتی‌های عمومی اعصاب بدن

و همچنین علل و عوارضی چون ناراحتی‌های گوش، چشم و بینی و غیره می‌باشد.

۲- از عوارض دیگر، تپش قلب می‌باشد که آثار آن اختلال در گردش خون، سرد شدن دست و پا و کبودی دستها و پاهای وقفه قلبی Atherome و Aortique و غیره (که گاه مدت‌ها همه گونه معالجات قلبی بی‌نتیجه مانده و با خوردن یک فلوس بیماری درمان پذیرفته است).

۳- انواع بیماری‌های جلدی چون اشکال اگزما و جوشهای گوناگون بدن و سراز دیگر عوارض بوده که گاه رنگ جلد نیز رنگین Pigmente می‌شود. این تغییر رنگ در محل چین‌ها بیشتر نمایان می‌گردد.

۴- کم خونی، ضعف و لاغری شدید و کمی چربی در پوست که سبب خشکی و عدم کشش آن می‌گردد و نیز دردهای گوناگونی در نقاط مختلف بدن بویژه در ناحیه کمر و ستون فقرات بوجود می‌آید.

۵- اختلال در اعمال غدد درونی چون تیروئید، تخمدان، غدد فوق کلیوی و غیره (که گاه در مردان سبب سیلان منی شده و این بیماری خود مزید بر ضعف مزاج و اختلال اعصاب و دفاع بدن می‌گردد. گاه نیز به جنون منتهی می‌شود که در این حالت، درمان‌های دو مورد ضروری می‌باشد) ورم لوزتین ورم Croitre Exophthalmie پستان، دیابت، صفر عضلانی، احتمال عمومی اعصاب بدن Polynevrite، روماتیسم تغییر شکل دهنده و سل استخوانی از عوارض دیگر می‌باشد.

بعضی اوقات تب‌های منظم و نامنظم و گاه پیوسته بروز می‌کند که ناشی از دخول میکروب در خون می‌باشد. این میکروب‌ها از راه بول خارج می‌شوند و مجاری آنرا مبتلا می‌کنند. گاه در کبد رفتگی موجب عوارض کبدی مانند ورم روده کبد Entero-Hepatique Urobilinerie، Cholorurie، صفرا یعنی ویرقان و ورم کیسه صفرا می‌باشد می‌گردد.

۶ - از عوارض دیگر علل رحمی ایجاد Kyste رحمی وغیره است که کمک زیادی در بروز سرطان می‌نماید.

در نتیجه ورم قولون دوگونه بیوست متمایز ایجاد می‌شود:

۱- بیوست تشنجی

این نوع بیوست در بانوان زیاد است. بویژه در مبتلایان بسوء مزاج ارثی عصبی Neuro Artheritique که اغلب با دردهای شدید شکم همراه می‌باشد بیمار برخی اختلالات و نیز نیاز کاذب به تخلیه احساس می‌نماید. مدفوع کم و بشکل بیضی یا مانند نوار و باریک بوده و پوشیده از مخاط بلغمی یا پرده‌ای مخاطی می‌باشد. در هنگام ملامسه قولون منقبض و سخت دردناک است. گاه تشنج و انقباض بقدرتی شدید می‌گردد که راه روده مسدود می‌شود و نتیجه معکوس می‌دهد. یعنی مدفوع به قولون عرضی برگشت و به قولون بالا رونده و گورمی رود.

۲- بیوست از سستی روده Atonie

این نوع بیوست غالبا در اشخاص مسن دیده می‌شود. خیلی کم درد بوده در این حالت قولون گشاد و بازو چندان مقاومتی در زیر دست نشان نمی‌دهد. ناحیه شکم و لگن S.Iliaque پر از مدفوع خمیری شکل حجیم و نیز نرم است.

در ورم قولون مزمن گاه مدفوع مانده و ایجاد انسداد می‌نماید که با تنفسیه رفع می‌گردد.

جهات زیر موجب بیوست می‌شود:

غذا، اختلال گوارش، موائع و ضعف روده.

بیوست غذائی از امساک یا کم خوردن غذا (ناشی از تنگی مجاری گوارشی چون مری و فم المعده و باب المعده) و یا نقاوت، فلچ و نیز علل عصبی (که مانع میل به خوردن می‌گردد) و همچنین اتساع معده، کمی ترشی معده (هیپوکلریدریک) و یا اغذیه‌ایکه رسوب کافی ندهند و تقریباً بطور کامل جذب شوند (مانند تخم مرغ، شیر و گوشت) حاصل می‌گردد. بیوست گوارشی-نقص ترشحات کبد، لوزالمعده، امعاء مخصوصاً "اثنی عشر موجب این نوع بیوست می‌شود. و نیز در بیماریهای قند، نقرس، عوارض قلبی (اسیستولی)، ورم کلیه (نفریت)، اسهال، عرق مفرط یا ادرار زیاد، ضعف ترشح صفرا، ازدیاد ترشی معده، زخم، اتساع و با سقوط معده، جذب سریع مایعات امعاء، علل دیگری بر این نوع بیوست می‌باشد. بیوست مانع - موارد زیر مانع سیر و عبور مدفوع در روده می‌گردند:

- ۱- اجسام خارجی درون روده چون کرم‌های انگلی،
- ۲- زخم جداره روده ناشی از اسهال خونی، سیفلیس، حصبه، سل و سرطان،
- ۳- تنگی ذاتی عضله مضيقه مقعد در *Dyschesic* آن،
- ۴- در روی روده، تومورهای شکم *Kyste*، فیبرم عظم پروستات و برگشت رحم به *Plest* *Retroversion*.
- ۵- چسبندگی‌هائی که در نتیجه بیماریهای صفاق و یا بطور غیر عادی در نقاط مختلف روده بوجود آمده و دور آن را گرفته و راه روده را تنگ می‌کنند.
- ۶- مکاکولون و دولیکوکولون (قولون گشاد شده و قولون دراز شده) بیوستی که از اختلال روده حاصل می‌شود و دو سبب متضاد دارد:
 - ۱- سفتی عضلانی.
 - ۲- کاهش در حرکت و جنبش عصب روده که موجب ناتوانی *Atonie* می‌شود. ضعف عضلات روده گاه خلقتی است. مانند بیماری *Hirschprung* و یا عارضی است مانند ورم مژمن روده که بمرور سبب تورم در سستی عضلانی می‌گردد. عضلات شکم که در دفع مدفع یاری دهنده بزرگی هستند بعلت ورم‌های روده و بارداری و و چاقی و غیره سست و شل می‌شوند. در اینحالت بدانگونه که باید نمی‌توانند فشار بر روده وارد سازند. ورم پرده مغز، تومورها و نزف الدم دماغی و علل نخاعی چون تبس هم موجب کاهش تحریک عصب روده می‌شوند.

پیری، خستگی، ضعف عصب، توقف در یک نقطه، ورم پرده صفاق (حاد و مژمن) سبب بیوست ناتوانی *Atonie* روده می‌گردند.

بیوست تشنجی

اینگونه بیوست نسبتاً "زیاد بوده و از انقباض عضلات صاف روده‌ها حاصل می‌گردد. این انقباض بتفاوت بعضی قسمت‌های روده را فشرده و راه روده را تنگ کرده و پس از مدتی کم یا بیش آنرا رهامي سازد.

چند علت سبب بیوست تشنجی می‌شود:

- ۱- ورم روده (ورم روده بزرگ *Muco-Membraneux* غشائی/مخاطی)
 - ۲- التهاب کیسه صفرا در قولنج کبدی
 - ۳- اعصاب احشائی *Splanchique* در قولنج *Saturnine*، بواسیر، شفاق، دمل مقدد و عوارض رحمی موجب تشنج عضله حلقوی مقعد می‌شوند.
- سقوط احشاء: — سقوط احشاء در نتیجه سست شدن، کشیدگی و دراز شدن رباطاتی

(Ligament) که احتشاء را نگهداری می‌کنند رخ می‌دهد بهمین علت بهمروز معده و احتشاء دیگر از جای خود پائین می‌افتد. غالباً "در زنان به علت حاملگی و همچنین در ضعف و لاغری، برخوری، بیبوست و اتساع و غیره این مورد روی می‌دهد.

سقوط معده — سقوط معده غالباً "با سقوط سایر احتشاء همراه است. نشانه‌اش نفخ، آروغ، تپش قلب و احساس درد بوبیژه بهنگام دخول غذا از معده به روده در ناحیه بواب است. در ناحیه ناف با ملامسه دست قراقری (کلابنژ) حس می‌شود.

سقوط روده — در سقط روده (Enteroptosis) شکم مانند خورجین شده و دندنه دهم متحرک می‌شود. در خم معده Creux de l'estomac ضربان آوارت احساس می‌گردد. مبتلایان به سقط احتشاء غالباً "دچار عوارض مزاجی و روحی می‌شوند.

اگر به علت اصلی بیبوست توجه کنیم می‌بینیم علت عده آن در زمان کودکی از تنبلی و اهمال و نامناسب بودن موقعیت "توالت" و امثال آن ناشی می‌گردد. و آن نیز بدین سبب بوده که حتی المقدور از دفع مدفوع تا فراهم شدن وقتی مناسب خودداری شده است. بدیهی است تکرار این عمل رفته رفته باعث کندی حساسیت راست روده می‌گردد. مدفوع بدون حس تخلیه و خبر در راست روده جمع شده و پس از دو روز توقف در آن بی‌آنکه احساس طبیعی در کار باشد دفع می‌شود.

آزمایش‌های لابراتوری

بکمک اشعه X می‌توان تشخیص کلینیکی را تأیید نمود. مثلاً در ورم قولون، روده بزرگ در قولون عرضی و نازل علائم اسپاسم را ظاهر می‌سازد و چین‌های عمیق و نامساوی و نیز انقباضات قولون نازل در نتیجه اتساع مقعد که بارکود مواد مدفوعه در آن همراه است ایجاد می‌گردد.

در بیبوست‌هایی که علت سوء‌هاضمه است شکل قولون غالباً "طبیعی و یا کمی متسع می‌باشد. فقط عبور مواد دفعی بکندی در آن صورت می‌پذیرد. در رادیوسکوپی معمولاً پس از ۲۴ تا ۹۶ ساعت بر حسب اینکه شکم آجابت کند یا نه سیگموئید در حال دیسکزی Dyschesie همیشه پر از مواد کدر است. در دیسکزی مقعد بعکس روده مستقیم پر از مواد کدر می‌باشد. ولی در هر دو حال قولون نازل همیشه مملو از باریت (سولفات دوباریم) است. در صورتی که در اشخاص سالم غالباً "قولون نازل خالی می‌باشد.

برای انجام عمل پرتویی خوردن سولفات دوباریم و تنقیه آن لازم و ملزم یکدیگرند.

آزمایش مدفع شناسی

آزمایش مدفع دارای اهمیت فوق العاده است. البته در اینجا غرض آزمایش کامل و مفصل لابراتواری نیست. بلکه نگاهی ساده به شکل و نوع مدفع می‌باشد که می‌تواند اطلاعات زیادی را در این باره بدهد.

منظوره، مدفع تخمیر شده دارای کف آلودگی و حباب‌های متعدد مخاطی و بوی ترشیدگی بوده و فعل و انفعالش هم اسیدی است. در مدفع نیمه رقیق اهمیت Sybales (تکمهای گلوله‌مانند شناور) را نباید از نظر دور داشت. در تجزیه میکروسکوپی بطور خیلی ساده قطره‌ای از مدفع را در کمی آب مقطر ۱۵ درجه حرارت، حل کرده و یک قطره محلول لوگل (یدور یدوره) بدان می‌افزایند و آنرا بین لام ولامل قرار داده با ابزکتیف نگاه می‌کنند. در عدم کفایت معدی و لوزالمعده الیاف عضلانی زیادی که حتی شیارها و زوایای آنها نیز روئیت می‌گردند دیده می‌شوند. در تخمیر روده راست دانه‌های نشاسته هضم نشده و مواد بدبی و نیز باکتری‌های بزرگ برنگ آبی و گاه بشکل "کیست" یا تخم مشاهده می‌گردند که منشاء و مبنای جراحات حاصله تشخیص داده می‌شوند. چه هر پارازیتی محل مناسبی برای خود برمی‌گزیند. مثلاً کپلک (Douve) غالباً در کبد جای می‌گیرد.

عبارت از معاینه مقدود به کمک وسیله مخصوصی است که با آن تشخیص Rectoscopie بیماری‌های روده‌ای و وضع مخاط درونی و بواسیر با چشم میسر می‌گردد.

درمان یبوست

چنانچه یبوست ناشی از انجام مسافت یا علی‌دیگر باشد که بصورت موقت حادث گردد با خوردن سولفات دو سود یا تنقبه و یا استفاده از ملینات دیگر برطرف می‌شود. چنانچه از علل کبدی، کلیوی و اسیستولی و نظایر ناشی باشد می‌باید درمان ویژه‌ای در هر مورد انجام پذیرد.

روش فندگی

باید از خستگی بدنی و فکری و توقف در یکجا خودداری نمود. حتی المقدور از هواي آزاد و ورزش‌های ملائم چون دوچرخه‌سواری، قایقرانی و ورزش‌های سوئی که موجب تقویت عضلات شکم می‌شوند بشرطی که از حد تعادل خارج نگردد بهره جست.

باید روزی بک تا دو بار در ساعت معین مخصوصاً "صبح‌های بعد از صرف ناشائی و شبها قبلاً از خواب عمل تخلیه صورت کیرد.

استفاده از توالات‌های معروف به نوع ایرانی بهتر می‌باشد. پاشنه پاهای در روی این نوع توالات‌ها باید بقدر جند سانتیمتر بالانر فرار گیرد بنحوی که بدن بطرف جلو متمایل شده و عضلات شکم بداخل فرو روند. در این هنگام باید تمام توجه شخص به روده معطوف شود و چنین تصور نماید که مدفوع کم کم تا پنج دقیقه از قولون راست بسمت بالا، پنج دقیقه از راست تا انتهای قولون عرضی و مدت پنج دقیقه نیز در قولون نازل پیش می‌رود. سپس خود را بسمت جلو متمایل نماید تا روده با شکم هم‌تراز گردد. در اینحال بخود فشار آورد تا مدفوع دفع شود. در وضعیت یاد شده می‌باید شخص افلاً "مدت پنج دقیقه دبگر فرار گیرد چون مدفوع بسکباره دفع نمی‌گردد.

خاصه در مبتلایان به تورم قولون سینی (سیگموئیدیت) و انسپاسم که مدفوع بصورت تکه‌ته و به دفعات دفع می‌شود. در اینصورت باید آنقدر بشنیشنند و توجه گیرند تا مدفوع دست آخر رقیق و آبکی گردد. مدت کلی مورد نظر می‌باید حدود بیست دقیقه به طول انجامد.

در همه اقسام بیوست دستور خوراک تقریباً "نژدیک بهم و یکسان می‌باشد. مصرف مواد گیاهی بیشتر و مصرف گوش و تخم مرغ و ماہی خیلی کم باشد. زیرا مواد سفیدهای در روده ایجاد تعفن (Putrefaction) می‌نمایند. بنابراین باید از خوراک‌هایی مصرف نمود که شامل مواد سلولزی باشند تا موجب حرکت دودی روده (انبساط و انقباض Peristaltism) گرددند.

اغذیهای که می‌باید مصرفشان منع شود عبارتند از نان‌های شیرینی، گوشت مانده، قهوه، شکلات، مشهی‌ها، مشروبات، کاکائو و نظایر آن، شیر هم خوب نیست. لذا باید به مقدار خیلی کم مصرف گردد. گاه نیز مفر می‌باشد. عکس ماست بواسطه اسید لاکتیک خود مانع نمو میکروب و موجب خد عفونی آن بوده و مصرف آن جایز می‌باشد.

خوراک را باید در ساعت مفین خورد و آنرا زیاد جوید تا با بزاق آغشته گردد. صرف غذاهای مقوی بمقدار کافی و در موضع معین تجویز می‌شود. خوردن یک گیلاس آب سرد در صبح بطور ناشتا و شب بهنگام خواب رفع بیوست می‌کند.

در بیوست سستی Atonique باید بیشتر سبزی خام و میوه مصرف شود و آب هم بیشتر بیاشامند. ماست تازه شیرین و لوور Lait Caille نیز تجویز می‌شود.

در بیوست تشنجی Spasmodique مصرف گوشت قرمز و گوشت پرندگان که تازه کشته شده باشند بدون چاشنی (سوس) بمقدار معنده خوب است. همچنین گوشت ماهی که چوب

نباشد و نیز سبزیهای تازه که محرک نباشند می‌توان مصرف نمود. سبزیهای تند چون تره‌تیزک موجب "اسپاسم" می‌شوند. در این نوع بیوست باید مواد نشاستهای بیشتر مصرف کنند و چنانچه به سوء‌هاضمه (سوء‌هاضمه نشاستهای Dyspepsie Amylodiastase Feculent) دچار گردند با عصاره مالت و یا بعد از غذا آنرا رفع نمایند. کره و مواد شیرینی نیز جایز است.

چون بیوست علل گوناگون و گونهای متفاوت دارد لذا همه اقسام آنرا نمی‌توان بکسان و با یک داروی بخصوص درمان نمود. بدیهی است هر نوع آن روش درمان ویژه‌ای دارد. چه ممکنست داروئی که برای نوعی از آن مفید است برای نوع دیگر زیان‌آور و برای بعضی انواع دیگر خطرناک بوده و سبب ادامه و شدت بیماری گردد.

برای درمان باید اعتماد بیمار جلب شود و تفهیم گردد که مدتی وقت لازم‌ست تابحال عادی بازگشت نماید. بیمار باید کاملاً طبق دستور رفتار نموده و معالجات دیگر را دنبال نکند. دانستن این توضیح بجاست که علی‌الاصول برای تشکیل مدفوع ۲۴ ساعت وقت لازم می‌باشد. از استعمال هرگونه سهل و ملین گوآنکه بی‌زیان نیز باشد باید مطلقاً "خودداری" شود. غذا باید بمقدار کافی خورده شود. رعایت بهداشت و خلقيات از ضروريات است. باید گوشش گردد از تندخوئی و عصبانیت خودداری شود که بسیار زیان‌بخش می‌باشد. توجه به استراحت بدن و خواب کافی ضروري است. بدیهی است برای درمان بیوست سستی می‌توان از ملینات، تخم کتان، اسپرژه، آکارآکار، روغن کرچک خالص، Rhamne، کاسکارا، Bourdaine و یا سنا که محرک عضلات صاف روده می‌باشد و نیز سولفات دوسود تنها و یا فسفات دو سود محلول در آب ویشی (یا آب علی) و یا ستیرات دو سود و سولفات دومنیزی بمقدار کم تجویز نمود. گاه برای تحریک الیاف عضلات روده استعمال "نوادمیک" و "استرکنین" و یا اپوتراپی از عصاره قسمت خلفی هیپوفیز در رفع بیوست لازم‌ست. در اینجا تنقیه و شستشوی روده گوآنکه بسرعت باعث دفع مدفوع می‌گردد ولی چون موجب اتساع معده و جذب سوم می‌شود ممکن است ایجاد تب نماید. از این رو باید از اقدام در این باره خودداری نمود. بعکس‌تنقیه‌صفرا بی‌ضرر بوده و حتی موجب تحریک و حرکت Exito-Moteur روده‌های سست و فلنج شده می‌گردد.

در بیوست تشنجی دو دارو موئی‌ثراست. "بلادن" و "روغن کرچک" بمقدار کم که گاه می‌توان هر دو را با هم تجویز نمود. دیگر آنکه از جوشانده تخم کتان استفاده شود. روغن پارافین هم مفید است. تنقیه روغن زیتون نیم‌گرم بمقدار صد گرم شب هنگام قبل از خواب نیز تجویز می‌گردد که تا صبح نگهدارند.

هر گاه علت بیوست از عدم کفايت کبد و صفرا باشد. در اینحال می‌توان کلم،

بلادن، و *Evomynine*، سولفات دوسود، عصاره زهره گاو و آب ویشی تحویز نمود.
برای تحریک و افزایش ترشحات روده و لوز المعده و معده اسید تارتاریک و

Diastase Amylacee	0g 10
Pancreatine	0g 10

این نسخه نیز در ترشحات روده مفید است:

Poudre de Muqueuse d'intestin grelle	0g 10
Fiel De Boeuf	0g 03

یک کپسول روزی سه تا چهار دانه پس از غذا میل شود.

هر گاه سبب از زیادی ترشی باشد و یا از زخم معده، منیزی، سولفات دوسود مخلوط با بیکربنات دوسود می‌توان از هر یک دو گرم صبح ناستا در کمی آب حل کرده بخورند.
چنانچه در اثر زخم معده درد شدید با التهابات توانفرسا همراه باشد می‌توان از گرد یاد شده در زیر بدھند که گاه رفع علت و زخم را مینماید:

Carbonate de Chaux	2g.
Carbonate de Bismuth	2g.
Carbonate de Magnesie	4g.
Bicarbonate de Sude	4g.

چندین بسته از گرد مزبور را باید تهیه نمود و هر بار یک بسته از آنرا در یک گیلاس آب سرد حل و میل کرد. آنگاه به سمتی که درد بیشتر بوده و زخم در آن قسمت قرار دارد خوابید تا دارو روی زخم رسوب کند و مانند پانسمان روی آنرا پوشانیده و مرمت نماید.
موارد ناشی از ضعف اعصاب را با دادن فسفر و لمیتین و نیز با تقویت روحی بیمار می‌توان درمان نمود.

فیزیوتراپی، وروشهای بطنی، مالش‌شکم با فشار از زاویه چپ قولون عرضی *Hachures* نا *Siliaque* و نیز استحمام تمام بدن و یا روی شکم موجب قابلیت تحریک در بیوست سستی می‌شود.

در بیوست تشنجی بعکس مالش باید بصورت *Effleurance* انجام گیرد و همین‌که درد احساس شد عمل را متوقف نمود. ضمناً "باید بارچه یا وسیله دیگری را گرم کرده و روی شکم قرار داد و یا در حمام و وان نشست و استراحت نمود. در سقوط معده و قولون، ورزش، مالش و استفاده از شکم‌بند طبی بصورتی که مانع جریان خون نگردد مفید است.

هر گاه با دست و یا جریان برق ضربه‌هایی به سه قطعه اول قطن زنند موجب انقباض سخت در تمام قولون می‌گردد. این امر در بیوست سستی مفید بوده ولی در بیوست تشنجی

ضرر و ممنوع می‌باشد.

فیزیوتراپی در یبوست سستی و تشنجمی به تفاوت مفید و موثر است. همچنین استفاده از آب‌های معدنی بسیار مفید می‌باشد.

در یبوست روده کور و قولون بالا رونده تأثیر بعضی مسهل‌ها مانند "سنا" تائید شده ولی تنقیه چندان مناسب نمی‌باشد.

در رکود روده عرضی و نازل تشنجمی باید فقط به Atropine و بلادن متولّ شد. همچنین درمان فکری و روانی و تغییر محل زیست بسیار مفید است.

وقتی نقل از سستی باشد باید مواد غذایی سلولزی زیاد داد و نیز داروهای محركی مانند استرکنین و غیره تجویز نموده و موضع را مالش داد.

در رکود مدفوع در لگن خاصه و قولون مستقیم ملين‌ها نه تنها بی‌فایده هستند بلکه زیان بخش نیز می‌باشد. مالش هم بی‌نتیجه است. باید تنقیه و شیاف را مورد توجه قرار داده و درمان‌های روحی نیز به درج و با تمرین صورت پذیرد.

در موارد بسیار سخت و لاعلاج ناچار باید متولّ به عمل جراحی گردید.

طبایع و اثر خوراک و دارو

اغذیه و ادویه در طبایع گوناگون اثر بسیار در لینت، بیوست، اخلاق و روحبات افراد دارد. چنانچه برخی اظهار می‌دارند که از خوردن مواد غذائی "گرم" مانند توت، خرما، دارچین، زنجبیل و انجیر دچار خشکی دهان، خفگی و گاهی سوزش و خارش و ناراحتی و یا بیوست می‌شوند و در عوض با خوردن شیرخشت، لیمو، اسفناج، خیار، کدو، خرفه و امثال آن بهبود می‌یابند. برخی نیز از خوردن اغذیه "مرطوب" چون ماست، خیار، اسفناج، کاهو و مانند آن سست و بیحال می‌شوند و آب از دهانشان جاری می‌گردد. شکم نفخ کرده و دچار بیوست می‌شوند. ولی از خوردن "گرمی‌ها" چون توت، خرما، انجیر، زیره، دارچین و زنجبیل و امثال آن رفع حالات مذکور در آنان می‌گردد.

بدلایل فوق ملاحظه طبایع "گرم" و "سرد" در درمان و دستورهای غذائی ضروری می‌باشد:

در طب سنتی قدمًا قائل به چهار طبع بودند:

"گرم و تر" (دموی)، "گرم و خشک" (صفراوی)، "سرد و خشک" (سوداوی) و "سرد و تر" (بلغمی).

- ۱- دموی مزاج‌ها می‌باید از غذاهای "سرداندکی مایل به خشکی" چون غوره، شاهوت سنجد، تمر، گشنیز، نارنج، لیمو، پرتقال، نارنگی، گلابی و بونج استفاده نمایند.
- ۲- صفراوی مزاج‌ها می‌باید غذاهای "سرد و تر" همچون آلو، زردآلو، هندوانه، اسفناج، کدو، خیار، انار، شفتالو، کاهو، دوغ و ماست را مورد استفاده قرار دهند.
- ۳- سوداوی مزاج‌ها می‌باید از غذاهایی که میل به "تری و اندگی گرمی" دارند چون نخودآب، گوشت بره، گوشت مرغ فربه، تخم مرغ، گندم، لوبیا، بادام شیرین، کشمش، انجیر، خربزه، کنگر، آلوشیرین، چغندر، شیر، فندق، شلغم، ترب، آب نارگیل استفاده کنند.
- ۴- بلغمی مزاج‌ها می‌باید غذاهایی صرف نمایند که دارای طبیعی "گرم و لطیف" باشد همچون نخودآب، آبگوشت، گوشت مرغ و کبوتر، پنیر، گردو، نارگیل، شنبلیله، سیر، دارچین، آویشن، رازیانج، مقل و بالنکو.

درمان پیوست

استعمال ملین‌ها و مسهل‌ها بروش گندشتگان

((۱) در استعمال مسهل باید رعایت مزاج، استعداد، سن و موقعیت فصل وغیره را نمود.

۲- به کسی که سرشار از شادی بوده و یا گرفتار غم و درد زیاد می‌باشد نباید داروی مسهل خورانید. (این امر سبب اسپاسم می‌گردد).

۳- استفاده پیوسته از مسهل عادتی ناپسندیده بوده و بدن را ضعیف می‌کند.

۴- پزشک نباید به کسی که مسهل به او سازگاری ندارد دارو بدهد بلکه بهتر است غذای نرم و آندک به او خوراند و چنانچه چاره نگردید آنگاه داروی لطیف تجویز نماید.

۵- افراد خشک مزاج باید بیشتر از داروهای نرم و لغزنه استفاده بروند تا داروهای تیز.

۶- استفاده کننده از دارو باید بدوا "بدن را با منتجهای موافق و بی‌زیان آماده صرف دارو نماید تا مقصود حاصل گردد.

۷- پس از استعمال مسهل اگر شخص بخوابد مزاج عمل ننموده و یا بصورت کامل عمل نخواهد نمود. چنانچه عمل به تأخیر افتاد یک مثقال مصطفی سوده با اندکی شیر خورانده شود. این دارو مسهل را باری داده و عمل دفع زودتر انجام خواهد گرفت.

۸- چنانچه شخص به فصد و اسهال نیاز باید بدوا "باید توجه کرد اگر اخلاط "گرم" باشد نخست فصد کرد و اگر اخلاط "بلغمی" باشد ابتداً مسهل داد.

۹- چنانچه مسهل کارساز نباشد و بی‌آرامی و تمدد در اعضاء پدید آید باید شیاف یا حقنه بکار برد و یا دو مثقال مصطفی سوده با شکر در آب گرم تجویز نمود تا عمل انجام پذیرد. در صورتی که اجابت صورت نگیرد فصد باید کرد و باز چنانچه مقصود حاصل نشود چند روز باید از گرمابه استفاده نمود تا ماده از راه پوست دفع گردد.

۱۰- پس از فراغت از مصرف دارو شخص باید از احوالاتی که موجب شادی زیاد و یا خشم و مانند آن می‌گردد خودداری نماید.

۱۱- چنانچه پس از استفاده از مسهل، اسهال عارض نگردد می‌توان اسپرزو، گل ارمنی و صمغ عربی را بوداده و میل نمود تا شکم بند آید.

۱۲- برای لینت پیش از غذا باید به افرادی که دارای مزاج مرطوب و سرد می‌باشند حب الرشاد و تخم تره تیزک داد. به افراد حرارتی و صفرائی اسپرزو (اسپکول) و به افراد

معتدل ، تخم شاه اسپرم و ریسمان تجویز نمود .

۱۳- چنانچه به استفراغ صfra و رطوبت نیاز افتاد ، تربد سفید دهند .

۱۴- در افراد بسیار فربه استفاده از داروی مسهول اولی ترا از داروی قی آور می باشد .

۱۵- داروی قی آور برای بیماریهای گوارشی مفید بوده ، معده را پاک نموده و جهت رعشه ، نقرس و مالیخولیا سودمند می باشد .

افدر تدبیر پیران

مزاج پیران سرد است و خشک و هرگاه که افراد به سن پیری رسند می باید با داروهای گرم و تر آنانان را تدبیر نمود :

۱- استفاده از گرمابه و ماساژ در بستر نرم ، آسایش و آرامش و شادی روحی مفید است .

۲- دود و غبار در پیران اثر سوء دارد .

۳- در معده و امعاء پیران رطوبت زیادایجاد می گردد . گهگاه نیاز به نرم داشتن طبع حاصل می شود . برخی در پیری دارای طبع خشکتری می گردند .

۴- در پیران طبع باید نرم بوده و غذا بتدريج و اندک اندک خورده شود .

۵- قلیه گندنا با روغن زیست یا آبکامه پیش از صرف طعام طبع رانم می کند .

۶- لملاط (عشقه - پیچک) که محلل ، مفتح ، ملين و مسهول می باشد را چنانچه در آب نمک بپزند و با آبکامه و روغن زیست آنرا بخورند طبع را نرم مینماید . این دارو دافع قولنج ، درد سینه ، تب های مژمن و تب ربع بوده و نوع صغیر آن علاوه بر آن محلل ورم مفاصل نیز می باشد .

۷- چنانچه ۲ تا ۳ مثقال بسفایح یادار چماز (سودا و بلغم لرج را دفع می نماید) را با کرب (کلم) پخته و مقداری کافشه (کاچیره) پاک کرده را کوبیده و در آن بجوشانند و میل نمایند طبع را نرم و احساء را پاک خواهد نمود . این دارو بویژه در اعصاب دماغی اثری نیکو دارد .

۸- چنانچه یک و نیم تا دو مثقال علک البطم (قندرون) را با شکر کوبیده و میل نمایند طبع را نرم کند .

۹- چنانچه چهار درم (سه مثقال) افتیمون شامي را با چند دانه انجیر خشک و کمی کاچیره بجوند و بخورند موجب اجابت کامل می گردد .

۱۰- چنانچه انجیر خشک را درم ، العسل آغشته نموده و پیش از غذا میل نمایند ، طبع را نرم خواهد نمود .

۱۱- از این ملینات هر چند گاه یک نوع باید استفاده شود تا طبع بیک نوع ملین

خو نگیرد.

- ۱۲- تا ضرورتی حاصل نگردد نباید فصد صورت گیرد.
- ۱۳- چنانچه غذاهای شور با گندم و یا رشته و مانند آن را (مقصود مواد سلولزی است) بادارچین و اندکی زنجیل در هنگام سرما بکار برند نافع خواهد بود.
- ۱۴- چنانچه ۲ مثقال تخم شلغم را کوبیده و با عسل آنرا میل نمایند موجب لینت مزاج و تحریک قوه باه می گردد.
- ۱۵- صرف خاکشیر در قنداغ موجب نرمی طبع می گردد.
- ۱۶- تخم پنبه مزاج را لینت داده مبهی می باشد و شیر زنان را افزایش می دهد.
- ۱۷- صرف دو مثقال قدومه موجب قوت معده و رفع ناراحتی روحی گردیده و ضمن منظم نمودن اسهال امعاء ورم قولون را نیز نرم می نماید.
- ۱۸- گتیرا ملین طبع بوده بواسطه نرمی و لیزابهای که دارا می باشد در ورم قولون مفید می باشد.
- ۱۹- خوردن مغز گردو و انجیر باهم موجب لینت مزاج و رفع سو هضم می گردد.
- ۲۰- مصرف شنبلیله گرم و خشک، منضج و ملین با عسل مفید است. تخم شنبلیله، خشحاش، مغز بادام شیرین، شکر سفید را چنانچه با عسل مخلوط نموده و مصرف نمایند در چاقی بدن بسیار مفید خواهد بود.
- ۲۱- مصرف انزروت که ملین طبع و ضد تشنج می باشد بویژه با کندر در درمان ضعف و لاغری بسیار مفید و موثر است.
- ۲۲- مصرف تخم کتان، تخم شنبلیله و تخم خطمی سفید با نبات ملین و منضجی بسیار خوب در اورام قولون بوده و همچنین داروی مدر پستدیدهای می باشد.)

ورم قولون

نسخ زیر در بیوست‌های ناشی از علل کبدی و قولون نتایج نیکو می‌دهد:

۱- یک مثقال سنامکی پاک و نرم کرده، ۲ ل انجیر بزدی، ۲ ل تمر (گوشت تمر) میل نمایند.

۲- گل سرخ ۲ ل، انجیر بزدی عدانه، نصرهندی عل، گوشت آلو بخارا عل، مغزفلوس عل، را معجون نموده و دوتا سه مثقال از آن را میل نمایند.

۳- "قرص بنفسه" دماغ را از اخلاط "بلغمی" و "صفراوی" پاک نموده و اخلاط مفاصل را بزداید. این قرص از ترکیب ۲ ل، بنفسه، ۱ ل تربید سفید، $\frac{1}{2}$ ل رب سوس، $\frac{1}{2}$ ل پوست هلیله زرد، $\frac{1}{4}$ ل آنیسون کوبیده و آمیخته شده بدست می‌آید.

۴- "مسهل صفرا" موافق اکثر طبایع است. گل بنفسه بمیزان ۳ تا ۵ ل را با هموزن آن قند یا شکر سائیده نرم (معروف به کاسه مال) مخلوط نموده و میل نمایند. موجب لینیت مزاج و دفع صفرا می‌گردد.

۵- "مطبوع ورد" (گل سرخ)، برای غثیان، قی صفراوی، قولنج حار، و تب و درد کبدی که سبب آن از حرارت و بیوست باشد نافع است:

۳ تا ۷ گل سرخ، ۳۰ دانه عناب و ۳۰ دانه آلو سیاه را در مقداری آب بجوشانند تا مقدار بیشتر آن تبخیر شود. آنگاه آنرا صاف نموده و با ۱۰ ل شیر خشت یا بیدخشت بتوشنند.

۶- در بیوست اعور، این ترکیب رفع بیوست و ورم قولون کند: سنامکی ۲ ل، مصطفکی ۴ ل را کوبیده و پخته و آن را از صافی گذرانده و سپس با عسل آتش ندیده معجون سازند و شی ۲ مثقال از آن را میل نمایند.

اگر دست و پا سرد و شکم نفح کرد و قی و تپش قلب ایجاد ناراحتی نمود این معجون در رفع آن بسیار موثر خواهد بود.

۷- هرگاه بیوست با اورضی و علل کبدی و خیزپاها و بدن همراه باشد می‌توان بعدت دو روز از منضج زیر میل نمود:

جوشانده گل کاز زبان ۲ ل، تخم کاسنی ۲ ل، تاجریزی ۲ ل، اصل السوس ۲ ل، با ۱۰ ل گزانگبین علفی.

روز سوم باید ۴ ل کافشه، ۲ ل اکلیل، ۲ ل خاکشیر، ۲ ل نمک و ۶ ل روغن کرچک تنقیه نمایند. سپس مسهل زیر تجویز شود:

تربدم جوف ۱ ل، روغن بادام شیرین ۱ ل، ریوند چینی ۱ ل، گل قند ۴ ل، از این مسهل باید یک روز در میان استفاده نمود و بدن بال آن عرق گاو زبان میل نمایند. بدین ترتیب هم کبد بکار می‌افتد، هم روده و هم رفع خیز و بیماری می‌گردد. (این تجویز بجای "ادویه آلمان و شربت "نروپرون" می‌باشد).

- ۸ - حب "باریجه" در دفع تشنج "اسپاسم" و لیست و سرد در بسیار مفید است.
- ۹ - معجون "علکالبطم" (قند رون) در ضعف و رطوبت معده و امعاء بشرط مداومت در استفاده از آن بسیار نافع بوده و اسهال آنرا نیز علاج می‌نماید. این معجون همچنین از چربی بدن کاسته و از بزرگ شدن شکم جلوگیری خواهد نمود.
- ۱۰ - معجون "خبثالحدید" (جرم آهن) - خبثالحدید را سرخ کرده و در سرکه می‌اندازند و این کار را چند بار تکرار می‌نمایند. سپس ۵ مثقال از آن و یک مثقال از مصطفی را بهم آمیخته و حب‌های یک نخودی می‌سازند. از این حب‌ها ده عدد صبح و ده عدد شب باید خورده شود. استفاده از حب‌های مزبور در رفع درد معده و روده بسیار مبرم می‌باشد.
- ۱۱ - در وجع بسیار کهنه معده و روده و بویزه در تسکین ورم سیگموئید ترکیب داروئی زیر خیلی موثر می‌باشد:

مقل ازرق، مرمکی، مصطفی، زعفران، راستار، رابه مقدار مساوی تهیه و کوبیده و در هم نموده حب‌هایی باندازه نخود ساخته و هر شب ۴ تا ۵ دانه از آن مصرف شود.

- ۱۲ - آمیزه سگبینچ بمقدار ۵ ل، و پوست هلیله زرد بمقدار ۱ ل که بصورت حب‌درآورده شود در رفع سوء مزاج "سرد" (مفاصل و نقرس) واستسقاء و فشار خون و نیز ترشح روده خیلی مفید و موثر می‌باشد.

۱۳ - در بیبوست‌های تشنجی (نفخ و سنگینی شکم) جوشانده زیر بسیار مفید است؛ بسفایچ ۳ ل، بابونه ۱ ل، جنطیانا ۱ ل، بادرنجوبه ۱ ل و ریشه ایرسا ۲ ل.

- ۱۴ - در رفع وجع معده و امعاء و نفخ "سوداوى" مصرف ۲ درهم از حب تهیه شده از سگبینچ، غاریقون، مقل ازرق بمعیزان برابر از هر یک مفید می‌باشد.

۱۵ - چنانچه ۲ مثقال "أسفند" را کف نموده و بهنگام خواب میل نمایند در رفع بیبوست و نوبه مزمن و ناراحتی‌های مفاصل و "سودا" بسیار نتیجه موثر خواهد داد.

- ۱۶ - دو مثقال سمامکی و چهار مثقال دانه مصطفی را چنانچه بهم آمیخته و از صافی بگذرانند و با عسل آتش ندیده معجون سازند و شبی دو مثقال از آن را میل نمایند در رفع "رطوبت" و ورم قولون بسیار نافع می‌باشد. این دارو در رفع عوارض بیبوست که عبارت از سرد شدن دست و پا و نفخ شکم و قی باشد و نیز در تپش قلب و مفاصل بسیار مفید است.

۱۷ - چنانچه افتیعون شامی ۱ ل، مقل ازرق ۱/۵ ل، صبر زرد $\frac{1}{2}$ ل، گل سرخ $\frac{1}{2}$ ل،

رب رووند $\frac{1}{4}$ ل، مصطفی ۱ل، کشمش سبز ۲۰ ل را بطور جداگانه گوینده و بهم آمیخته و حب‌های یک نخودی ساخته و شبهای بهنگام خواب ۱۲ دانه از آنرا میل نمایند رفع "بادهای بواسیری" و عوارض آنرا نموده و بیبوست تشنجی را سود زیاد بخشد. همچنین این حب اثر خوبی در اعصاب داشته و تحریک باه می‌نماید ترشی معده را از بین برده و بواسیر را بهبودی می‌دهد.

۱۸- حب مرکب از بسفایج ۱ل، مقل ازرق ۱ل، مصطفی ۱ل در رفع ورم قولون تشنجی مخاطی "سرد مزاجان" سودمند بوده و مسهل "سودا" می‌باشد.

قولنج

قولنج بیماری رودهای قولون "بسبب وجود" بلغم غلیظ "یا" با، غلیظ" عارض گردیده و یا بعلت "خشکی ثقل" که ناشی از خوردن غذای خشک و کمی آب میباشد حادث می شود.

علت قولنج، باد یا ثقلی است که ابتدا روده کور بدان دچار می گردد و پس از آن این ابتلا به روده قولون منعکس می شود. نشانه اش آنست که اجابت بصورت طبیعی انجام نمی پذیرد. اشتها کم می شود، بیمار میل به خوارکهای ترش و تیز پیدا می نماید. شکم پیچ می زند. در پشت و ساق پا درد ایجاد می گردد و علاقه به نوشیدن آب زیاد می شود.

چنانچه سبب از "بلغم" باشد نشانه آن تخمه و خروج بلغم با مدفوع خواهد بود. برای درمان، روزها باید مقل ازرق و مرموکی خورده شود تا رفع ورم بلغمی بنماید پس از آن افستین رومی ۲ ل، ریشه ایرسا ۲ ل، خارخاسک ۲ ل، معز اکلیل ۲ ل، جوشانده گز حوانساز را با مقداری روغن بادام شیرین بنوشند. ضمناً بوره ارمنی، شلحم حنضل و نمک هندی کوبیده را با شکر سرخ و زهره گاو آمیخته و آنرا شیاف نمایند و یا اینکه شیافی از انژروت، مثل ازرق، شلحم حنضل، صابون و شکر تهیه نموده و استعمال کنند.

همچنین تنقیه ای از ریوند چینی ۲ ل، ریشه ایرسا ۲ ل، افستین ۲ ل، مغز اکلیل ۲ ل، بابونه ۲ ل، ریشه رازیانه ۲ ل و اندکی زهره گاو بکار ببرند. دیگر آنکه زهره گاو را با ریوند چینی و روغن کرچک بدور ناف بمالند و در گودی نف هم بربزند.

تنقیه زیر در انواع قولنج سودمند است:

سنامکی ۵ ل، انیسون ۳ ل، بادیان ۳ ل، تخم کوفس ۲ ل، تخم شبت ۳ ل، تخم شنبه لیله ۳ ل، بنفسه ۲ ل، گل خطمی ۲ ل، کافشه ۱ ل، شکر سرخ ۱۰ ل، مغز فلوس ۵ ل، نمک ۳ ل، آب برگ چغندر، ۲ سیر. ابتدا باید داروها را جوشانیده و مغز فلوس و شکر بر آن افزوده و صاف نمود. چنانچه زهره گاو یافت شود دو تا سه قاشق چایخوری از آن اضافه کرده و بعد تنقیه نمایند.

در دفع ثقل و پیچ خورده می توان اندکی زهره گاو به گودی ناف ریخت. چنانچه کله ماهی شور را کوبیده، جوشانیده و صاف نمایند و چند قاشق چایخوری زهره گاو بر آن افزوده و تنقیه نمایند موجب تحریک شدید روده گردیده و غالباً "ثقل کنده و دفع

می شود و روده باز می گردد . (در بسیاری از بیماران که روده پیچیده و گاز دفع نمی شد و جز عمل جراحی چاره دیگری نبود بدین روش رفع علت نمودم . لازم بیاد آوری است که بویژه در مورد کودکان خردسال و ناتوان که بهمیچ وجه تحمل عمل جراحی را نداشتند با این روش بهبودی می یافتد) .

در کتب پزشکی قدیم این نسخه ها نیز تجویز شده است :

— یک مثقال میعه سائله با آب گرم مسهّل "بلغم" است .

— معز گردو با انجیر لیننت مزاج داده و رفع تخمه می نماید .

— اگر سبب قلنچ از باد غلیظی باشد که در امعاء حبس می شود می توان همان درمان بلغمی رامعمول داشت و داروهای زداینده "باد" چون رازیانه، تخم کرفس و آویشن را نیز اضافه نمود .

— حبی که قولنج را می گشاید و برای درد معده سودمند بوده و خوردن آن پس از غذا درهضم و نرم سازی طبع کمک می نماید مرکب است از مصطفکی ، سقمونیا ، قرنفل ، سنبل الطیب که می باید این اجزا را کوبیده و آمیخته و حب های یک نخودی از آن بسازند و روزانه چهار عدد پیش یا پس از غذا میل نمایند .

— کشمکش را می راند و بدن را فربه می نماید و در دفع اسهال غسالی مفید است .

ابوعلى سينا آنرا آزموده و نتیجه های خوب گرفته است . شیخ می فرماید :

"قد جریته فرایت منفعته" (در رفع خشم و تشنج دماغی مفید است) .

— اسفناج ملین طبع است . بورانی آن با آمیخته سیر در روم قولون داروئی بس سودمند می باشد .

— آب هویج در رفع ورم قولون مزمن و دفع عفونت روده و اصلاح آن بسیار مفید است .

(قد آن در قولون تبدیل به الکل می شود .) آب هویج ورمها را کبد و کلیه رانیز فرومی نشاند .
اجیر هم چنین اثری دارد .

— کاهو ملین طبع برای بیماری های حار ، بیبوست ، سودا ، صفراء ، تب های حار و زکام بوده و مدر نیز می باشد .

— چنانچه بمیزان ۲ مثقال نمک طعام کوبیده را پیش از غذا بصورت پودر میل کنند بشرط مداومت ، در ملین ساختن مزاج و بویژه در قولنج خیلی مفید افتند . اگر مقداری آب نمک و شکر سرخ را آمیخته و میل نمایند همچون سولفات دوسود عمل خواهد نمود .

— این معجون که در زیر بدان اشاره خواهد شد و مشهور به "شایسته" است بر کلیه بیماری های بلغمی ، سودا وی ، و صفراء (صرع ، سکات ، یا از بین رفتان قدرت تکلم ، رعشه ، فلچ ، لقوه ، برص ، بهق ، یا لک و پیس و انواع صداع شقیقه و بواسیر) مسهّلی مورد تجربه و

آزموده است، بویژه مبتلایان به سو، مزاج ارشی (نقرس، روماتیسم، بواسیر، دوالی و غیره) از این دارو خیلی بیشتر و بهتر از "نمک کروشن" و "سالویته" و مانند آن فایده خواهد بود.

این دارو مخصوصاً "خون را تصفیه نموده و برای قولنج مفید بوده، سوم مختلف را دفع نموده و بهترین داروی سو، مزاج می‌باشد. ترکیب دارو عبارتست از:

هلیله سیاه ۱۰ ل، پوست هلیله زرد ۵ ل، بلبله ۱۰ ل، آمله مفتر ۱۰ ل، پوست هلیله کابلی ۱۰ ل، گل سرخ ۵ ل، حب سلاطین (کرچک هندی) ۲ ل. اجزاء را باید سائیده و بسیار نرم نموده و با سه برابر عسل کف گرفته معجون تهیه کرد. (در میان کرچک هندی پردهایست که چنانچه بردارند مدبر می‌شود). معجون مزبور و معجون‌های دیگر هلیله در سو، مزاج‌ها اثراتی بشرح زیر دارد:

۱- در افرادیکه بعلت سو، مزاج چاق و فوبه می‌شوند دفع سوم کرده و اعمال و افعال غدد بدن را بکار وامی دارد. از این روی وزن بدن را می‌کاهد.

۲- در افرادی که بسبب سو، مزاج، فشار خون، بواسیر، مفاصل، نقرس، قند، دوالی، ناراحتی‌های جلدی و دماغی لاغر و ضعیف شده باشند عکس بدن را فربه نموده و رفع لاغری کرده و بسیاری از عوارض سو، مزاجی را مرتفع می‌سازد.

- زنجبیل ملین طبع بوده و در رفع بلغم معده و روده بسیار مفید می‌باشد.

- تربید با پوست هلیله کابلی جهت مالیخولیا، جنون و صرع مفید است. همچنین یک مثقال تربید و ۴ مثقال پوست هلیله کابلی برای رفع ناراحتی مفاصل تجویز می‌شود.

- تربید ۱۰ ل، مصطفی ۵ ل، قند ۲۰ ل با خوراکی بقدار ۲ مثقال مسه‌لی بدون عارضه و ناراحتی است. حتی به کودکان نیز می‌توان از آن داد. این ترکیب برای رفع نوبه هم مفید و موثر است.

- یک مثقال از میعه سائله با آب گرم مسه‌لی "بلغم" می‌باشد.

حب‌های مشروحده زیر در دفع تشنجاتی که در اعضا مختلف بدن بروز می‌کند بویژه در پوست سو، مزاج عصبی Neuro-Artheritique و نیز در دیگر بیماری‌های عصبی بارد چون فلج و لقوه و نظایر آن بسیار مفید می‌باشد:

۱- انفوزه ۱ ل، مقل ازرق ۳ ل، افتیمون شامی ۳ ل.

مثل ازرق را در آب تره حل نموده داروها را ممزوج و حب‌هایی باندازه نخود تهیه و روزی ۶ تا ۱۲ دانه از آن میل نمایند. سازکار با طبایع "سرد" می‌باشد.

۲- انزروت ۱ ل، جاوشیر ۱ ل، سکنیج ۲ ل، تربدمجوف ۳ ل، ایارج فیقر ۳ ل، شیطرج ۱ ل، بسفایج ۲ ل، شلح‌حنظل ۱ ل، قاقله (هل) ۱ ل. از این ترکیب مانند نسخه اول حب

ساخته و روزی ۶ تا ۱۲ دانه میل نمایند، بهتر است چند روز از حب اول و چند روز از حب دوم میل کنند تا مزاج خونگیرد.

— هر گاه ورم قولون با خراش، زور، پیچ و اسهال همراه باشد در این حال باید منضج و مسهل بشرح زیر داده شود:

تخم خطمی ۵ ل، تخم خبازی ۵ ل، نشاسته ۲ ل، صمغ عربی ۲ ل، گل ارمنی ۱ ل. این اجزاء را باید کوبیده و آمیخته و تا سه مثقال از آن را در روز میل کنند. این منضج خراش رودها را مرمت و ضد عفونی نموده و مانع خونریزی و اسهال میگردد و از التهاب میکاهد. توضیح آنکه اگر ورم قولون علیا باشد با التهاب و عطش همراه بوده و مدفوع بسیار عفن میشود.

— منضج مورد تجویز دیگر بشرح زیر است:

بهدهانه ۲ ل، ریشه خطمی ۴ ل، تخم خطمی ۲ ل، تاجریزی ۳ ل، سپستان ۱۰ دانه. اجزاء را جوشانده و صاف نموده، یک مثقال بارهنه بر آن افزوده دو بار آنرا میجوشانند سپس با ۲ مثقال روغن بادام شیرین میل میکنند.

— اگر لازم شد که مسهل داده شود بر این منضج ده مثقال مفرغ فلوس و ده مثقال ترنجبین افزوده و میل خواهند نمود.

— تنقیماز تاجریزی ۴ ل، گل خطمی ۲ ل، گل پنیرک ۲ ل، ریشه خطمی ۴ ل، بنفسه ۲ ل، برزک سفید ۲ ل، شکر سرخ ۸ ل، مفرغ فلوس ۸ ل، روغن بادام شیرین ۲ ل تجویز میشود.

— چه بسا پس از انجام دستورات و خروج مدفوع احساس زور پیچ باقی ماند. در اینحال برای دفع آن و اصلاح روده به روش زیر عمل خواهد شد:

تخم مرو ای، اسپر زه ۲ ل، بارهنه ۲ ل، تخم ریحان ۲ ل، را جوشانیده و لعاب آنرا بدون صاف کردن میل کنند. چنانچه یک مثقال صمغ عربی بدان افزایند برای درمان زخم های موجود سودمند است. و اگر قدری گل ارمنی اضافه نمایند مفید خواهد بود. هر یک از این داروها را باید بمدت سه روز میل کنند.

برای رفع عفونت و ورم و جلوگیری از خونریزی سفوف مفری، نشاسته، صمغ عربی، تخم خطمی، تخم خبازی از هریک، یک مثقال، گل ارمنی ۵ مثقال بارهنه ۳ مثقال مجموع اجزاء را بو داده و نرم میکوبند (جز بارهنه که نیازی به بو دادن و کوبیدن ندارد و مفرغ آن نیز ممی است) از ترکیب بدست آمده دو مثقال باید میل شود.

— تخم کتان گرم و خشک و ملین طبع است. مداومت در مصرف هر روزه آن از نیم تا یک مثقال جهت رفع درد امعاء، ادرار، قرحة مثانه و گرده بسیار مفید میباشد.

در بیوست سستی - در این مورد داروهای محرك و ضد تشنج باید بگار برد .
 ۱- معجون کچوله - این معجون در لینت مزاج پیران و بیوست سستی کمک زیاد می کند و قوت هضم بسیار به معده و روده می دهد . استسقاء و تهیج صورت را از بین برده ، ترش کردن غذا را رفع و موجب تقویت اشتها می گردد . رفع سستی کمر و درد مفاصل ، فلچ و سلسه البول و احتلام زیاد و اسهال دائمی (دفع غذای هضم نشده و آبکی) را می نماید و در حفظ قوای جوانی بی نظیر است .

طرز تهیه کچوله - یک سیر کچوله را در ۵ سیر شیر بتدريج می جوشانند تا شیر خشک شود ، بعد آنرا شسته دوباره بروی آن شیر می ریزند و اين جوشش را هفت بار ادامه می دهند . آنگاه پوست کچوله را کنده وسط آنرا شکافته و پرده کوچکی را که بنام "ناخته" خوانده می شود از آن جدا و دور می اندازند . بعد چند بار دیگر بطريق یاد شده آنرا با شیر طبخ و در سایه خشکش می نمایند (برخی با آب آنرا می جوشانند) و در آخر با سوهان آنرا براده می کنند . پس از آن ۷ مثقال براده کچوله را با ۴ مثقال رال سفید (صمغ درخت هندی شبیه سندروس) او ۲ مثقال مصطفی با هم مخلوط نموده و با عسل می آمیزند و حب های یک نخودی می سازند . یک تا دو حب دو ساعت بعد از غذا میل می کنند . چنانچه رال هندی یافت نشد بجای آن از قندرتون استفاده می توان کرد . داروی مزبور در تقویت روده و مزاج و بیهود ضعف اعصاب همتا ندارد .

۲ - حب باریجه یا انفوژه و یاسکبینچ را می توان روزانه مصرف نمود و گاه جوشاندهای از بسفایج ، سنبل الطیب ، رازیانه ، بابونه ، جنطیانا که رفع تشنج نموده و موجب تحریک و ازدیاد ترشح هضمی می گردد میل کرد .

۳ - ضمادی که در زیر از آن یاد می شود از اسرار اطباء است . کودکان و پیران و کسانی که طاقت مسهل را نداشته باشند با این ضماد درمان می گردند : مشتی باقلای مصری (ترمس) را کوبیده در ظرفی می ریزند و روی آن مقداری شیر که سطح آنرا بپوشاند اضافه می کنند و سپس آنرا می جوشانند تا ترمس شیر را جذب نماید . پس از آن بهمان اندازه روغن گاو افزوده و مجددا " آنرا می جوشانند تا قوام آید و آماده استعمال گردد . چنانچه آنرا روی پارچهای کشیده و بر روی معده اندازند اسهال "سودا" کند و بعبارتی دیگر هیجان و اضطراب را کم نماید . چون به زیر بغل ضماد شود اسهال "صفرا" خواهد نمود و اگر بین ورکین ضماد گردد "بلغم" را خواهد راند و چنانچه بر مثانه ضماد شود بول را خواهد راند . این ضماد همچنین برای لقوه ، فلچ ، صداع و درد چشم و شقیقه و اعضا باطنیه سودمند می باشد .

۴ - هرگاه تخم شبت را کوبیده و با عسل آنرا بپزند تا غلیظ گردد و بر مقعد کودکان ضماد کنند روده باز و تفتح خواهد شد .

- ۵- بادیان لینت مزاج می‌دهد، نفخ را مرتفع و گاز را دفع نموده، از تشنج می‌کاهد و کاه مانند مسهل عمل می‌نماید.
- ۶- استفاده از معجون کچوله (ازاراقی) هر صبح و باریجه هر شب مفید در رفع سوء، هاضمه و سستی و نفخ معده و روده می‌باشد.
- ۷- در نفخ معده قراقر و اتساع آن که سخت بوده غذا تحلیل نرود و تخمه حاصل شود می‌توان هر صبح از معجون بلادر بقدر یک فندق خورده و عصرها هم دو تا سه دانه از حب زیر میل نمایند:
- مرمگی، صیر زرد، انگوزه، مقل ازرق، مصطکی، ریوند چینی، به میزان یک نخود، این ترکیب در علل عصبی، سوا مزاج، عوارض بواسیر و دفع یبوست اثری نیکو دارد.
- ۸- در اقسام معده، روده، تعفین جنطیانا را می‌توان یک تا دو قاشق چایخوری پیش از غذا در آب حل کرده و میل نمود. صرف ترکیب کوبیده و مساوی سیاهدانه و زنیان بمقدار یک قاشق سوپخوری در آغاز و بین و آخر غذا بسیار سودمند است.
- ۹- در سوزش معده ناشی از زیادی ترشی آن و نیز زخم و یبوست عاصی العلاج می‌توان هر صبح یک نخود آهک آب ندیده در یک فنجان آب حل نموده و میل نمایند و بتدریج مقدار آنرا تا نخود برسانند. (توضیح آنکه با این روش چندین نفر را که نیاز به عمل جراحی زخم معده داشته‌اند درمان نموده‌ام.)
- ۱۰- معجون علک در ضعف معده رطوبی و ورم روده Atonic بشرط مدامت بسیار مجبوب است و در دفع سنگ گرده کمک می‌نماید.
- ۱۱- برای رفع نفخ شکم می‌توان یک تا دو قاشق گل پر را نرم سائیده با نبات بهمان میزان آمیخته و همراه با عرق بهار نارنج میل نمود.
- ۱۲- درد داردهای شدید می‌توان ۱۵ مشقال آویشن شیرازی را در یکصد مشقال سرکه جوشانید و روزی یک فنجان قهقهه خوری از آن نوشید.
- این نوشیدنی در رفع اسهال‌های سخت و ورم روده مزمن بسیار موثر می‌باشد.
- ۱۳- گل قند آفتایی ۴ مشقال، فلفل یک مشقال، مصطکی ۲ مشقال، زنجبلیل یک مشقال، صفح عربی ۲ مشقال را با هم آمیخته و حب می‌سازند. از این حب ۸ دانه صبح و ۸ دانه عصر چنانچه میل شود در برخی از سوء‌هاضمهای بوبزه در سستی معده و نفخ روده که نیز در آن دخیل باشد بسیار موثر می‌باشد.
- ۱۴- در درد هایی که پس از صرف غذا در ناف پیدا می‌شود و منجر به قی زیاد می‌گردد از حبی مرکب از انگوزه، مصطکی و تریاک باندازه مساوی می‌توان استفاده نمود.
- ۱۵- سیر در رفع باد تهیگاه و قولنج ریحی و ناراحتی‌های مفاصل و روده و ریهوبسیاری

از بیماریهای عصبی، نسیان، دوار، پریشانی حواس و جلوگیری از زکام خیلی موثر می‌باشد.
(نگارنده در *Ramollissement* مفرز از آن استفاده کردم و نتیجه خوب گرفتم).

۱۶—در سستی و نفخ روده، بویژه در اختلال قولون که در کودکان شکم بزرگ شده و موجب لاغری و سوءالغذیه می‌گردد غالباً "با دستور زیر ناراحتی رفع می‌شود:
سیاهدانه، مصطفی و رازبانه را کوبیده با خاک قند یا شکر سفید می‌آمیزند و یک قاشق چایخوری از آن را در ابتدای غذا یکی در میان و یکی را نیز در پایان غذا میل مینمایند.
چنانچه آب هویج خام را به مقدار یک استکان یک ساعت بعد از آن بنوشند بهتر است و موجب رفع ورم قولون و بسیاری از بیماریهای دیگر می‌گردد. خوردن سیر هم در این مورد مفید است.

یبوست و ورم سیگموئید و راست رووده و بواسیر

علت بواسیر زیادی خون "سوداوی" می‌باشد. نسخمهای زیر در این مورد تجویز شده است:

۱—مصطفی، مقل ازرق، تاجریزی و نبات را بمیزان مساوی کوبیده و آمیخته و روزی یک بار بقدر یک فندوق از آن میل نمایند ورم و درد بواسیر را تسکین خواهد داد.

۲—پوست نارنج، پوست انار شیرین، شاه بلوط، قطران، از هریک ۵ مثقال سائیده و آمیخته و تعداد ۸۵ عدد حب از آن می‌سازند و روزی دو بار صبح و شب یک حب را میل مینمایند در نرم شدن مقعد و رفع خون بواسیر و دفع باد آن (درد کمر و شانه) نتایج بسیار خوبی حاصل خواهد نمود.

۳—آویشن (صعتر) چنانچه مدتی با ماست خورده شود در رفع ورم قولون و سیگموئید مفید خواهد بود.

۴—تره، گندنا (کرات) که "گرم و خشک" است. ملین طبع و رافع قولنج بوده و چنانچه آنرا با گوشت پخته و میل نمایند از خون ریزی بواسیر جلوگیری خواهد نمود.
آب تره بمیزان سه تا چهار مثقال قطع کننده خون بواسیر می‌باشد.

۵—اطریفل مقل ملین: پوست هلیلمزرد، هلیله سیاه، بلیله، آمله مقشر، اسطوخودوس افتیمون شامی، بسفایچ، از هریک ده مثقال، مقل و مفرز فلوس از هریک سی مثقال. اگر مقل و مفرز فلوس را با آب تره حل نموده و داروها را با روغن بادام چرب نموده و با انگلین مصفی بهم بیامیزند، مصرف روزانه آن بمیزان دو تا سه مثقال در ورم سیگموئید و مستقیم، دفع بواسیر، رفع تشنج مستقیم و قولون و دفع سوم سوداوی و بلغمی و نیز فشار خون و تصفیه خون و عوارض دماغی و کبدی بسیار مفید می‌باشد.

ع - اظریفل مقل؛ پوست هلیله کابلی، بله، آمله هقشر، از هر یک ده مثقال، مقل اربیسی مثقال. مقل را باید در آب تره حل کرده و سپس با داروهای دیگر بیامیزند و با عسل معجون سازند و آنرا پس از چهل روز مصرف کنند. مقدار خوراک آن تا سه مثقال می‌باشد. این معجون در دفع بواسیر و ورم‌های مفعد، لینت مزاج، تصفیه حون و عوارض کبدی به تحریبه رسیده است. آنچه مردم باد بواسیر گویند در اندام یا تهیگاه و حوالی گرده و زهار و مفعد گردش کرده و گاه بشکل قولنج یا اسهال و گاهی بصورت قراقر روده بروز می‌کند. همچنین برخی اوقات موجب تشنج (تیک صورت) و عوارض چشمی و غیره می‌شود که از تحقیقات اینجابت است.

در بواسیر این مسهل بدن را از اخلاط فاسد پاکمی‌کند: تخم کاسنی ۲ ل، گل سرخ ۳ ل، گل بنفسه ۲ ل، پوست هلیله زرد ۳ ل، هلیله سیاه ۳ ل، بله ۳ ل، سمامکی ۲ ل، تربد مجوف ۵/۵ ل، آلو بخارا ۱۶ دانه، تمبر هندی، ۱۱ ل، همه را خیسانده و جوشانده و پیاز صاف کردن می‌نوشند.

اگر درد بواسیر شدت داشته باشد قدری فیل‌گوش (بابا آدم) که بعربی لوف خوانده می‌شود بخور دهنده درد فوراً "تسکین می‌یابد. همچنین استفاده از حبی مرکب از مقل ازرق، فیل‌گوش (لوف) هر یک بمیزان پنج نخود درد را تسکین می‌دهد.

هرگاه نیاز به گشودن خون بواسیر باشد باید در آب گرم نشسته و یا با آب گرم محل را کمپرس کنند. یا اینکه ضمادی از گل خطمی نمایند تا بواسیر نرم شود. سپس پنبه‌ای را به آب پیاز آغشته یا اینکه آب پیاز و زهره گاو را ممزوج نموده در مقدع گذارند تا خون باز شود. همچنین می‌توان شلحم حنظل (۲ ل) و مغز بادام تلخ (۳ ل) را نرم کوبیده و آنرا بمدت ۵ ساعت در هر ساعت یک شیاف کنند. ناگهان جریان خون را باز می‌کند. تا زمانی که خون سیاه است نباید آنرا حبس کرد. چون بسا عوارض از قبیل خفقان، سنگینی بدن، مالیخولیا و نظیر آن ناشی از آن باشد. اگر بخواهند جلوی خون ریزی گرفته شود باید کتیرا و گل ارمنی را کوبیده و مخلوط ساخته و با مقداری آب آنرا بجوشانند تا ضماد شود. با نهادن کمی از این ضماد بروی پارچه و قرار دادن آن بروی مقدع و رگ مربوطه، سر رگ بسته خواهد شد. این ضماد ورم بواسیر را خوابانیده و ترشحات تکمهای بواسیر را قطع خواهد نمود. برای دفع "سودا" می‌توان از افتیمون استفاده کرد. در بواسیر خوردن افتیمون با آب شیر بسیار نافع است. حتانچه آب آلو با سنا هم همراه با افتیمون داده شود عمل مسهل را انجام خواهد داد.

در شفاف مفعد، می‌توان یک مثقال موک زرد را در روغن کوهان شتر حل نموده و در ده مثقال آب تره و سه مثقال مقل ازرق نیز محلول کرده و گذارند تا ضماد شود.

برای جلوگیری از خون بواسیر گذشتگان بروش‌های دیگری نیز عمل می‌نمودند:

- ۱- دو عدد قورباغه را شکم دریده تکه نموده در دو تا پنج سیر روغن دنبه جوشانده و مقداری آب خیار به آن افزوده دوباره می‌جوشانیدند تا آب آن تبخیر و غلظت گردد سپس مقداری از آن را شیاف و یا با انگشت بداخل مقعد می‌کردند. این مداوا درد کمر را بفوریت تسکین داده و گاهی خون مثانه را نیز متوقف می‌ساخت.
- ۲- مفرغ خیار مسحوق را با چند دانه زالو در روغن کاو جوشانیده سپس آنرا به دامنهای بواسیر و مقعد می‌مالیدند و مانع خونریزی می‌شدند.
- ۳- وزغ را با پیله بز کوبیده و در آب می‌جوشانیدندتا مهرا شود. روغنی که روی آب پس از سرد شدن آب بسته می‌شد برای بواسیر نافع بود.
- ۴- داغ کردن فاصله بین انگشت سوم و چهارم (خنضر و بنضر) دست چپ جهت قطع خون بواسیر تجویز می‌گردید.
- ۵- این نسخه نیز از خود اینجانب است که مقداری علف اشترخار یا خارشتر را بمیزان یکی دو سیر جوشانیده و آب آن را بخورند موجب قطع خون ریزی می‌گردد.
- ۶- داغ کردن مفصل ترقوه جهت "باد بواسیر" از مجربات بوده است. ضمناً "اطریفیل مقل" "باد بواسیر" را مرتفع و شاقق مقعد را دفع می‌کند: مقل ازرق را بمقدار ده مثقال در آب گندنا (تره) حل کرده و آنرا صاف مینمایند و با پنجاهمثقال عسل کف گرفته می‌آمیزند سپس آنرا می‌جوشانند تا قوام آید. بعد هفت مثقال افتیمون و سه مثقال آمله منقی (بدون هسته) را کوبیده و با آن مخلوط می‌کنند و هر صبح یک تا دو مثقال از آنرا حب کرده و مورد استفاده قرار می‌دهند.

در بواسیر اصولاً "نرم نگهداشتن طبع صاحبان بواسیر لازم است و بهتر آست که این امر با استفاده از میوه‌ها و سبزیجات نتیجه بخش گردد.

مداومت در خوردن اطریفیل صغیر و مقل ملین در رفع بواسیر مجب است و گاه بی نیاز از تنقیمهای دیگر می‌باشد.

پیشینیان در بواسیر پیش از بکار بردن دارو نخست فصد با سلیق و یا صغن مینمودند. این سینا فصد مابض را که رگیست زیر کاسه زانو برتر از فصدی دیگرمی دانست و حجامت ورکین و سپس تجویز تنقیه مزاج با هلیله‌ها را مینمود.

بیماران بواسیری که استرخای مقعد هم داشته و بدون اراده دفع مدفوع می‌نمودند سپاهای بهنگام خواب مقداری زیاد (تا ۱۵ مثقال) اطریفیل صغیر و روزها انار شیرین و دو ساعت پس از آن یک عدد حب کچوله می‌خورندند. نتیجه آنکه ورم سر و صورت و دست و پا برطرف شده و مقعد نیز بحال عادی درمی‌آمد (از یادداشت‌های پزشکان قدیم)

مبتلایان به بواسیر باید از غذاهای غلیظ و مولد "سودا" مانند بادنجان، عدس و خوراکیهای شور مزه بوبیژه ماهی نمک سود و گوشت خشک کرده و سبزیهای تند پرهیز نمایند. ابن‌سینا صرف لبنتیات را منع کرده، ولی خوردن خاگینه بازرسه تخم مرغ و تره با اندکی پیاز را مناسب دانسته است.

مرهم‌هایی که مسکن درد بواسیرند:

۱- مرهم ابیض جهت سوختگی و التهاب جراحات ورم مقعد حاره و شفاق آن که ناشی از حرارت باشد سودمند است. این مرهم متشکل از ۱۵ مثقال موم، ۳۰ مثقال روغن کنجد یا روغن زیتون می‌باشد. پس از کداختن موم آنرا از روی آتش برداشته با یک سفیده تخم مرغ هم میزندند. چنانچه برودت بیشتری خواسته باشند بجای روغن زیتون از روغن گل سرخ استفاده می‌کنند و یا مقداری، حضض مکی به سفیده تخم مرغ می‌افزایند. برای تسکین درد بجای حضض مکی افیون بکار می‌برند.

۲- جهت رفع درد و سوزش مقعد کنجد را کوبیده با سفیده تخم مرغ آمیخته و آنرا ضماد می‌نمایند.

۳- پیاز را در خاکستر گرم پخته و با هموزن آن روغن تازه گاو مخلوط و ضماد می‌نمایند. ضمناً زده تخم مرغ نیز به تنهاei مفید است.

۴- جهت بواسیر بارد (سرد)، سیر را کوبیده در روغن بزرگ می‌جوشانند پس از صاف نمودن، روغن و سیر را ضماد مینمایند.

۵- در قطع خون بواسیر، یک مثقال مرمکی، دو مثقال عصاره شنک (لحیمالطیس) سه مثقال کندر را کوبیده و پس از نرم شدن با هم مخلوط می‌نمایند و بطريق مرهم مورد استعمال قرار می‌دهند.

۶- نسخه دیگر اینکه زردچوبه و مردار سنگ را باندازه مساوی نرم کوبیده با روغن گلسرخ و موم کافوری مرهم ساخته و بمصرف رسانند.

۷- جهت ممانعت از خونریزی می‌توان گل ارمنی و کتیرا را بمقدار مساوی کوبیده و با هم مخلوط و سپس بجوشانند تا ضماد شود آنگاه با انگشت داخل مقعد نمایند.

امجهت بواسیر و بیماریهای متعدد چنانچه پوست بیخ گرد و را با روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود ضماد بسیار موثری بدست خواهد آمد.

۹- هرگاه خونریزی زیاد باشد خاکستر میوه کاج (جوزالسرو) بر آن می‌پاشند.

حبس خون بواسیر

تا هنگامی که خون سیاه و تار است دفع آن جایز می‌باشد. بسیاری از سعوم که در بدن موجب ناخوشیهای گوناگون می‌شوند با آن دفع می‌گردند. ولی همینکه خون پاک شد جلوگیری از ریزش لازم بوده و طبق نسخه زیر می‌توان اقدام نمود:

۱- هر صبح سه مثقال تخم خرفه و یک مثقال تخم گشنیز را بو داده، شیره کشیده و میل کنند. در صورت امکان افزودن رب به و قرص کهربا بهان، بهتر خواهد بود. (این تجویز در طبایع گرم بسیار خوب بوده و ضمناً بهترین دارو برای قلب می‌باشد.)

۲- مروارید، گل قبرس، کهربا با شربت سبب می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.

۳- گل ارمنی را با صحن عربی بو داده و با گتیرا آنرا میل می‌کنند.

۴- آملپروردۀ، یکدانه، ریشه انجبار ۱ مثقال، ریشه خطمی ۵ مثقال، سپستان ۱۵ دانه پارهنه ۱ مثقال، روغن بادام ۲ مثقال، نسخه دیگریست که می‌تواند مورد استفاده قرار داده شود.

۵- وادار کردن بیمار به استفراغ سودمند است اگر باز هم خونریزی ادامه یافت باید ورید باسلیق (بازیلیک) را فصد نمود. حجامت کردن از کمر و سینه توأم با بستن بازوها و رانها از خونریزی جلوگیری می‌کند. اگر بیمار احساس ضعف نمود ترکیبی از پادزهر معدنی و گل داغستان و آب سبب برای جلوگیری از خونریزی و رفع وحشت و ضعف قلب مفید است. در رفع خونریزی و جلوگیری از آن چنانچه فرد مبتلا از بول خود طهارت نماید خونریزی برطرف میگردد. این امر مورد تجربه قرار داده شده و شخما" در مورد بیمار آزموده‌ام. بر علما و اساتید ضروری است تحقیقاتی در این زمینه بنمایند بلکه داروئی بر ضد بواسیر در بول بواسیری یا بطور کلی در ادرار یافت گردد.

هر گاه به علی عمل جراحی بواسیر معکن یا جایز نبوده از نسخه زیر برای خشک کردن دانمهای بواسیر استفاده می‌شده است:

تخم تره، مقل ازرق، پوست بینخ کبر، میوه کاج، کلاهک بادنجان، مرمنکی، پوست مار، تخم حنظل (هندوانه ابوجهل) (چنانچه تمامی این اجزا فراهم نبوده برحی از آنها برای مداوا کفايت می‌کرده است). ابتدا گلدان یا دیگ سفالینی را که ته آن سوراخ شده باشد فراهم نموده مقداری پشكل شتر را میسوزانیدند و ادویه را بر آن می‌ریختند، سپس گلدان یا دیگ سفالین را بطور معکوس روی آن قرار می‌دادند و بعد دانمهای بواسیر را بر دهانه سوراخ منطبق می‌ساختند تا دود و بخار بدان رسد. چنانچه دانمهای درون مقعد بودند پس از عمل دفع که دانمهای بیرون زده می‌شوند ترتیب برنامه مزبور داده می‌شد.

بهترین بخور در این مورد بخور بلادر است.

شیخ‌الرئیس می‌فرماید؛ "بخار چوب‌گز هر گاه مکرر گنند بسا باشد که کفاایت کند از سایر داروها." رازی می‌فرماید؛ "خرنوب (حقجهه) تر را بکوبند و آب آنرا بگیرند و پنبه را به آن بیالایند و استعمال نمایند آنرا خشک و بر طرف مینماید و در جلوگیری از خروج مقدد هم مفید است".

خروج مقدد

خروج مقدد عارضه نسبتاً "متداولی است. تا کنون داروی قاطعی برای آن نیافرطه‌اند. چون دستورهای پیشینیان اکثراً" مفید واقع می‌شده و غالباً رفع کلی بیماری می‌گردیده لذا این دستورها را مفصل‌تر می‌نمایم:

- ۱- آجری را داغ گرده تکه نمد یا پارچه‌ای بر روی آن قرار می‌دادند، آنگاه زرده تخم مرغی را روی آن مینهادند و بیمار را برویش می‌نشانیدند تا زرده تخم مرغ داخل مقدد شود، (اگر قدری گل ارمنی و کتیرا بر زرده تخم مرغ بپاشند رفع ورم و خونریزی می‌نماید و بسیار مفید است - این ترکیب از دستورات اینجانب است).
- ۲- بیمار را در آب جوشیده مازو نشانند.
- ۳- پوست انار، مازو، گلنار و جفت بلوط را جوشانیده اندود نمایند.
- ۴- صدرالاطباخراسانی ضماد پوست انار را بی‌نهایت مفید می‌دانست.
- ۵- شاه اسپرم را کوبیده و آب آن را به مقدد بمالند از خروج آن ممانعت نماید و چنانچه بیرون زده شده باشد بدرون رود.
- ۶- تنقیه آب چعندر و مخصوصاً "از آب برگ آن نمایند. (این دستور را مورد آزمایش دو بیمار قرار دادم مفید و موثر است بویژه در کودکان).
- ۷- ناحیه قطن را بادکش و یا حجاجت نمایند تا ماده متوجه محل بادکشی یا حجاجت شود.
- ۸- به قطن مشمع ذرا ریح بچسبانند و یا پونه را کوبیده به قطن گذارند تا تاول زند. (پونه نباید بیش از یک ساعت در محل قرار گیرد زیرا جای آن زخم می‌شود فقط باید تاول کند و ماده را بست خود کشد)
- ۹- قطن و اطراف آن را مالش دهند.
- ۱۰- مقداری خاکشیر را در زیر گلدانی ریخته دود دهند همانگونه که در درمان بواسیر ذکر شد.
- ۱۱- خوردن آب برگ بنفسه با اندازی شکر در کودکان بسیار مفید است. (این دستور را شخصاً "آزموده‌ام"). "ضمناً" آب برگ بنفسه در رفع ورم‌های رحمی بسیار نافع است. باید روزی یک فنجان فمه خوری بمدت یک هفته مورد استفاده قرار داده شود. (این دستور را نیز آزموده‌ام).

۱۲- شیاف میرزا تقی خان - نام این شیاف را مرحوم حاج میرزا و فاطبیب بر آن نهاده لذا منهم بهمین نام آنرا ثبت می کنم . حاج میرزا وفا می نویسد "این شیاف دانمه را بمروز موقوف می کند و مداومت آن تشنج و بادی را که در وقت اجابت مزاج پدیدار می شود رفع می نماید و از این بابت نظری ندارد و من کرارا" آنرا تجویز نموده و بهترین شیاف دیده ام" چنانچه این شیاف در اول شب استعمال شود تا صبح اجابت نداشته و اسهال نمی آورد . اگر مرتباً "صبح و شب استعمال گردد بهتر است و مقدد بحال خود در می آید . اجزاء شیاف بشرح زیر است :

پوست ترنج خشک یک سیر و نیم ، گشعش سیزده سیر ، نبات دو سیر ، مقل ازرق یک سیر و نیم ، مرمکی یک سیر و نیم ، کوهان شتر یک سیر ، زهره گاو یک عدد و روغن کرچک بی نمک چهار سیر ، بادیان خطائی پنج سیر ، زنیان چهار سیر ، نمک ترکی یک مثقال و نیم ، ادویه را کوبیده و آمیخته و در روغن کرچک مخلوط می نمایند . سپس کوهان شتر را روغن گرفته به آن اضافه کنند و برای بار دوم همه را در هاون می کوبند تا کاملاً "له" شود . بعد طبق دستور شیاف آنرا بکار می بردند .

۱۳- محمد بن ذکریا رازی در برالساعه" می نویسد : "بگیرند سم سوخته گوسفند و شاخ گوزن و جفت بلوط و گلنار و شب یمانی و مازو و گلسرخ ، پوست انار و مورد سبز ، اجزاء را مساوی هم کوفته و با آب بپزند و صاف نمایند و در آن بنشینند و ثقل آنرا کوفته با روغن گل سرخ مالیده تا مانند مرهمی شود ضماد کنند" . این معجون که به خبیث الحدید معروف است در رفع بروز مقدد بسیار مفید می باشد .

۱۴- استفاده از حوله گرم و یا ضماد گرم در نشست و ناحیه خاصه چپ رفع تشنج گرده و تا حدی مانع خروج مقدد می گردد . ضمناً "تقویت مزاج و رفع عصبانیت مینماید .

۱۵- مداومت در خوردن خاکشیر ، بتدریج رفع سنتی مقدد و خروج تکمههای بواسیر و اصلاح آنها را می نماید . تکمههای بمروز کوچک شده و از خون ریزی زیاد بیمورد جلوگیری می کند . همچنین هر چند یکبار خون سیاه کشیف را دفع نموده و آنرا بند می آورد . می توان گفت برای تصفیه خون از این بهتر کمتر داروئی است . زیرا بسیاری از علل و عوارض ناشی از سوء مزاج را مرتفع می سازد . در این زمینه شرح جداگانهای نگاشتمان و این از تجارب شخصی اینجانب است که در کتابها و نوشتهای گذشتگان ذکری از آن نشده است .

۱۶- تجویز دیگر در قدیم این بوده که با محلول جفت شستشو کرده و بعد خاکشیر و زیره را با کوهان شتر آمیخته و دود می دادند . آنگاه گنجیده سرخ و سفید (انزروت) را با خون سیاوشان کوبیده با زرده تخم مرغ آمیخته مرهم آنرا بصورت شیاف مورد استعمال قرار می دادند رفع بروز مقدد می نمود .

تأثیر محیط و اثرات غذاها و داروها در بدن

ماشین بدن انسان تحت تأثیرات گوناگونی قرار دارد. از این رو همیشه بیک حال و روش نبوده بلکه هر آن تغییراتی در آن رخ می‌دهد که ناشی از اعصاب می‌باشد.

اعصاب در اثر تحریک به جنبش درآمده و تظاهراتی را موجب می‌گردند. این تظاهرات بستگی زیاد با ترشحات غدد مترشحه درونی مانند تخمداهن. بیضه، یا هیپوفیز، تیروئید و فوق کلیوی و غیره دارد. هر یک از غدد مزبور ترشحات ویژه‌ای داشته و اثر مخصوصی در نمود بدن و روی اعصاب و مغز دارند که در علم فیزیولوژی مفصلان "در باره آنها توضیح داده شده است.

امروزه مسلم گردیده است که قد، شکل، گفتار، گردار، استقامت، اخلاق، و آداب و هر نیک و بدی تحت تأثیر ترشحات این غدد است.

۱- علماء و غده شناسان را عقیده براین است که چنانچه بتوان در اعمال غدد دخالت نمود دزدی، شرارت و بدی از بین خواهد رفت. همانگونه که این امر در برخی از آزمایشها و درمان‌ها به ثبوت رسیده است.

۲- ویتامین‌ها تأثیر بسیاری در ترشحات غدد درونی و هضم و غیره داشته و کمبود آنها موجب اختلالات و از کار افتادن چرخ بدن می‌گردد.

۳- مواد غذائی مانند مواد نشاسته‌ای (گلوکز، لولز، نشاسته، ساکاروز) و چربی‌ها، اسید استاریک، پالمیک، اولئیک و مواد بیاض الپیپری (که جندیں نوع آن در خوراک روزانه یافت می‌شود)، مواد فراوان معدنی (آهن، منگنز، مس، فسفر، آهک و غیره) و همچنین آب برای نمو بدن لازم هستند. از کمبود این مواد در بدن تظاهراتی ایجاد می‌گرددند که عبارتند از اختلالات و بیماریهای گوناگون.

دیگر تأثیرات نیز بشرح ردیفهای بعدی می‌باشد:

۴- از مسمومیت غذائی و یا از ماندن مواد خوارکی در معده و روده و تخمیر غیر طبیعی آنها.

۵- سوم میکروب‌ها

۶- سوم انگلی در بدن و سر همچون سپش و کچلی و جرب و نظایر آن

۷- سوم کرم‌های انگل بدن و تأثیر تماسی آنها در دستگاه گوارش.

۱۰- تأثیرات جوی چون هوا ، باران ، رعد ، برق ، آفتاب ، باد و غبار وغیره

۹- تأثیر نور و نیروی الکتریکی ساطع از ستارگان

۱۰- اصوات گوناگون

۱۱- دیدن مناظر دلخراش یا دلگشا

۱۲- طعم ترشی ، تلخی و شیرینی

۱۳- استشمام بوها

۱۴- لمس اشیاء خوب یا بد

۱۵- همنشینی یا اشخاص موافق یا مخالف

۱۶- آندیشهای خوب یا بد

۱۷- کم خونی ، خستگی و ضعف مزاج

۱۸- خلقت ناقص یا غیر طبیعی بودن برخی از اعضای بدن

۱۹- ضربه یا فشار کفش و یا تکمه لباس و امثال آن

۲۰- بلند و کوتاه بودن صندلی و ناهماهنگی آن با میز

۲۱- ناسازگاری برخی از اغذیه و عدم تحمل آنها که موجب بروز کهیز و عوارض دیگر می شود .

خلاصه آنکه همه آنچه بدان اشاره شد و هر چیز دیگری اثر در اعصاب دارند . بنابراین باید گفت انسان و حیوان یعنی "اعصاب" .

هر گاه حالات مختلف فردی عادی را بطور روزانه زیر نظر گیریم هیچگاه یکسان نیست . گاه حالتی شاد و سرشار به عشق بکار دارد و مطالب را خوب درک می کند ، خوب چیز می نویسد و حتی گاهی کارهای فوق العاده از او سر می زند و زمانی نیز سست و بیحال بوده و فهم مطالب برایش دشوار می گردد و بحال افسردگی و خمودگی در می آید .

این حالات ناشی از کم و زیاد شدن ترشحات غدد بدن و تغییرات در خون و اخلالات دیگر و نیز اعمال و افعال درونی بدن می باشند . چنانچه بول روزانه فرد مورد نظر را در ساعات مختلف مورد تجزیه قرار دهنده فرق و اختلاف با هم دارند . بنابراین باید پذیرفت که بدن انسان همچون هوای بهاری متغیر و بوقلمونی بوده و نظاهرات گوناگونی دارد . یادآوری این مطالب در تشخیص و درمان بسیار حائز اهمیت است . همانطور که گفته شد در اثر تحریک اعصاب نظاهراتی در بدن بیندا می شود که گاه فاصل رویت هستند مانند خنده ، شادی کرید ، خشم و غیره و زمانی اختلالاتی در بدن رخ می دهد همچون حمله های گوناگون و ما کم و زیاد شدن میزان ترشحات .

گاه این امر در برخی از اعضاء عارض می شود و اعمال آنرا مختل می سازد . مانند

نابینائی، ناشنوایی موقتی و اختلال هاضمه. سهمنج جهیز است که کاهشی عمل بعضی از عدد متراشحه داخلی و با غدد کوارشی کم یا زیاد می‌شود و موجب سوء‌همم، درد معده، دل درد و غیره می‌گردد. یا اینکه توجه به قلب می‌شود که نتیجه آن حالات عصبی فلیبی است. یا اینکه این عارضه در ریه رخ می‌دهد و یا کلیمها برخی از اعمال خود را موقتاً "بدرسنی انجام نمی‌دهند. گاه این تأثیر و تحریک نه تنها متوجه یک عضو یا چند عضوی کرد بلکه تمام بدن را به هیجان و تنشیج درمی‌آورد.

گاه ماده مرض نقرس، روماتیسم، آسم و غیره بجهاتی بکاره و ناگهانی به پاره‌ای از اعضا رو می‌آورد. مانند حمله نقرسی، آسم و غیره.

برخی مواقع بواسطه اختلال و یا کم و کسر و یا زیادی بعضی از مواد متراشحه غدد کوارشی پاره‌ای از خوراکها را بدرستی نمی‌توانند مستحیل سازند. چنانچه در نقص نوشی لوزالمده از خوردن شیر و تخم مرغ کهیز پدیدار می‌گردد. همچنین در ناتوانی کبد از خوردن بعضی از اغذیه کهیز و یا عوارض دیگری حاصل می‌شود.

کراراً "دیده شده که در اثر استفاده از برخی از داروها و یا تزریق داروئی یک یا چند عضو بطور موقت دچار اختلال در کار خود شده‌اند. اینست که باید اثرات داروها را بدقت مورد رسیدگی قرار داد. زیرا یک دارو در همه کس به یکسان اثر نمی‌کند. نگارنده شخصاً" بیماری را بیاد دارم که از خوردن یا تزریق ویتامین ب دچار تهوع و استفراغ شده و تمام بدن او متورم، چشم‌ها پر از خون و صورت برافروخته و حتی بحال اغماء می‌افتد.

اثر سوء دارو در دیگری بیوست، سستی و بیخوابی ایجاد می‌نماید. بانوی بیماری را همه روزه تزریق کامفر می‌نمودم. روز دهم پس از تزریق دچار حالت سنکوب شد بنحوی که از زنده شدن او مأیوس شده بودم و بزحمت بحال عادی بازگشت.

با رهادیده‌ام که دستورات صحیح و علمی که عده‌ای از پزشکان بزرگ به بیماری می‌دادند هر سختی و شدت مرض می‌افزود. با آنکه از حيث تجربه و تشخیص عمل درست بود و هیچ اشتباهی نیز در بین نبود. همینکه بیمار داروها را ترک می‌کرد مزاج رو به بهبودی می‌گذاشت و بیماری رفع می‌گردید. گاه نیز با تحریکاتی دیگر همچون حرارت والکتریک و نظایر آن بکار می‌افتد. مثلاً "در موردی تزریق کنین حالت سنکوب ایجاد کرده و با تزریق کامفر بیمار خوب شده و گاه در مورد دیگر عکس با تزریق کامفر حالت سنکوب روی داده است. بدیهی است در این هنگام تزریق اثر ومالش و تحریکات دیگر بر بدن رفع واقعه‌می‌نماید و استنشاق ابر و نظایر آن کمک در بهبودی می‌کند.

بطور کلی در معالجات نباید مقید شد و مقامی قائل گردید. چنانچه کراراً "دیده‌ام با وجود تشخیص درست و دستورات موافق نتیجه درمان معکوس می‌شده و همان تشخیص با تجویز

داروهای گیاهی بسرعت باعث بهبودی بیمار می‌گردید. خاصه در ورم‌های کلیه، آلبومینوری و اورمی و کمی با تجویز بهترین داروهای جدید مصنوعی نتیجه بدتر می‌شد در حالی که با داروهای گیاهی بسرعت بهبودی حاصل می‌گردید. گاهی نیز با بکارگیری داروهای مصنوعی این نتیجه حاصل می‌شد. رویه‌مرفت‌هی توان گفت‌که در داروهای گیاهی همیشه این نتیجه‌بیشتر است. کرارا " دیده‌ام در برخی از بیماریها هر قدر داروهای مصنوعی تجویز می‌شد و تزریق انجام می‌کرفت نتیجه‌ای حاصل نمی‌گردید در حالی که با داروهای گیاهی بهبودی حاصل می‌شد.

وقتی یکی از شاهزادگان سرشناس باینجانب رجوع نمود و اطهار داشت (از آغاز تولد دچار بیماری ریوی گردیده‌ام. یزشگان دربار و دیگران معالج من بودند ولی نتیجه‌ای بدست نیامد. سه بار با پدرم به اروپا رفتم و نزد متخصصین امراض ریوی به معالجه پرداختم، باز چند بار دیگر نیز جهت درمان بیماری به اروپا رفتم هیچ نتیجه‌ای حاصل نگردید و حال علاوه بر تنگی سینه قادر قوای جنسی بوده و دارای ضعف جسمانی هستم .)

معاینه دقیق از مشارالیه نمودم. علت بیماری را عوارض ریوی ناشی از نقرس تشخیص دادم که بدن شکل درآمده است و ناشی از یک قسم سوء مزاج ارثی می‌باشد و بدرمانش پرداختم. نگارنده شربتی برای سینه و روده که از پیرزنی بیسواند آموخته و در آن تصرفاتی کرده بودم تجویز کردم که درست کرده طبق دستور بمدت یکماه میل کند. پس از مدت مذکور علاوه بر شربت مورد اشاره که از ۲۶ قلم دارو ترکیب شده بود، جوشانده ریشه بابا‌آدم، چوب چینی و اصل السوس تحویز نمودم. رفته رفته حال بیمار بهتر و پس از چند ماه بکلی خوب شد. روشنایی و دید چشم و شنوایی و قوه فکری و غیره افزوده شد و قوای جنسی که از بین رفته بود عود نمود و توانا شد تا جایی که دختری را به ازدواج درآورد. نظایر این بیماری از قبیل امراض قلبی، کلیوی و عصبی بسیار بوده است که تحت درمان قرار داده‌ام. پژشکی نوین از حیث پیشرفت و ترقی با زمان گذشته ابدأ قابل مقایسه و ملاحظه نیست و میتوان آنرا به خورشید تازه دمیده‌ای تشبیه کرد.

در طب قدیم اگر چه اطلاعات کم و محدود و ناقص و بیشتر بر اساس فرضیات بود اما در پارهای جهات درمان مزاجی را تجربیات چندین هزار ساله تشکیل می‌داد که اینک از دسترس ما خارج گردیده است. این علم همانند شهریست که در زیر زمینی مدفون گردیده باشد و با حفریات می‌توان به گنج گرانبهایی دست یافت. تنها باید فهمید و قطعات گوناگون بدهست آمده را بهم متصل و ترکیب کرد تا نتایج مطلوب بdest آید.

بنابراین در درمان بیماریها پژشک باید دو روش را خوب بداند، سبک جدید و سبک قدیم. اگر در روش جدید ناامیدی حاصل شد بروش قدیم بپردازد که در اینصورت بسیاری

از امراء مصبع العلاج درمان خواهند گردید. بر هر طبیب فرض است که از معالجات پیشنهاد و خواص داروهای قدیم و موارد استعمال آنها "کاملاً" آگاهی باید و در موقع لزوم بتواند از خود نیز تصرفات و تبعاتی بنماید. حتی بیماریهای را که پزشکی امروز درمان صحیحی برای آنها ندارد و در واقع عاجز در علاج آنست بفکر خود با باری از داروهای قدیم درمان کند واز خویشتن روش نوینی ابداع نماید. بدین ترتیب اگر توانست بیماری را علاج نموده و اگر نتوانست دست کم تخفیفی دررنج و آلام بیمار خواهد داد.

بر مدعا خود دو مثال زیر را بعنوان دلیل عرضه می دارم :

۱- در تاریخ ۱۳۲۷/۱۱/۵ آقای خلیل ح. ساکن رشت بمطلب مراجعه گردند. درنتیجه بیوست مزمن به سرطان مقعد و روده دچار گردیده بود. پس از معالجات بسیار بالاخره در بیمارستان رضانور توسط عده‌ای از پروفسورها و جراحان معروف معاپنمه طبی و رکتسکوپی گردید. چون قابل عمل نبود رادیوم را هم بی‌نتیجه دانستند، ناچار مایوسانه از بیمارستان خارج و باینجانب مراجعه نمود.

غده باندازه گرد و بین مقعد و پرستات قرار گرفته بود. بهمین سبب مانع خروج بول می‌گردید و سوزش در مجرای آن ایجاد می‌نمود در نتیجه بیمار مجبور می‌شد به مثانه خود فشار آورد تا بول بسختی بطور منقطع و گاه چکه چکه خارج شود. مدفوع نیز باندازه بسیار ناچیزی هر بار دفع می‌گردید که مایعی متعفن و کم و بیش توأم با خون بود. گاهی ساعت به ساعت دچار درد و پیچش می‌شد و هر بار بهمین طریق مایع خون آلود دفع می‌گردید که گاه مقدار آن کم و زمانی زیاد بود. این امر مانع آسایش و راحتی و خواب او بود. بیمار اشتها نداشت. قوای جوانی نیز بکلی از بین رفته بود و حتی قادر به فکر آنهم نبود. سیلان منی داشت و لاغر و تکیده گردیده بود.

درمان- در اینجا ملینی لازم بود که روده‌ها را نرم و لیز کرده و رفع تورم نماید. بدین لحاظ ۵ مثقال کافشه و ۲ مثقال تخم کتان داده شد.

برای دفع تورم و مرمت و اصلاح روده‌ها و دفع بلغم و عوارض مثانه و پرستات و نیز سیلان منی و نفح شکم از ترکیب زیر تجویز شد:

مصطفی ۴ ل، کندر ۲ ل، رازیانه ۲ ل، دارچین ۱ ل، زینیان ۲ ل، شکر سفید ۵ ل. دستور داده شد اجزاء مزبور را کوبیده و آمیخته نموده و بصورت غایوت با هر وعده غذا سه قاشق چایخوری میل کنند. جهت تحریک هاضمه و رفع عصبانیت و اصلاح معده و روده نیز جنطیانا ۱ ل، بسفاج، بابونه ۱ ل، سنبل الطیب ۱ ل تجویز شد. ضمناً "مرهم ضد پرستات هم داده شد تا موضع بمالند".

در معاشره مورخ ۱۱/۶/۲۷ مشاهده گردید از دستورات بیش بهبودی پیدا شده. داروها

نکرار گردید بعلاوه یک جعبه آمپول کلسیم ۵ سانتی‌گرمی نوشتم که روزها تزریق نماید. در شب ۲۷/۱۱/۱۱ شکم مانند گذشته بنای درد را گذاشت و بقدر یک لگن چرک سفید که مانده بود دفع گردید.

در مورخه ۲۷/۱۱/۱۲ با خوردن روغن بادام شیرین ۱۰ ال، ریشه خطمی ۴ ال، گل خطمی ۲ ال، گل پنیرک ۲ ال و تاجریزی ۴ ال لبنت مزاج حاصل شد و مدفوعی سخت کهدر واقع یک تکه چرک خشک بود دفع گردید. ضمناً "مقداری هم مدفوع سخت و گلوله مانند خارج شد. مدفوع همراه مثل خونابه گوشتی مشهور به "اسهال غسالی" است.

در ۲۷/۱۱/۱۳ داروها تکرار نهاد و بدستور شیخ‌الرئیس مویر تجویز گردید.

در ۲۷/۱۱/۱۴ روغن بادام ایجاد تهوع کرد. شب گذشته شکم چهار بار عمل کرد و خون متوقف شد. بهبودی زیادی مشاهده گردید. (بیمار فقط دردی بالای قولون راست دارد که دلیلی بر زخم و ورم آن محل است. ضمناً گوهای هم در نزدیکی آپاندیس دارد بنظر غده سلطانی می‌رسد. دردی مختصر در نشست دارد مانند آنکه مایل به دفع براز باشد. بیمار همچنین دردی در زیر شانه و مجرای بول دارد. بدان ماند که سوزن زند. چون بادست فشار دهنده ساکت می‌شود و یا اگر گرم کنند رفع می‌گردد). بدستورات حب ماسک رازی نیز اضافه شد. در تاریخ ۲۷/۱۱/۱۵ خون باز شد. بیمار شب بخواب نرفت. قرص کلسی بروونات دادم. همچنین تخم کتان ۲ ال، کافše ۵ ال داده شد. تنقیهای نیز مشکل از گل خطمی ۴ ال، گل پنیرک ۳ ال، ریشه خطمی عل، گل ارمنی نیم ال، تجویز گردید. با این تنقیه شکم چهار بار بمقدار خیلی زیاد کار کرد و خون بند آمد.

۲۷/۱۱/۱۶ – شب گذشته آسوده خوابید. دارو تکرار شد. حب ارمنی مرکب هم اضافه گردید.

۲۷/۱۱/۱۷ – روز گذشته مبتلا به ورم مختصر معده شد. شب فقط دوبار مزاج عمل کرد. البته خیلی کم ولی دفع نفح زیادی شد. عکس صبح مزاج یک بار بمقدار زیاد عمل کرد، خواب شب خوب بود.

۲۷/۱۱/۱۸ – روز گذشته عصبانی شد و در نتیجه شکم هفت تا هشت بار عمل کرد. کمی خون داشت ولی بعد قطع شد.

۲۷/۱۱/۱۹ – شب مزاج یکبار عمل کرد و از صبح تا ظهر دو بار. جوشانده جنطیانا ۱ ال ریشه ایرسا ۲ ال، بسفایج ۳ ال، بادرنجوبه ۱ ال، و تنقیه گل پنیرک ۲ ال، ریشه خطمی ۴ ال، کتیرا ۳ ال و گل ارمنی ۱ ال تجویز شد.

۲۷/۱۱/۲۰ – حال عمومی خیلی بهتر شد. مزاج به عکس پیش براه افتاد. حالت اسهالی عارض شد که از ورم مستقیم است ولی خون ندارد. تخم کتان ۲ ال، تخم خربزه

۳۱، کافشه ۵ ل، شکر سفید عل داده شد که آنها را کوبیده و آمیخته و میل کنند. تنقیهای نیز از گل ارمنی ۱ ل، گل ختمی ۲ ل، گل پنیرک ۲ ل، تاجریزی ۵ ل، کتیرا ۲ ل، نشاسته ۲ ل ریشه خطمسی ۵ ل و همچنین جوشاندهای متشكل از جنتیانا ۱ ل، ریشه ایرسا ۲ ل، بسفایج ۳ ل با درنجویه ۱ ل تجویز شد.

۲۷/۱۱/۲۱ - در ۲۴ ساعت چهار بار مزاج عمل کرد. فقط دردی در نشست داشت که نتیجه زخم میباشد. دیگر خون ندارد. مدفوع دیگر تکه نیست و این دال برفع تشنج است.

۲۷/۱۱/۲۲ - دستور داده شد آجری را در آتش داغ کرده سپس نمد یا پارچهای بروی آن کشیده و زرده تخم مرعی را روی آن نهند. آنگاه مقعد را روی زرده تخم مرغ قرار دهد. در این حال زرده تخم مرغ داخل در مقعد میگردد و رفع سستی و اورام را میکند. بدستور عمل کرد. در جلوی مقعد ورمی بدرشتی گردو بود و مانع تنقیه میشد. بسختی سر "ایریگاتور" داخل میگردید. در اثر پانسمان زرده تخم مرغ که تجویز نموده بودم ورم خوابیده و رفع مانع شد. مخصوصاً "این خوابیدن ورم باید بسیار مورد توجه قرار گیرد.

۲۷/۱۱/۲۴ - روز گذشته مزاج دوبار عمل کرد و شب نیز دوبار. امروز یک تکه گوشت باندازه یک باقلاء کنده و دفع گردید. بول بدون هیچ گونه زحمت و مکثی خارج میشود و دیگر نیازی نیست که به مثانه فشار وارد گردد. دارو تکرار شد. توضیح آنکه شب گذشته بدون درد و اذیت موقعاً صورت گرفت و رفع سیلان منی شد و نعوظ نیز نزدیک به عادی گردید.

۲۷/۱۱/۲۵ - شب گذشته شکم کار نکرد ولی بیمار هفت تا هشت نار سر لگن نشست که فقط کمی آب مترشحه مستقیم دفع شد. دارو تکرار گردید.

۲۷/۱۱/۲۶ - روز گذشته دردی شدید پدیدار شد. صبح مزاج بطور زیاد بلغمی عمل کرد. شب دفع نفح بدفعات شد و درد آرامتر گردید. چون سرماخوردگی نیز اضافه شد لذا جوشانده برگ اوکالیپتوس ال، افسنتین رومی ۱ ل، با درنجویه ۱ ل، سنبل الطیب ۱ ل تجویز گردید. بیمار را یکبار نزد آقای دکتر هنجن فرستادم تا چنانچه قابل عمل باشد ترتیب کار داده شود. جواب نوشته‌نده "این سرطان قابل عمل نیست".

۲۷/۱۱/۳۰ - علف اشترخار تجویز شد که جوشانیده و بخورد کمی هم داخل آب تنقیه نماید. (سابق بر این که در تهران طبیب کم بود و بیش از چند بیمارستان وجود نداشت و هیچگونه وسیله بهداشتی در دسترس نبود و نیز اطباء معروف هم کمتر وقت دیدن فقرا را داشتند، نگارنده در میان فقرا در گوشه و کنار کاروانسراها، تکایا و بیغولها رفته و با کمال میل و اشتیاق تحقیق و آزمایش کاربرد داروهای قدیمی را مینمودم. به تشخیص خود علف مشهوربه اشترخار را جهت سرطان معده تجویز کردم، بهبودی دیدم. در

بیمارانی که میتوانستند تجزیه کنند آزمایش Bote1ho میکردم . خون یکی از بیماران سلطان معده بطور خیلی قوی مثبت نشان می داد . پس از مدتی استفاده از این دارو مجددا " آزمایش داده شد جواب خیلی ضعیف بود و این امر بطوری باعث شگفتی آقای دکتر وارطان رئیس آزمایشگاه طوس شده بود که بمن تلفن گردند و اظهار تعجب فوق العاده نمودند . یکی از این موارد آزمایش شماره ۷۵۶۹ مورخ ۱۳۱۷/۴/۶ آزمایشگاه طوس است .

در همین ایام تعداد بیمارستانها ، آزمایشگاهها و پزشکان کارآمد و وسائل معاینه برقی در تهران توسعه یافت و از آن پس هر بیمار معده و روده را که مشکوک بسلطان بود فورا " به بیمارستانها روانه می کردم تا زمان رادیوتراپی و عمل نگذرد . از این روی از انجام اینگونه آزمایشها خودداری ورزیدم) .

۲۲/۱۲/۲ - با تنقیه گل ارمنی مرکب درد بلکی آرام گرفت و دیگر خون ترشح نشد . تجویز علف اشترخار ادامه داده شد . بیمار اظهار میدارد که بیضها همیشه سود هستند و همین سودی بیضه شبها او را از خواب بیدار می کند .

دوستان بیمار او را نزد پزشکان دیگری برداشتند . مدت دو هفته نیامد . از معالجات آنها حالت بد و مرض روبه پیشروی گذارد . ناچار دوباره بنزدم آمد .

۲۲/۲/۱۶ - در معاینه مشاهده شد غده سلطانی بنای رشد را گذارد و از مقعد بیرون آمده و درد دارد . روده هم متورم و دردناک شده است . تخم کتان ۳ ل ، مصطکی ۱ ل ، تخم شنبلیله ۲ ل ، و همچنین علف اشترخار تجویز کردم و دستور دادم همه روزه این دارو را بخورد .

۲۲/۱۲/۲۴ - از خوردن داروی فوق مزاج مرتب و روزی سه بار بطور طبیعی کار می کند و درد مقعد نیز بلکی بروطوف شده است . فعلا " شکایت بیمار از درد روده در ناحیه معا: انور است که از اول تومور کوچکی داشت و حال همانجا درد دارد . در مدت چند روزی که داروهای دیگری را مصرف می کرد خون باز شده بود . با خوردن علف اشترخار خون بندآمد و بجهة رفته بیمار از خوردن این داروهای راضی است .

۲۲/۱۲/۲۹ - حال بیمار خبلی خوب شده فقط هنگام تخلیه بیچش مختصری دارد : مزاج روزی دوبار عمل می کند . نعوظ عادی است . خون دیگر ندارد . تجویز سد تخم کتان ۳ ل ، مصطکی ۱ ل ، تخم شنبلیله ۲ ل ، همه روزه بخورد . مقداری نیز ، علف اشترخار داده شد که روزانه میل شود . بیمار چند روزی برای رسیدگی به کارهای خود عازم رشت شد و مقرر گردید برای دریافت دارو مجددا " مراجعه نماید .

ابی د: مان ، سک درمان مؤقتی Palliatif خوب بشمار می آید .

زخم و تعفن روده

در اواخر سال ۱۳۶۶ آقای احمد ب سن نزدیک به سی سال، ساکن گرمسار در نتیجه بیماری واگیر دچار اختلال دماغی و جنون گشته و مدت دو سال نزد متخصصان اعصاب در خارج‌جود آسایشگاه تحت درمان قرار گرفت. آخرالامر بیماری سدت یافت و اثر داروها نیز موقتی بود. از آسایشگاه خارج گردید. کاه از منزل فرار می‌کرد و بی‌اراده در شهر به گشت می‌پرداخت. هرگونه خوراکی که می‌دید می‌خورد و بسبب همین خوراکیهای نامناسب دچار اسهال خونی بسیار سختی گشت. معالجات و تزریقات و سرم‌های مختلف و داروهای گوناگون همه بی‌اثر واقع شدند. مدفوع بیمار همچنان نوأم با خون و چرک زیاد بود. روده‌ها سراسر زخم و بیمار سخت در رنج و مشرف به مرگ بود.

در این حال مرا به عیادت بردنده، چند بار روغن بادام شیرین، ریشه خطمی، گل پنیرک، گل خطمی و داروهای مشابه دیگر دادم. ابداً مفید واقع نشدند. بیمار به خطر حتمی اعتماده بود و توسط سرم‌های فیزیولوژی و قند نگهداری می‌گردید. چرک و خون همچنان دفع می‌شد. سرانجام این نسخه را به فکر خود برای او ترتیب دادم:

گل ارمنی، گل داغستان، پادزه‌معدنی از هر کدام یک مثقال کوبیده و آمیخته از پارچه رد گنند و در پنج سیر عرق بید حل‌گرده روزی دو تا سه قاشق سوپخوری به او بخورانند.

از خوردن این دارو چرک و خون بند آمد و مزاج بحال عادی برگشت.

می‌توان گفت که این دستور معجزه‌گرد و گرنده وقوع مرگ یقین وحتمی بود.

بعد از بهبودی کامل حال دماغی نیز روبخوبی گذاشت و بیمار را به گرمسار بردنده. بطوری که اظهار داشتند حال دماغی او بهتر شده و حتی برخی از کارهای شخصی را هم انجام می‌دهد. منتهی از آمدن به تهران بعلت هراس از بیمارستان و تزریق آمپول خودداری می‌ورزد.

توجه می‌دهم که علت بهبودی انحراف ماده از مغز و توجه آن به روده و دفع آن بوده است.

بیوست و بارداری

بانوان غالباً "دچار بیوست می‌گردند" بیویزه بهنگام بارداری که این خود مزید بر علت است. چه در این دوران اکثراً "اختلالی در برخی از اعمال بدن آنها رخ می‌دهد، سوم حاصل از بیوست یاری دهنده بیماری و مزید بر اختلال اعمال و پیدایش بعضی از ناخوشیها می‌شود که معروف‌ترین آنها بیماری ورم کلیه (آلبومنوری) می‌باشد. بدین جهت است که در زنان باردار همواره هزشکان نوجه به کلبه‌های نمایند تا از عوارض کلیوی و آلبومنوری جلوگیری کنند. ضمناً "به لینت مزاج نیز توجهی دارند.

نگارنده در درمان اینگونه آلبومنوری‌ها با داروهای گیاهی آزمایش بسیار کردند که نتایج بدست آمده غالباً "مطلوب و منظور نظر بوده است.

به بیماران مستمند داروئی متشكّل از پوست بید، ریشه تیرین بیان و ریشه کاسنی بصورت جوشانده یا حب می‌دادند.

این دارو مسكن اعصاب بوده و بیویزه در اعصاب دستگاه کوارشی اثر خوب دارد و تحریک اشتها می‌کند. در دفع سوم و خستگی کبد و کلید و رفع نوبه مزمن (۱) که جزء سریت ما ایرانیان است و همچنین در نرمی طبع و نیز سینه و قلب اثر نیک دارد. دستور می‌دادم روزانه یکی دو مشت کنجد را خوب جویید فرو برند که در جلوگیری از ورم کلیه و آلبومنوری بسیار مؤثر است. رفع عوارض کلیه را نموده و روده‌ها را نرم و بول را روان می‌سازد. عوارض سینه و برونشیت مزمن را برطرف نموده و بعلاوه با رسانیدن انواع ویتامین و مواد لازم به بدن موجب فربیهی می‌گردد.

خاکشیر، تخم کنان، انجیر و نظایر آن را که قبله" در مورد آنها توضیحاتی داده‌ام در اینگونه مواقع و هر وقت موردي پیدا می‌شد تجویز می‌گردم. تنقیه از شکر سرخ، گز علفی، گل ختمی، گل ینیرک، غالباً "جزء" دستور بودند. با همین روش ساده و داروهای بی‌اهمیت بیماری رفع می‌شد.

الف - در تیر ماه ۱۳۲۸ خانمی از طبقه اشراف واژ دودمان دارای سوء مزاج ارضی

۱- توجه خوانندگان را به زماییکه بسماری مالارما در ایران شووع فراوان داشته است جلب می‌نماید.

(نقرس) که نسبتاً "فریه و تنومند بود بهنگام هفتمنی بارداری خود دچار آلبومینوری و آزوتومی گردیده بتدريج خير در همه اندام و نفح در شش‌هاي او پدیدار گشته و از اين رو دچار تنگي سينه و تپش قلب شده بود که را مرفتن برایش بسیار دشوار و نفس نیز باری اش نمی‌کرد . رنگ چهره و بدن تار و خفه بود . مراج یيس و تخلیه کامل واقع نمی‌شد . کبد بزرگ‌تر از حد طبیعی و ناتوان گردیده بود . بیمار را برای درمان به تهران آورده و زیر نظر مشاوره و دستور پزشکی قرار دادند .

در آزمایش ادرار ۱/۸۵ گرم آلبومین بود . با توجه به حالات مذکور ادامه بارداری غیر قابل تحمل و خطروناک تشخیص و در مشاوره رای با خراج‌جنین داده شد ولی آقای دکتر ورجاوند متخصص امراض زنان و قابلگی انجام عمل را در چنین وضعی خطروناک دانسته و اقدام بدان ننمودند .

مرا به عیادت بیمار برداشت . علاوه بر حالات یاد شده آثار بیم و هراس زیادی در قیافه بیمار و بستگانش آشکار بود ، زیرا از عاقبت عمل مایوس و هیچ امیدوار نبودند . ضمناً "ادامه این وضعیت را نیز محال می‌دانستند . علت عمدۀ را از پیوست دانستم . چه تا این عیب رفع نگردد بیماری ادامه خواهد بافت و داروها اصولاً "اثر نتوانند کرد . دستوراتی بسیج زیر داده شد :

۱- شربت اتر برای نگاهداری قلب و جلوگیری از سنکوب (یک فاشق سوپخوری بهنگام حرکت دادن و نشانیدن بیمار سرگن) . (۱)

۲- تنقیه از شکر سرخ ۰۱ ل ، گل خطمی ۰۲ ل ، گل پنیرک ۰۲ ل ، تاجیریزی ۰۴ ل و اکلیل ۰۲ ل

۳- جوشانده از پوست بید ۰۳ ل ، اصل السوس ۰۲ ل ، زوفا ۰۲ ل ، ترنجبین ۰۱ ل .

۴- شیره تخم خربزه ۰۳ ل ، تخم خیار ۰۳ ل ، تخم خرفه ۰۴ ل ، تخم کدوی شیرین ۰۲ ل .

با این تجویز مزاج لینت یافته و ادرار زیاد شد و رنگ آن نیز که غلیظ و تار بود کم کم صاف گشت . همه روزه بدین روش رفتار شد . پس از چهار روز مقدار آلبومین به ۰۲۵ سانتی‌گرم

۱- توجه شود که اغلب شرح احوال بیماران ، مربوط به متجاوز از سی سال قبل است . بنابر این داروهای طب جدید و آزمایشات انجام شده مربوط به آن زمان است و شاید بسیاری از داروهای جدید که در آن زمان مصرف می‌شده در حال حاضر از لیست داروهای رایج حذف نمده باشد . بطوری که پزشکان فارغ‌التحصیل سالهای بعد اصولاً "نامی از آن نشنبده باشند . ولی برای حفظ امانت نوشته‌های شادروان دکتر احمدیه عیناً "مقل می‌شود . بدینهی است آقایان پزشکان در صورتی که بخواهند از روش‌های قدیمی استفاده فرمایند در قسمتی که نیاز به استفاده از داروهای جدید نداشند بحیل خود مطابق فارماکوپه روز رفتار خواهند نمود .

رسید . بیمار رفته بهتر شد و خطر رفع و حال او بصورت عادی درآمد .
 ب - در تاریخ ۶/۵/۲۸ آقای علی ک . ساکن روستای بوئین زهرا کودک ۱۴ ماهه خود را که در اثر شیر ناپاک مادر و نیز گرمایندگی دچار اسهال شده بود پس از معالجاتی در منطقه تهران نزد اینجانب آورد . پدر اظهار داشت (این طفل به برگت دستورات شمازنده و باقیمانده است و توضیح داد که سابقاً به مرضی دچار شده بودم که سیفلیس تشخیص داده بودند . من و همسرم چندین سال بدرمان پرداختیم بهبودی حاصل نگردید . بچه‌ها یمان چند روز پس از تولد می‌مردند . با وجودی که انواع آمپول‌ها را زدیم و شربت‌ها و داروهای بسیاری را بر ضد بیماری سیفلیس مورد استفاده قرار دادیم با وجود این دو سال و نیم قبل بچه یکروزه‌مان پس از تولد در کف دستش تاولی زده شد و در نتیجه روز بعد درگذشت .

یطور کلی اولادی برای ما نمی‌ماند . بعد از آن به تهران نزد شما آمدیم بیماری ما را نوبه، کهنه و تنبلی روده تشخیص دادید . البته همسرم غیر از آن دچار ورم کلیه و آلبومین هم بود . دستور دادید خانم روزها مقداری تخم خربزه و تخم‌کدو را جویده شیر آن را فرو برد . قدری هم انجیر و کشمش و کنجد بخورد . همچنین تجویز گرده بودید که یک من پوست شاخمه‌ای نازک بید و ۱۵ سیر ریشه کاسنی و ۱۵ سیر ریشه شیرین بیان را جوشانیده قوام آورده حب سازیم و روزی چند دانه بخوریم . بدستور رفتار گردیم بهبودی عجیبی در حال ما پیدا شد . مزاج لبنت یافت و تشنج روده را تسکین داد . هضم بهتر و اشتها پدیدار گشت . سابقاً " خستگی و کوفتنگی ، بی‌میلی بکار ، پریشانی افکار ، بدبینی و خیالات حزن آور داشتیم بتدربیح این حالات مرتفع و نیز همسرم هم باردار گردید و بدون هیچگونه ناراحتی و شکایتی بسلامتی وضع حمل نمود . بچه هم تا کنون سالم بوده و کمالتی نداشتماست . اما از وقتی که مادرش حامله شده شیر او برای این بچه سازگاری ندارد . "

در معاينه مادر کودک جز ضعف مزاج عارضه دیگری نداشت . دستورات لازم را گرفته و رفتند . آقای علی ک . اظهار میداشت " از روستاهای اطراف و حتی از اشتهارد برای دریافت حب فوق الذکر می‌آیند . افراد مختلف مخصوصاً " پیران که‌غذای آنها بخوبی نمی‌گذست و دل درد داشتند از آن خوردنند و خوب شدند . حتی لبنتی هم در مزاج آنها پیدا شد . خلاصه آنکه بسیاری از زنان و مردان و کودکان از این حب خوب گردیدند و مرتباً " از ما آنوا می‌طلبند "

توضیح میدهم که این حب تشنج روده را کاهش داده ، ترشح دستگاه هاضمه را زیاد کرد را تحریک و در ترشح صفا و لبنت مزاج اثر خوب می‌گذارد . این حب مسكن اعصاب بوده و در نوبه کهنه اثر بسیار نیک و همچنین در سینه و اعضا دیگر هم مانند قلب ، مغز و رحم فاقده می‌گذارد . ضمناً " هیچگونه سمیتی نداشته و اندکی هم مدر می‌باشد .

اورمی و کلرورمی

در تاریخ ۱۴۲۷/۱۲/۲۹ آقای ر.ه.ز (افسر ارتش) ۵۲ ساله را به مطب آوردند. رنگی تیره و بدنی خشکیده، رطوبتی کمتر از حد معمول و تنگی سینه داشت بطوری که راه رفتن برایش دشوار بود و بزحمت او را از پلمهای مطب بالا آوردند.

بیماریهای ارشی: پدر دچار سکته شد و بهمان علت نیز در گذشته است. بیمار از امراض دوران کودکی خود چیزی بخاطر نداشت. از او چندین بار آزمایش و اسمن نموده بودند همه بار خون پاک بوده است. بیوست مزمن داشت در نتیجه رودهها خشک و تنبل شده و تخلیه بطور کامل صورت نمی‌گرفت. خیز در پاها و صورت داشت. کیسه صفا دردناک و اثری از بروز تشنج کبدی مشهود بود. در معاینه منفذی در سینه داشت که دلیلی بر خستگی و ناتوانی کلیه و بروز اورمی و کلرورمی بود. سابقاً معتاد به تریاک و مشروبات الکلی بوده است. بدلاجیل فوق بتدربیج بدن مسموم شده و انساج بدن رطوبت طبیعی خود را از دستداده از این رو خشکیده بمنظور رسیدند. بیمار در بدن تعدادی تاول و جوش‌های دملی داشت. مزاج زیاد "حار" و "صفراي" بود. از این رو داروئی لازم بود که "رطوبت" ضروری را به بدن رسانیده و لینت مزاج بدهد، کبد و کلیه‌ها را اصلاح و بکار وادارد، رفع کلرومی و اورمی نموده و به خارج کردن سوم بدن بپردازد و مبرد باشد.

درمان:

- ۱- أصل السوس ۲۳ ل، زوفا ۱ ل، نیلوفر ۲ ل، پرسیاوشان ۱ ل، ترنجبین ۴ ل، را جوشانیده و با ترنجبین بنوشند.
- ۲- شکر سرخ، ۰۵ ل، گل خطمی ۲ ل، گل پنیرک ۲ ل، تاجریزی ۴ ل، را با زهره گاو تنقیه نمایند.
- ۳- تخم خربزه ۳ ل، تخم گشنیز ۲ ل، تخم گرمک ۲ ل، تخم خرفه ۱ ل را شیره کشیده ۴ بار میل کنند.

در آزمایش ادرار چیز غیر عادی وجود نداشت. فقط ادرار دارای دو گرم نمک در هر لیتر بود. حب ارمضی مركب نیز تجویز گردید.
۱۴۲۸/۱/۶ - بهبودی حاصل شد. داروها تکرار گردیدند. تخم کافشه بمقدار ۴ ل نیز

افزوده شد. بیمار از خوردن حب ارمنی مرکب و شیره خنک خیلی راضی بنظر می‌رسید. لیننتی در مزاج پیدا شده، از تیرگی رنگ پوست وی میلی به غذا کاسته گردید. نفس باز و تنفس آزاد و رفع مانع شد، بنحوی که پس از پانزده روز درمان در تاریخ ۱۴/۱/۱۸ بیمار بهبودی یافته و بسرکار اداری خود رفت. از او خواستم شرح بیماری خود را بطور مفصل برایم بنویسد تا سر فرصت مطالعه و دقت بیشتری در اصلاح مزاج او بنمایم. در زیر شرحی را که توسط نامردۀ نگاشته شده است ملاحظه می‌فرمائید:

"در تاریخ ۱۸ آذر ۱۳۲۳ مبتلا به گریپ شدم. چند روزی یکی دو قرص گریپکس خوردم تب قطع شد ولی سرفه می‌کردم. کم کم سینه درد و سرفه برایم باقیماند. از طرفی کار اداری مانع از درمان کامل و استراحتم شده بود. لذا در فصل زمستان بیماری شدت یافت بطوریکه در اواخر زمستان ۱۳۲۳ سخت بیمار و دچار تب شدم. ناحیه شکم بشدت می‌سوخت. مانند آتش گرفته باشم. آقای دکتر... برای شب تنقیه و صبح فلوس تجویز کردند قدری تسکین پیدا نمودم. بعد هم شربت و داروهای دیگر دادند. کم کم معده قدری بهتر شد. ولی تمام بدن از صورت تا پا دچار جوش‌های آبله مانند گردید. سینه نیز تنگی مینمود و معده غالبا کار نمی‌کرد. دکتر اظهار نمود نباید مسهل بخورید و باید با داروهای دیگر و روغن زیتون درمان شوید. روغن زیتون را دو سال و نیم مرتبًا "ظهر و شب می‌خوردم. در تابستان ۱۳۲۴ قدری برای افتدام و ار معالجه نیز خسنه شدم. سینه‌ام هم خوب نشد. تا زمستان ۱۳۲۴ فرا رسید باز همانند سال گذشته سینه‌ام تنگی می‌نمود و شکم مرتب کار نمی‌کرد. غذا نمی‌توانستم بخورم و آنچه را می‌خوردم معده‌ام نفع می‌کرد. اغلب شها به اجبار غذا می‌خوردم. مشغول معالجه شدم. با مشاوره مجدد با اداره بهداری و با تجویز پزشک معالج سابق از شربت و کیسول و آب برنتقال استفاده شد.

در اردیبهشت ۱۳۲۵ سخت بیمار شدم. مثل سال گذشته ناحیه شکم آتش می‌گرفت و می‌سوختم. مجدداً "فلوس تجویز شد. چند روزی تحت درمان قرار گرفتم و برای افتادم. تابستان پایان بافت و کم کم زمستان ۲۵ فرا رسید. باز سینه درد و تنگی سینه عود نمود. به پزشکان معددی رجوع نمودم و بالآخره به دکتر... مراجعه کردم. ایشان پنی‌سیلین، کنین و قرص‌های رنگارنگی دادند. همگی، بیماری‌م را برونشیت مزمن تشخیص دادند. آقای دکتر ۫ مدت ۵ ماه درمان مالاریا نمودند. در شب عید ۱۳۲۶ مشاهده کردم که قبل "تب نمی‌کردم ولی حالا کدداروهای آقای دکتر... را می‌خورم هر شب تب می‌کنم، رفته رفته دبدم دارم تلف می‌شوم بنابراین دیگر داروهای دکتر... را مورد استفاده قرار ندادم و آب برنتقال خوردم. تب قطع و حالم بهتر شد. و بدین ترتیب خود را از مرگ نجات دادم تا اینکه در س عید ۱۳۲۷ خدمت حضر تعالیٰ رسیدم".

بیمار در تاریخ ۲۸/۲/۲۱ به مطب آمد و سرخ بالا را که شخصاً "نوشته بود سلیم اینحاب" کرد. در این مدت مرتبه "طبق دستور رفتار می‌نمود. حالش از هر جهت خوب و از وضع حود راضی بود این بار شر خنکی مشکل از سخم کشیز ۳ ل، سخم خرفه ۲ ل، تخم خیار ۳ ل، و نیز از اصل السوس ۴ ل، عناب سیستان ۵ دانه، زوفا ۱ ل، بر سیاوشان ۱ ل، نرنجیان ۲ ل دادم. یکی از بستکان بسیار فوت کرد و از این رو مدتی درمان ترک شد. البته کاهگاهی داروها مورد استفاده فوار می‌گرفت.

در تاریخ ۲۸/۴/۱۱ بار دیگر بواسطه ابتلاء به گریپ رجوع نمود. در معاینه حال بیمار بسیار حوب تشخیص داده شد. با گوش دادن بسینه چیز غیرعادی حس نکردم. اظهار داشت ((سابقاً) میل به خوراکی نداشت و روزی یکبار با بی میلی غذا می‌خوردم. حال روزانه دوبار با میل غذا می‌خورم. مزاج روزی دو بار کار می‌کند و حال عمومی ام از هر حیث بهتر شده است. چند روز پیش حرارت زیادی در مزاجم تولید شد مثل آنکه آتش گرفته باشم. قدومه، گوجه، غوره، آب آلو و شامتوت خوردم رفع شد.)

در بدی بیمار هنوز بعضی جوش‌های دمل مانند کم کم بروز می‌کند که دلیل برآنستکه رودها هنوز کاملاً "پاک نگردیده و باید تا مدتی درمان با همین روش ادامه یابد. بیمار اظهار داشت چنانچه خنکی زیاد بخورد پاها بشکمی درد می‌گیرند. این بار ریشه کاسنی ۳ ل، اصل السوس ۲ ل، پوست بید ۳ ل دادم و دستور داده شد خاکشیر هم بخورد و از شیره‌های خنک هم مصرف نماید. بیمار دیگر از بابت سینه شکایتی نداشت و نفس تنگی اش نیز رفع گردید.

در تاریخ ۲۸/۳/۲۶ بانو "س" ۸۵ ساله ساکن تکیه رضاقلی خان را بابی حالتی زیاد و سستی که بزحمت و بکمک دیگران قادر به راه رفتن بود بمطب آوردند. این خانم ذاتاً ضعیف و نحیف بود و دندان نداشت از این رو دستگاه گوارش او نیز خراب بود.

همراهان اظهار داشتند ((بیمار در چهار ماه پیش دچار سرماخوردگی شده و به درد پهلو مبتلا گردیده است. پس از بهبودی به حمام رفته و از آن پس دچار تب شده است. تا کنون پیوسته تحت درمان قرار گرفته است. هر گونه آمپول‌های لازم و پنی سیلین تزریق شده و داروهای گوناگون تجویز گردیده است هیچ تأثیری در حال او نکرده است. تب همچنان بود که هست. رفته رفته حال او بدتر شد. پاها خیزآورده صورت آماس کرده و در نتیجه استعمال مسهل‌ها دچار اسهال خونی و بلغمی گردیده. البته در حال حاضر حالش بهتر شده ولی اثر آن باقی است. روش تب چنین است که صبح‌ها تب ندارد ولی دو سه ساعت به ظهر مانده تب می‌آید و عصرها بریده می‌شود.))

معاینه - زبان ناپاک و قرمز بود که دلالت بر ورم روده کوچک و بزرگ داشت. صورت

پف کرده، پاها متورم و گمی نفخ در سینه داشت که موجب تنگی سینه و تپش قلب می شد. بیمار بسیار بی حال بود و قادر به نشستن نبود. حال عمومی او مناسب با وضع مزاجی اش بود. کبد اندرکی ورم داشت. طبیعت بیمار "سرد" بود.

علت را از تخلیه ناقص روده ها فهمیدم که مدفوع در آنجا مانده ایجاد تعفن و سبب تب و عوارض دیگر می شود. بنابراین درمان را از روده باید نمود تا بیماری ریشه گن شود. "درمان - چون بهار رنجور و ناتوان بود از این روطینی لازم داشت که بی زیان وضنا" مقوی و مغذی باشد. لذا دستور دادم روزی ۸ ل خاکشیر را با ۱۰ گل شکر سرخ جوشانیده نیم گرم به او بخورانند. غذا آش انانرو آش ماست با سیر بدنه نداشت سیر دفع ورم روده نموده آنرا ضد عفونی کند. همچنین ایجاد هیجان و حرارت عمومی در بدن و تسريع در گردش خون و دفع اورمی و آلبومینوری نماید. "ضمna" میوه هم گیلاس و زردآلو بدنه که کمک در ملین سازی کند و بول را براند. طبق دستور رفتار کردند. بهبودی تام حاصل گردید. ورم روده و خیز بتدریج در مدت ۵ روز برطرف شد. تب قطع گردید. روده پاک و رفع عوارض آن شد.

در تاریخ ۳۱/۳/۲۸ دیگر شکایتی نداشت. فقط از ضعف می نالید. این بار داروهای پیشین را تکرار گردم. بعلاوه ویتامین C "دادم که روزی ۵ تاء دانه میل کند. بعدا" از وضع مزاجی او مرا آگاه گردند. خوب شده بود. دستور برای تقویت او گرفتند. چون عاری از دندان بودو غذا را می بلعید سپردم دندان مصنوعی بگذارد.

اورهی - دیفتری

در تاریخ ۲۶/۱۲/۱۲ به عیادت آقای جهانگیر "م" ۱۴ ساله ساکن خیابان سعدی رفتم
همن پرسش از پیشینه بیماری او اظهار داشتند که ((در چهار سال پیش دچار تبی شده بود
اشتباهها "دوبار گنین تزریق و داروهای ضد نوبه داده‌اند. بعد معلوم شد حصبه و تیفوس توأم
است. از این روحالش رو به سختی گرائید و مدت چهار ماه بدرازا کشید. بیمار مبتلا به خیز
و باد بدن شد که با خوردن قطره سیلان برطرف گردید.))

در نتیجه تحقیق مشخص شد که بیمار به بیماری کلیه‌مبتلاء بوده است.

در مورد وضعیت گنونی او اظهار شد: ((دو هفت‌ماه قبل در دو روز پیوسته در مسابقات فوتبال
شرکت جستمو فعالیت زیاد نموده و عرق زیادی کرده است. در نیمه شب دچار استفراغ و
اسهال گردیده است. صبح او را نزد آقای دکتر A بردند. در این هنگام از شدت دل درد زیاد
فریاد می‌زد. شربت، گرد، سولفات دوسود داده شد که آنرا استفراغ نمود. عصر ناچار به
نزد دکتر B بردش. ایشان سولفات دوسود و پوسین ریویر دادند نتیجه‌های نداد. درد
همچنان شدید بود و فریاد می‌زد. از حال بیمار به دکتر مزبور اطلاع دادند. گردی داده شد
که در آب ریخته تنقیه کنند. شربتی هم بر ضد استفراغ و دوآمپول، یکی مرغین و یکی مقوی
قلب تجویز شد تسکین حاصل گردید. بیمار شب را بخواب رفت. صبح او را نزد آقای دکتر
بردند. پس از معاینه دستور داد چرك گلو، ادرار و خون آزمایش داده شود. در این هنگام
کلیمه‌ها خیلی درد داشتند. آنتی‌فلوژستین و بادکش برای کلیه داده شد که حالش بهتر
گردید.

در ۳/۱۲/۲۶ نتیجه آزمایش انجام یافته در آزمایشگاه رازی بدین شرح بوده است:
بیماری دیفتری - تعداد گلبولهای سفید ۲۱۲۰۰ و نوتروفیل سگمانته ۸۸ - آلبومین ۵
گرم. چون آقای دکتر B خود بیمار بودند به آقای دکتر C مراجعه نمودند. سرم دیفتری
دیپرینه تجویز نمود، چون یافت نشد از نوع ایرانی فیپرین دار آن اسفاده شد. سه شیشه
صبح و سه شیشه عصر تزریق گردید. غرغره و داروهای مقوی قلب و قطره نیز داده شد.
صبح روز بعد تا ظهر را در مدرسه با کسالت ولی بدون تب گذرانید. این بار به آقای
دکتر D رجوع شد. گردی نوشته و قرص پنی‌سیلین نجویز گردند. آزمایش ادرار داده شد.
مقدار آلبومین به شش گرم رسید.
روز ششم پس از تزریق کهیر زیادی پدیدار گردید. درد کلیه هم زیادتر شد. بادکش

و مشمع برای گلبه دادند. ادرار خیلی کم و غلیظ چرک مانند و خوبین نداشت. با تجویز خانوادگی شیر خست و آب لیمو داده شد. ادرار اندکی صاف نگردید. درد کلیمه‌ها روز بروز بیشتر می‌شد و استفراغ می‌نمود.

آفای دکتر E بعیادت بیمار آمدند. پوسین‌ریویر وینی‌سیلین تجویز کردند و قرص برای تسکین دادند. مفید واقع نشده و درد بیشتر و ادرار فوق العاده غلیظ تر و مقدار آن کم نگردید (انوری). نزدیک صبح دوباره کهیر بیشتری پدیدار شد. اینک نیز بشما رجوع نموده‌ایم. معاینه – در معاینه بیمار فوق العاده بیحال، عصبانی، بدن پر از کهیر، ضربان قلب بسیار زیاد و نامنظم بود. بیمار وضعی که بتوان از او آزمایش‌های لازم را بعمل آوردنداشت و بیم سکوپ می‌رفت. ناحیه کلیه‌دردنگ، زبان باردار، گلو قرمز، درناحیه معده هم درد بود. بیمار تب شدید داشت. مزاج او بیس و هذیان زیاد می‌گفت.

درمان – برای نگاهداری قلب شربت اتر نوشتم که روزی چند فاشق سوپخوری بتدریج بخورانند.

– در رفع بیوست و ایجاد لبیت مراج تنفسی از: شکر سرخ ۰۱، گز علفی ۰۱، تاج‌جزی ۳ ل، بنفسه ۰۱، گل ختمی ۰۲، گل پنیرک ۰۱ تجویز شد. پس از عمل مراج نیز تخم خیار چنبر ۰۲ ل، تخم خربزه ۰۴ ل، تخم خیار ۰۲ ل، تخم کدوی شیرین ۰۲ ل، تخم گشنیز ۰۲ ل، شیره کشیده حقنه‌کنند و سعی نمایند که دارو را نگاهدارد تا جذب شود.

– تخم خیار ۰۳ ل، تخم خربزه ۰۳ ل، تخم گشنیز و تخم خرفه و خشخاش از هر کدام یک مثقال شیره کشیده به او بخورانند. بدستور فتار شد خیلی مفید واقع نگردید. مراج تفتح و بول زیاد نگردید. دل درد نیز ساكت شد.

– بر ضد دیفتری دستور دادم سرمه نازکی را پنبه پیچیده و آنرا آغشته به نفت کرده و چند بار از داخل به اطراف گلو و روی لوزتین بمالند.

– مقداری از مایه خمیرترش را غرغره نموده و مقداری از آن را نیز فرو برد.

– اگر ممکن شود از دوده بروی لوزتین و گلو بمالند و یا آنرا در آب حل کده غرغره نمایند. (البته آب پیاز خیلی مفید است منتهی در اینجا بواسطه کهیر از استعمال آن خودداری شد).

– آب کاهو یک استکان، آب هویج خام، آب میوه‌ها و خاکشیر با قند داغ بخورد. با پیروی از این دستورات بهبودی زیادی در حال بیمار پدیدار گشت، خواب راحتی نمود، ادرار زیاد و رنگ آن روش نگردید.

روز دوم اطلاع دادند که کهیر دوباره حمله‌وار ظاهر شده و با خارش زیاد همراه است. بیمار از این بابت ناراحت و عصبانی است و یاوه‌گویی می‌کند. ضمناً "برای خوراک نیز بی‌تابی

می‌نماید. گفتم دستورات روز قبل را تکرار کنند زیرا بواسطه ورم سخت در کلیه‌ها استعمال داروهای گوناگون و مالیدنی‌ها خالی از هراس و خطر نیست. در اینجا هرچه درمان ساده‌تر وطبیعی‌تر باشد بهمان میزان نتیجه رضایت‌بخش‌تر می‌شود. در صورت بی‌احتیاطی ممکنست واکنشی در کلیه‌ها ایجاد شود که زیان آن بیش از سودش باشد. با وجود این علاوه بر دستورات بالا سه گرم کلرووردوکلسم نوشتم که اندک اندک به او بخورانند تا شاید با کمک داروهای مزبور تسکین در خارش حاصل گردد.

روز سوم اطلاع دادند که حال بیمار بهتر است. تشویش و هذیان برطرف شده است. دم گیلاس، کاکل ذرت و خار خسک دم کرده داده شد. در گشاپش بول کمک کرد. شکم عمل نمود. مدفوع متعفن بود. نقل کنده شد، دل درد برطرف وتب قطع گردید. این بار ۱۲ منتقال روغن بادام شیرین، ۴ منتقال ریشه خطمی (جوشانده) و نیز انجیر تجویز شد. در ۲۶/۱۲ اطلاع دادند که مهمه حالت بیمار بهبود یافته. مزاج زیاد عمل کرده که خیلی تعفن داشته است. ضصنا "کهیرهم رفع گردیده است. بیمار مرتبا "خوارکی می‌طلبید. دستورها تکرار و آب پیاز هم تجویز شد.

در ۲۶/۱۲ از حال بیمار اطلاع دادند که بسیار خوب شده است. ادرار زیادورنگ آن روشن گردیده مزاج عمل می‌کند و متعفن است. باز هم روغن بادام شیرین و ریشه خطمی نوشتمن و گفتم دستورات سابق نیز تکرار شود. انجیر هم نسبتاً زیادتر بخورد.

آزمایش ادرار در همین تاریخ حاکی از وجود نمک ۱/۵ و آلبومین ۵۰ سانتی‌گرم بوده است. در تاریخ ۲۶/۱۸ بیمار را به مطب آوردند. حالش بسیار خوب بود. اطلاع دادند که با خوردن میوه‌های مختلف و شیره‌خنک‌ها و روغن بادام شیرین مزاجش ملین شده و زیاد کار می‌کند و بدین طریق سومون بدن دفع گردید. قلب دیگر ضربان غیر عادی ندارد. گلو خوب و درد معده مرتفع شده است. بیمار هیچگونه شکایتی ندارد و عوارضی هم در او مشهود نیست. بواسطه وجود آلبومین در ادرار و ناراحتی کلیه که در گذشته داشت دستور دادم در منزل استراحت نماید و به مدرسه نرود و تا می‌تواند طافباز بخوابد و شال پشمی بکمربندد و تا هوا برهی و سرد است از منزل بیرون نرود. همچنین دستور دادم نانی مرک از آرد برنج، مغز گردو، مغز بادام شیرین، مغز تخم کدو، فندق، پسته، مغز تخم خربزه و امثال اینها با آمیختن با شیر و شیره‌انگور بپزند و به بیمار دهند. این نان هم عاری از نمک است و هم دفع اورام و عوارض را نموده و بویژه برای بیماریهای کلیوی بهترین دارو و عدا می‌باشد.

در ۲۶/۱۲ از حال بیمار اطلاع دادند که حالش بسیار خوب است. دیگر بهانه جوئی نمی‌کند و مطبع شده است. دیگر برای خوارکی فریاد نمی‌کشد. قوه ادرارک او خیلی

خوب گردیده ادرار زیاد می‌کند ورنگ آن روشن شده است. گفتم تنقیه را تکرار کنند. در آزمایش ادرار مقدار آلبومین به ۵ سانتی گرم رسید. نمک ادرار به ۵/۵ عافزایش یافت. متعاقباً اطلاع دادند حال بیمار کاملاً خوب شده است. دستور شیره خنکهایی به او دادم. گفتم انجیر هم به او بخورانند و در ملین ساختن مزاج کوتاهی نورزند. بیمار بهبودی کامل یافت. در تاریخ ۲۷/۱/۴ او را بمطب آوردند حالش خوب و مشغول دید و بازدید عیبد بود بلحاظ رعایت سلامتی اش او را از انجام این برنامه منع کردم. بعد از سیزده نوروز بدمرسه رفت دستور دادم از ورزش معاف گردد و ادرار نیز بار دیگر به آزمایش داده شود.

در تاریخ ۲۷/۱/۳۱ آزمایش ادرار نمود از آلبومین اشی بود و زیر ذره‌بین خون دیده می‌شد. دستور دادم مواظب کلیمهای او باشند و دستورات را عمل کنند.

بانوی محترم (والده جناب م. ع. و) که بیش از ۵۰ سال دارند از چند سال پیش دچار خستگی کبد و کیسه صفراء شدند در نتیجه کلیمهای نیز ناتوان و خسته گشتند. تنبلی روده هم مزید بر علت بود. چند سال قبل نیز دچار بیماری عفونت روده‌ای سخت شده بودند که درمان نمودم. از آن پس چند بار دچار اختلال معده و روده شدند که نیاز به تزریق سرم گلوکز و داروهای دیگری حاصل می‌نمودند.

پس از مدتی تعدادی دمل‌های کوچک در سطح بدنشان ظاهر گردید و بالاخره یکی از آنها بعلت رشد زیاد در بیمارستان انگلیسی‌ها عمل گردید. آزمایش‌ها و درمان‌های مقتضی همه گونه در بیمارستان به عمل آمد. پس از خروج از بیمارستان باز احساس خارش و ناراحتی می‌نمودند بالاخره به اینجانب مراجعه کردند. در آزمایش خون مقدار دو گرم قند و مقدار زیادی اوره بود ولی گلیکوزوری نداشتند. چند روزی مقدار ده واحد انسولین تزریق کردم بهبودی یافتند و بعد تزریق را متوقف کردند.

در تاریخ ۲۴/۸/۲۴ ناهار مقداری باقلای پلو و تخم مرغ خوردند. بعلت مسمومیت از غذا دچار استفراغ و اسهال گشتند. با شربت اتر و تزریق کامفر و تجویز ویتامین ب از خطر جلوگیری نمودم. اما تشنج به منتهی درجه شد رسیده بود. دست و پا و تمام اعضای بدن چنگ می‌شدند و چند نفر او را مالش می‌دادند تا ازتشنج و درد بکاهند. در این حال دستور تزریق سرم فیزیولوژی دادم. اطباء دیگر هم تئوبرومین تجویز کردند نتیجه‌های حاصل نشد. کلیمهای بکلی از کار افتادند. در مثانه بول نبود (آقای دکتر تیکران میل در مثانه وارد کردند بول وجود نداشت) در این هنگام حولهای داغ و خشکی روی کلیمهای گذاشت درنتیجه واکنش، گردهای بکار افتادند. رفع تشنج (اسپاسم) آن‌ها گردید. همچنین تجویز تنقیه‌ای مرکب از شکر سرخ، تاجریزی، گل خطمی، گل پنیرک نمودم. پس از عمل مزاج، تنقیه دیگری

مکب از تخم خیار چنبه، تخم خربزه، تخم خرفه، تخم گرمک، تخم گدوی شیرین داده شد. این داروها اثر مخصوصی در تسکین ورم کلیمه‌ها و بکار واداشتن آنها نمود و موجب ترشح ادرار گردیدند.

برای جلوگیری از تهوع و سکته قلبی مقدار سی گرم شربت اتر بتدريج در روز به بیمار داده می‌شد. پس از دو روز باز یکبار دیگر سرم فیزیولوژیک بقدر دویست گرم تزریق شد. تجویز آنرا بیش از این جایز ندانستم چه ممکن بود بکلیمه‌ها فشار وارد آورد. همچنین تزریق ویتا من ب و ث شد و روزی دو استکان آب ترب بتدريج به او خورانیدند کم کم تشنج برطرف و تهوع آرام گرفت. در این وقت آب هویج خام بمیزان روزانه یکی دو استکان اضافه شد. ضمناً "همه روزه تنقیه و شیره خنک تکرار گردید. حال بیمار روز بروز رو به بهبودی نهاد.

در حین شدت مرض آزمایش خون مقدار اوره ۱/۵۸ نشان می‌داد و اثری از نمک در بول مشهود نبود. ولی سپلندر و خون و نسوج کلیه و کمی هم آلبومین وجود داشت.

برای ازدیاد نمک در ادرار بر حسب تجربه اینجانب تخم خربزه، تخم خیار، تخم خرفه و تخم گدوی شیرین داده شد.

در تاریخ ۲۴/۹/۷ مقدار نمک ادرار ۳/۶۰ و وزن مخصوص ۱۰۰۹ و مقدار قند ۶/۷۰ گرم بود. برای رفع قند دستور نوشیدن روزی دو استکان آب شلغم دادم.

در تاریخ ۲۴/۹/۲۰ در آزمایش خون مقدار قند ۷۵٪، اوره ۳۲٪ بود. تجزیه ادرار کاملاً طبیعی و مقدار نمک بیش از ۵ گرم بود. حال بیمار بکلی بهبودی یافت.

بسیاری از اینگونه بیماران را بدین روش از خطر مرگ نجات دادم. برخی از آنان در پایان بیماری و بهنگام طی دوران نقاحت بعلت عدم مراقبت در منزل و بخصوص تجمع عیادت کنندگان و افراد متفرقه بدور بیمار او را دچار گریپ و ذات‌الریه می‌نمودند و به مرگ می‌کشانیدند. به این مهم توجه نمودم و دیگر موردی ندیدم. ضمناً "با کشف پنی‌سیلین نیز که در دفع ذات‌الریه بسیار بی‌نظیر است استفاده نموده و در این اواخر چنین بیمارانی را با پنی‌سیلین از خطر مرگ نجات دادم. ولی باید در اورمی استعمال پنی‌سیلین را کمتر نمایند. چه در کلیمه‌ها تحریک نموده و بر مقدار اورمی می‌افزاید.

در ایام عید ۱۳۶۴ شمسی به عیادت آفای مرتضی گ ۷۵ ساله ساکن باغ ایلچی رفت. بیمار اظهار داشت ((در هشت ماه قبل مختصر ورم و سوزش در دستم پیدا شد. به آفای دکتر A مراجعه شد. ایشان تجویز استفاده از زالو کردند. ورم بیشتر شد. سپس به آفای دکتر B جراح رجوع نمودم نیشتر زدن دمدمتی پانسمان و به معالجه پرداختند. مایوسانه به آفای دکتر C مراجعه کردم ایشان نیز سرانجام معالجه‌ام را به آفای دکتر D محول ساختند. در این ضمن باهاویدن

بنای خیز و تهیج را گذاشتند. پس از مدتی بدون اخذ نتیجه به دکتر نارجیز رجوع کرد. مدتی هم نزد ایشان به معالجه پرداخت. رفته رفته بیماری شدت یافت تهیج و سنگ نفس زیاد شد. بنابراین این بار به آقای دکتر فاطمی (از اطبای مشهور) رجوع نمود. بیماری همچنان بسیر خود ادامه می‌داد. کم‌کم بستری و از حرکت بازایستادم. لزوماً آقای دکتر فاطمی چهار بار در منزل بعیادتم آمدند.

در این مدت چند بار آزمایش ادرار شد. در بول ۵ گرم قند و ۱۲ گرم آلبومین بود و گاه مقدار آن اندکی کم و زیاد می‌گردید.

داروهای گوناگون نظیر نئوپرومین، کلسمیم و دیورتین، شربت یدوتونیک و چند شیشه، انسولین و بسیاری داروهای دیگر (۴۰۰۰)

در معاشره بدن پر از خیز و آماز بود و قادر بحرکت و دراز کشیدن و خوابیدن نبود فقط سر را به کوسی تکیه می‌داد و در وضعیت دیگر آسایش برایش امکان نداشت. بهمین وضع لگن بزرگ بیمار می‌گذاشتند. بدن پر از خیز و پاها و بیضها مخزن آب و فضولات بدن گردیده بود. رنگ بارهای از نقاط بدن مانند دست و پا و غیره مایل به بنشش شده بود (دلیل بر شدت سمومیت بدن) و بیمار توانایی تکلم نداشت. بسختی نفس می‌کشد. قلب غیر منظم بود. ادرار به دشواری می‌آمد. کبد متورم و تعیین حدود آن بواسطه زیادی خیز امکان نداشت. روده‌ها تنبل و تخلیه نافع بود. دردهای گوناگون در نقاط مختلف بدن بروز می‌کرد و هیچگونه امیدی به ادامه زندگی او نبود.

درمان – چون همه گونه درمانی بسیک جدید در مورد او شده بود و نسخ بسیار دردست داشت و دیگر داروی جدیدی نمانده بود که امکان تحویلش باشد ناجار متول به داروهای قدیمی شدم.

در اینجا داروئی لازم بود که روده‌ها را باک و ضد عفونی نموده، دارای وینامین‌های مختلف بوده، بر کلیمه‌ها انرژیکو داشته باشد، بیماری قند را کاهش داده و درمان کند. ضمناً بول را برآورد، کند را سکار اسازد گردد و را مرمت و اصلاح نموده و لبنت مراج دهد. اراس روکفتی روزی دو استکان آب هویج خام به او بتوسانند ضمناً "دو استکان آب ترب" دو استکان آب شلغم و نزهه حند استکان شیر روزا به و بتدریج و متناوباً "خورده سود". و نیر تخم خوار. تخم حربزه، تخم کرسک را شرد کشیده به بیمار دهند و جز اینها جز دیگری به او ندهند. سد دستور رفخار کردند. سه از دوهفته از حال او خبر دادند که بهتر شده، مراج نرم و بول بسندر کشیده اند. دسسور تفریسا "با حرثی نسبیری مخصوصاً" در شیره حنکها و داروهای سحد سد.

روری در مطب حام و آنابی ندیدم آمدید و سب سه میلیون ریاله از حد اطمینان سکر و

قدردانی کردند. چون آنها را نشناخته بودم علت این همه سپاسگزاری را جویا شدم. مرد خود را معرفی کرد که مرتضی گ. یعنی همان مریضی میباشد که ۴۵ روز پیش به عیادتش رفته بودم. این بار نیز اثر شگفتی آور داروهای گباھی و موارد استعمال آنها را دیدم که در برابر داروهای امروزه واقعاً اعجاب میکنم.

دستور دادم ادرار بیمار مجدداً "مورد آزمایش قرار گیرد، تا دستورات دیگر دهم. پس از چند روزی نتیجه آزمایش را بتوسط خانم خود ارائه نمود. پنج گرم آلبومین و نه گرم قند داشت، به عکس سابق. ولی بیمار دیگر خود را بیمار نمیدانست و بهبیج دستوری تن در نمیداد، پرهیز نمیکرد و دیگر نیز مراجعه ننمود.

به تشخیص اینجانب، بیمار علاوه بر مرض قند و کبد و عوارض کلیوی (آلبومنوری) ازوتومی هم داشت که با این داروها بهبودی یافت. توضیح آنکه این روش درمان از ابتکارات خود اینجانب بوده است.

در تاریخ خردادماه ۱۳۶۱ آقای محمداللف. مدیر دبستان ترغیب به بیماری ذاتالریه مبتلا شدند. پس از بهبودی بلافاصله به ذاتالجنب چرکی سینه راست مبتلاگردیدند. پس از مدتی درمان بالاخره نیاز به عمل جراحی حاصل شد. عمل در بیمارستان معتمد انجام گردید. یکی از دندنهای را برداشتند. از جای عمل چرکمی آمد و خشک نمیشد. از تزریقات گوناگون و داروهای مختلف زیادی استفاده کردند. مخصوصاً "از انواع سولفامید مصرف گردید.

توجه: ورم کلیه با خیز Oedemateuse، معمولاً "در هر لیتر خون بدن ۷۵ تا ۸۰ گرم آلبومین میباشد که در سرم خون موجود بوده و ۲۵ گرم دیگر آن در جوف گلوبولها میباشد.

درورم کلیه مقداری از این آلبومین (سرین) سا ادرار دفع میشود و به عکس مقدار لیپوئید (لیپوئید، انواع چربی‌های خون، مانند لسیتین، کلسترین، اسیدهای چرب و غیره را گویند. این لیپوئیدها نام سوم بدن اعم از میکروبی، عفونی، معدنی و سعومی که در بدن ابجاد میشود مانند دیفتیری، سل، استرکنین، مرفین و غیره را خنثی میکند) که در حال عادی ۵ تا ۸ گرم است، در این هنگام زیاد شده به ۱۵ تا ۲۵ گرم میرسد. همچنین مقدار کلسترین که در حال طبیعی $1/5$ تا $1/8$ گرم است ممکن است دو تا سه برابر گردد. گاه ازوتومی هم توأم با آلبومینوری میشود.

در ورم کلیه بدون ازوتومی، و نیز معکوس شدن سبیت سرین به گلوبولین و اردباد Hyperlipemie میتوان به بیمار گوشت داد. ولی از نمک باید پرهیز سود.

نتیجه‌مای بدبست نیامد. ناچار بار دیگر عمل نمودند و دنده دیگری را برداشتند. با داروهای لازم تقویت قلب و مزاج می‌نمودند مفید واقع نمی‌شد. برای قطع چرک و کشتن میکروب‌ها سولفامید زیاد بکار می‌بردند. بویژه "داڑنان" که همه روزه از آن می‌خورند و هیچ فایده بحال بیمار نمی‌کرد. باز ناچار برای سومین بار عمل دیگر پرداختند و دنده دیگری را برداشتند. این مرتبه نیز نتیجه‌مای حاصل نشد. چرک همچنان می‌آمد بخصوص اگر مجرما از پائین بسته می‌گردید چرک از راه دهان بیرون می‌زد. در این ایام در اثر داروهای ناموافق با مزاج او، سستی روده بیمار که سابقه داشت سست‌تر و برتنی‌لی روده افزوده گردید. تخلیه کامل صورت نمی‌گرفت. در نتیجه کبد متورم و رفتہ رفتہ بزرگتر می‌گشت. کلمیها نیز خسته و اختلال در آنها پدیدار شده بود. در بدن خیز و نفح ظاهر گردید. رنگ بیمار تیره شده بود. پس از چهار ماه بستری شدن در بیمارستان با یأس از بهبودی از آن‌جا مرخص گردید.

"در خارج از بیمارستان، تعدادی از جراحان و پزشکان معروف و اساتید فن مدتها متفقاً" و یا جداگانه بدرمانش پرداختند. تجویز این پزشکان نیز بیشتر سولفامید بود که هیچگونه نتیجه‌مای نمی‌داد، بلکه روز بروز حال بیمار بدتر هم می‌شد. بدن پراز خیز و مخزن انواع ترکیبات اوره (اسید امینه، کراتین، کراتیپین و غیره) گردیده و چرک نیز از راه دهان و از مجرای عمل بیرون می‌آمد. قلب سالم نبود. مزاج یبس و کبد روی معده و قسمتی از شکم را فرا گرفته بود. در آزمایش ادرار آلبومین، سیلیندر و خون مشاهده می‌گردید. بیمار نفس تنگی می‌نمود. بویژه شبها تنگی نفس شدت می‌یافت. ضمناً "عوارض دیگر اورمی از قبیل بدبینی، بدخلقی، هذیان هم مزید بر علت بود. هیچ نمی‌توانست حرکت کند. همیشه به کرسی تکیه می‌داد و این وضعیت آسایشی برایش فراهم می‌نمود. جراحان و پزشکان معالج خبر یاس از بهبودی بیمار را به خانواده او دادند. در این هنگام به این جانب متول شده و به درمانش پرداختم.

درمان - نخست دستور دادم مقداری سیر را کوبیده در شیر بجوشانند و قدری عسل بر آن افزوده کم کم به بیمار بخورانند. زیرا این دارو بهترین ضد عفونی کننده ریه وروده و یاری دهنده لینت مزاج بوده و دافع "بلغم" (سمومات) و محرك عمومی بدن و مدراست. بدستور رفتار شد. مزاج اندکی لینت یافت و ادرار بیشتر گردید. پس از دو روز آب پیاز نیز چند مثقالی آمیخته با شربت قند بر دستور بیشین افزوده شد. در نتیجه‌دارار بیشتر و بهبودی زیادتر گردید.

بار دیگر به عیادت بیمار رفتم. آب هویج خام بمیزان دواستکان در روز و مربای انجیر هم تحویز شد. بعلاوه دستور دادم مقداری انجیر را در شیر پخته به بیمار بخورانند. انجیر

هم مدر و هم ملین طبع و ضد عفونی کننده روده و خارج کننده "بلغم" سینه و مصلح آن بوده و هم مواد غذایی و نمک‌های معدنی لازم را ببدن می‌رساند. گاه انجیر را با شیره انگور پخته می‌خورد و یا شیره انگور را بطريقی دیگر مورد استفاده قرار می‌داد. همچنین آب هویج که در خواص نظیر انجیر بوده و مصلح کید است نیز به بیمار نوشانیده می‌شد که موجب باز شدن رنگ رخسار او گردید.

در دیداری دیگر آب ترب هم روزانه یکی دو استکان تجویز نمودم. سپس آب شلغم افزوده شد. نیز دستور دادم اسفناج را پخته بورانی یا خوارکی موافق حال و ذاته او تهیه نمایند که هم ملین طبع و هم مدر بود. وضمنا "مواد لازم بدن را بدو می‌رسانید. آثار بهبودی روز بروز بیشتر می‌شد. رنگ بدن روشن و خیز آن کمتر گردید. بیمار می‌توانست به وضعیتی که مایل بود بخوابد.

دستور دادم انجیر را بیشتر بخورد تا لبنت مزاج زیادتر گردد. با این دستورشکم برآمد. برای اصلاح و مرمت کلیه و کاستن آلبومین و بهبودی مجاری ادرار گفتم چند مثقال کنجد را کوبیده با شیره انگور بجوشانند و به بیمار بخورانند که هم مصلح سیار خوبی برای سینه‌بوده و هم رفع برونشیت و اخراج بول می‌نماید. بدن را فربه و روده را نرم می‌کند بویژه راست روده را. بعلاوه گفتم مقداری کشمکش هم در روز بخورد تا بر چاقی بدن بیفزاید و سینه را اصلاح نماید و خیز بدن را کم و بول را برواند.

در اثر معالجات، چرک کم کم رو به کاهش گذاشت. از خیز بدن کاسته شد و حال عمومی بیمار رو به بهبودی رفت. سپس با گذشت کمتر از دو ماه چرک بکلی قطع گردید. بیمار سلام خود را باز یافت و بحال عادی درآمد و فقط نقاہت داشت.

دستور دادم بیمار را به بیلاق برداشت. در آنجا تمرین تنفس می‌کرد و حمام آفتاب می‌گرفت. هر بامداد قدری راه می‌رفت. با این روش حال او خوب شد. بعداً "دردی درناحیه پا پدیدار گشت که گویا مربوط به سیاتیک بود. مرتب را باطلاع اینجا نسبت برآورد نمی‌داند. دستوراتی دادم که مفید واقع نگردید. بالاخره به تجویز روتاستائیان علف پونه را کوبیده روی محل درد و در مسیر عصب بستند. جای آن ورم کرد و سپس تاول درشتی زد. پس از ترکیدن آب زیادی از آن خارج شد و درد بکلی خوب شد.

یادآور شوم که در این اواخر ضمن درمان کاهگاهی روزانه ۵۰ تا ۷۰ سانتی‌گرم کلرور دوکلسمیم هم به بیمار می‌دادم. در هنگام نقاہت نیز برخی از تربیت‌های مقوی از قبیل هموگلوبین تجویز نمودم.

...

خانم نظری ۶۰ ساله چند سال پیش دچار بیماری برونشیت شده و بیوست هم داشت.

در اثر معالجه ناتمام بیماری مزمن گشته و همه ساله در فصل زمستان شدت می‌نمود. امسال که سال ۱۳۶۳ است بیماری مزبور در اثر ضعف مزاج بیمار شدت نموده و او را بستری گرده است. در نتیجه نداشتن پرستار و نیز سمومیت از اکسید دوکربن و کاز کربنیک حالت خیم‌تر شده بود. (چراغ نفتی گردسوز را بجای بخاری در اطاق دربسته قرار می‌دادند و بیمار را در آن اتاق تنها می‌گذاشتند). بیمار مبتلا به خیز و ورم عمومی بدن گشته بود. دستوراتی در جهت استفاده از داروهای گیاهی دادم حالت بهتر شد. منتهی بستان بیمار ادامه معالجه نداده او را نزدیک پزشک اروپائی برداشت. باز حالت سخت و دچار خیز و اورمی گردید. این بار نیز مراجعه و رفع بیماری نمودم. چند روز بعد یکی از پزشکان خوب ایرانی را به عیادتش برداشت. ایشان با بهترین دستورات جدیدکه در اروپا از متخصصان آموخته بود به درمان پرداخت در اثر این داروها که بیشتر سرم گلوكوزه در رگ و داروهای قلبی و کلیوی بود بدن خسته و احساء درمانده شد. بیمار بحال ضعف و ناتوانی کامل افتاد. ادرارش خیلی کم شد. ناچار سرم گلوكوز، بمقدار زیاد به او تزریق گردند. پزشک معالج در درمان بیمار عاجز ماند. از این رو بنزدم آمد تا باتفاق به عیادتش بروم.

بیمار ابدا "توان تکلم و حرکت نداشت. نیمه‌جان افتاده بود و نگشتش کاملاً "پریده و پف گرده بود (علامت سودی) گرچه خیز و نفح نسبت به سابق کمتر شده بود در عوض فوق العاده درمانده و بی‌حال می‌نمود بگونه‌ای که قادر نبود انجشتن خود را حرکت دهد. او در حقیقت فقط نفس می‌کشید.

در این جا داروئی لازم بود که بگفته پیشینیان گرم باشد و رفع گریب و ناراحتی عصبی را نموده و مدر نیز باشد. لذا مرزنگوش و رازیانه دادم تا جوشانیده با قاشق چای خوری کم کم بدھان او بریزند. وقتی طبیعت بیمار "سرد و خشک" باشد باید دارو و غذای گرم و ترداد. با توجه به این امر انجیر را که مدر و ملین طبع و مصلح سینه و مقوی بدن، اعصاب و مغز بوده و غذائیت دارد تجویز کردم. دستور دادم آنرا در شیره انگور طبخ داده به بیمار بخورانند. برای سکار و اداشتن کلیه‌ها دستور دادم عسل را با آب ترب آغشته به او بدهند. همچنین حوله را داغ کرده بناییه کلیمها بگذارند تا تحریک شود و ادرار آید. غیر از اینها داروئی داده نشد. طبق دستور رفتار کردن بول ترشح گردید. حال بیمار سرعت رو به بهبودی گدارد. اشتها پنیدا شد و آش رقیقی صرف کرد. بعد از بنج روز مبنلا بسرماخوردگی شد. بعیادتش رفتم، بیمار نسبت به گذشته خیلی بهتر شده بود. می‌نشست و حرف می‌زد. فقط خیز در پاها داشت. حالت بفکردگی صورت بهتر شده و رنگ آن نیز رونم گردیده بود. اس بار دستور دادم مرزنگوش، برک اکالسپتوس، رازبانه، برسیاوشان را حوشانیده او بتواسد. بیمار از خوردن آب ترب ابا داشت. گفتم بجای آن آب هوبخ بدهند. و سبز سردم در روز

مقداری آب پیاز بخورد . با بکارگیری این دستور یبوست دائمی او برطرف و طبع لینت یافت . در یک روز که مقداری انجیر را در شیره انگور جوشانیده به بیمار می خورانیدند آنرا از حد معمول بیشتر به او دادند و نیز یک استکان آب پیاز به او نوشانیدند . در اثر آن مزاج سه بار عمل کرد . ادرار نیز چند بار جاری شد . حال بیمار خیلی بهتر و رنگش روشن و طبیعی گردید . در حالی که در وضعیت معمول هفت‌ماهی یکبار مزاجش بسختی عمل می کرد . آنهم با کمک تنقیه و داروهای دیگر .

در تاریخ ۲۴/۱/۲۴ بعیادتش رفتم . این بار خانم نظری توانسته بود شخصا " و بدون کمک دیگران در رختخواب دراز کشیده و بنشیند . بیمار هیچگونه خیز در پاها و بدن نداشت مبتلا به سرماخوردگی و گریپ شده بود . جوشانده برق اکالیپتوس و مرزنجوش و رازیانه دادم و داروی مقوی Heprona برایش نوشتم . منتظرم چند روزی هوا آفتابی شود تا در اثر تابش نور خورشید پاها و بدن قوت گیرد .

در ۲۴/۲/۷ به عیادت بیمار رفتم حالش بسیار خوب بود . فقط کمرش خسته و قادر به بلند شدن نبود ، تمام حالات او بطور کلی طبیعی بمنظور می رسد . در اثر سرماخوردگی مختصر برونشیت داشت شربت طلو ، بنزووات دوسود و استلت دامونیاک دادم .

برای نوبه مزمن که سالها مبتلا بدان بود و هیچیک از داروهای موجود یعنی کنین و آتبین و امثال آن قادر بدرمان آن نبودند مدتی است جوشاندهای مرکب از برق اکالیپتوس ۲ ل ، مرزنجوش ۱ ل ، ریشمایرسا ۲ ل ، پوست بید ۳ ل می خورد . نتیجه آنکه تب عاصی العلاج او قطع گردیده است . بیمار همچنین یبوست مزمن داشت . در سال گذشته مزاج او هفت‌ماهی یکبار عمل می کرد . در حال حاضر با خوردن انجیر ، مزاج روزی دو بار عمل می کند . اشتها نیز ظاهر گردیده است .

در ۲۴/۳/۳ فرزندان خانم نظری به مطب آمده اظهار داشتند که بیمار در حال حاضر چند قدمی چهار دست و پا راهی رود بعد بلند شده و قدری در حیاط گردشی کند . علت سنتی و ناتوانی او مسمومیت از اکسید دو کربن بوده است .

در ۲۴/۳/۲۷ - خانم نظری فاصله منزل تا مطب اینجانب را که نزدیک به یک کیلومتر میباشد پیاده آمد . از ایشان معاینه بعمل آوردم . مختصر سرماخوردگی داشت . اندکی هم آثار گرفتگی در حنجره مشاهده می شد . اشتها موقتا " کم گردیده ولی دیگر حالات بیمار تمام طبیعی بود . بویژه شرها که هیچگونه اثری از نفس تنگی و آماش نداشت و کاملانه " عادی بود . ضمنا " اثری از خسگی کلیوی در او مشهود نبود و در واقع بیمار بهبود یافته بود .

در تاریخ ۲۷/۸/۱۳۲۷ آقای حاج عبدالله خ ۶ ساله که نسبتا " فربه بود دچار

ذاتالریه و برونشیت شد. در نتیجه بطل قلبی، آریتمی شدید (وقفه قلبی) و ورم کلیه، آلبومینوری با سیلندر و هیالن دراو پدیدار گردید. در ناحیه پاها، رانها، پشت، کمر و بوست شکم آب جمع شده و خیز ایجاد گشته بود. همچنین بیمار به نفخ ریوی نیز مبتلا شده بود بنحوی که قادر به دراز کشیدن نبود و به اجبار بحالت نشسته تکیمه پشتی میداد. رنگ چهره‌اش خفه و تار بود. فشار خون زیاد و دم‌زدن‌های پیاپی داشت. این نشانه‌های اورمی بود و دلالت بر آن داشت که کلیه‌ها در واقع گیج شده و پاره‌ای از سوم خون را بدانگونه که باید جذب و دفع نمی‌کنند. مقدار آلبومین نیز به ۵/۲۵ رسیده بود.

با آنکه در اثر داروهای ملین همه روزه یکی دو بار مزاج تغثیح می‌شد باز از علائم مشهود بود که تخلیه کامل نبوده و روده‌ها پر می‌باشد و سبب بدرازا کشیده شدن بیماری و عوارض ناشی از آن نیز همین امر است.

چند تن از پزشکان سرشناس تهران معالج او بودند. تزریق پنی سیلین، انواع ویتامین ادویائین و سرم گلوکوزه و چند بار اخراج خون و تجویزهای دیگر در مورد او نموده بودند. روزانه بهتاوب تزریقات گوناگون می‌شد و یک نفر به این وظیفه می‌پرداخت. همه‌گونه داروهای لازم برای سینه، کلیه و روده داده شده بود باز بیماری همچنان پیش می‌رفت. تب هم زیاد و در نوسان بین ۳۹ تا ۴۰ بود.

در حدود هفته سوم بیماری، مرا به عیادت او برداشت. از نشانه‌های یاد شده، دریافتیم که در چنین هنگامی تزریقات بیشتر موجب گیجی و خستگی کلیه‌ها می‌شود. چنانچه با رها این امر را دیدم. لذا سپردم دیگر تزریق صورت نگیرد. شربت اتر نوشتم که در موقع نشستن سر لگن و حرکت دادن بیمار یک قاشق سوبخوری قبل "بدوبخورانند تا از بروز سکنه قلبی جلوگیری بعمل آید.

دستورات

- ۱- شکر سرخ ۱۱ ل، مفرز فلوس ۱۵ ل، گل خطمی ۲ ل، گل بنبیرک ۲ ل، اکلیل ۲ ل، خارخسک ۲ ل، تاجریزی ۴ ل، تتفییه نمایند.
- ۲- اصل السوس ۲ ل، بادرنجویه ۱ ل، زوفا ۱ ل، پر سیاوشان ۱ ل، عناب سیستان ۲۰ دانه، خارخسک ۲ ل، و ترنجبین ۱۴ ل جوشانیده و به بیمار دهند.
- ۳- شیره خنک مرکب از تخم گشنیز ۲ ل، حشخاش ۲ ل، تحم کدوی شیرین ۲ ل، تخم خیار ۲ ل و تخم خربزه، ۳ ل بنوشانند.
- ۴- دو استکان آب شلغم و یک استکان آب ترب بدھند.
- ۵- غذا، لعاب آش آمیخته با ماست شیرین و نیز کمیوت هلو و مشابد آن سدهند و از

آب نارنگی و پرتفال شیرین و هندوانه در بیخ نشود.

در اثر این تجویز لبنت حاصل و ادرار بیشتر گردید.

روز دوم تنقیه از شکر سرخ، ۱۰ ل، گز علفی ۱۰ ل، خاکشیر ۲ ل، تاجریزی ۴ ل، بنفسه ۲ ل، گل پنیرک ۲ ل، گل خطمی ۲ ل و اکلیل ۲ ل و همچنین جوشانده از زوفا ۱ ل، اکلیل ۱ ل، خارخسک ۲ ل، پرسیاوشان ۱ ل، اصل السوس ۲ ل، عناب سپستان ۲۰ دانه، ترنج‌بین ۱۶ ل، گل گاوزبان ۲ ل داده شد و شیره خنک روز پیش نیز تکرار گردید. مزاج چند بار عمل کرد و کم کم مدفوع متعفنی که در قولون صاعد مانده و حبس شده بود شروع به دفع شدن را نهاد. رفته رفته میزان عفونت بیشتر شد. سپس بتدریج کم گشته تا بحال عادی درآمد. حال بیمار هم بهمین ترتیب رو به خوبی گذاشت. یعنی تنگی سینه، خفگی چهره، فشار خون و خیز بدن کاهش زیاد یافته و قلب بالتسه مرتب و از وقه آن خیلی کاسته شد. این بار برای خیساندن مدفوع در روده و کندن شغل دستور داده شد روغن بادام شیرین ۱۲ ل، یک‌خوارک و از پس آن گل خطمی ۲ ل، گل پنیرک ۲ ل، ریشه خطمی ۴ ل، بزرگ سفید ۴ ل، جوتانیده از لعاب آن به بیمار بخورانند تا هم رودها را نرم و هم التهاب و اورام و خراش آن کاسته و اصلاح گردد.

تنقیه و شیره خنک تکرار شد. سپردم دو روز پیوسته بدین دستور رفتار کنند. در اثر استفاده از روغن بادام شیرین ملزقات روده خیس خورده با مدفوع گلولهای سخت و سفت دفع گردیده ادرار زیاد و آلبومین بسرعت پائین و به ۲۰٪ سانتی‌گرم رسید.

باز تنقیهای از: شکر سرخ، گز علفی، گل خطمی، گل بنفسه، گل پنیرک و تاجریزی تجویز شد. همچنین جوشاندهای از اصل السوس، زوفا، پرسیاوشان، گل پنیرک، گل گاوزبان، ترنج‌بین و شیره خنک دیگری برای تقویت کید و کلیه مشکل از تخم خربزه، تخم گرمک، تخم کاسنی، تخم کشوت و نیز حب ارمی مرکب داده شد. تب هم بهمین نسبت پائین می‌آمد. پس از سه هفته دیگر مقدار آلبومین به ۲۵ سانتی‌گرم رسید. سیلندر و هیالن هم برطرف و خیز سینه و بدن کم کم مرتفع شد. قلب نیز پس از دو هفته بحال عادی برگشت. تب شبهای دو تا سه عشرو روزها کمتر از ۳۷ درجه شد.

چند روزی پیوسته تنقیه و جوشاندهای موافق و شیره خنک‌های مناسب داده شد. آلبومین بتدریج کمتر می‌گردید. یعنی هر قدر روده پاک‌تر می‌گشت بهمان نسبت از مقدار آلبومین می‌گاهید تا سرانجام پس از جندی بکلی خوب شد. مقدار آلبومین برابر صورتی که آقای دکتر نبوی داده‌اند و در دفتر آزمایشگاه ایشان نسبت است بشرح زیر می‌باشد:

۵/۷۰

۲۷/۸/۲۷

۴/۱۰

۲۷/۸/۳۰

۲/۵	۲۷/۹/۲
۲/۹	۲۷/۹/۶
۱/۴۰	۲۷/۹/۱۰
۱/۱۰	۲۷/۹/۱۵
%۶۰	۲۷/۹/۱۸
%۲۰	۲۷/۹/۲۳
%۱۰	۲۷/۱۰/۱۴

تقریباً "دو سال قبل از آغاز جنگ جهانی دوم، یک مهندس اهل چکسلواکی مرا بعیادت پدر خود که جنپ سفارت شوروی و انگلیس منزل داشت برد. مردی ۸۴ ساله را در بستر دیدم که قادر به حرکت و جنبش نبود. تمام بدن او پر از تاول‌های بزرگ به اندازه کف دست و مملو از مایع بود. در اثر استفاده از داروهای مالی‌بدنی رنگ بدن او بدروستی تمیز داده نمی‌شد. همه روزه بیمار را روغن‌مالی می‌کردند و تمام بدنش را با باند می‌بستند. این مرد بیش از یک‌سال بود که با این حال زیر نظر و دستور پرسور بلانفلد، دکتر بالایان، دکتر تورکیا و دکتر پیرو وانسکی و دیگران فرار گرفته و در موردش مشاوره‌ها، دستورات و آزمایش‌ها انجام گردیده بود. هیچیک مغاید واقع نمی‌شد و بیماری همچنان در حال پیشرفت بود.

پس از معاینه علت را از تنبلی روده، عدم تکاپوی کبد، پس خوردگی سوم و انواع اوره در بدن فهمیدم. داروهایی را که استعمال می‌شد قادر به خنثی نمودن اسیدیته (ترشی) و دفع سوم و نرم نمودن کافی روده‌ها نیافتم (در اگزما اسید لاکتیک در حون زیاد می‌شود. ویتامین‌ها دفع ترشی آن را می‌نمایند). لذا نسخه‌ای از چندین قسم از تخم‌ها نوشتم که همه روزه مقدار معین را شیره کشیده بخورد بیمار دهند. و چون عمل تخلیه کافی نبود و همین امر خود بیشتر باعث بروز و دوام بیماری بود برای تلیین مزاج سپردم بمدت سه روز پیوسته هر صبح ناشنا سه تا چهار مثقال خاکشیر را در یک استکان قندادغ ریخته به بیمار بنوشانند. همچنین سه روز بهمین روش قدمه و سه روز نیز تخم بالنگو دهند. طبق دستور رفتار گردند.

بعد از یک هفته دوباره مرا به عیادت بیمار بردند. حالش خیلی خوب و طبعش نرم شده بود. مدفوع بیشتر دفع می‌گردید. دیگر تاول نازهای نروئیده بود و تاول‌های بیش نیز همه روبروی رفته بودند. بعضی از آنها خشک و خوب گشته‌اند، ادرار زیاد شد و لای آن بسیار زیاد گردید. (مخصوصاً "پرسش یعنی همان مهندس، همه روزه ادرار او را سخفا" مورد توجه قرار می‌داد. می‌گفت از خوردن این شیره خشک‌ها روز بروز رسوب ادرار بیشتر می‌گردد. بهمین نسبت نیز حال بیمار بهتر و به عکس سابق اشتها هم زیادتر گردیده است.) با همین

روش بیمار بمروز خوب و خوبتر و پس از دو هفته درمان شد.
پس از چند روزی مهندس نزد این جانب آمده و اظهار تشکر و قدردانی کرد. ضمناً "درخواست طرح چند پرسش از من نمود تا پاسخها را بنویسد. پذیرفتم.
ایشان پرسیدند این روش درمان را که بکار برداشت در چه کتابی نوشته شده است؟ آیا از کتابهای رازی یا بوعلی سینا است یا دیگران؟

گفتم در هیچ کتابی چنین دستوری ذکر نشده و من بفکر خود آنرا ترتیب داده‌ام.
گفت بجهت جهت این تخدمها را انتخاب کردید؟

گفتم برای آنکه گیاهان ویتامین‌های شناخته شده و ناشناخته و مواد کافی و غذائی جهت گیاهک خود در تخدمهایشان ذخیره کردند. این مواد بسهولت قابل جذب در بدن بوده است و رفع کمبود را در بدن می‌نمایند. ضمناً "ترشی خون را که در چنین بیمارانی اغلب زیاد و سبب عوارض گوناگون می‌گردد برطرف و خنثی ساخته در اعصاب نیز اثری نیکودارند.
رفع تشنج نموده، کمک در گوارش غذا و تخلیه روده می‌نمایند. بعلاوه اعمال کبد و کلیه را نظم و سامان بخشیده و مفرح می‌باشد. مهمتر از همه دارای قوه مرموز حیاتی در نطفه هستند که به سان نوعی الکتریسیته در سلول‌های بدن اثر می‌کنند و غدد درونی با بکار وامی دارند.

این مرد علاقمند و دانش‌بزوه پس از اندکی تفکر تحقیقات و آزمایش‌های مرا مورد تائید قرار داد.

آزو توهمی

جون در ضمن درمان‌ها و آزمایش‌های خود متوجه شدم داروهایی که ذر رفع آزو توهمی موثر و مفیدند در آلبومینوری آن اثر را ندارند و عکس آن نیز صادق است لذا لازم دانستم مشاهداتی از درمان آزو توهمی را بنویسم تا خوانندگان از این روش آگاهی یابند. یادآور می‌شوم در آزو توهمی کلیدها همیشه متورم و ناتوان هستند. از این رو دادن شیره‌خنک‌های مناسب لازم می‌باشد.

در تاریخ ۲۳/۱۲/۳، آقای حاج رجبعلی ساوه‌ای ساکن گچسر ۸۵ ساله بعلت ابتلاء به بیماری آزو توهمی به مطب مراجعه نمود.

چهره‌ای برافروخته با حالت خفگی، خیز در صورت، دستها، پاها، سکم و بینضیین و نیز تنگی سینه داشت. آزمایش ادرار در آزمایشگاه تهران بشماره ۴۶۸۶، موئید وجود اوره به مقدار ۱۵، چرک زیاد و مختصر آلبومین ناشی از چرک بود. در آزمایش خون ۸۰ سانتی‌گرم اوره وجود داشت.

درمان - شیره خنک لازم و جوتانده‌ای مرکب از اصل السوس ۲ ل، ریشه کاسنی ۳ ل، ریشه کرفس ۴ ل و رازبانه ۲ ل تجویز شد که همه روزه بخورد.

در تاریخ ۲۳/۱۲/۱۵ در آزمایش ادرار، وزن مخصوص ۱۰۰۹ و در آزمایش خون، مقدار اوره به ۶۸ سانتی‌گرم رسید.

در اثراستفاده از داروهای فوق تمام خیز بدن برطرف شد. (باید توضیح دهن کوسایل زندگی این بیمار درست فراهم نبود و در کاروانسرا منزل داشت.)

این بار عرق استرخار بمقدار ۵ سیر با یک تا دو سیر سکنجی‌بین تجویز شد تا هر صبح ناشتا آنها را بهم آمیخته و طبق دستور بخورد.

این عرق را بیشینیان همراه با سکنجی‌بین در دفع بعضی از بثورات جلدی و اگزما که در نتیجه اوره بیدا می‌شد می‌دادند. توضیح آنکه گذشتگان اورمی را نمی‌شناختند. اینجانب به اثر آن در اورمی توجه کرده و مفید سودن آنرا تشخیص دادم.

در تاریخ ۲۳/۱۲/۱۵ مقدار اوره خون به ۶۴ سانتی‌گرم رسید. در آزمایش ادرار، وزن مخصوص ۱۰۱۱، مقدار اوره ۹/۵، آلبومین و چرک انداز بود.

تمام حالات یاد شده برطرف و بهبودی حاصل شد. دستوری تقریباً "مطابق نسخه قبلی

گرفت و رفت تا پس از عید مراجعت نماید.
در تاریخ ۲۴/۱/۱۲ بازگشت نمود. در آزمایش ادرار وزن مخصوص ۱۰۱۸، چرک مختصر، و در آزمایش خون اوره ۶۷ و تمام حالات عادی و خوب بود.
دستور استفاده از شیر بربده، والک، سبزیهای کوهی و شیر خنک دادم و او را روانه کردم.

در تاریخ ۲۴/۶/۱۹ آقای مشهدی هاشم ۵۰ ساله که سابقاً "مفنی بوده و فعلاً" نزدیک دهسال است مستخدم مسجد سپهسالار شده رفتگری و فراشی می‌کند به مطب آمد. چهره‌ای تیره و برآفروخته، حال استفراغ، دوار و دل بهم خوردگی داشت. تمام بدن نیز خیز داشت و شکم پراز آب و آماز بود.
با توجه به عدم وجود وسائل کافی درخانه، درمان را در منزل برای او صلاح ندیدم، از این رو اصرار کردم بیکی از بیمارستان‌ها رفته بستری گردد. بیمار و واپستانش از رفتن به بیمارستان می‌ترسیدند و حاضر نمی‌شدند. ناچار این دستور را برایش دادم: ریشه رازیانه ۲۲، تخم گرفس یکل، ریشه کرس ۴ ل، را جوشانیده بخورد. ضمناً آب‌هندوانه هم به او بدهند.

چهار روز پیاپی از این دارو گرفته و طبق دستور جوشانیده بدو دادند. بتدریج حالت خوب شد. برای احتیاط چند روزی نیز از این نسخه دادم:
رازیانه یکل، اکلیل یکل، خارخسک یکل، جوشانیده و بخورد. همچنین شیره خنک هم برایش نوشتم.
چندسالی است از آن تاریخ می‌گذرد، از آن هنگام تا کنون بیماری او عود نکرده است.

بانو سکینه آ. ساکن کوچه شاعع‌السلطنه پارک منصور ۸۰ ساله را در تاریخ ۲۴/۱/۱۱ بمطب آوردند. اظهار داشتند مدتی است دچار سینه تنگی سختی شده بخوبی که راه رفتن برایش خیلی دشوار گردیده است. سرفه می‌کند و همیشه در رنج و عذاب است. غالباً از دهان و بینی و حتی چشمهاش آب جاری می‌شود و هرگونه درمانی دراو بی‌اثر واقع شده است.

پس از معاینه علت را از اورمی دانستم. مضافاً "اینکه آزمایش خون هم در آزمایشگاه تهران بشعاره ۴۷۴۴۱ مورخ ۲۴/۱/۱۱ مقدار اوره را ۱/۳۴ نشان داد و واسرمن نیز منفی بود.

درمان — دستور دادم اصل السوس ۲ ل، رازیانه ۲ ل، ریشه کرس ۴ ل، ترنجیان ۵۰ ل،

را مدتی و نیز گاهی از شیره‌خنک (تخم خربزه، تخم خیار، تخم خرفه، تخم شب) شیره کشیده بخورد.

طبق دستور رفتار کردن آثار بهبودی ظاهر شد. پس از چندی شیره خنک را ترک نمود ولی بجوشانده ادامه داد تا بهبودی تمام حاصل گرد.

هرگاه بیمار دارو را ترک می‌نمود از دهان، بینی و حتی چشم‌ها بش آب جاری می‌شد و همین‌گهشروع به خوردن آن می‌کرد رفته و بزودی رفع آب ریزش می‌شد. در تاریخ ۲۴/۹/۷ باز در آزمایشگاه تهران آزمایش خون نمود. مقدار اوره ۳۷ سانتی‌گرم بود. با آنکه پرهیز کامل نمی‌کرد ولی با وجود این حال بیمار خوب شده بود.

در ورم کلیه، ازوتومی ممکن است سبب افزایش اوره در خون و جمع سدن نمک خشک در بدن باشد که اغلب باحالت "اسیدز" همراه است. در این حال باید نمک را از خوراک حذف نمود تا ازوتومی نقصان یابد.

در حالت "اسیدز" نمک در بدن جمع می‌شود بویژه در هسته خاکستری بصل النخاع Bulbe بیشتر تجمع یافته و تولید تشنج می‌کند.

- شیره خنک‌ها مخصوصاً "تخم خیار چنبر" در رفع این عارضه خیلی مفید و موثر است (به آزمایش اینجانب).

- در برخی از بیماران، ازوتومی از کاهش نمک در بدن پیدا می‌شود. در این حال با استعمال نمک ازوتومی برطرف می‌گردد.

- ازوتومی ممکن است از ورم کلیه و یا نقصان نمک در بدن پیدا شود. همیشه تعادلی بین نمک گلبول‌ها و پلاسمای خون می‌باشد. اگر یکی زیاد گردد دیگری کم می‌شود و بر عکس، در بروز "اسیدز" نمک پلاسماداخل گلبول‌های قرمز خون می‌شود و نماینده *Chloropexie* آن زیاد می‌گردد. هنگامی که خیلی زیاد شود اندازه نمک در گلبول‌ها و پلاسمای خون بیکسان درمی‌آید؛ (مقدار کلرپلاسما برابر است با ذخیره قلبیائی) :

هرگاه مقدار کلر خون زیاد شود "هیپرکلرومی" عارض می‌گردد. در این حال ازوتومی و "هیپرکلروپکسی" توانم می‌شوند و به عکس اگر مقدار نمک کم گردد در این حال *Chloropenie* رخددهد. در اینصورت ازوتومی با کاهش نمک پیدا می‌شود.

هرگاه اندازه نمک خون از $\frac{3}{20}$ تجاوز کند بدون گفتگو *Chloropexie* می‌باشد و اگر بمیزان $\frac{2}{10}$ رسد *Chloropenie* از کاهش نمک است.

آنوری Anurie

فقدان بول

همسر آقای م. ف. در نتیجه زایمان زیاد دچار خستگی کبدی گردیده و مدت هفت سال مبتلا به ورم کلیه شده بود. در این مدت نزد مشهورترین اطبای تهران به معالجه پرداخت و همه گونه داروئی بکار برد. بیماری شدت پیدا کرد. دچار اورمی و آلبومینوری و سرانجام فقدان بول (آنوری) گردید. مقدار ادرار در ۲۴ ساعت به یک استکان می‌رسید. وزن مخصوص آن ۱۰۰۲ و میزان اوره بول ۳۰ گرم بود. (صورت آزمایش از آزمایشگاه رازی مورخ ۲۰/۶/۲۴) پزشکان معالج به او جواب یاس دادند.

در این هنگام مرا به عیادت او بردنند. بیمار دچار تشنجات شدید بویژه در پاها بود، هر چه می‌خورد استفراغ می‌کرد و گاه در خلاء معده نیز قی‌های پی‌درپی صفراؤی می‌نمود. دردی در ناحیه کلیه و کبد و تورم کیسه صفرا Cholicystite داشت. شکم گازدار بود و علائمی شبیه حصبه کاذب مشاهده می‌شد. عمرها چند عشر تا می‌آمد. در ادرار استوانه‌های سیلندر و هیالن و خون وجود داشت. مقدار آلبومین ۵/۴ بود. مزاج بکمک نمک کالوسیات روزی یک بار مختصر اجابت می‌کرد. مدفع در روده مانده و سبب بیماری او شده بود بنحوی که کلیه‌ها بکلی از کار افتاده و بیمار در آستانه مرگ قرار گرفته بود.

برای بکار انداختن کلیه‌ها دستور دادم تنقیه‌ای از شکر سرخ ۱۲ ل، گزعلفی ۱۰ ل، تاج‌جریزی ۴ ل، گل پنیرک ۲ ل، گل خطمی ۲ ل بخاید. سپس آب خیار چنبر و نیز شیره تخمه آنرا گرفته بعد از عمل تنقیه اولی این مایع را تنقیه کنند تا جذب شود و از تشنج و تورم کلیه‌ها بکاهد پس از آن بهمیزان دو استکان آب ترب بتدريج در روز به او بخورانند. ضمناً مقداری هم از آب و شیره خیار چنبر به بیمار بدنه و حوله‌ای داغ در ناحیه کلیه‌ها بگذارند تا رفع تشنج نموده آنها را بکار وادارد. سپس ضماد آنتی‌فلوژستین در ناحیه‌گردها و کیسه صفرا نهند.

برای رفع بی‌خوابی تخم گشنیز ۲ ل، تخم کاهو ۲ ل، خشکاش، ۲ ل، تجویز کردم که شیره کشیده و به بیمار بخورانند. ضمناً "خواهش کردم در صورت زنده ماندن بیمار فردا مرا خبر کنند.

در اثر استفاده از داروها مزاج روان و ادرار زیاد شد. مقدار اوره در ادرار از پنج گرم تجاوز کرد. پس از چند روز بیمار خوابید و آرامش یافت.

روز دوم آب خیار چنبر و شیره تخم آن را تنقیه نمودند و نیز تنقیهای از شکر سرخ ۲ ال تا جریزی ۴ ل، بنفسه ۲ ل، خاکشیر ۲ ل، واکلیل ۲ ل داده شد. بجای خوراک بتدريج آب ترب، شربت قند و کھی آب لیمو محلول در آب به او می خورانیدند. رفته رفته شکم باز شد و مدفوع همچون لحن مایل به سیاهی و متعفن دفع گردید.

روز سوم، وضع بهتر شد، ادرار نیز به نسبت افزایش یافت و کم کم تا میزان بیش از یک لیتر در روز رسید. شکم نیز در اثر تنقیمهای سابق الذکر روزی چند بار عمل می کرد و گلولمهای مدفوع سخت شدهای که مدت‌ها در شکم مانده و باعث مسمومیت و درمان‌گی کلیمه‌ها گردیده بود دفع می گردید. در این هنگام خاکشیر قند داغ هم برای کمک در نرمی مزاج تجویز کردم. بتدريج حال بیمار بهتر و تشنجات بمرور برطرف شد. اما مقدار آلبومین افزایش یافت و تا به ۸ گرم رسید. علت از تخم کاهو بود که نمک داشت. سپردم تخم کاهو را بشویند و بعد مورد استفاده قرار دهند. با توجه به پیروی از این دستور آلبومین روبه کاهش نهاد. مقدار اوره به ۱۱ و وزن مخصوص بول از ۱۰۱۳ هم تجاوز می‌کرد.

برای تقویت مزاج کاهی سرم گلوكوزه و نیز وینامین C نزريق می شد. پس از ۱۵ روز حال بیمار رو به بهبودی نهاد. دیگر عوارض اورمی در او چندان مشهود نبود. فقط در اثر خستگی و به درازا کسیدن دوران بیماری نقاحت داشت. در همین ایام، چنانچه در ایران رسم است، دوستان و بستگان به عیادت و احوالپرسی او می آمدند و دور او تجمع می کردند و همین بی احتیاطی سرانجام او را مبتلا به گریپ نمود.

بیمار بنای تک سرفه را کذاشت. رفته رفته حال او دگرگون و حالت بہت به او دست داد. عدم توجه پیدا کرد و دچار تب شد. ادرار قرمز و تیره رنگ و مقدار آن کاهش یافت. بیمار دیگر حرف نمی زد مگر به ندرت، ذات‌الریه نیز پدیدار گشت.

در آزمایش خون فرمول لوکوسیتر ۹۳ نوتروفیل داشت.

در این زمان پنی‌سیلین تازه وارد ایران شده بود. هنوز شخصاً "تجربه‌ای روی آن نکرده بودم از آفای دکتر غربی که آگاه به استعمال آن بودند یاری خواستم. چون هنوز جنبه آزمایش‌های اولیه را داشت نتیجه‌ای نیخشد و متأسفانه بیمار از ذات‌الریه درگذشت.

در تاریخ ۱۰/۲/۲۶ آفای علی آل... پنجاه و دو ساله که سفلیش دست فروشی بود بعلت ابتلا به بیماری سینه به مطب رجوع نمود. از بیماری‌های پدر و مادر و خانواده چیزی نمی دانست. در کودکی و جوانی چند بار به تب، نوبه و لرز دچار گردیده بود. در ده سال فبل نیز به سینه پهلو مبتلا شده بود.

اظهار داشت "در هشت ماه پیش بسرماخوردگی دچار شدم و غذاهای نامناسب نظیر

خریزه، آبگوشت و چربی خوردم در نتیجه به بیماری سینه‌درد مبتلا گشتم. (این غذاها در بروز سینه‌درد بی‌انزند). بیکی از پزشکان مشهور رجوع نمودم از بکار بردن دستورات ایشان اندکی بهبودی یافتم. ولی پس از بیست روز دوباره بیماری عود کرد. این بار بیکی از متخصصان معروف سینه مراجعه نمودم. داروهایی دادند نتیجه‌های از آن حاصل نگردید. بیماری سینه درد همچنان را رنج می‌داد حتی روز بروز بدتر و تنگی بیشتر می‌شد. با معرفی دوستان نزد پزشکان دیگری نیز رفتم. خلاصه آنکه تا کنون پیوسته مشغول مداوا هستم و نتیجه‌های هم از این معالجات نگرفته‌ام.

معابنه - چهره‌اش اندکی تار و خفه بود. رُگ‌های شقیقه برجسته و سیاه‌رگ پلک پائین چشم برا آمده و نمایان می‌نمود که دلالت بر ناتوانی کلیمه‌ها می‌کرد. زبان باردار بود و تخلیه‌کامل واقع نمی‌شد. روده‌ها تنبل بودند و بدرستی انجام وظیفه نمی‌کردند. بیمار جز تنگی سینه و سرفه و تپش قلب شکایت دیگری نداشت. همچنین راه رفتن برآیش دستوار بود. به نفس تنگی می‌افتداد. نبض او قوی و سریع بود. در گوش دادن به سینه علامت Rales bilant humide Oedeme در سراسر سینه شنیده می‌شد که نشانی از ناخوشی کلیمه‌ها بود. هیچگونه نفخ و خیزی در بدن نبود.

مزاج ییس و بهورم فولون دچار گردیده و بیمار اغلب حب‌های ملین می‌خورد تا تفتح شود. همین امر خود بیشتر باعث خرابی روده‌ها شده بود. از ادرار او آزمایش بعمل آمد. مقدار آلبومین ۲/۸۰ و اوره خون نیز ۶ سانتی‌گرم نشان داده می‌شد. واسمن منفی بود. (آزمایش از آزمایشگاه دکتر رحمتیان تحت شماره ۱۵۳۰۱)

درمان

۱- دستور داده شد زوفا ۲ ل، پرسیاوشان ۲ ل، ریشه شیرین بیان ۳ ل، پوست بید ۳ ل، سپستان ۵ دانه، ترنجبین ۱۶ ل را جوشانیده با ترنجبین بنوشد.

۲- شکر سرخ ۱۲ ل، بنفسه ۲ ل، گل خطمی ۲ ل، بابونه ۲ ل، تاجریزی ۴ ل و گل پنیرک ۱ ل تنقیه شود.

۳- تخم خربزه ۳ ل، تخم گومک ۲ ل، تخم گشنیز ۲ ل، تخم خیار ۲ ل، شیره کشیده و میل گردد.

یادآوری شد که تنقیه را بعضی روزها کرده و بعضی روزها ترک نمایند تا مزاج براه افتد. ضمناً "شیبی یک قاشق سوپخوری پارافین بخورد.

بیمار بدستور رفتار نمود و یک بار دیگر نیز مراجعه کرد. جزئی تغییری در سحد او دادم و نوشتم که دوباره آزمایش ادرار کند.

در تاریخ ۲۶/۲/۲۶ آزمایش ادرار در آزمایشگاه بانک صنعتی بشماره ۱۶۵ انجام یافت
مقدار آلبومین به ۰/۸۵ سانتی گرم رسیده بود.
چند بار دیگر نیز مراجعه کرد. بهمان نسبتی کمروده پاک می شد و به کار می افتاد از
میزان آلبومین نیز کاسته می گردید. کم کم بیمار خوب شد. سینه بحال عادی درآمد و رفع
درد آن و برونشیت گردید.

بیماری‌های کلیوی

در بیماری‌های کلیوی راه درمان نخست تخلیه روده‌ها و پاک نگاه داشتن آنها و سپس تجویز دارو متناسب با هر یک از انواع بیماری می‌باشد.

یکی از انواع بیماری‌های کلیوی پیدایش سنگ است که برچند قسم می‌باشد.

گذشتگان برای حل و دفع سنگ کلیه داروهای گوناگونی را بکار می‌بردند که امروزه مصرف این داروها در ایران متوقف گردیده و پزشکان آگاهی کافی در مورد آنها ندارند. اینجانب تا آنجا که ممکن بود تحقیقات، رسیدگی و آزمایش‌هایی در این باب نموده و حتی مواردی را که از اشخاص عادی و پیرزنان شنیدم شخصاً آزمودم، ضمناً "خود تصرفات و تبعاتی" کرده و ترکیب‌هایی ساختم که در حل و دفع سنگ کلیه بی‌نظیر می‌باشد و شایسته است در این خصوص مقالات و رسالات جداگانه‌ای نوشته شود.

بارها اتفاق افتاده که سنگ در هر دو کلیه وجود داشته و عمل جراحی روی بیمار نیز خطرناک تشخیص داده شده و یا آنکه در حالت مانده و چاره‌ای جز عمل جراحی و برداشتن کلیه نبوده است. در این قبیل موارد با تجویز معجون‌ها و داروهایی سنگ را حل و دفع نموده و بیمار را درمان کرده‌ام.

آقای یدالله گ. بهنگام تحصیل، دچار بیماری سنگ کلیه شد و از آن تاریخ همواره در رنج بوده و به درمان می‌پرداخته است. بعلت همین بیماری در زمان خدمت نظام وظیفه عضودفتری گردیده و در قسمت بهداری بکار نویسنده‌گی کاره شد. بارها آزمایش و عکس‌بوداری از او بعمل آمد و وجود سنگ به اثبات رسیده بود. ادرار هم چرکین و در آزمایش ذره‌بینی سبب از کلی بسیل بود.

پس از پایان دوره خدمت زیر پرچم ناچار در بیمارستان امریکائی تهران برای عمل جراحی بستری گردید.

مرحوم دکتر مکداول و آقای دکتر واسعی گفتند یکی از کلیمه‌ها چرک‌کرده و باید برداشته شود. پس از چند روز بستری شدن بیمار را به اتاق عمل برداشت و بروی تخت عمل خواباندند. در این وقت به جناب آقای م. گ. عمومی ایشان اطلاع دادند که یکی از کلیمه‌ها چرک کرده و باید برداشته شود. از کلیه دیگر هم خوشبین نیستیم چون علیل و ناتوان است و ۹۵٪ در عمل خطر مرگ است. شما باید نوشته و رضایت بدھید. اگر هم عمل نشود پس از سه ماه

میمیرد. مشارالیه در پاسخ گفتند چنانچه قرار باشد مرده او را از بیمارستان ببرم بهنراست در منزل بمیرد و لدا انجام نیذیرفت. اما بیمار بعلت درد ورتجی که داشت اصرار به انجام عمل می‌نمود واژ خطر مرگ نمی‌هراست.

بیمار با یأس از معالجات جدید زیر درمان و دستورات اینجانب قرار گرفت. دستور دادم روزی یکی دو مشت کنجد و چند دانه انجیر، مقداری آب ترب و آب شلغم بخورد. بعضی از تخمها گیاهی برای مرمت و رفع ورم کلیه چون تخم خربزه، تخم گرمک، تخم خبار، مغز بادام و نظایر آن و نیز تعدادی داروی دیگر همچون انگوشه، مقل ازرق، مرموکی و امثال آن داده شد. معجونی هم که در حل نمودن سنگ اگزالات آزموده و بنام حب سیاه معروف است تجویز نمودم. رفته رفته درد تخفیف یافته و بهبودی فاحشی در حال بیمار پدیدار گشت و با کمال اطمینان به دیار خود یعنی مازندران رفت. چندی طبق دستورات داده شده رفتار کرد. بهبود یافت و استفاده از داروها را متوقف ساخت. همه ساله به تهران می‌آمد و هیچ شکایتی نداشت. بعد از پنج سال برای تحقیق و آگاهی از چگونگی اثر دارو به اصرار اورا و ادار به آزمایش خون و ادرار نمودم.

مقدار اوره خون ۷۷ بود و در ادرار کلی باسیل وجود داشت. معلوم شد رویهم رفته بیش از شش ماه از دارو نخورده است. باز ایشان را وادار به اجرای دستور نمودم. سال دیگر یعنی ۱۳۲۶ دوباره خون و ادرار در همان آزمایشگاه (آزمایشگاه تهران) آزمایش شد. این بار مقدار اوره ۳۵ سانتی‌گرم گردیده و کلی باسیل نیز مشاهده نگردید. وضع طبیعی و عادی گشت.

در تاریخ ۲۵/۵/۲۸ آقای بیداله گ. به تهران بازگشت. شکایت از درد پهلو داشت. آزمایش ادرار و خون عادی بود. از کلیمه‌ها عکس گرفته شد و سنگ بزرگ داشت. پیشنهاد عمل کردم نیذیرفت و اظهار داشت در حقیقت دستورات شما را درست رفتار نکردم. حال همان تجویزها را بکار می‌برم و یقین دارم که رفع علت خواهد شد. این بار حب بلادن نوشتم که در صورت بروز درد چند دانه از آن بخورد تا در دراتسکین داده و سنگ دفع گردد. در تاریخ ۱۰/۱۲/۲۸ "نامبرده مجدد" به تهران آمد. با خوردن آب ترب، پوسته درونی سنگدان مرغ و انواع نخمهای گیاهی و دیگر داروها بکلی رفع درد و ناراحتی ایشان شده و دیگر در این زمینه هیچ شکایتی نداشته و در حال حاضر نیز حالتان خوب است.

آقای حسین ا. اهل تبریز شاگرد کفاس، در نتیجه ابتلا به سنگ کلیه که سالها بدان دچار بود و سالی چند بار نیز گرفتار قلنچ کلیوی می‌شد، دچار گیر کردن سنگی در حالب راست گردید و همین امر موجب اذیت و آزار او گشته بود.

برای درمان به تهران آمد و براهنهای مطلعین، به متخصصان فن رجوع نمود. بیش از یکسال تحت معالجه و دستور بود. در عرض این مدت سه بار عکس گرفت و رادیوگرافی نمود. چندین بار آزمایش خون و ادرار شد. همه‌گونه دارو برای حل نمودن سنگ و دفع آن خورد. ضمادهای گوناگون برای تسکین درد می‌نمود ولی مفید واقع نمی‌شد. سرانجام گفتند این عضو فاسد و زیان‌بخش برای بدن گردیده و باید کلیه راست را عمل کرده و برداریم و غیر از این چاره دیگری نیست. او نیز آماده جهت قطع کلیه گردید. در این هنگام براهنهای بیمارانی که نزد اینجانب معالجه شده بودند بمن رجوع نمود. نسخهای بسیار و نیز عکسی را بمن ارائه نمود که در آن سنگی باندازه لوبیا مشخص بود که در حالت راست گیر کرده بود و سبب تشنج و بیبوست قولون صاعد می‌شد و مزید بر علت بود.

در اثر بی‌خوابی و درد و نیز سرگردانی و صرف هزینه زیاد بیش از وسع خود جسم "روحا" در عذاب بود.

آزمایش ادرار نوع سنگ را از اکزالات دوشونشان می‌داد.

به نامبرده اطمینان دادم که این سنگ را با دارو حل خواهم کرد و هیچ نیاز به عمل جراحی نمی‌باشد.

داروهای مسكن و ضد تشنج و ملین از قبیل انفوزه، سکبینج، مرمکی و غیره و نیز شیره خنک‌های موافقی برای رفع ورم و همچنین "حب‌سیاه" برای حل کردن اکزالات دوشو دادم. خوشبختانه در ظرف یکماه سنگ حل شد و به مثانه افتاد. یک سنگ هم در مجرای گیر کرد که بعداً افتاد و مابقی بشكل ماسه دفع شدند. او شرح وضعیت خود را نوشت و بیش من موجود است. البته برای احتیاط مدتی دیگر نیز "حب‌سیاه" را خورد. بیبوست او هم برطرف و حالت بهبود یافت.

"عموماً" سنگ اکزالات خالص خیلی دیر حل می‌شود. گاهی دو سال بدرآزا می‌کشد و اغلب با ورم کلیه و چرک همراه است که بیشتر از کلی باسیل می‌باشد. عکس اگر سنگ اکزالات با اورات توأم باشد خیلی زود حل و دفع می‌گردد.

در سال ۱۳۲۰ آقای عبدالهی، بهمراه مهندس ف. که قبلاً "متلا بسنگ" کلیه بود و با داروهای اینجانب درمان شده بود بمطلب آمدند.

آقایی. شرح بیماری خود را دادند.

در معاینه فشار خون زیاد و آثار نفح در ریمهای مشهود بود که دلالت بر نانوانی کلیه داشت. کمی خیز در صورت دیده می‌شد و سیاهرگ‌های شقیقه و زیر پلک‌چشم‌ها برجسته‌تر از معمول می‌بینمودند. شکم نفع داشت. رودمهای سست و متتنج بودند و تخلیه کامل نبود. کبد از

حدود خود تجاوز کرده، ناحیه کیسه صفراء حساس و دردناک بود. طحال هم تابع کبد و بزرگتر از حدود خود می‌نمود. بدن پلاسیده و پرژمرده و آثار نوبه مزمن در ایشان مشهود بود. در آزمایش ادرار در آزمایشگاه رازی چرک نسبتاً "زیادی که از کلی باسیل" بود و نیز اندکی آلبومین و خون دیده می‌شد. هر دو کلیه بیمار بودند و اکزالات دوشونسبتاً "زیادی را نشان می‌دادند.

به درمان پرداختم. بیمار به مرور بهبودی یافت، اخیراً "برای اخذ دستور جهت نقاشه حصبه مراجعه نمود. در خواست شرحی از پیشینه بیماری اش را نمودم. ایشان شرح حال و بیماری خود را نوشت و ارائه کردند که بشرح زیر می‌باشد:

"در اوایل از حیث جسم و روح کاملاً "قوی بودم. در ماموریتهای دولتی، در نقاط بد آب و هوای بلوجستان و مازندران سالها مانده و دچار نوبه و ضعف مزاج شدم.

در سال ۱۳۱۲ دفعتاً "متلا به مرض کلیه (تولید سنگ در کلیه) شده مطابق عکس برداری و تشخیص آقایان اطباء این مرض محرز شد. مدتی نیز آقایان دکتر، دکتر و دکتر... مشغول معالجه شدند. از داروهای ایرانی زبان گنجشک، زوفا، کاکل ذرت و غیره مدتی معرف نموده و از داروهای فرنگی نیز پیپرایزین و ارودوتال و غیره خورده‌ام. تا سال ۱۳۱۹ را تحمل نمودم. کاهی حملات شدید مرض را متحمل می‌شدم و با حب بلادن و نظایران و یا مسکن‌های دیگر و آمپولهای مناسب مداوا می‌کرم. اما در سال ۱۳۱۹ بیماری تهدیدم نمود، با سفارش از سوی مقامات دولتی قرار شد در بیمارستان سینا زیر دست آقای دکتر لقمان الملک تحت عمل جراحی قرار گیرم. ولی پس از معاینات مجدد و عکس برداری در بیمارستان و حتی تعیین تخت خواب از انجام عمل جراحی خودداری نمودم.

نهال سال ۱۳۲۰ با معرفی آقای مهندس فهیمی با ذات عالی آشنا شدم و در نتیجه استعمال "حب‌سیاه" و دستورات دیگر با نتایج مشهود، از قبیل آب شدن سنگ‌ها بصورت ماسه و سنگ ریزه‌های کوچک حتی افتادن یک عدد سنگ در اوایل سال جاری بکلی امیدوار شدم. حوادث و امراض دیگر که هر یک بدون شک کشند بوده‌اند در سال جاری واژ ۲۱/۱۰/۲۲ کاملاً "مرا ضعیف و باقیمانده قوایم را از بین بردند که هر یک از این امراض را آن جناب شخصاً" معالجه نموده و از مرگ نجاتم داده‌ام و من مدام عمر رهین منت‌تان می‌باشم. بهمنظور تذکر و اتخاذ تصمیم قطعی برای صدور دستورات کافی مجبور مختصراً "بشر جزو امراض و معالجات انجام یافته توسط جناب‌الله را از لحاظ مبارک بگذرانم:

— در تاریخ ۲۹/۱/۲۳ مبتلا به "گریپ‌روده (۱)" شده و تحت معالجه جناب‌الله واقع

۱ - اصطلاح از زبان بیمار نقل شده است.

شدم که با نفس عیسوی نجاتم دادید. بفاصله کمی در شهریور ۱۳۲۳ مبتلا به مرض گریپ معدده (۱) شده و کاملاً "از زندگی مایوس" بودم. بدنم بطور کامل آماں کرده و قادر به حرکت نبودم. باز تحت معالجه حضرت‌عالی شفا یافتم.

در تاریخ ۲۰/۹/۲۳ مبتلا به مرض اخیر حصبه شدم که فعلاً "هم جهت تقویت دستور می‌گیرم، البته وضعیت قبلی را فراموش نکردم" که از همه امراض سخت‌تر و از حیات خود مایوس بودم. بحمدالله نیز معالجات آن دکتر محترم نافع افتاده است. اینک بر حسب دستور یک ورقه‌ای تجزیه‌دار را ارسال و منتظر دستور جامع هستم و احوالات فعلی نیز بشرح زیر معرفه می‌شود: اولاً "کاهی در موقع نفس کشیدن باز در سینه خود احساس سنگینی نموده و جزئی دردی محسوس است".

ثانیاً در پاهای خود هکذا صورت و شکم کاهی ورم تولید شده ولی دوام ندارد. یعنی در شب‌انمروز بعضی ساعات ورم هست و بعد رفع می‌شود.

ثالثاً "داروجات اخیر را که نسخه آن تقدیم می‌شود دو روز است مصرف نموده و امروز درد شکم خیلی کم شده است (شیره خنک مشکل از: تخم‌خیار چنبر، تخم خربزه، تخم گشنیز، تخم زردک و تخم پنبه) (بنفسه و شکر سرخ و غیره...) (جوشانده از زوفا ۲ ل، پر سیاوشان ۱ ل، اصل السوس ۲ ل و ترنج‌بین ۲ ل)".

رابعاً "ادرار خیلی زیاد و در شب‌انمروز تقریباً بمقدار ۵ الی ۶ لیتر خارج می‌شود. خامساً" ضعف کم شده و زانوها تقریباً "قوت گرفته است. سادساً" در موقع خواب گوش راست بعده افتاده و گرفته بمنظور می‌آید. در خاتمه احترامات خود را عرضه میدارد و از طسول گزارش مغذرت خواسته امید عفو دارد. عبدالله‌ی. دفتر اداره تصفیه مس "یادآوری می‌شود که بالاخره دفع سنگ ورفع بیماری کلیه مشارالیه گردید".

بسیاری از مبتلایان به سنگ کلیه را درمان نموده‌اند که برخی از آنان بواسطه کثرت استعمال دارو و انجام آزمایش‌ها و برنامه، دیگر حاضر به آزمایش دیگری نمی‌شدند و برخی نیز بخاطر عدم امکان، پس از دفع سنگ حاضر به تجزیه ادرار و تعیین نوع سنگ نبودند. با وجود این از آن تعداد بیمار که آماده آزمایش پایانی شده و آن عدد کموقت بررسی را در موردشان پیدا کردم یادداشت‌هایی تهیه نموده‌ام.

همسر یکی از وزرای معروف مدت ۱۹ سال دچار ناراحتی کلیه بود. کاهگاهی در نتیجه کسالت و ناخوشی نفخ و خیز در بدن او پدیدار می‌کشت که با حال نوبه مزمن همراه بود. از

۱- اصطلاح از زبان بیمار نقل شده است.

تصرف جزئی هوابه دهان دره، خمیازه و درد کتف و معده و روده و تخدمان و سستی بدن گرفتار می شد. شکم نفخ می کرد و دردهایکی پس از دیگری آغاز می گردید و این حالت همیشه با بیوست همراه بود.

این خانم به سنگ کلیه هم دچار بود.

در این مدت همواره مشغول مداوا بوده ولی هرگونه معالجهاي که کرده است نتیجه های ندیده، نامبرده شرح بیماری خود را مفصلآ "براهم" نوشته که خلاصه آن بشرح بالا بود.

مداواي ايشان را در دفتر خود يادداشت کرده ام که عين آنرا می نویسم: مدت دو ماه است خانم... نزد اين جانب معالجه می کنند. دواي ايشان "حب سياه" و آب ترب است.

چون دچار گریپ شدند جوشاندهای مرکب از بیوست بید، ریشه کاسنی، برگ اکالیپتوس چند روزی میل کردند. برای تسکین درد مفاصل روزی یک منقال بوزیدان را جوشانده و میل نمودند.

در نتیجه استفاده از حب سياه و آب ترب، سنگ از گرده کنده شده و در حالب گیر گرده و موجب درد شدید و استفراغ گردید. با کمک حب بلادن و تنقیه آب گرم و کمپرس گرم سنگ دفع شد. در تاریخ ۲۴/۶/۲۲ سنگ را در آزمایشگاه استیتو پاستور آزمایش کردند کربنات دوشو تشخیص داده شد.

پس از دفع سنگ حالات عمومی مذکور و وضع روحی بیمار بکلی خوب شد. اغلب اوقات خانم نامبرده حب سیاه را تهیه و میل می کنند و سالی یکی نه بار نیز باینجانب مراجعه می نمایند دیگر شکایتی ندارند. حالات یاد شده دیگر بروز نکرده و بیمار بکلی خوب شده است.

در تاریخ ۲۸/۲/۸ آقای اردشیر ش. ۴۶ ساله که شغلش تجارت و ساکن خیابان شاهزاده می باشد بمطب آمدمو شکایت از ادرار خونی داشت. پدرش هیچ بیماری نداشت. مادر از بیماری فشار خون درگذشته است. برادران و خواهرانش سالمند. از بیماری های دوران کودکی خود آگاهی ندارد. یک بار از خوزدن ماهی مسموم شده است.

در چهار ماه و نیم پیش به سرماخوردگی سختی دچار شده و صدایش گرفته است. نزد آقای دکتر × معالجه نمود ولی نتیجه های حاصل نگردید. بعد از دو ماه صدا بخودی خود باز و در عوض مبتلا به بول الدم (ادرار خونی) گردیده است. در آزمایش سیستوسکوپی هیچ گونه خم و علته دیده نشده است. با میل لاستیکی بول کلیه چپ را گرفته خون داشت ولی در این کلیه دردی وجود نداشته و ندارد. در ابتدای سرماخوردگی صبح ها که از جای برمی خاسته و برای شستن دست و روی میرفته اندکی درد در گمر و ناحیه قطن حسن می گردد است. در مشاوره پزشکی متذکر شدند آزمایش از گلو و دندان ها نماید. در نتیجه دو دندان او را که در زیر

چرک داشت کشیدند. باز فایده نکرد. لوزها نیز چرک داشتند دستور عمل آنها هم داده شد.

در آزمایش ادرار که قبل از تاریخ ۲۸/۱/۲۳ داده بودند آلبومین ۲/۵ و خون وجود داشت. پزشکان معالج او عموماً "از متخصصان فن بودند. معالجات زیادی انجام یافت. تزریقات بسیار از قبیل کلسیم، ویتامین Coaguline هم چهار عدد تزریق شد. پس از گذشت چند ماه نتایجه‌های حاصل نگردید.

درمان — نخست تخلیه روده که از اهم واجبات بود تذکر داده شد. تنقیهای از شکرسرخ، گل خطمی، گل پنیرک و تاجریزی تجویز گردید.

— حب ارمی مرکب بعلاوه تخم خیار، تخم خرفه، تخم خربزه، تخم کدوی شیرین، خشخاش برای مرمت و اصلاح گلیه و رفع آلبومینوری و جلوگیری از خون‌ریزی و نیز حب پاذهر احمدیه برای بند آوردن خون دادم.

در تاریخ ۲۸/۲/۱۰ در اثر استعمال داروهای یاد شده بهبودی بسیار حاصل گردید و خون تقریباً بند آمد. اما بخاطر تقلای زیاد و حرکات سختی که کرد مجدداً "خون باز شد. دارو تکرار گردید. سپردم استراحت تام نماید.

در ۲۸/۲/۱۲ خون بند آمد. دستور دادم یک استکان آب خرفه خام بخورد. ضمناً مقداری نیز از خود گیاه خرفه را خوش کرده میل کند.

در تاریخ ۲۸/۲/۱۳ به عیادتش رفتم. خون بکلی بند آمده بود. سپردم یک هفته حرکت نکند. دارو را تکرار کردم.

در ۲۸/۲/۲۴ درنتیجه خوردن چلوکباب و صرف وقت در باریزی بریج که مدت زیادی بطول انجامیده و مانع خواب بموقع و آسایش بیمار شده و اعصاب را تحریک نموده رنگ ادرار کمی مایل به قرمز شد. فوراً "حب ارمی مرکب و حب پاذهر احمدیه را تجویز کردم عارضه برطرف شد. سپردم چندی خود را خسته نکند و از حرکت زیاد و خوردن گوشت تا چندی خودداری کند. با رعایت دستور حالت خوب شد. یادآور شوم که این بول الدم قریب سه ماه بطول انجامید و هیچیک از داروها و دستوراتی که متخصصان و پزشکان دادند مفید واقع نگردید جز همین دستوری که به او دادم.

در تاریخ ۲۸/۸/۲۵ آقای اردشیر ه. برای راهنمائی بانوی بیماری به مطب اینجانب آمد. هیچ عیب و ناراحتی نداشت. همه حالات او خوب بود. گاهگاهی شیره خنکها را می‌خورد. بعدها نیز بیماران دیگری را با خود به مطب آورد. همیشه از سلامتی خود شاکر بود. تقریباً "شش ماه بعد روزی به مطب آمد و اظهار داشت از شب گذشته احساس دردی در پهلوی راست می‌نمایم و ادرار هم کمی خون آلود است.

در آزمایش ادرار مقدار زیادی آکنالات دوش و اندکی نسج کلیوی دیده می شد که دلالت بر وجود سنگ کلیه می نمود .

درمان - حب سیاه و آب ترب و شلغم و نیز حب ارمنی مرکب و پوسته درونی سنگدان مرغ تجویز شد .

بعدها باز آفای اردشیر ه. با بیماران دیگری به نزدم آمد هیچ شکایتی نداشت . حب ها را طبق دستور می خورد . گاهی احساس سوزش در مجرای ادرار می نماید که حاکی از دفع سنگ کلیه به شکل ماسه می باشد .



فشار خون

در تابستان سال ۱۳۴۷ در بیمارستان دکتر رضانور به عبادت آقای کاظم م. نوجوانی ۱۵ یا ۱۶ ساله ساکن اهواز رفتم. مدتی بود که به دوار، سرگیجه، دردسرخچم مبتلا گشته و بهنگام راه رفتن تعادل بدن را از دست داده بود. گاه بزمین می‌افتداد. چشمها یش بنای تاری و نابینایی را گذاشتند. بهمین جهت بدون یاری دیگران راه رفتن برایش دشوار شده بود.

در اهواز نزد پزشکان ایرانی و انگلیسی معالجات زیادی کرده اما ابدا "نتیجه‌ای بدست نیاورده بود. لذا او را به تهران آورد و در بیمارستان مذکور بستری نمودند و زیر نظر و مشاوره عده‌ای از پزشکان برجسته تهران قرار دادند.

آقای دکتر مسعود ضرایی چشم پزشک مشهور معاینه دقیق از چشمان او نموده و شرح نسبتاً "مفصلی از جزئیات مشاهدات خود را نوشتند. خلاصه آنکه شریان ته چشم برانر فشار زیاد پاره شده و تمام قسمت‌های مربوطرا بخون آغشته نموده و همین امر موجب اشکال در بینایی او گردیده است.

در بیمارستان همه روزه فشار خون او را می‌سنجدند. اغلب ایام از رگهای او خون می‌گرفتندتا از فشار کاسته شود. زیرا بیشتر روزها حدود آن تا ۲۳ درجه می‌رسید و حالاتی بروز می‌کرد که نیاز به کاستن خون را ضروری می‌نمود.

داروهای گوناگون جهت دفع فشار خون و خرابی کلیه‌ها و زیادی اوره که موجب عوارض مذکور بودند می‌دادند. هم‌گونه آپول‌های لازم را تزریق می‌نمودند. ولی بهیچ وجه سودی نمی‌بخشد پس از دو ماه، سرانجام با مید بهبودی با داروهای ایرانی مرا بعیادت بیمار بودند.

در معاینه و تحقیق، خرابی دستگاه گوارش را سبب اصلی و محرك بیماری فهمیدم. از این رو دستور دادم آزمایش از مدفوع او بعمل آید.

در آزمایش ذره‌بینی مدفوع تخم‌های Bothriocephale همچنین مواد غذایی هضم نشده‌ای از قبیل الیاف گوشت و نشاسته وجود داشت که دلالت بر ورم قولون می‌کرد. بیوست تشنجی هم داشت و مدفوع بقدر کافی دفع نمی‌شد. زیرا تشنج مانع آن بود. در بول هم سیلندر و هیالن و آلبومین وجود داشت.

علل روانی هم اضافه شده بود. تزریقات زیاد موجب تحریک اعصاب و مزید برعلت

گردیده و نیز داروهای گوناگون سبب خستگی کلیه را فراهم کرده بودند. از این رو همیشه مقدار اوره در خون زیاد بود. از یک سو پرهیز غذایی و از سویی دیگر انتظار تزریق آمپول‌ها و تعیین فشار خون و گفتگو از بیماری و کم گردن خون و آمد و رفت پزشکان و اهمیت دادن به بیماری توجه او را بخود جلب نموده و رویهم مانع آرامش شده مزاج را رو به قهقهه می‌بردند. بدیهی است لازم دانستم بیمار را از یاد این بیماری و اهمیت آن منصرف سازم.

درمان - نخست به تقویت روحی پرداختم در حضور بیمار به بستگان و اطرافیان او گفتم هیچ بیماری قابل اهمیت و توجیهی نیست فقط وجود کرم است که موجب اغتشاشات شده. لذا پرهیزی لازم ندارد و همه چیز می‌تواند بخورد. منتهی چون مدتی در پرهیز بوده، حال باید کم کم پرهیز را بشکند نه یکدفعه. همین حرف موجب تقویت روحیه او گردید.

جهت تسکین اعصاب، تشنج و رفع ضربان قلبی که داشت سنبل‌الطیب، گل گاویزان، بادرنجویه و لیمو عمانی دادم.

تنقیه از شکر سرخ، گل خطمی، گل پنیرگ، و تاجریزی داده شد.

آب هویج، تخم کتان و انجیر برای نرمی روده و تخم خیار، تخم گومک، تخم گدوی شیرین و تخم خربزه برای کلیمه‌ها و اعصاب دادم.

به بیمار گفتم تا چند روزی که داروهای من اثر کند اگر لازم باشد خون کم کند باکی نیست. پس از یک هفته دیگر احتیاجی بدان نخواهد داشت.

دستور دادم دیگر از داروهای قبلی به او ندهند و تزریق ننمایند.

اغلب روزها از حال او خبر می‌دادند. دستوراتی از قبیل جوشاندهای مسکن و ضد سودا چون افتیمون شامی، بسفایج، گل گاویزان، ریشه توت سفید که مخرج کرم و مفرح و دافع سودا می‌باشد و پوست بید، ریشه کاسنی بعلاحظه نوبه و دفع نوبه و تعادل داروهای گرم و همچنین خاکشیر، تخم کتان و سایر ملینات گیاهی بر حسب اقتضا و زمان می‌دادم.

در اوائل معالجه چند بار نیاز به اخراج خون شد. ولی داروها بمرور مرمت کلیه و دفع سوم را می‌گردند. حالاتی که در نتیجه تهاجم خون به سر و خفگی چهره اغلب روزها بروز می‌گردند و محتاج به کم گردن خون می‌شوند رفته رفته کمتر و پس از دو هفته دیگر پدیدار نگردیدند. بعد از یکماه دوباره او را نزد آقای دکتر ضرابی بوده معاينه‌ای از ته چشم گردند. این بار ببهبودی و فرق زیادی را نسبت به بار گذشته اعلام داشتند.

در مدت درمان سه بار آقای دکترا ابوالقاسم بهرامی رئیس آزمایشگاه بیمارستان رضانور را بمشورت و کمک طلبیدم تا از نظرات ایشان در زمینه آزمایشها و موارد دیگر اطلاعات بیشتری کسب نمایم. ولی در دستورات و معالجات تغییری داده نشد. منتهی هرگاه لازم می‌شد شیره خنکها را بر حسب اقتضا از حیث گرمی و سردی تغییر می‌دادم. همچنین

جوشانده‌ها را عوض مینمودم تا طبیعت بدان خونگیرد. درباره ملینات نیز بهمین گونه رفتار می‌شد. بیمار پس از دو ماه بهبودی بسیار پیدا کرد. دیگر نیاز به استراحت در بیمارستان نداشت و مرخص شد.

در این وقت بازآقای دکتر ضرابی آزمایش دقیق از ته چشم او نموده و این بار "قریب به خوبی" را اعلام نمودند.

در خارج بیمارستان با آنگه بنای گردش و هرزه خوراکی و بازی را گذاردۀ بود و بگریب و تب هم دچار گشته بود، معهذا چشم‌همچنان رو به بهبودی می‌رفت. ابداً اثری از سرگیجه و عدم تعادل بدن نبود. حالش خوب شد. دستوراتی گرفست و به اهواز رفت. سپردم در آن شهر با نظر آقای دکتر مالک چند داروی ضد کرم بخورد. بیمار بهبودی کامل یافت. بعدها بیماران دیگری به معرفی پدر آقای کاظم م. از اهواز بنزدم آمدند و همکی خبر از سلامتی بیمار پیشین می‌دادند.

پس از یکسال پدر کاظم به تهران آمد. اظهار داشت بیماری او رفع شده امسال در مدرسه‌بخوبی از عهده امتحانات برآمده است.

توضیح: فشار خون چند علت دارد، اختلال هاضمه، بیوست «سوء‌مزاج ارشی»، علل کلیوی، بیماریهای عفونی، سیفلیس، نوبه و غیره که باید تشخیص داده و رفع هر علت را نمود. گام‌از اختلال غدد درونی چون تیروئید، غده روی کلیوی و کار زیاد آن عارضه‌ی شود. در این جا عمل جراحی و قطع یکی از آنها لازم می‌افتد. ممکن است علل واورام غده غصب

"سمپاتیک" موجب باشد. که در اینصورت گاه نیاز به قطع رشته این عصب حاصل می‌گردد، در همه اقسام فشارخون، توجه و حالات نفسانی دخیل‌اند.

یکی از رجال معروف که مبتلا به سوء‌مزاج ارشی (نقرس) بود و طبیعی سوداوی داشت در اثر تداوم کارهای فکری دچار ضعفی در دستگاه گوارش شده و تنبلی در روده‌های ایشان ایجاد گردیده بود، تخلیه‌بصورت کامل انجام نمی‌گرفت. در نتیجه دچار فشار خون نیز شد. به درمان حال خود پرداخت. رفته رفته بجای بهبودی حال ایشان بدتر شده به سرگیجه هم مبتلا گشته و راه رفتن برایش دشوار گردید.

بیمار زیر نظر عدماًی از متخصصان فن قرار گرفت. ماههای متعددی خانه‌نشین شده از منزل بیرون نمی‌آمد، زیرا قادر به راه رفتن نبود. بهمین جهت نیز روحیه‌اش خراب گشته بود. ضمناً "کمیسیون‌های مشاوره پزشکی و تزریق آمپول‌های متعدد بیشتر موجب تحریک او

گردیده بود.

چون از معالجه بیمار در ایران کاملاً "مایوس شده بودند در صدد اعزام او به اروپا برآمدند. در همین ایام مرا به عیادت ایشان بردند.

در معاينه از نامبرده میزان فشار خون ۲۱، ثبض سریع، سخت و سوداوی بود.

دستگاه گوارش تنبل و رودها علامت (Atonie) سستی و تشننج داشتند. تخلیه کامل صورت نمی‌گرفت. جگر گرم و به عکس معده و استخوان (کنایه از روماتیسم و رطوبت بدن است) سرد بود.

درمان - دستور داده شد تخم گشنیز ۲ ل، شکر نیقال ۴ ل، را کوبیده و جوشانیده میل کنند تا تسکین در تشننج اعصاب نموده، سوم را از راه ادرار دفع و از گرمی جگر بکاهد.

۲- هلیله سیاه را شبی یک مثقال بخورند تا لینست مزاج دهد و سوم بدن بویژه مواد سوداوی را از راه روده بیرون کند.

۳- سنبل الطیب ۱ ل، گل گاوزبان ۱ ل، لیمو عمانی ۲ دانه، بادرنجوبه ۱ ل را مورد استفاده قرار دهند تا تسکین درهیجانات عصبی ایجاد نموده تقویت قلب و دفع سودا نماید و بدن و معده را گرم کند. سپردم این دستور را چند روزی تکرار کنند.

با پیروی از این دستور آثار بهبودی بسرعت در حال ایشان پدیدار شد. فشار خون رو به کاهش گذارد. مزاج لیننتی یافت و تخلیه عادی گشت. حالات عصبی کمتر گردید. سرگیجه و عدم تعادل بدن در هنگام راه رفتن از بین رفت بسحوبیکه در پایان هفته دوم تنها و بدون یاری دیگران به مطب آمدند.

در معاينه آثار بهبودی زیاد پدیدار شده بود. فشار خون به ۱۸ رسید. این بار دو مثقال افتیمون شامی به داروهای پیشین افزوده شد.

هفته دیگر فشار خون به ۱۷ رسید. تغییراتی در داروها داده شد که نوع آنرا بخار ندارم. هفته بعد فشار خون به ۱۶ رسید. معجونی مرکب از پوست هلیله زرد، بلیله، آمله، افتیمون شامی، بسفایج، اسطوخودوس تجویز شد که با بویز آمیخته و روزی چند مثقال از آن را میل کنند.

چند بار دیگر مراجعه نمودند. دستوراتی مقتضی می‌گرفتند. بکلی رفع عارضه گردید. سپردم مدتی از کارهای فکری و دماغی خودداری کنند تا رفع خستگی گردد.

در تاریخ ۲۸/۲/۱ بانو بتول غ ۴۰ ساله که جنب کارخانه کبریتسازی ساکن بود به مطب رجوع نمود. حالی مشوش، مضطرب و ترسناک و رنگی خفه و تار داشت. تنگی سینه و تپش قلب بسحوبی بود که نفس کشیدن برای او دشوار و راه رفتن مشکل مینمود. بدرستی

توان تکلم نداشت زیرا خون به سرو سینه او تهاجم کرده و نفس نمی‌آمد بناچار خواهش شرح بیماری او را داد:

— پدر به دل درد مبتلا بود.

— مادر تنگی نفس داشت. دوبار به سکته دچار شده بود که بهبودی یافته ولی بار سوم از سکته در گذشته است.

— برادر بواسیر دارد.

— بیمار در کودکی بسرخ و آبله دچار شده است و تاکنون آبستن نگردیده است. عادت ماهانه کم و هفت سال است که بند آمده است. در هفت سال قبل هول کرده و قلب به تپش افتاده بود از آن هنگام دچار فشار خون شده و تا کنون معالجات زیاد کرده است. گاه تهاجم خون بصورت حملهوار متوجه سر و سینه می‌شود که رنگ او خفه و سیاه شده و حالت خفگی و تنگی نفس و فشار قلب و سینه و سر و نیز حالت وحشت به او می‌دهد. که در این موقع نیاز به اخراج خون می‌شود تا تسکین یابد.

مزاج بسیار است و از سابق کم کار می‌کرده. طبیعت بیمار گرم است. ادرار مدقق است قرمز رنگ می‌باشد. این خانم دموی مزاج و نسبتاً "تنومند و میان قد" است.

دراینیجا نخست داروئی لازم بود که خون را از سر و سینه متوجه پاها نماید و رودمه را بکار و آدارد تا از این راه آسایشی برای او فراهم آید (گرچه فشار خون در حدود ۲۵ درجه بود و اخراج خون در این موقع ضروری بنظر می‌رسید چنانچه بارها در چنین موقع خون می‌گرفته است. ولی نتارنده در اسحاق دموی مزاج حتی المقدور از اخراج خون خودداری می‌کنم و به تصفیه آن می‌پردازم. چون هرقدر خون کم کنند اعضای خون‌ساز بیشتر بکار افتاده و زیادتر خون می‌سازند. همیشه با بکار بردن روش خود بنتایخ خوب رسیده‌ام. مگر به حکم اجبار باشد که خون کم کنم. لذا صبر زرد را که دارای این خواص است برگزیدم و کیسولی مرکب از ۲۰ سانتی‌گرم صبر زرد و ۴۰ سانتی‌گرم بی‌کربنات دوسود دادم که روزی دودانه میل کند. بعلاوه شیره خنکی مرکب از تخم گشته ۲۲، تخم خرفه ۲۲، تخم خیار ۳۳، نخم کدوی شرین ۲۲، داده شد که همه روزه این مقدار را شیره کشیده میل کند. ضمناً "دستور دادم امساك در خوراک نماید".

در تاریخ ۲۸/۲/۶ باز رجوع نمود. اظهار داشتند که مزاج لینت یافته و آبکی کار می‌گند و بهبودی نیز در تمام حالات بیمار پیدا شده است. دارو تکرار شد.

تجزیه از خون و ادرار داده بودم. در ادرار اندکی آلبومین یافت شد. مقدار نمک ادرار ۳/۱۰ بود. نمک بدن درست خارج نمی‌گردید.

در تاریخ ۲۸/۲/۸ اظهار داشتند داروها روی بیمار اثر بسیار خوبی کرده، بروز حملات

و سنگینی سر و تنگی سینه گهساپقا "وحشت آور و خطرناک بود این بار بسیار کم گردیده است . دارو تکرار شد .

در تاریخ ۲۸/۲/۹ در نتیجه پیوست بازنگینی سر و فشار قلب و تنگی سینه عارض شد . دو کپسول از صبیز رد خورد . پس از ۴۶ ساعت مزاج یکبار عمل کرد و بعد بهتر شد . این بار حمله خیلی سبکتر گردید . سابقاً "در بروز حمله نفس بند می آمد و تکان زیاد به بدن می داد و دست و پا سنگین می شد و محتاج به کم کردن خون می گشت . عکس این دفعه حمله همانگونه که گفتم بسیار سبکتر بود بنحوی که احتیاج به اخراج خون نشد و فشار هم پائین آمد جوشاندها (ریشه کاسنی ۳ ل، پوست بید ۳ ل، عناب ۵ دانه و اصل السوس ۲ ل) و شیره خنکها تکرار شد . چند بست بینی خشک و سرسنگین است ، روغن احمدیه (روغن سیاه) به بینی او ریختم . رطوبت پدیدار شد و سرسبک گردید .

این بار بیمار توانایی تکلم یافت و شخصاً "اظهار داشت که : "در گذشته در بدنم لکمهای قرمز رنگ پیدا شده و چنان حس می گردم که بدنم می خواهد بترکد . در خواب تکان های زیادی می خوردم ، آواره ها می خواست کلید شود ، نفس تنگ بود و نصی توانستم درست راه بروم . رنگ سیاه و کبود می شد . چون کمی غذا می خوردم شکم نفخ می گرد و ناراحتی زیاد پیدا می شد . برای رفع فشار برگ زیتون و قرقات دم کرده و می خوردم . هیچ فایده نمی گرد . وقتی که فشار به ۲۲ رسید بدستور رژیم گرفتم . فشار خون کم شد تا به ۲۰ رسید . باز همیشه ناراحت بودم . " در تاریخ ۲۸/۲/۱۷ فشار خون به ۱۵/۵ رسید . بهبودی زیاد در تمام حالات او پدیدار گردید . دارو تکراز شد . روغن احمدیه (روغن سیاه) به بینی او ریختم . بینی ترشح کرد و سر سبکتر گردید .

در ۲۸/۲/۲۵ بیمار سرماخورد . با خوردن صبر زرد مزاج پنج بار عمل کرد . ضعف اعصاب و سستی و سردی دست و پا عارض شد . برای رفع سرماخوردگی و سستی این بار شیره خنک گرم (تخم خربزه ، تخم گرمک ، تخم شبت و تخم کدوی شیرین) و نیز جوشانده گرم (مرزنجوش ، برگ اکالیپتوس ، بسفایج ، رازیانه ، پوست بید و عناب) دادم و روغن بینی یاد شده را به بینی ریختم .

در ۲۸/۲/۲۴ در اثر استفاده از روغن بینی چند قطره خون از بینی آمد و سرسبک شد و قلب هم آرام گردید . عکس با خوردن مرزنجوش ، رازیانه و برگ اکالیپتوس و شیره خنک گرم در بدن بویژه گردن وزیر بغل و شانمهای جوش های قرمز ارزشی شکل پدیدار شد که با خارش همراه بود .

فشار خون بیمار در حدود ۱۵ و نبض نرم و لطیف گردید .
این بار در عوض شیره خنک خنک (تخم خیار ، تخم خرفه ، تخم گشنیز ، تخم کدوی

شیرین) دادم، پوست بید ۳ ل، ریشه کاسنی ۳ ل، عناب سیستان ۲۵ دانه تجویز گردید و روغن بینی ریخنه شد.

در ۲۸/۲۸ از خوردن داروهای خنک‌بهبودی زیاد پیدا شد. حالات گرفتگی و حمله خیلی مختصر بروز کرد که قابل اهمیت نبود.

در آزمایش مقدار نمک ادرار ۱۲/۵، کلسترین خون ۳/۱۰ و اوره خون ۳۵ اعلام شد. بر جوشاندهای فوق سه مثقال پوست هلیله زرد افزوده شد. شیره‌خنک از تخم کاسنی ۱ ل، تخم خیار ۴ ل، تخم گشنیز ۲ ل، تخم خرفه ۲ ل، داده شد.

۲۸/۳/۱۶ - قرب ده روز داروها را ترک کرد درنتیجه کمی حالات سابق بروز نمود که چندان مهم نبود. دستور دادم حب صبرزرد را دوباره بخورد. داروها تکرار شد.

۲۸/۳/۸ در آزمایش مورخ ۲۸/۳/۴ مقدار نمک ادرار ۱۱/۱۰، کلسترین خون ۱/۲۵ اعلام شد. روز گذشته کمی خون گرفت و دارو تکرار شد. (در اثر جوشاندها و شیره‌خنک خون صاف و مقدار کلسترین هم کم شد).

۲۸/۳/۱۱ - روز گذشته فلوس خورد. استفراغ نمود. فشار خون ۱۵/۵ بود. سنبل الطیب، گل کاوزبان، لیمو عمانی داده شد. ضمناً "جوشاندهای سابق تکرار گردید.

۲۸/۳/۱۴ با خوردن صبر زرد بهبودی زیاد پیدا شد. تخم گشنیز و تخم خرفه دادم و نیز مسهلی مرکب از : بنفسه ۲ ل، تخم کاسنی ۲ ل، گلسرخ ۲ ل، سمامکی ۲ ل، هلیله سیاه ۳ ل، پوست هلیله زرد ۳ ل، بلیله ۳ ل، تربدمجوف ۵/۵ ل، ترنجبین ۱۰ ل، آلوبخارا ۱۲ ل و تمرهندی ۱۰ ل تجویز شد که جوشانیده و بخورد.

۲۸/۴/۱۸ - فشار خون ۱۴/۵ است. بیمار اظهار می‌دارد که روز گذشته حالت سرما سرما به او دست داده و نزدیک دو ساعت طول کشیده است. سنبل الطیب، گل کاوزبان و لیمو سی خورده عارضه رفع گردیده است. بیوست نیز باقی است روز قبل دو کپسول صبر زرد خورده مزاج بیکار اجابت نموده. این دلیلی بر تنبلی سخت روده است. دستور داده شد از پوست بید ۳ ل، ریشه کاسنی، ۳ ل پوست هلیله زرد ۴ ل و عناب ۲۰ دانه جوشانده و بخورد. ضمناً از تخم خیار ۳ ل، تخم خرفه ۳ ل، تخم گشنیز ۲ ل، تخم خربزه ۳ ل، شیره‌گشیده میل کند. از این نسخه بهبودی زیاد دید.

۲۸/۴/۱ - بیمار اظهار می‌دارد که حمله ظاهر شد اما خیلی مختصر و غیر محسوس بود بعلت زکام آب از بینی جاری و سر سبک شد.

همه روزه یک کپسول صبر زرد می‌خورد. لیننت مزاج بهتر شده. روزی یک قاشق مربا خوری نمک کروش نمک کاهی می‌خورد. ضمناً بطور مرتب دو مثقال تخم گشنیز را کوبیده شبها در چهار پنج سیر آب غوره خیسانده و هر بامداد میل می‌کند. لکمهای قرمزی که با خوردن

بسفایج و تخم شبت پیدا شده بود در نتیجه استفاده از خنکی برطرف گردید. دیگر حالت نوبه که با دهان دره و سردرد و حال سرما عارض می‌شد برطرف گردیده و دیگر باز نیامد. داروها بغیر از بسفاچ تکرار شدند. در ۲۸/۵/۸ بمطابق آمد بهبودی بسیار از حال و چهره او نمایان بود. رنگش روشن شده بود. مانند آنکه پرده کدر و تاری که تمام بدن او را پوشانیده بود دیگر وجود نداشت. بعلاوه از وزن او هم کاسته گردیده بود. بنظر چند سال جوان تر می‌آمد. مانند اینکه عوض شده باشد چون شناختنش دقیقی لازم داشت.

فشار خون او ۱۵ بود و جسم "چست و چالاک".

خيال مسافرت به مشهد را داشت. دستوراتی خواست. گفتم همان جوشانده و شیرخنک را تکرار کند و صبر زرد را بخورد. از خوردن تخم گشنیز و آب غوره بی‌میل بود گفتم دیگر نخورد. می‌گوید مزاج روزی دوبار عمل می‌کند. از جوشانده خیلی راضی است. اگر چند روز آنرا تخورد دهان دره و کسالت شبه‌نوبه بروز می‌کند ولی این جوشانده آنرا رفع می‌نماید. در ۲۸/۶/۸ پس از مراجعت از مشهد به مطب آمد. اظهار داشت با آنکمدر "قدم‌گاه" کباب‌نسبتاً "زیادی خوردم و در مشهد هم گوشت می‌خوردم و از طرفی آب جوش بپایم ریخته و سخت آنرا سوزانیده و زخم نموده و از آن در رنج و عذاب هستم با این همه حمله سینه بسیار مختصر بروز کرده که قابل توجه نبوده است.

عجب آنکه در مشهد یک بار قاعده باز شده کمی خون آمده و سپس قطع گردیده است. در معاینه چیز غیر عادی مشاهده نشد. فقط رنگ پوست او با خوردن خوراک‌های نامناسب نسبت به زمان رفتن به مشهد خفه بود. برای رفع آن فلوس دادم.

فشار خون با عوارض قلبی

در تابستان سال ۱۳۲۷ خانم ش.ی. پنجاه ساله بمن رجوع نمود. مدت دو سه‌ماه دچار فشار خون بوده که میزان آن تا حدود ۱۸/۵ می‌رسید. تپش قلب و وقفه قلبی داشت، معالجات زیاد کرده و تزریقات بسیار دررک و غیره نموده بود. غالباً "داروهای قلبی استعمال مینمود و در صورت لزوم خون کم می‌کرد.

هر وقت طافباز می‌خوابید تنگی سینه عارضش می‌شد. غالباً "دردی در پشت سر و پشت گردن تا ستون فقرات احساس می‌نمود. از چند پله که بالا می‌رفت نفس به تنگی می‌افتداد و قلیش می‌زد و خستگی عارض می‌گشت. هرگاه شکم پر می‌شد باز به تپش قلب و تنگی نفس گرفتار می‌شد.

در چنین شرایط و حالی به من رجوع نمود. علت را از عارضه مخفی کلیوی که مانع دفع صحیح سوم می‌گردد دانستم، زیرا در دودمان سوء مزاج ارشی اینکونه عمل فراوان است ولی در تجزیه چیزی نشان نمی‌دهند.

در معاینه از قلب بیمار "سوفلاصوات" غیر عادی نمود. نبض هم قوی و طویل بود منتهی وقفه داشت. این حالات دلیل بر "گرمی مزاج" دل بودند.

درمان - دستور داده شد تخم گشنیز و تخم خرفه از هر یک ۲ ل، شیره کشیده میل کنند و چند روزی این کار را ادامه دهند. بعلاوه محلول کامفر برای تقویت فکری ایشان دادم. زیرا شیره خنک را جزء داروهای دانستم. مدتی بیش از دو هفته طبق دستور رفتار کرد. فشار پائین آمد و به ۱۴ و کمتر از آن نیز رسید. بی‌نظمی و اغتشاش قلب و درد پشت سرو گردن و ستون فقرات بکلی برطرف گردید. دیگر با بالا و پائین رفتن از پلمها تنگی نفس و ضربان قلب به او دست نمی‌داد. حالش رو بهم رفته خوب شد. دستوری برای لبنت مزاج به او دادم. در سال ۱۳۲۸ باز در منزل نامبره معاینه ای از او نمودم قلب بکلی نهیود باقیه و حالات دیگری نیز پدیدار نگردیده بود. سپردم شیره‌خنکها را کاهگاهی میل کنند.

در تاریخ ۲۴/۷/۱۸ آقای م.ر. به مطب رجوع و شکایت از فشار خون و عوارض حاصل از آن نمود.

در معاینه، مزاج دموی و رگ‌ها پر خون و نیض قوی بود. سرخوشی‌های چهره برجسته و

و مویرگ‌ها در زیر جلد مرئی و نمایان بودند. حتی این وضعیت در پیشانی، گوشها و گردن نیز دیده می‌شد. بهمین جهت رنگ چهره بیمار برنگ قرمز خونی درآمده بود. چنین حالتی نه تنها دلالت بر زیادی خون و تهاجم آن بسر بیمار داشت بلکه از ضعف کبد و خستگی کلیه‌ها هم خبر می‌داد.

گرچه بیمار از بیوست و تخلیه روده شکایتی نداشت ولی معلوم بود آنگونه که باید دفع مدفوع و اخراج سوم نمی‌شود.
در اینجا سوء مزاج ارشی بدین شکل هویدا شده بود. فشار خون حداقل ۱۹ و حداقل ۱۴ و طبیعت بیمار گرم بود.

درمان – دستور داده شد:

۱- تخم گشنیز ۲ ل و شکر تیغال ۴ ل را کوبیده و آمیخته و آنها را بجوشانند و سپس میل کنند.

۲- صبر زرد ۲۰ سانتی گرم و جوش شیرین ۵ سانتی گرم برای یک کپسول نمره × روزی یکی دو دانه میل کنند.

۳- یک مثقال هلیله سیاه را کوبیده شبها میل نمایند.

ابن داروها برای استفاده بمدت یک هفته تجویز شد.

از بیمار درخواست نمودم پیشینه بیماریهای ارشی و اکتسابی و عوارض حاصل از فشار خون خود را بطور مفصل نگاشته و پس از یک هفته که برای معاینه مجدد مراجعه می‌نماید با خود بیاورد.

پیشینه بیماری نامبرده بشرحی که خود نگاشته است بقرار زیر می‌باشد:

"افشارخون – تقریباً از پانزده سال قبل باین طرف (فعلًا" پنجاه سال دارم) متدرجاً مبتلا به فشارخون شده‌ام که در اوایل حدود ۱۵ حداقل و ۱۱ حداقل بود. ولی در سالهای اخیر بین ۱۷ تا ۱۹ حداقل و ۱۲ تا ۱۴ حداقل می‌باشد و در موقع تحريك و عصبانیت از ۴۵ نیز تجاوز می‌کند. عکس العمل آن در بندۀ علاوه بر اثرهای معنوی در قلب و غیره درد اعصاب شدید است که متناوباً "ومخصوصاً" در موقع سنگینی معده و یا خستگی ایجاد و گاهی طاقت فرسا می‌شود. شقيقه‌ها نیز در این موقع درد می‌گیرند. در این مدت نزد اطبای مختلف اقدام به معالجه نموده و آنکسیون و دواهای عدیده فرنگی نیز مورد آزمایش قرار گرفته که فقط در حین مداوا موثر بوده ولی بعداً "تحفیفی در فشار خون حاصل نشده است.

از نظر ساختمان روحی و جسمی بی‌اندازه سریع التأثیر و منحرک و خون گرم

و شاید عصبانی و مختصری بدین می‌باشم. مزاج از ابتدای جوانی دموی، سالم قوی و چاق بوده است. الان هم اگر در غذا اندازه نگاه ندارم خیلی زود چاق می‌شوم. اشتبها بی‌اندازه زیاد و خواب هم حوب است.

۲- اوره خون - از دو سال قبل آثار اوره در خون پیدا شد که در آن موقع ۴۴/۰ بودولی در تجزیه امسال بهار به ۵۶/۰ بالا رفته و طبق تجویز اطبای معالج انژکسیون‌های تزریق شده و مدتی نیز اورودونال و سالویته مرتب و نامرتب مصرف گردید. در غذا هم تا حدود امکان رژیم گرفته شد واز خوردن اغذیه مضره خودداری می‌شود. تجزیه اخیر این دو روزه ۴۲/۰ نشان می‌دهد.

عکس العمل اوره آنچه که خودم احساس می‌کنم گاهی سرگیجه و سنگینی مزاج و زیادی ادرار است و درد شانه و کمر.

۳- تجزیه‌های مختلف - در تجزیه‌هایی که تا کنون بعمل آمد آثار قند و آلبومین دیده نشده است.

از نظر امراض تناسلی نیز همیشه جواب تجزیه‌ها منفي (نگاتیف) بوده است.

۴- لوزتین - مدتی مبتلا به درد لوزتین و عوارض آن بودم. تا آنکه در سه سال قبل لوزتین را که نسبتاً "بزرگ و مزاحم بود آقای دکتر محمود حافظی عمل کردند و بیرون آوردند.

عمل لوزتین در پائین آوردن فشار خون تأثیری نکرد ولی پس از آن تنفس برای بندۀ راحت‌تر شده است. بعیده‌آقای دکتر حافظی بندۀ در دماغ مبتلا به "پولیپ" نیز می‌باشم و می‌گویند اگر عمل شود بهتر است.

۵- حصبه - در شانزده سالگی مبتلا به حصبه شدیدی شدم که مدتی بیهوش بودم ولی معالجه شد و ظاهراً اثری باقی نگذاشت.

۶- وضعیت بدر و مادر - یدرم در سن ۷۵ سالگی حیات دارد و نسبتاً قوی و سالم و پر حرکت می‌باشد و در صورت ظاهر مرض و ابتلائی ندارد. خواب و خوراک و مخصوصاً "خوشبینی معزی‌الیه خیلی بیش از حد سن فعلی ایشان می‌باشد.

مادرم بدوا "خیلی قوی بود ولی سریع التأثیر و عصبانی و بعداً" مبتلا به سیاتیک و روماتیسم شد. در اوآخر عمر مبتلا به مرض سرطان در لب و زبان و گلو شد و ده سال قبل در سن شصت سالگی برحمت حق پیوست. نتیجه عرایض بالا:

"چنانچه فوقاً" ذکر شد بندۀ اساساً "همبشه سریع التاثیر و پر حرکت بوده و خیلی زود تحریک و متأثر و عصبانی میشده‌ام ولی در عین حال بنیه خیلی قوی بود. در سنین جوانی تا این اوآخر عهده‌دار کارهای سنگین و پر خدمت و مخصوصاً مسافرت‌های طولانی و خسنه کننده بوده‌ام. فعلاً "غیر از عوارض معنوی فشار خون و اورد که تشخیص نایبر آن از عهده بندۀ خارج است غالباً" مبتلا به درد اعصاب و یا ضعف اعصاب و بطور کلی حالت خستگی و بی‌حالی می‌باشم و میل بکار زیاد و حرکت خسته کننده ندارم. پیاده روی ملایم و مخصوصاً "اسب سواری در بندۀ نشاط فوق العاده ایجاد می‌نماید. استهها و خواب هنوز خیلی حوب است.

معده تا یکی دو سال قبل خیلی قوی بود ولی فعلاً "شاید در اثر ترشی زیاد و یا ضعف زود خسته می‌شود و تنفس می‌کند. غذاهای مانند شیر و ماست نیز خیلی زود در معده ترش می‌شود.

احابت مراج نیز فعلاً "بطور عادی روزی دو دفعه و راحت بود ولی اخیراً روزی یک دفعه و غالباً" منقبض و سنگین است. "م.ر. ۰/۲۴/۱۳۲۸"

درمان: دستور داده شد شکر تیغال، ۴ ل، تخم گشنیز ۲ ل، صبر زرد ۲۵ سانتی‌گرم، جوش شیرین ۴۵ سانتی‌گرم برای یک کپسول نمره × تهیه و روزی یک تا دو عدد میل کنند. در تاریخ ۲۵/۷/۲۸ بهبودی زیاد از حیث رنگ پیدا و حال عمومی بهتر شد. فشار خون به ۱۵/۵ روی ۱۰ رسید.

در تاریخ ۹/۸/۲۸ حالت روحی و جسمی بیمار خوب و آرام بود. فشار خون به ۱۰-۱۴ رسید. با آنکه در مسافت دو روزه‌ای بوده داروها را مصرف کرده‌و کامل‌ا" مفید واقع شده است. ایشان قصد سفر مجددی داشت سپردم همین دستور را ادامه دهند.

فساد خون

در اشخاص بلغمی مزاج که طبیعتی سرد دارند بویژه اگر دچار بیماری نقوس ارشی و سو' مزاج هم باشند اغلب فشار خون آنان مانند سودائی‌ها و صفرایی‌مزاج‌ها بالا نمی‌رود. همین مسئله باعث اشتباه می‌گردد. مثلاً "چنین بیماری احساس سنگینی، دوار و درج در پاها و کرخی در انگشتان خود نموده یا از تنگی سینه و کسالت و خستگی شکایت می‌نماید. خون او هم نسبتاً "لزج، چسبناک سنگین و تار است. کلسترین زیادتری دارد ولی فشار زیاد نیست. اغلب چاقی و قند نیز افزوده شده و کلیمها رو به ناراحتی می‌گذارند. در اینگونه بیماران در چنین حالتی لازم است مقداری خون کم شود. بیمار پس از گرفتن خون حتی بمزان کم‌هم باشد احساس سبکی و آسایش در خود می‌نماید. (۱)

در این حال ضروری است بدرمان بپردازند تا عوارض سکته بروز نکند.

در اینگونه طبایع فشار خون ذاتاً کم است و چنانچه تا حدود ۱۴ و یا کمتر باشد برای بیمار زیاد خواهد بود و مستعد خطر می‌باشد که موارد آنرا زیاد دیده‌ام.

- خانم والیه ف. که طبیعتی سرد و بلغمی داشت و ارثاً "نقرسی بود و سنش نیز از ۵۰ سال تجاوز می‌کرد با توجه به احساس سنگینی که در خود می‌نمود بمن رجوع گرد. در معاينه فشار خون کمتر از ۱۴ بود. برای تصفیه خون جوشاندهای مفید تجویز نمودم. بدستور رفتار نکرد، بعد طبیب خانوادگی شان که از طبیعتش آگاه بود از او خون گرفت. حال بیمار بهتر شد

(۱) - مرد سالخوردگای که طبیعی بلغمی داشت و مبتلا به بیماری بواسیر بود، گاهگاهی دچار خونریزی می‌گردید ولی چندی بود که خونریزی بندآمده بود. از آن پس در دهان او کفی ایجاد می‌شد که موجب تغییر در مزه دهان می‌گردید. لب به سیاهی می‌گرایید، راه رفتن برایش دشوار و گاه دوار بر او عارض می‌شد. یارای سخن گفتن نداشت. فشار خون در حدود ۸ بود. مزاج بیمار بیس و میلی به غذا نداشت.

برای تعیین مقدار اوره، حدود ۴ ل از بیمار خون گرفته شد. هماندم رنگش روشن و توان کار پیدا کرد. مسافت تا ساختمان وزارت دارایی را که کمتر از یک کیلومتر بود پیاده طی نمود و بیش از دو ساعت به گفتگو پرداخت. چه در گذشته‌یکی از سخنوران نامی بود. بعداً "بمن اظهار داشت که تمام حالات بیماری او برطرف شده است.

و به مسافرت نسید رفت. سال بعد در همان اوان، همان حال سال گذشته به او عارض شد. یکباره از هر دو چشم نابینا کردید. احساس سنگینی در سو می نمود. بعیادتش رفتم بیماری را سکته ناقص تشخیص دادم. دستور خونگیری کامل دادم. عمل نکردند. در عوض به چشم پرسکان مراجعه کردند. آنان پس از آزمایش‌های زیاد بیماری او را تشنج Spasme تشخیص دادند. فشار خون او نیز بالانسیود.

چشم پرسکان برای اطمینان بیسترن بیمار را به بیتکان متخصص اعصاب و جهاز هاضمه معرفی کردند. آنان نیز آزمایش‌های لازم مختلفی نمودند. مقدار اوره در خون از حد طبیعی کمتر بود. (در بیماران نقرسی در حال عادی معمولاً "مقدار اوره خون کمتر از حد طبیعی بوده و زیادی آن در بدن رسوب می‌کند و در هنگام حمله کنده شده داخل خون می‌شود و سبب عوارض می‌گردد).

برخی از پرسکان هیچ تشخیصی در مورد بیماری نداده و تعدادی نیز بیماری را تشنج تشخیص دادند. برای رفع عارضه آمپول استیل کولین نجویز نمودند که نتیجه بدتر شد. باز به چشم پرسکان دیگری مراجعه کردند و بالاخره تشخیص سکته داده شد. ناگزیر دوباره به اینجا نباید رجوع نمودند.

درمان - کپسولی مرکب از صبر زرد و جوش شیرین دادم، (۱) تا خون را از سر متوجه یاهای نموده و سوم را از راه روده دفع کند. هلیله سیاه تجویز نمودم که تصفیه خون نماید. داروها اثر خود را بخشد. رفته رفتعروشنائی و دید در چشمان پدیدار گردید بنحوی که یک چشم بطور کامل و چشم دیگر بطور نصفه دید پیدا کرد. نتیجه آنکه بیمار نامهمی نوشت و

(۱) در اشخاصی که مستعد به سکته هستند و یا آنانکه دچار سکته شده‌اند پس از گرفتن خون و گذاردن کیف بین روی سر و اقداماتی در این زمینه، روش من آنستکه در صورت امکان روزی ۲۵ تا ۴۵ سانتی‌گرم صبر زرد به بیمار می‌خورانم. این دارو خون را از سر به پاها می‌راند. چنانچه گذشت کارزالورا می‌کند و در نتیجه مانع بروز حملات دیگر می‌شود.

"ممولاً" پس از یک حمله سکته، اغلب روزهای بعد چند سکته دیگر بروز می‌کند که خفیف‌اند، اکثراً پساز ۷ تا ۸ روز و گاه‌بیشتر حمله سخت دیگری بروز می‌نماید. بارها آزموده‌ام با بکارگیری چنین دستوری چنانچه سکته عارض شود سبک بوده و از شدت و خطر کاسته می‌گردد. ممکن است صبر زرد ایجاد بواسیر نماید در این هنگام این عارضه خود کمک‌بزرگی در درمان بیمار است. ضمناً "این دارو موجب لینت طبع می‌گردد که در چنین موارد این امر بسیار لازم و واجب می‌باشد.

می خواند و نقاشی می گرد و نیز بدون یاری دیگران در باغ گردش می شود .
بستگان و اطرافیان بیمار برای سرعت بخشیدن در تتمه درمان به اصرار او را نزد
پزشکان سرشناس دیگری هدایت کردند . هر یک از آنان تشخیصی داده و معالجاتی نمودند .
پس از چندی دوباره سکته عارض شد . بالاخره با بیش از یکسال معالجات گوناگون و با همراه
شدن ورم کلیه و کبد و اورمی بیمار درگذشت .

یکی از دوستانم که بیش از ۵۰ سال داشت و شاهزاده و از دودمان نقرسی و دارای
طبعی بلغمی بود و خانوادگی مبنلا به هموفیلی خفیف بودند ، در جوانی به سوزاکوسیفلیس
دچار گردیده ولی در اثر درمان ، سوزاک بکلی بوطرف و نیز آثار وعلائمی هم از سیفلیس در
ایشان دیگر مشهود نبود .

چندین بار آزمایش خون کرده که هر بار نتیجه منفی نشان می داد . فشار خون هم بین
۱۲ تا ۱۳ بود نامبرده غالباً کسل و تنبل بود . بارها آزمایش خون جهت اوره و قند نمود .
خون او کمی لزج و چسبناک بود . مقدار اوره گاه از حد معمول کمتر و گاه بیشتر نشان می داد .
قند باندازه طبیعی بود .

در تجزیه‌های دارار گاهی اندکی آلبومین دیده می شد . مقدار اوره در ادرار کمتر از اندازه
عادی بود . اندکی نفح و خیز در پلک چشم‌ها و آثار آن در شش‌ها و اندام دیگر دیده‌هی شد .
بیمار همچنین ضعف قوای باه داشت . در منزل معجونی از اذاراقی درست کرده و مدتی از
آن می خورد . رفع خیز و سستی باه نمود و بهبودی در حال او پیدا شد و تا حدی رفع تنبلی
و کاهشی در بیمار گردید .

نامبرده هر چند یکبار برای تعیین فشار خون بنزدم می آمد . برای احتیاط و پیشگیری
گاه آمپول بیسموت و نظایر آن نزد پزشک مخصوص خود تزریق می نمود .
روزی برای گرفتن فشار خون نزد من آمد . رنگ چهره او را اندکی تار و خفه دیدم . فشار
خون بیش از ۱۳ را ثزار می داد . او را برای آزمایش خون فرستادم . نتیجه آنکه فقط خون
خیلی غلیظ و چسبناک بود و چیز غیر عادی نداشت .

چون عقیده زیادی بمندوهای گیاهی داشت از این رو داروئی از این نوع برای تصفیه
خون خواستار شد . منهم برایش نسخه چوب‌چینی ، غشبه مغربی و ریشم‌با‌آدم نوشتم که همه
روزه مقداری از آنرا جوشانیده بخورد . این جوشانده هم تصفیه کننده خون بوده وهم دافع
سیفلیس می باشد . علاوه بر آن فشار خون را در چنین مواردی کم می کند . به بیمار همچنین
شیره خندک موافق برای کبد و کلیه و دفع سوم و نیز صبرزد برای نرمی مزاج و آب ترب برای
دفع اوراتها و سوم دیگر دادم ،

داروها را به مقدار زیاد خریده و به منزل برد. اهل منزل و دوستان متعدد مانع استفاده او از این داروها نمی‌شد. ناگزیر باز به تزریق آمپول‌های ضد سیفلیس، جیوه، بیسموت ارسنیک و خوردن داروهایی دیگر پرداخت.

چون علت عمدۀ بیماری از نقرس و خستگی کبد و کلیه بود لذا داروهای مزبور موئیر واقع نشدن. روزبروز فرسودگی و کسالت او بیشتر گردید. سرانجام پس از چند ماه به سکته ناقص دچار شد و فشار خون نیز در این هنگام بالا رفت.

(توضیح آنکه این گونه بیماران کبدی ناتوان و کلیمهایی خسته و قلب و احساسی ضعیف دارند. زیرا سوم حاصل از سوء مراج بمرور در بدن اندوخته شده و همه اعضاء را ناتوان و رنجور می‌سازد و در نتیجه این بیماران مستعد بهانهای می‌گردند و مانند کوزه ترک خورده‌ای می‌مانند که بجزئی تکانی از هم متلاشی می‌شود. بنابراین در این قبیل بیماران بهتر آنست که از داروهای موافق بویژه گیاهی که هیچگونه سمیت و آزاری برای بدن ندارند بکار برد تا دفع سوم نموده و یاخته‌های بدن کم کم از زیر بار این سمهای رهاشوند و به اعمال و افعال عادی خود بپردازنند. بدین ترتیب قوه مدبره بدن بکار می‌افتد. آنگاه چنانچه لازم شد تزریق‌های ضد سیفلیس و غیره نمایند و یا اگر خیلی ضروری تشخیص داده شد داروهای ضد سیفلیسی را توام با داروهای دفع کننده بروش پیشینیان استعمال نمایند) در مورد بیمار یاد شده معالجات ضد سیفلیس قوی گردند. حال بیمار رو به بهبودی گذارد و براه افتاد. در عوض خستگی کلیه و آثار اورمی بیشتر شد. همچنین روزبروز آثار فرسودگی زیادتر و حالت سهت و فراموشی و کمی ادرارک مشهود گردید. بدیهی است این عوارض ناشی از خستگی کلیه و کبد بودند.

در آزمایش ادرار و خون مورد فوق العاده‌ای دیده نمی‌شد. علائم کلینیکی حاکی از این بودند که کلیه و کبد ناتوان گردیده و بدرستی انجام وظیفه نمی‌کنند. توضیح آنکه فشار خون زیاد می‌شود که مربوط به کلیه بود. چه که فشار حداقل هم بالا رفت.

مدت دو سال بیمار بهمین حال بود. روش درمان همان تزریقات گوناگون بود. پزشکان معالج هر چه کوشیدند مفید واقع نمی‌شد. کم کم دست و پای سالم هم بنای سستی را گذاشتند و نشانه‌ای "رامولیسمان" دماغی ظاهر شد.

در این هنگام فشار خون حداقل ۲۰ و حداقل نا ۱۲ رسید. قند و آلبومین در ادرار پدیدار گردید. مقدار نمک نیز بیک گرم رسید و سرانجام بیمار باحال اورمی درگذشت. یاد آور می‌شوم که اینجانب در معالجات او هیچگونه دخالتی نمی‌کردم.

* * *

در تاریخ ۲۵/۹/۴۸ آقای رفیع س. ۶۵ ساله ساکن روستای بوندین همدان را به مطب

آوردند که بزحمت راه می‌رفت.

پیشینه ارشی: پدر او از سکته درگذشته و مادر نیز بسردرد مبتلا بود. از بیماریهای دوران کودکی خود چیزی نمی‌دانست. جگر بیمار کمی گرم و طبیعی بلغمی داشت.

معاینه - این مرد تنومند چهره‌ای تیره داشت. مویرگ‌های صورت و پیشانی و بخشی از گردن و گوشها در بیشتر جاها مجتمع و برجسته شده و رنگ ارغوانی مخصوصی به سیماهی او داده بودند که این گواهی از خرابی کبد می‌کرد. رنگ بدن بیمارهم کدر و تار بود و به سیاهی می‌گرایید.

سینه بیمار خفه، جریان هوا در آن کم و آهنگ تنفس سطحی و ناقص بود. قلب ضعیف و گاه غیر مرتباً میزد، نبض ضعیف و نرم بود. زبان باردار و شکم پرگشت و نسبتاً "بزرگ" بود بطوری که تعیین حدود اعفاء و احساء امکان نداشت. بیمار اظهار داشت: "در تابستان امسال کم احساس سنجینی نمودم. از آن هنگام روز بروز بر وزن و حجم من افزوده می‌شود. از این رو کار کردن و راه رفتن برایم دشوار شده بنحوی که حتی قادر نیستم یک آفتابه آب را با خود تا چند قدمی ببرم. زیرا نفس یاری نمی‌کند و به تنگی می‌افتد و قلب نیز دچار تپش می‌شود."

معده روزی یکبار بسختی کار می‌کند. دست‌ها خارش دارند و جوش‌های ارزنی شکلی پدیدار می‌گردند. سرفه خشک هم می‌کنم. مخصوصاً در شبها که گاه حمله‌وار است.

جندي بیش بسراخوردگی دچار شدم در نتیجه دردی درگوش ایجاد شد. در همین صحن بهنگام سب شام سردی از قبیل سرکه و ماست خوردم. در نتیجه در حین خواب قسمت چپ صورتم فلج و کج گردید. پلک پائین از حرکت باز ماند و اینک هیچ بسته و باز نمی‌شود. با دست پلک پائین را بالا می‌برم تا چشم بسته شود. همچنین با دست باید آنرا پائین آورم تا باز شود. بواسطه کجی صورت جویدن غذا برایم زحمت دارد. دهان خشک است. چندی است که بینی هم خشک شده و رطوبتی ندارد. سرم سنگین است کمی درد دارد که ناشی از خستگی بینی چپ و بسته شدن راه مجاری آن می‌باشد.

علت بیماری را از سوی مزاج ارشی فهمیدم که موجب خرابی کبد و خستگی سایر احساء و اعضا و گندی و بطالت در اعمال و افعال آنها گردیده و مالاً "انواع سوم و اوره را در بدن مجتمع ساخته است".

در معاینه جز سینه که اندکی آثار خفگی داشت هیچگونه نفع و خیزی در سایر اندام بیمار نبود. فشار خون ۱۵/۵ و در آزمایش ادرار مقدار زیادی اکزالات دوشو و اورات دوسود نشان داده می‌شد. در آزمایش‌های انجام یافته در آزمایشگاه‌های دکتر نبوی و بوعلی تجزیه خون و اسرمن منفی، میزان اوره ۴۶ و قند در حدود یک گرم بود.

درمان - دراینجا لازم بود نخست دفع سوم از راه روده و کلیدها شود تا خون تصفیه گردد. سپس باصلاح مزاج پرداخته شود. از این رو کپسولی مرکب از صبر زرد ۲۰ سانتی گرم و جوش شیرین ۴۰ سانتی گرم تجویز گردم که روزی ۲ عدد میل کند. همچنین دستور دادم روزانه دو استکان آب ترب بنوسد.

در نتیجه پیروی از این دستورات مزاج لینت یافت و روزی دو سه بار عمل می‌کرد. ادرار نیز نسبتاً زیاد گردید. جهت مرمت واصلاح کلیدها حب ارمنی مرکب هم داده شد. بیمار هر روز به مطب می‌آمد. پنجه آغشته به روغن احمدیه را به بینی او می‌گذاشت، بتدریج ترشح آب بینی شروع و در نتیجه سردرد مرتفع شد. بدیهی است این امر خود کمک‌زیادی در اصلاح صورت و سنگینی سرورفع فلنج نمود. زیرا مقداری از رطوبت سروصورت از این راه دفع شد.

در اثر استفاده از این داروها روز بروز از وزن و حجم بیمار کاسته گردیده و بهمین نسبت بهبودی می‌یافتد. (ضمناً چون به بیماری چشم نیز مبتلا بود به چشم پزشک نیز مراجعت نمود) رنگ بدن روشن‌تر می‌گشت. لکمهای گلگونی که در صورت و گونه و نقاط دیگر چهره او بود کم کم کمرنگ‌تر می‌شدند و به تناب بعضی محو می‌گردیدند و خبر از بهبودی واصلاح جگر می‌دادند.

بیمار حب ارمنی مرکب را پس از چند روز ترک نمود. ولی بخوردن صبر زرد و آب ترب بطور روزانه ادامه می‌داد. اندک اندک توان آنرا یافت تا از منزل خود که تا مطب اینجانب نزدیک به یک کیلومتر و نیم فاصله بود پیاده بیاید. پس از چند روز بطور کلی آمد و شدهای خود را پیاده انجام می‌داد. تمام حالات یاده شده از قبیل سرفه خشک، تنگی نفس، تپش قلب و غیره برطرف گردید. بلکن چشم بطور عادی باز و بسته می‌شد. کجی صورت و تغییر سیمای او بگونهای بهبود یافت که تمیزش مشکل می‌نمود. فقط در موقع سوتزدن اندکی معلوم می‌گشت. پس از چهل روز فشار خون نیم درجه بیش از روز نخست بود. مقدار اوره خون ۴۲ سانتی گرم نشان داده می‌شد. در آزمایش ادرار، در اثر استفاده از آب ترب، دیگر اکزالت دوشو و اورات‌ها وجود نداشتند.

بیمار چون عازم همدان بود سپردم آب ترب را تا مدتی بخورد و نیز همه روزه و یا اغلب روزها یک کپسول از صبر زرد و جوش شیرین میل نماید. ضمناً متذکرشدم از خوردن گوشت، نخم مرغ و حبوبات خودداری کند.

برای اصلاح مزاج معجونی مرکب از هلیله سیاه ۲ سیر، پوست هلیله کابلی یک سیر، پوست هلیله زرد ۲ سیر، بلیله یک سیر، آمله مقشر یک سیر و تخم گشنیز داده شد که همه را کوبیده و شیره کشیده با عسل بدون موم بیامیزند. بعد آنرا در ظرف گلین در بستهای نهاده و مدت چهل روز در میان جو پنهان سازند. پس از آن روزانه مقدار دو مثقال از آنرا میل نماید.

آسم

در تاریخ ۱/۲/۲۸ بانو هما ق. ج. ۴۵ ساله ساکن کاشان بمطبرجوع نمود. بیمار شکایت از تنگی سینه و کسالت مزاج داشت.

طبق اظهار پدر او مبتلا به بواسیر بوده و زود عصبانی می‌شده است. مادرش بیماری ندارد. چند سالی از کودکی را در شهر رشت سپری کرده. در اواخر دجار نوبه سخت گردیده است. معالجات زیادی نموده و بهبود یافته است. چند سال بعد بیماری ناراحتی سینه بروز کرده است. شوهر او نیز در ۱۵ سال قبل دچار بیماری سوزاک و سیفیلیس و بواسیر شده و سرانجام درگذشته است.

بیمار اظهار می‌دارد: "بیست سال پیش دچار مرضی شدم. بروز این بیماری چنین است که قبل "خارسی در چانه و کام دهان پیدا شده، گوشها داغ می‌شوند و صدائی شبیه سوت می‌شونم. بینی باد کرده سینه به تنگی می‌افتد. دهان باز می‌ماند. تنفس سطحی و دشوار می‌گردد و تقریباً "نفس بحال بند آمدن درمی‌آید. تندرست نفسمی کشم که فوق العاده باعث عذاب، تشویش و پریشانی ام می‌گردد. شدت و دوام این بیماری بستگی به بیوست و عصبانیت دارد. معمولاً" دو سه روز و گاه تا دو هفته ناراحتی ام بدرازا می‌کشد. بعد سرفه می‌آید، صفرا و اخلاط قی می‌کنم. از دهان رطوبتی می‌آید که نسبتاً" زیاد است. آنگاه حالم خوب می‌شود. هر وقت حالت عصبانیت عارض گردد یا خنده کنم حمله رخ می‌دهد. لست مزاج در شدت، ضعف و دوام ناراحتی ام دخیل است. مزاج معمولاً" بیس است. هر موقع بیوست باشد حمله طول می‌کشد و عوارض سینه بروز می‌کند. گاهی بادی جدار سینه، شکم و زیر دل را می‌گیرد که با درد همراه است. از بیست سال پیش تا کنون پهلوی چپم باندازه یک سکه درد می‌کند که بمرور ایام کم یا زیاد می‌شود.

دو سال قبل دچار بواسیر شدم. دفع خون بواسیر هیچ تفاوتی در وضع سینه‌ام نکرد. حمله همچنان شدید بود.

دو سه روز پیش از بروز عادت ماهانه زیر شکم درد می‌گیرد تاموقعی که عادت شوم. در پنج ماه قبل عادت ماهانه دو بار در ماه شد که هر بار هشت روز طول می‌کشید. جمعاً "۱۶ روز در ماه قاعده بودم. ولی از عید تا بحال که هوا قدری گرم شده هر بار دوازده روز و رویهم ۲۴ روز در ماه بدرازا می‌کشد و قدری زیاد شده است. اگر گرمی بخورم به بیوست دچار می‌شوم و حال خفگی دست می‌دهد. دهان خشک می‌شود. از خوردن سردی زیاد هم بی‌حسن

می‌شوم و دهان تلخ می‌گردد.

در آزمایش ادرار، اندکی آلبومین دیده می‌شد. و اسر من منفی بود.

بیمار چهره‌ای تارو خفه داشت. نشانه‌های وحشت و ترس و یأس در قیافه او مشهود بود چون تا کنون معالجات زیادی کرده ولی هیچ نتیجه‌های از آن ندیده بود. فقط قرص افدرین هنگام حمله بیماری را دو ساعتی تخفیف و باز سینه تنگی شدید می‌داد. تخلیه روده نیز از شدت ناراحتی می‌کاهید.

کبد قدری بزرگ بود و روی معده را می‌پوشانید. طحال نیز اندکی بزرگ بود.

علل بیماری:

۱- نوعی سوء مزاج عصبی که بشكل حمله‌بیوی بروز می‌کند.

۲- انتر بیوست

۳- ضعف کبد و کلیه

۴- نوبه مزمن

۵- ناتوانی سینه، که موجب توجه ماده سوء مزاج بدانجا می‌گردد (همچنانکه در نقرسی‌ها به شست پا متعایل می‌گردد).

۶- گرمی جگر و سردی معده کماین خود اشکالی در درمان ایجاد می‌کند (ضعف قلب و رعایت اعضا دیگر) در اینجا دارویی لازم بود که بجگر گرم و معده سرد او بسازد. ضمناً "مسکن اعصاب و ملین طبع و دافع سودا و نوبه مزمن باشد.

درمان:

- در ۱/۲۸، ریشه شیرین بیان ۳ ل، زوفا یکل، پر سیاوشان یکل، عناب ۲۰ دانه گل بینیگ ۲ ل، گل خطمی ۲ ل، تجویز شد که آنها را جوشانیده میل کنند.

- در ۲/۲۸ اصل السوس ۲ ل، پوست بید ۳ ل، ریشه کاسنی ۲ ل، زوفا ۱ ل، همچنین نخم خیار ۳ ل، تخم گرمک ۳ ل، تخم خرفه ۲ ل تجویز شد که شیره کشیده بخورند. - گالیگارین روزی دو قاشق سوب خوری میل کنند.

- در ۳/۲۸ Piperazine روزی دو قاشق مربا خوری میل نمایند.

- تخم خیار ۳ ل، تخم گشنیز ۲ ل، تخم خرفه یکل، را شیره کشیده و میل کنند.

- ریشه کاسنی ۳ ل، اصل السوس ۲ ل، عناب سپستان ۲۰ دانه، ترنجبین ۱۲ ل، مدت سه روز مورد استفاده قرار دهند.

- در ۴/۲۸ ریشه کاسنی ۳ ل، اصل السوس ۲ ل، پوست بید ۳ ل، عناب سپستان ۲۰ دانه.

- تخم خیار بن ۴ ل، تخم خرفه ۲ ل، تخم گشنیز ۲ ل (دوبار)

– در ۲۸/۲/۸، پوست بید ۳ ل، برگ اکالیپتوس یکل، زوفا یکل، (۳ بار)
 – در ۲۸/۲/۱۲ – ریشه کاسنی ۲ ل، اصل السوس ۲ ل، عناب ۵ دانه و گل گاو زبان یکل.

– تخم خرفه ۲ ل، تخم خربزه ۳ ل، تخم خیار ۲ ل، (۳ بار)
 – در ۲۸/۲/۱۸، ریشه کاسنی ۳ ل، پوست بید ۳ ل، عناب ۵ دانه اصل السوس ۲ ل،
 زوفا یکل (۲ بار)

بهبودی زیاد در حال بیمار پیدا شد و تخفیف کلی حاصل گردید.

– در ۲۸/۲/۲۱ بیمار دچار اسهال گردید. روغن بادام شیرین ۱۶ ل، داده شد.
 ضمناً "ریشه خطمی ۵ ل، گل خطمی ۲ ل، گل پنیرک ۲ ل، و بزرگ سفید ۵ ل تجویز شد که آنها را
 جوشانیده و لعاب آنرا میل نمایند. بمدت دو روز از این دارو استفاده نموده و بهبودی یافت
 در نتیجه معالجات مدت عادت کمتر و درد آن نیز کم شد و بطور کلی حال عمومی بهتر
 گردید (۱)

– در ۲۸/۲/۲۴ این بار عادت هشت روز طول کشید و خون کمتر بود. تنگی سینه
 خیلی کم شده و مزاج هم لینتی یافت.

– در ۲۸/۳/۴ روز گذشته تنگی سینه بروز کرد که خیلی ضعیف بود و بدرستی محسوس
 نشد.

– در ۲۸/۳/۱۱ حال بیمار بسیار خوب شد از روزی که به درمان پرداخته تاکنون
 سه بار تنگی سینه بروز کرده و هر بار یکی دو ساعت طول کشیده ولی خیلی سبک بوده است.
 با وجود آنکه بیمار به عکس گذشته پرهیز نمی کند تا این حد بهبودی یافته است.

– پوست هلیله زرد ۳ ل، ریشه کاسنی ۲ ل، پوست بید ۳ ل، زوفا یکل، اصل السوس ۲ ل
 عناب ۵ دانه (۳ بار).

– تخم کاسنی ۲ ل، تخم کشوت ۲ ل، تخم خیار ۲ ل، تخم خربزه ۲ ل، (۳ بار)
 در ۲۸/۳/۲۱ این بار بیمار پس از ۲۲ روز قاعده شد. اظهار می داشت که مقدار خون
 سبتاً کمتر است و درد زیر دل هم کمتر شده است.
 دستوراتی از قبیل شیر خنکهای موافق و جوشاندهای مناسب گرفته و به کاشان رفت
 و قرار شد بعد از ماه مبارک رمضان اگر لازم باشد بار دیگر برای ادامه درمان مراجعه نماید.



(۱) بنای آزمایش اینجانب، شیره خنکهای فوق جلوگیری از خونریزی نموده و عادت
 ماهانه را مرتب می کند.

آسم برو نشیان

خانمی چندین سال مبتلا به بیماری برونشیت استماتیک شده بود. زمستان‌ها بیماری او شدت می‌یافت. نزد پزشکان معروف ایرانی و خارجی بدرمان پرداخته و همه گونه معاینه‌ای را بانجام رسانیده و داروهای گوناگونی را مورد استفاده قرار داده بود که پس از چند روز در او بی‌اثر می‌گردیدند. سرانجام بامید درمان قدیمی بمن رجوع نمودند. به عیادت بیمار رفتم. ناراحتی ریوی سخت، برونشیت، تنگ نفس، و نفخ‌ریوی با تشنجات عصبی داشت. پس از بورسی و تحقیق آشکار شد که بیمار مبتلا به ورم قولون مخاطی شکل است و مدفع بواسطه تشنج بدانگونه که باید دفع نمی‌شود. منتهی بیمار در پاسخ به پرسش پزشکان بیان این مطلب را خارج از ادب می‌دانسته و تصور میکرده که عدم تخلیه مسئله مهمی نیست. در نتیجه مسمومیت طولانی همه اعضا و احشاء نبویه خود متأثر شده بودند. بویژه کبد که دچار ورم گردیده و اعصاب حساس آن قدرت عادی را نداشت. اطاق بیمار داروخانه واقعی بود. در اثر مصرف داروهای گوناگون و تزریق‌های متعدد کلیمه‌ها نیز توانائی خود را از دست داده بودند و بدانگونه که باید سوم را دفع نمی‌گردند. طبیعت بیمار هم سرد بود و سو، مراج ارنی داشت.

درمان:

دستور دادم روزی دو آستکان آب شلغم خام و دو آستکان آب هویج خام و چند دانه انجیر بحورد و صمنا "شربنی مرکب از سفشه ۴ ل، پر سیاوشان ۴ ل، گل یغیرک ۴ ل. کل خطمی ۴ ل. کل کاو ریان ۴ ل. کل کدو ۴ ل. اصل السوس ۸ ل، ریشه خطمی ۸ ل، رازیانه ۴ ل، زیره سر ۳ ل، زنیان ۴ ل، محلعه ۴ ل، اکلیل ۴ ل، خارحسک ۴ ل، سبل الطیب ۸ ل، ریشه آبرسا ۸ ل، بسفایج عل، درونج عقری ۳ ل، ساونه ۳ ل، بادرنجوبه ۳ ل، ترنجبین ۲۵ ل، کز علفی ۲۵ ل. کز خوانسار ۲۵ ل، تاجریزی ۸ ل، عناب سیستان ۵۵ دانه، شکر سفید ۲۵ ل، کوکنار بیع نرده ۴ دانه، اکیر ترکی ۴ ل. داده شده که آنها را جوشانیده بصورت شربتی درآورده و روزی جهار نا پسح جا ساق سوبحوری مبل نمایند.

ما مصرف این داروها کم‌کم رفع تشنجات شد ولیست حاصل گردید. مدفع بمقدار بیست‌ری دفع می‌شد.

به دستور بالا حب مصطفکی و مقل ازرق نیز افزوده گردید. بیماری بتدريج تحفيظ

بافت تا پس از چندی بکلی بهبود یافت.

نظیر چنین بیماریها بی زیاد داشتم که همگی درمان گردیدند.

اینگونه بیماران چنانچه طبیعت گرم و حرارتی داشته باشند با استفاده از اطریفیل گشنبزی و ملینات و جوشاندهای مناسب و شیره خنکهای موافق بهبودی کامل می‌یابند.

در تاریخ ۲۶/۱۰/۶ بانو زهرا خ. ۴۸ ساله بعلت ابتلا به بیماری آسم به مطب رجوع نمود. شرح کتبی بیمار خود و نیز صورت آزمایش ادرار و خون انجام یافته را ارائه کرد.

در آزمایش ادرار مقدار زیادی اکزالاب دوشو و اورات دوسود و کمی اسید اوریک همچنین سولولهای کلیوی Cellule Ronde Rena1 دیده می‌شد. مقدار قند خون ۱/۴۲ و اندازه اوره در خون ۵۲ سانتی گرم بود. شرح حال بیمار بنوشه خود او بقرار زیرمی‌باشد:

"... سابقًا مبتلا به سر درد بود که گاهی تا دو سه روز دوام می‌یافت. پانزده سال پیش بدون سابقه دچار تنگی سینه مختصری گردیدم. به مرحوم حاج میرزا باقر شفائی رجوع نمودم. جوشانده از برگی دادند که مفید واقع شد. پس از چندی رفع نفس تنگی گردید. مدت یکسال مرتباً از آن جوشانده و آب هندوانه و نیز خوراکهای مبرد و سردی می‌خوردم. پس از یکسال تنگی سینه برگشت نمود. این بار شدید بود بنحوی که نفس کشیدن بسیار مشکل شده و صدای مخصوصی شبیه خر و خر و خس و خس شنیده می‌شد. این حالت بین پانزده دقیقه تا نیم ساعت دوام می‌یافت. در این حال عرق زیادی می‌کردم که خیس می‌شدم. دیگر جوشانده سابق بی اثر گردیده بود.

کاه این حال روزی یک یا دو بار بروز می‌کرد. تزریق کامفر تسکین می‌داد و رفع حمله می‌نمود.

پزشک معالج آقای دکتر (و) بمدت یکسال مرا از خوردن گوشت منع کرد. هر قدر بینیام کمتر می‌شد بیماری شدیدتر می‌گشت.

چندی بعد به آقای پروفسور آکوپیانس رجوع نمودم. ایشان تشخیص آسم دادند. با تزریق آمپولهای ضد آسم و افرین بیماری مرتفع می‌گردید ولی پس از مدتی بیماری بازگشت می‌کرد. این حال دوام داشت تا اینکه بنا چار به آقای دکتر (ش) مراجعه نمودم. ایشان بیماری مرا برونشیت مزمن تشخیص دادند. معالجه اوتوهموترایی و تزریق کامفر و بادکش از قسمت پشت می‌گردند.

این برنامه تا سه سال ادامه یافت. تخفیف کلی داده شدولی گرفتن حمله باقی بود. این بار به یک پزشک متخصص سینه رجوع کردم. از سینه من عکسبرداری شد. در عکس وضعیت ریتمی مانند آن بود که مشتی ارزن روی سینی پاشیده باشند. نقطه‌های سفیدی در

تمام ریه دیده می شد.

اخلاط سینه عاری از میکروب سل بود (اگر چه اخلاطی وجود ندارد، فقط گاهی که بیمار زیاد سرفه می کند کمی کف سفید رنگ خارج می شود). دکتر متخصص سینه (دکتری) دو ماه بطور کلی مرا بستری نمود. در هنگام بستری بودن برخی موقع بطور ناگهانی نیمی از بدنم بی حس می شد بطوری که قادر به تکان دادن خود نبودم.

این حالت گاهی در دست و پای راست و گاهی در چپ نیروز می کرد. من حس می کرم در داخل استخوانهایم چیزی مثل ساعت صدا می کند. ضمناً "بار دیگر بطور ناگهانی در دوران بستری بودن حرارتی مخصوص چون آتش از بدن متصاعد شد، همانند کسی که شعله آتش تنور را بنا کا محسس نماید. از نوک انگشتان پا عرق جاری می شد. آقای دکتر پس از دیدن این حالت دستور دادند روزی یک لیوان آب ترب سیاه بخورم. پس از صرف آب ترب آن حالت بی حسی در دست و پا و مور شدن بدن و آن عرق کردن زیاد برطرف شد. لکن در نتیجه ایجاد نفخ در شکم اثرات آن به دست و پا و گاهی پوست صورت نیز سرابت می کرد. پس از این معالجات آقای دکتر مرا به آقای دکتر (ث) معرفی نمودند. دکتر مزبور بعد از معاینه دقیق تشخیص پروفسور آکوپیانس را تائید و مدتی سرگرم معالجه گردید. ایشان خوردن ماست را برایم ممنوع کردند و دستور دادند حتی المقدور از صرف گوشت خودداری ورزم.

تا سال گذشته پزشک معالج من آقای دکتر (ث) بودند. تا اینکه با معرفی یکی از آشنایان خدمت جنابعالی رسیدم.

فعلاً "تنگی نفس شدید دارم. موقع سرفه کردن چون سینه خشک است خیلی بسختی سرفه می کنم بطوری که درون دلم بدرد می آید.

سرفه‌ها عموماً "خشک و بدون اخلاط" است. موقعی هم که پس از سرفه زیاد کمی سینه‌ام نرم شود قدری آب سفید کف مانند خارج می شود. ضمناً بطور ناگهانی بعضی موقع دست و پای چپ و یا پای راست و چپ درد می گیرند بطوری که قادر به حرکت دادن آنها نمی گردم. صورت آزمایش خون و ادرار طبق دستور به پیوست تقدیم می گردد.

"۲۰/۱۵/۲۶ زهرا خ."

در معاینه رنگ چهره خفه و نار بود که دلیلی بر نقص تنفس می باشد. آثار نفخ و رال سیلان در تمام سینه شنیده می شد که بیشتر دلالت بر خرابی کلیه و برونشیت مزمن بود. بعلاوه در اینجا ماده مولده سر درد متوجه رینین شده و تبدیل به آسم گردیده بود.

لبنت مزاج کافی نبود. عمل تخلیه ناقص بود و همین امر بیشتر باعث بروز حمله می گشت، طبیعت بیمار زیاد گرم بود. نبض او سریع و گاه وقفه داشت.

در اینجا داروئی لازم بود که رفع همه این‌ها را بنماید. از این رو نسخ ذیل را تجوییز نمودم:

۱- رب سوس ۴ سیر، سپستان ۱ سیر را در مقداری آب بجوشانند و صاف نمایند. مجدداً آنرا بجوشاندن قوام آید و روزی دو قاشق سوبخوری میل کنند.

۲- زوفا، پر سیاوشان، گل خطمی، گل پنیرک، بنفسه از هر کدام یک متنقال جوشانیده میل کنند (بمدت ۷ روز)

۳- تخم گشنیز، تخم خرفه، تخم خیار از هر کدام ۲ ل شیره کشیده عصرها میل کنند. پس از خوردن جوشانده‌ها حمله آسمی سخیف یافت و سینه هم روز بروز بهبودی نهاد. برای کاهش و از بین بردن قند در خون سپردم روزی چند قاشق تا دو استکان آب شلغم حام بخورد. با بکارگیری این دستور بهبودی زیاد یافت. بعد معجونی مرکب از پوست هلیله زرد، پوست هلیله کابلی، آمله‌مقشر، پوست بلیله، هلیله سیاه، تخم گشنیز (از هر کدام ۲ سیر) را با دو برابر عسل سرشته و روزی دو نا سه متنقال میل نمایند.

شربت رب سوس و سپستان موجب دل‌بهم خوردگی بیمار شد. آنرا ترک نمود ولی بقیه داروها را مورد استفاده قرار داد. پس از چندی فقط به معجون اکتفا نمود. دو سه بار دیگر نزدم آمد تغییرات جزئی در جوشانده‌ها داده شد. بهبودی زیاد یافت. و دیگر مراجعه ننمود.

پس از گذشت دو سال یعنی در تاریخ ۲۸/۱۰/۲ به مطب مراجعت کرد. نکایت از سینه درد و گریب داشت. در تجزیه ادار آلبومین بمقدار ۲۵ سانتی‌گرم بچشم می‌خورد. مقدار اوره نیز در خون ۵۰ سانتی‌گرم بود. اظهار داشت در نتیجه خوردن معجون حالت آسمی بکلی مرتفع گردیده است.

این بار فقط دستور برای برونشبت و اورمی مختصر و آلبومین گرفت. زیرا آسم او همانطور که کفته سد با خوردن معجون خوب گردیده و دیگر نیازی بدرمان آن نبود.

دستور دادم کاهکاهی باز از همان معجون بخورد. برخی اوقات نزدم می‌آید آسم او بکلی خوب شده است.

بیماریهای عصبی و روانی

و ورم قولون

دختر نوجوان ۱۴ ساله‌ای از خانواده‌ای محترم و از نتایج سوء مزاج که طبیعتی سرد داشت در نتیجه ورم قولون و بیوست مبتلا به عوارض روانی و جنون‌گردیده بود پس از مداوای بسیار پزشکان معالج درمان او را به متخصصان اعصاب واگذار کردند داروهای مسکن بی‌اثر واقع شده بودند. بنایار بنا به دستور پزشک متخصص قرار شد بیمار را به تیمارستان منتقل کنند. در همین ایام یکی از دوستان آن خانواده مرابه عیادت بیمار مزبور برد. از چگونگی حال او و استفسار و معاینه علت بیماری را از اختلال کوارشی و بیوست یافتم. ولی بستگان بیمار بدستور من وعی نگذاشتند، و برای انتقال او به تیمارستان اصرار می‌ورزیدند زیرا از نگهداری او در منزل خسته و امیدی نیز به بهبودیش نداشتند. به مادر او کفتم دختر جوانت را بدنام و زنده‌گور مکن، یک هفته اختیار را بمن واگذار کن اگر بهبودی حاصل نشد آنها او را به تیمارستان ببر. مادر پذیرفت و من به درمان بیمار برداخشم.

درمان:

تنقیه از روغن زیتون، ریشه خطمی، گل خطمی، بزرگ سفید، زهره‌کاو، تجویز شد. بعلوه جوساندهای از بسفایج، کل کاو زبان، بابونه، بادرنجوبه و ترنجبین دادم. با استفاده از این داروها روده‌ها نرم و از تشنج آن کاسته و مزاج پاک شد. روز دوم همین دستور بکار برد و اضافه بر آن یک سیر روغن بادام سیرین نیز به بیمار خورانیده شد.

روز سوم، مفرغ فلوس ۲۱ ل، ترنجبین ۱۴ ل، گل سرخ ۱ ل، سمامکی ۲ ل، بسفایج ۲ ل، اسطوخودوس ۱ ل، بابونه ۱ ل، بادرنجوبه ۱ ل، بنسشه ۳ ل، تربدمجوف ۱ ل، عناب سپستان ۲۵ دانه، افنيمون تامی ۲ ل و روغن بادام سیرین ۴ ل، باو خورانیدند.

این مسهل که حاوی داروهای ضد تشنج و مخرج صفرا، سودا و بلغم بود منع انسداد و انقباض روده را نموده و تعل را کنده و دفع کرد. بهبودی و تسکین زیاد در حالات بیمار رخ داد. آنچنانکه تمام حرکات و کفتار غیر عادی نز در واقع از راه روده دفع شد.

روز دیگر منضحی مرکب از: پر سیاوسان ۲ ل، اصل السوس ۳ ل، ریشه کاسنی ۳ ل، عناب سپستان ۲۵ دانه افنيمون تامی ۲ ل، ترنجبین ۶ ل، داده شد. همچنین تنقیهای نیز

از شکر سرخ ۰ ل، گز علفی ۱۵ ل، تاجریزی ۴ ل، بابونه ۱ ل، اسطوخودوس ۱ ل تجویز گردید. شکم این بار بطور بسیار متعفن کار نکرد. چند روزی منفی‌های موافق و تنقیه و مسهل خفیف‌تری از فلوس دادم. و نیز چندین روز پیوسته منضجی که حاوی افتیمون شامی بود تجویز شد. حال بیمار بکلی خوب گردید. سپردم هرگاه به کسالتی دچار شود، از منضج و مسهل طبق دستوری که دادم به او بدهند. با رعایت دستورات پس از مدتی با باز یافت سلامتی، شوهر گرد وباردار شد. هنگام حاملگی حالت طبیعی بود و بخوبی وضع حمل کرد. هیچگونه عارضه مزاجی و دماغی رخ نداد.

توضیح آنکه از این گونه بیماری‌های روانی که ناشی از بیوست بوده است زیاد درمان کرده‌ام و رویه معالجات آنها اغلب نظریه همین دستوراتی بوده که به بانوی مذبور تجویز شد.

در تاریخ ۲۳/۷/۲۷ آقای محمد باقر ب. سن حدود ۵۵ سال، شغل خوارکپز اهل همدان به مطب مراجعه نمود. بیمار پدر و مادر خود را در زمان کودکی از دست داده و از حالات و بیماری‌های آنها آگاهی نداشت. ضمناً "دارای دو برادر سالم بود.

طبق اظهار تا آن زمان بهمیج بیماری دچار نگردیده بود. در سال گذشته برادرش فوت شده از شنیدن خبر درگذشت برادر حول گرده و گریان گردیده است. از آن هنگام هرگاه تنها شده دستخوش خیالات گردیده ولی هیچگاه حرفی بی‌جا نزده است.

در ماه رمضان بسفرخراسان رفت. در آنجا دستخوش توهمات و کم‌حوالی گردید بقسمی که بهنگام ادای نماز جماعت از پیروی امام و انتظام خارج گشت. کم‌کم این حالت شدت پیدا کرد. به همدان بازگشت نمود. اثنانه خانه خود را به بیان بسیار نازل فروخت. از هر چیز جزئی فوق العاده دلگیر می‌شد و به جنب و جوش و اضطراب می‌افتداد. حواس پرتی و فراموشی او رفته رفته زیادتر می‌شد بنحوی که مثلاً "موقع درشکه‌سواری بیادش نمی‌ماند که پول درشکه‌چی را بدهد و یا زیادی پول خود را پس بگیرد و یا اصلاً نمیدانست بکجا قصد رفتن داشته است.

حالات عصبی و هیجانی او تدریجاً "زیادتر می‌شد. بگونه‌ای که در یک جا نمی‌توانست قرار گیرد. حتی بهنگام مسافرت در ایستگاه بین راه قصد فزار بسرش می‌زد.

برای هر چیز جزئی در تقدا بود. تا آنکه سرانجام او را به تیمارستان منتقل گردند. مدت پکماه آنجا بستری شدو چندبار برق به شقبقهای او گذاشتند. در آنجا نیز حواس درستی نداشت. مدت سه چهار روز اشخاص رانمی‌توانست شناسائی کند. فراموشی داشت. ناچار بواسطه عدم بفاعت لازم برای تأمین هزینه تیمارستان از آنجا بیرون آورده شد. بیمار را

آفای علی ع، که خود درگذشته دچار عوارض عصبی بوده و نزد اینجانب درمان شده بود با همان حال بنزدم آورد.

در معاينه علاوه بر حالات ياد شده، زبان از باره سیاه ستبری پوشیده بود. کمی ترک و شکاف داشت و خشک بود. اظهار داشتن در تیمارستان هر روز دو پاکت آجیل از قبيل مغز بادام و مغز گرد و میخورد. علت را از نابسامانی گوارش و سودا دانست.

درمان:

مقدمتا "افتیمون شامی ۴ ل، پرسیاوشان ۲ ل، شاهتره خشک ۲ ل، اصل السوس ۳ ل، عناب سپستان ۲۰ دانه، تخم گشنیز ۲ ل، ترنجبین ۱۶ ل، داده شد.

در تاریخ ۲۷/۷/۲۴ داروهای زیر تجویز شد:

سنامکی ۴ ل، پوست هلیله زرد ۴ ل، ریشه کاسنی ۳ ل، عناب سپستان ۲۰ دانه، تخم گشنیز ۲ ل (نیمکوب)، پرسیاوشان ۲ ل، افتیمون شامی ۲ ل، (در پارچه کتانی بسته شده دست آخر درون جوشاندهای بالا نمایند. پس از یکی دو جوش آنرا خارج سازند. زیرا اگر زیاد جوشیده شود خراب می‌گردد) ترنجبین ۱۶ ل.

دستور داده شد طبق تذکر داروهارا جوشانیده و از صافی بگذرانند. این مسهل خوبی است برای دفع سوم مضر اعصاب و اخراج سودا.

در ۲۶/۷/۲۶ - جوشانده بالا برای دو روز دیگر تکرار شد.

در اثر معالجات زبان آبدار و توده سیاهرنگی که روی آن قرار گرفته بود خیس خورد و بیش از نیمی از آن برطرف گردید. در حال بیمار بهبودی زیادی مشهود شد. حب ارمنی مرکب (روزی ۵ عدد) و نیز خاکشیر تجویز گردید که روزانه دو قاشق سوپخوری در قنداغ ریخته میل نماید.

در ۲۷/۷/۲۸ - بیمار سهوا "دو روز پی دریی مسهل را خورد. نتیجتاً "شکم روزی پنج تا شش بار عمل کرد. رنگ و روی او و روشن تر شد. روغن بادام شیرین ۱۶ ل به او دادم تا رودهایش را خوب بخیساند. همچنین ریشه خطمی ۴ ل، گل خطمی ۲ ل، گل پنیرک ۲ ل، به بیمار داده شد. تا آنها را جوشانده لعابشان را پس از روغن بادام میل نماید.

در ۲۷/۷/۲۹ - پوست هلیله زرد ۴ ل، سنامکی ۲ ل، گلسرخ ۲ ل، تعرهندی ۵ ل، آلو بخارا ۲۵ دانه، ترنجبین ۱۶ ل تجویز شد.

در ۲۷/۷/۳۰ - شاهتره خشک ۲ ل، پرسیاوشان ۲ ل، اصل السوس ۳ ل، تخم گشنیز ۲ ل (نیمکوب) عناب سپستان ۲ دانه، ترنجبین ۱۶ ل و افتیمون شامی ۲ ل داده شد.

در ۲۷/۸/۱ - بار زبان کمتر و حالات روانی و دماغی خیلی بهتر گردید. در معاينه فقط احساس درد در کبد محسوس بود. پوست هلیله زرد ۳ ل، پوست هلیله کابلی ۲ ل،

سنامکی ۳۲ ل، گل سرخ ۲ ل، تمرهندی ۵ ل، افتیمون شامی ۲ ل، ترنجین ۱۲ ل تجویز شد. این مسهل ویژه شستشوی مغز و اخراج سم از آن بوده و بسیار موئثرو مفید و بی همتا می باشد. بیمار چند بار دیگر نیز بنزدم آمد. بکلی خوب شد. نسخمهای دیگری هم که از قبیل افتیمون، اسطوخودوس و برخی ملینات بود دادم. با توجه به بهبودی حاصله، تصمیم کار کردن گرفت.

در ۹/۲۷ - به مطب آمد. اظهارداشت "چون کاری پیدا نکردم بنناچار مقداری از انانه خود را فروخته و مبلغ ۵۰۰ ریال فراهم آوردم. با این پول پیراهن و شلوار و امثال آن خریده دوره‌گردی می کردم. از این مر روزی ۱۵ تا ۲۰ ریال عایدم می شد که خرج زندگی خود و عائله‌ام می نمودم. روزی در کوچه‌ای خلوت دو نفر بعن هجوم آوردمو پس از غارت اجناسم پا به فرار گذارند. این واقعه فوو العاده موجب تأثیر من و خاتواده‌ام گردید." با وجود چنین پیشامدی و ترس زیادی که کرده بود ابدا "تفعیل حالتی در او مشاهده نشد. علت نیز آن بود که طبق دستور از داروهای مرتبا استفاده می کرد. نسخه دیگری مرکب از پوست هلیله زرد ۴ ل، بسفایج ۳ ل، بابونه ۱ ل، و بادرنجویه ۱ ل به او دادم.

نامبرده در تاریخ ۱۵/۱/۲۸ برای معرفی بیمار دیگری بنزدم آمد. حالش بسیار خوب بود. اظهار داشت نزد یک نفر امریکایی خوارگیز شده است. گهگاهی از جوشانده پوست هلیله زرد و بسفایج می خورد. هیچگونه کدورت و شکایتی نداشت و بسیار راضی بود. در اوخر خرداد ماه ۲۸ مجددا "بعط آمد. متذکر شد کما خیرا" باز دچار فراموشی شده و اختلال در انجام وظایفش حاصل گردیده است.

پس از تحقیقات آشکار شد مدتبیست دارو را ترک کرد مودر عوض گوشت مفت زیادی در روز می خورد تا بحساب قوت گیرد. همانطور که گفته شد در منزل یک نفر امریکایی کار می کرد و گوشت فراوانی در دسترس داشت. از این رو مزاج مجددا "بیس و تعفن روده و مسمومیت پدیدار گشته بود.

به او سپردم شغلت را عوض کن تا گوشت و خوارگاهای لذیذ باین حد نخوری و در نتیجه مسموم نگردی.

همان داروهای قبلی را به او دادم. مراج برآه افتاد و رفع مسمومیت شد. ضمنا "چندی بعد به شغل میوه فروشی و دوره‌گردی پرداخت و دیگر نیز شکایتی از حال خود نداشت.

در تاریخ ۱۵/۵/۲۷ آفای ع. با چهره‌ای برافروخته و چشمانی پرخون بمانند کسی که نزاعی کردد باشد به مطب مراجعه نمود. اظهار کسالت کرد و توضیح داد که حالش روز بروز

بدتر می شود .

حون از حال حانوادگی او آکاهی کامل داشتم از این رو چندان به کاوی نبرداختم . چنان صلاح دیدم که حالت کنونی را تحقیف دهم و بعد به علل بیماری بمردازم . (پدر او سفریا در ۱۴ سال قبل حالی بدتر از این پیدا کرده بود ، نسبت به حرکات و رفتار مردم خود مذین شده بود . کمان می کرد همد او را مسخره می کنند . از این رو کاهی در مغازه به مشتریان پرخاش می نمود که برخی اوقات همین امر منجر به دعوا می شد . در منزل نیز همه از دست او ناراحت بودند . پس از مدت‌ها معالجه سرانجام او را بیزد من آوردند . این حال بدبیسي و خودپسندی او را قسمی جنون تشخیص دادم . برابر دستور پیشنبیان به ملینات سودا و صفرا و تصفیه خون پرداختم . رفته رفته حال او بهتر و بکلی خوب شد . کودکان او نیز دچار همین گونه حالات عصبی می گردیدند که با مراجعته به اینجایب و با استفاده از درمان‌های ایرانی منضم و مسیل که اغلب حاوی افتیموں شامی و پوست هلیله زرد و داروهای دیگر دافع سودا و صفرا بودند بجهودی می یافتد .)

چند سال پیش در مشهد بهمین حالت دچار شده بود . پیشکان آن شهر با مسکن‌ها و داروهای لازم که در پزشکی این زمان معمول است به درمان او پرداختند . بدون نتیجه در پایان ، بیمار را بد تهران آوردند و به تیمارستان منتقل کردند . چند سالی است که بهمین حال باقیست و هیچ‌گونه بجهودی نباشه است . سرانجام او را از تیمارستان به منزل آوردند .

معجونی را که از دسنورات پیشنبیان بوده و در مورد چند دیوانه سخت عاصی العلاج آزمایش نموده بودم و از بسیاری از آنان نتیجه خوب گرفته شده بود تجویز کردم که تهیه کرده و بد او بخورانند بیمار از حوران دارو تکی رویگردان بود . بیماری او را از افزایش سودا و غلبه صفرا و نوجه خون و سودا به سر تشخیص داده و ضعف روده‌ها را دخیل دیدم . از این رو به دفع سوم مذکور پرداختم و منضم مناسب تجویز نمودم .

— در ۲۷/۵/۱۶ ، مغز فلوس ۱۴ لیل ، ترنجیین ۱۶ لیل ، گل سرخ ۱ لیل ، بنفسه ۴ لیل ، نیلوفر ۲ لیل ، عناب سیستان ۵۰ دانه و روغن بادام شیرین ۲ لیل ، داده شد .

— در ۲۷/۵/۱۷ ، آلویخارا ۴۵ دانه ، تمرهندی ۷ لیل ، پوست هلیله زرد ۳ لیل ، سناگی ۱ لیل ، گل سرخ ۲ لیل ، ترنجیین ۱۶ لیل ، داده شد . این مسیل اطفاء حرارت و دفع سوم در اعصاب مینماید . ضمناً "دستور داده شد کپسول ویتامین ۳۳ (Xanthelovitabeta Combevitabeta) روزی دو عدد میل کند .

— در روز پنجم آلویخارا ۴۵ دانه ، تمرهندی ۱ لیل ، گل سرخ ۲ لیل ، سناگی ۲ لیل ، پوست هلیله زرد ۳ لیل ، ترنجیین ۱۶ لیل ، داده شد . این نسخه اعصاب را از تحریک سوم رها ساخته و بجهودی زیاد در حال بیمار پدیدار ساخت . رنگ سیمای او روش نمود .

– روز ششم، چون دردی در ستون فقرات داشت برای تسکین آن "بم آنالژیک" بمنظور مالیدن تجویز شد. همچنین "والرو برومین" دادم که بخورد.

– روز هفتم، پوست هلیله زرد ۴ لیل، سمامکی ۱ لیل، گل سرخ ۱ لیل و ترنجبین ۱۴ لیل داده شد.

– روز هشتم، ریشه کاسنی ۳ لیل، بادرنجوبه ۱ لیل، بسفایج ۲ لیل، ترنجبین ۱۴ لیل، داده شد. این نسخه هم در نوبه مخفی و هم در آسایش اعصاب و تقویت معده و دفع سودا بسیار مفید است.

– روز نهم، پوست هلیله زرد ۳ لیل، سمامکی ۱ لیل، گل سرخ ۱ لیل، ترنجبین ۱۲ لیل، داده شد. این نسخه بسیار مفید و موئثر در مغز و دفع سم آن می باشد.

در ۱۹/۵/۲۷، سکبینج ۱۵ سانتیگرم، کلروفسفات دوشو ۱۵ سانتیگرم برای یک حب نمره هر تجویز شد که روزی عدد از آنرا بخورد. پس از مصرف، بیمار اظهار داشت که این دارو قرارشکم را زیاد و باد آنرا دفع می نماید.

بدین ترتیب بهبودی بسیار در حال او پیدا شد. برافروختگی چهره و سرخی چشم و حالت خشنگ و خیرگی آن برطرف گردید. از لحاظ اخلاقی بسیار آرام شد و دیگر از هر حرفی از جا درنمی رفت. عکس سابق که بجزئی ناملایمی پرخاش می کرد کاملاً می توانست خودداری کند.

روز یازدهم جهت دفع مانده سوم (سودا، بلغم، صفراء و خون) و آسایش و تقویت دماغ، تربدمجوف ۲ لیل، پوست هلیله زرد ۴ لیل، افتیمون شامی ۲ لیل، داده شد که آنها را کوبیده و آمیخته و حب های درشت بحد یک نخوداز آن بسازند و روزی هشت تا پانزده عدد از آن بخورد. این دارو جهت دفع اخلاط خیس خورده بسیار مفید است. با استفاده از این حب افکار بیمار روشن شده و تمايل به کار در او حاصل گردید با رفع افسردگی سابق بشاش و خندان شد. بیمار میل به صحبت و آمیزش و شوخی و تغیری و گفتگو در مباحث تجاری و کسبی در خود دید. در حالی که در گذشته عکس چنین روحیه ای در او مشاهده می شد.

پس از نتیجه گیری خوب از داروها و بهبودی پیشینه بیماری اش را چنین بیان کرد که مدت ها بود که رفته رفته گرفته و دلتگ و بی میل بکار می شدم. نسبت به همه چیز بی حوصله و بی میل بودم. تنفس و بد بینی داشتم و می خواستم هر چه می گویم همه اطاعت گرده مطیع رأیم باشند.

در تحقیقات آشکار شد استمناء می نموده و حال گاه در آغاز و گاه در اواخر ادرار مایع لزجی چون منی از او دفع می شود که از سیلان منی است. به درمان آن نیز پرداختم بهبودی یافت.

بیماریهای سوداگری

(دیاتزیک)

این گونه بیماری‌ها نسبتاً "زیاد می‌باشد. میتوان گفت هر عارضه‌ای که در اعقاب سوء‌مزاجی‌هانظیر جوش‌های صورت و بدن و عوارض عصبی (جنون، کم عقلی، تندخوبی، بدینه‌ی بینی پریشان خیالی و انواع سر درد و غیره) پیدا شود در صورت نایافتن سبب بیماری و پاس از هر گونه درمان لازم است متولّ به این عقیده" پیشینیان شد که "غیر از آتشک که سیفیلیس باشد، بادبواسیر، عوارض یائسگی، عوارض گرمی (دیدان) و امراض دیگر از علل اخلاط می‌باشد.

* * *

شخصی صداع ارشی داشت و بخصوص بعد از استحمام دچار سرگیجه و کدورت حواس و استفراغ و صداع می‌شد. از روشنایی و نور متاثر می‌گردید. از این روی می‌بایستی مدتی در تاریکی بخوابد و از گفتگو و سر و صدا دوری جویید تا بیماری شدت نکند و رفع عارضه گردد. این بیمار ضمناً "زیاد دچار زکام می‌شد و اغلب از بینی اش اخلاط و کثافت می‌آمد، چند بار زکام او شدت یافته و کثافت بینی از عقب درون دهان شده و گاه از گلو پائین می‌رفت. شاید ورم استخوان پرویزنی در قاعده جمجمه و بالای بینی داشت. این حالات زکامی اغلب با سر درد، گندی ذهن، بی‌میلی بکار، خستگی، حواس پرتی همراه بود.

بیمار همچنین دچار بواسیر و ضعف و اختلال گوارش هم بود و تحمل هضم پارماهی از غذاها خاصه بونج، سرخ کودنی‌ها و تخم مرغ را نداشت. دچار سودا (اگزما) نیز شده بود که اغلب خشک و پوسته پوسته‌کنده می‌شد و خارش زیاد داشت گاه تاول‌های کوچکی می‌زد و ترشح آب می‌کرد در نتیجه چند بار به "لنفارانزیت و ادینت" دچار گردیده بود. این اکزما که سابقه بیش از بیست سال را در او داشت موجب خستگی و ناتوانی همیشگی او گردیده بود. هیچ دارویی موثر واقع نمی‌شد. سرانجام ضعف مزاج براو مستولی گردیده بواسیر هم شدت پیدا کردد این او اخر گاه خون جریان می‌یافتد. عصاره هماملیس و مارودند (شاهبلوط) چندان تأثیری نمی‌کردند. گلسیم و دیگر داروهای مقوی زیاد استفاده می‌کرد. تقریباً دو سال پیش جوش در اطراف نشست او پیدا شد که با خارش زیاد همراه بود. گاهی این خارش طاقت‌فرسا می‌گردید. چند بار به معالجه پرداخت و باز بواسطه کثافت خون عود می‌کرد. در نتیجه عصبانیت شدید دگمه بواسیر و مقعد بیرون می‌آمد، مجبوری شد آن را داخل کند و باز

بیرون زده می شد و این حال آنقدر تکرار می گردید که او ناچار به خوابیدن بصورت طاقباز می شد.

گاه در ساعات معینی در روز و یا حتی در ساعات غیر معین دگمه حملهوار بیرون می آمد و وقتی این ناراحتی حملهوار بر او عارض می شد حتی بصورت طاقباز نیز وضع آن نمی گردید تا آنکه حمله تمام شود. گاه در رختخواب نیز همین حالت رخ می داد. ترشح زیاد داشت. آبی کنیف همیشه شلوار او را آلوده می کرد. برخی اوقات ریزش این آب تا روی زانو و مج پا هم می رسید. کمی مدفوع نیز بطور بی اراده و بی خبر خارج می شد و اغلب شلوار او را آلوده می نمود. غذای بیمار بدرستی نمی گذشت. خستگی هم زوز به روز بیشتر می شد. حتی به جائی رسیده بود که در اواخر شب توان آنرا نداشت تا پا را روی پای دیگر گذارد. پس این عمل موجب درد و خستگی و ناراحتی می شد صبحها بسختی از رختخواب بر می خاست. همه قوای جسمی و روحی او خراب گشته و فراموشی هم مزید بر علت گشته بود. یادآوری شود که هرگونه داروئی را خورده و هر دستوری را نیز انجام داده بود.

خلاصه میزان خستگی او بحدی رسیده بود که از راه رفتن هراس داشت. زیراعلاوه بر خروج مقدد، در اثر خستگی قلب به تهش می افتاد و پاها پارای حرکت نداشتند. آمپول کلسیم کامپولون وغیره تزریق گرده بود که همه اثری موقتی و نسبتاً "کم" داشتند. چشمها کم سو وقدرت تکلم کم گشته بود. از این رو در مباحثات زود حق را بدیگسری می داد تا آسوده شود. فرسودگی او بحدی بود که هیچ امیدی به حیات خود نداشت. بواسطه وجود خارش در اطراف نشست از عمل جراحی گریزان بود زیرا می ترسید در اثر تحریک اگزما عمل بی نتیجه و بدتر شود.

در بیمار این حال خستگی و گریز از مباحثه از حوالی بیست سال پیش آغاز شده بود منتهی بتدربیج بیشتر می شد. سر او نیز شوره زده و پوسته پوسته می گردید.

به این بیمار خاکشیر تجویز نمودم. چند روزی خورد خارش و اگزما کم و رو به زوال گذاشت و پس از دو هفته خوب شد. بر روشنایی چشمان افزوده گردید. پاها قوت گرفتند. میل به کار زیاد شد. بواسیر هم رو به زوال و خوبی گذاشت. مقدد کمتر بیرون می آمد. می توانست حدود چند صدمتر راه بروم بدون آنکه مقدد بیرون زده شود. فقط در اثر راهپیمایی زیاد و خستگی این ناراحتی بروز می نمود. ضمناً "از این پس نشست او تنها گاهی بطور حملهوار بیرون می آمد و چون آنرا بدورون می کرد باز عمل تکرار می شد. تا یکساعت این وضع ادامه می یافت و بعد رفع می گشت.

گاهی در ساعات معین یا غیر معین در روز در حالت نشسته نشست حملهوار بیرون می زد و این عارضه حتی در وضعیت خواب و درازکش نیز روی می داد تا اینکه کم کم کاهش

یافته واز بین رفت تاء‌لما و هیجانات عصبی موجب بروز آن می‌شد. در اثر خوردن خاکشیر حال بیمار رو بخوبی گذاشت. تا بدین حد که دو سه کیلومتر پیاده روی می‌کرد بدون آنکه احساس خروج مقعد نماید و این بهبودی بازهم بیشتر شد. تنها بعد از تخلیه، مقعد بیرون می‌آمد و اکر آنرا بدرون می‌کرد مجدداً "بیرون زده" می‌شد. بالاخره معلوم گردید بسب آن است که تخلیه روده بطور کامل انجام نگرفته و مقداری از مدفوع در راست روده هنوز بجای مانده است. بنابراین با عمل کامل تخلیه و پاک شدن روده‌ها این ناراحتی دیگر برآو عارض نمی‌شد.

روزهای دیگر که مقعد بیرون می‌آمد متوجه می‌شد که تخلیه ناقص صورت گرفته. لذا دوباره به تخلیه کامل می‌پرداخت و دیگر مقعد بیرون زده نمی‌شد و می‌توانست راه زیاد هم برود.

خلاصه با پیروی از دستوری که دادم یعنی همین خاکشیر از خطر نجات یافت. منتهی باید روزی دوبار در ساعت معین و هر بار نزدیک ۲۵ دقیقه به تخلیه بپردازد تا روده کاملاً پاک و دست آخر بصورت رقیق و آبکی کار کند آنگاه برجیزد.

بیمار اظهار میدارد با خوردن خاکشیر مقدار مدفوع از گذشته بیشتر شده و آسانتر دفع می‌گردد ضمناً گاهی رنگ آن تمام‌باشد تیرگی و سیاهی می‌گراید.

توضیح آنکه چندین نفر دیگر نیز طبق همین دستور رفتار می‌کردند و همین نتایج را گرفتند، حتی در یک کودک نیز همین آثار دیده شده است.

بیمار مذکور با استفاده از خاکشیر نه تنها جهاز هاضمه بلکه ناراحتی‌های دیگر اعضاش نیز را به خوبی گذاردند. بر وزن بدن او هم افزوده گردید. چربی در بدن پیدا شد، "روحای" بعکس سابق خوش بین شد، مهمتر از همه اینکه بینی او بهبود یافت. دیگر زکام نمی‌شود. بواسطه ورم بینی خلفی که خلط از راه حلق به درون دهان وارد می‌شده اینک دیگر ترشح و نمی‌بوجود نمی‌آید. با آنکه اغلب با بیماران مبتلا به گریپ معاشر است دچار بدان نگردیده است.

دیگر آنکه هر گاه آفتاب بسر و روی او می‌تابید سردرد مختصری با حالت تهوع و زکام خفیف و دهان دره و خمیازه بر او عارض می‌گشت. از این رو همیشه سر و گردنش را از تابش خورشید دور نگه میداشت. این تأثیر نیز خیلی کاهش یافت. همچنین گاهی از دود چیق و سیگار سردرد می‌گرفت مخصوصاً در حمام یا پس از خروج از حمام که این حالت نیز تخفیف زیاد یافت.

بیمار اظهار داشت با وجود بهبودی زیاد چنانچه یکدفعه سخت عصبانی شوم مقعد بیرون می‌زند. پس از چند ساعتی استراحت موقوف می‌شود. او متوجه شده است که پس از

عمل تخلیه اگر یک ساعتی راه نرود تا مقدعد کاملاً "بحال عادی و نخستین خود برگرد آنگاه به راه پیمایی بپردازد دیگر مقدعد بپرون نمی‌زند. بیمار می‌گوید هر وقت خستگی ام زیاد و یا سخت عصبانی شوم و یا دچار کسالت مزاجی گرم نشست اندکی بپرون آمده با یکبار داخل کردن آن و اندکی استراحت ناراحتی برطرف می‌گردد.

آنچه بر او مسلم شده این است که عصبانیت، خستگی و کسالت نخست متوجه این نقطه ضعیف شده و سپس اثرات دیگر آن از قبیل خستگی و صداع و زکام در بدن پدیدار می‌گردد. چند روزی معجون اذاراقی به او دادم. بواسطه ترکیبات خود دفع سردی موضعی و سستی نمود.

چند تن از بیمارانم اظهار می‌داشتند که مبتلا به سقوط مقدعد شده و عمل جراحی نموده بودند. بعد از چهار ماه و بیشتر ناراحتی عود کرده و گرفتار بودند. در آن زمان چون من این آزمایش را ننموده بودم، لذا شیافی از عصاره بلادن و زوسکیام و بتائیک و امثال آن میدادم که خیلی مؤثر واقع می‌شد. اما قاطع نبود و جنبه موقتی داشت. همچنین بیشتر داروهای مقوی چون عصاره جگر و غیره بصورت خواراکی یا تزریق بکار می‌بردم.

به بیمار دستور دادم هر وقت مقدعد بپرون آمد فوراً به مطب می‌باید. رفتار نمود. در معاینه فقط یک دگمه بواسیر بپرون بود و نخست بعکس سابق بحال عادی بود و دیگر بپرون نمی‌آمد.

بیمار اظهار می‌دارد مدتی است همه روزه صبحها پس از صرف ناشتاپی بقدر دو تا سه مثقال خاکشیر را در قنداغ ریخته می‌خورد. بعد از نیمساعت چند آروغ می‌زند. متوجه می‌شود که مده اندکی گوم شده و بکار افتداده است. حسن نشاط در خود می‌نماید. علت آنست که خاکشیر مده را گرم و ترشحات طبیعی آنرا افزایش می‌دهد. در اثر استفاده از خاکشیر خون بواسیر اندک کاهش یافته و بکلی قطع گردیده است. پس از یکی دو ماه سو رگی باز می‌شود. قدری خون سیاه و غلیظ هنگام اجابت خارج می‌گردد که مدت آن از ۲۴ ساعت تجاوز نمی‌کند. این خون آنقدر تیره است که بدان ماند روده در آن ریخته‌اند.

بیمار می‌گوید رگها و دگمه‌نسبتاً "کوچک و جدار آن کلفت شده‌اند و دیگر ترشح خون و آب مایع لزجی که سابقًا وجود داشت ندارد و بحال عادی برگشت نموده است. اکنون تشنجی در راست روده دارد و در نتیجه خروج مدفع اندک اندک و مدت چند دقیقه طول می‌کشد تا کاملاً "تخلیه شود.

کاهی اگر بواسطه کارهای فوری و یا پیشامدی موفق به تخلیه کامل نگردد در اینحال مقداری مدفع در سیگموئید و یا قسمت بالای راست روده می‌ماند. او هم خود را شسته و بسر کار می‌رود. پس از مدتی (در عرض چند دقیقه تا یک ساعت مناسب با حرکات) رفع تشنج شده

· مقداری از مدفوع داخل در راست روده می‌شود و موجب انقباض سخت آن می‌گردد. در نتیجه این فشار جریان خون در رگهای بواسیری دشوار می‌گردد. دگمه بواسیر بیرون می‌آید و اگر بدرون زده شود بدفعات خروج می‌کند. تنها راه علاج تخلیه کامل مزاج می‌باشد. پس از آن وضع بحال عادی بر می‌گردد و معقد دیگر بیرون نمی‌زند.

کم کم بهبودی در وضع بیمار بیشتر گردید بدی که اگر بواسطه تخلیه ناقص دگمه بواسیر بطریقی که گذشت بیرون می‌آمد با داخل نمودن آن دیگر بیرون نمی‌آمد.

مدتی بود که خاکشیر را ترک کرده ماهی شور و بعضی از خوراکهای مولد سودا می‌خورد. در نتیجه برخی از حالات سابق بروز کرده است. بعد از مدتی دغدغه و خارش رگ بواسیر باز شده این بار خون آن قرمز رنگ و چون جای نیشتر اندکی برش داشت. دوباره به خوردن خاکشیر مبادرت ورزید پس از دوروز خون بند آمد و کم کم حالت عادی بازگشت گرد.

تقریباً پس از دو ماه یکبار بدون مقدمه در توالیت سر رگ باز شده به قدر چند مثقال خون سیاه غلیظ دفع گردید که شبیه مابع آغشته به دوده و خاکستری بود. هماندم نیز بند آمد، سپس مزاج بدون خونریزی تخلیه شد. روز دیگر هم باز بهمین طریق مقداری خون آمد و سپس بکلی بند آمد.

در اثر استفاده از خاکشیر دگمهای بواسیر کوچک شدند و جدار رگها کلفت‌تر گشتد. نتیجه قابل توجه آنکه خاکشیر سوم بدن و اخلاق‌فاسد را هر چند یکبار مانند مابع خاکستری آغشته بدو دفع کرده و مانع بروز عوارض سوء‌مزاجی از قبیل کمردرد و غیره می‌شود.

دختری پدرش به صداع ارثی مبتلا بود. نزدیک دو سال پیش به درد معده شدیدی دچار شد که هر ماه یافاصله زمانی بیشتر یکباره حملهوار بروز می‌کرد و چند ساعتی طول می‌کشید. درد با التهاب و اضطراب همراه بود و او را فوق العاده رنجور و تکیده کرده بود. هر بار که بروز می‌کرد از بار گذشته شدیدتر و هیجان آورتر و طولانی‌تر بود. بیمار معالجات زیادی کرده طبق دستور متخصصان معده رفتار نموده و برنامه غذایی مخصوص و پرهیز را رعایت مینمود. حالش بدتر و خطرناکتر شده بود.

امتحان رادیوسکوپی و رادیوگرافی از معده، او نزد آقای دکتر رضانور بعمل آمد هیچگونه عیب و علتشی نیافتند. بیماری نیز هر بار سخت‌تر از سابق بروز می‌کرد و مدتی طولانی تر می‌شد. حتی از سی ساعت هم تجاوز کرده بود. استفراغ بیمار، غذایی، صفرایی و مخاطی بود. پس از شش‌ماهه دوباره متعهده عکس و امتحان رادیوگرافی نزد آقای دکتر فرهاد نمود. باز هیچگونه نقص و عیب و علتشی در معده نیافتند. در این مدت هیچ دارویی در او مفید واقع نشد.

حتی در موقع حمله مسکنات هم موثر واقع نمی شدند کم کم حمله شبیه هیستری با حالت شهیق و زفیر صدادار والتهاب شدید همراه شده بود. بیم خطر میرفت. نگارنده متوجه شدم این بیماری بدون زخم و علت که حمله اوار بروز می کند شاید همان صداع ارشی باشد که ماده بیماری پوش و انتصاب به معده مینماید. در اعقاب نقرسی ها ماده سمی متوجه معده و در تبار روماتیسمی ها متوجه روده می گردد. بدین سبب تصمیم گرفتم درمان سوء مزاجی ها را درباره او اعمال نمایم.

چون در سوء مزاجی ها آزمایش های بسیاری در مورد خاکشیر کرد هم ، لذا برخی از آنها

را در زیر می نگارم :

- ۱ - به چند تن از بیماران که از دودمان سوء مزاجی بودند و دچار جوشها و دمل شده بودند و ناراحتی آنها بیش از دو ماه بدراز انجامیده بود خاکشیر تجویز نمودم . پس از چند روز استفاده از آن رفته رفته دمل ها و جوشها کم شده و چندی بعد برطرف گردیدند .
- ۲ - چند نفر که بجوش صورت دچار شده بودند با خوردن خاکشیر بهبودی تام یافتدند.
- ۳ - در بعضی از اقسام کهیز نتیجه رضایت بخش داده و از حملات آن کاسته شده و دفعات بعد هم که بروز گرده خیلی خفیف بوده و در برخی موارد نیز بکلی برطرف گردیده است. استفاده کنندگان از خاکشیر نیم ساعت قبل از غذا یک قاشق سوپ خوری از آنرا می خورند .
- ۴ - در پارهای از بیماران که عدم سازش نسبت به برخی از خوراکیها دارند با خوردن خاکشیر نیم ساعت قبل از غذا نتیجه مطلوب حاصل گردیده و رفع عوارض شده است .
- ۵ - در دل درد های شدید جوشیده گرم آن با شکر سرخ ملین طبع و مسکن و برطرف گشته درد است .
- ۶ - خاکشیر بهمال شکم را جمع می کند و بازدارنده شکم روی است . با آب سرد هم همین اثر را دارد .
- ۷ - شخصی کمد چار اسهال بود و روزی هفت الی هشت بار معدماش اجابت میگرد با تجویز خاکشیر بعدت چند روز بهبودی یافت . بعدها در دیگران نیز همین اثر را دیدم .
- ۸ - خاکشیر زکام را بسیار کم گرده و از ترشحات بینی می کاهد . سردردهایی که بهنگام زکام پدیدار می گردند در نتیجه ادامه در خوردن خاکشیر کم شده و بتدریج برطرف گردیده است . بدان مانند که ماده سمی در موقع بروز گریپ متوجه سر می شده ولی با ادامه در استفاده از خاکشیر پس از مدتی آن ماده از بین رفته است .
- ۹ - خاکشیر کوبیده با شکر در دفعه ورم لوزتین بیمارانی که از تبار سوء مزاجی ها هستند

بسیار مفید و گاه قاطع است.

۱۵- خاکشیر خشکی دهان را برطرف و لینت میدهد.

۱۶- خاکشیر از تهاجم خون بواسیر می‌کاهد و آنرا بسیار کم و منظم می‌کند. بنحوی که هر چند ماه یکبار بمقدار بسیار کم خون دفع می‌شود و مدت آن از چند ساعت تا یک شبانه روز است. این خون بسیار غلیظ و سیاه می‌باشد. بعلت آنکه "گرم‌وتر" است مخصوصاً در معددهای "سرد و خشک" ایجاد اشتها می‌نماید. همچنین در برخی ترشی معده را دفع می‌کند.

۱۷- در غدد دروپی Endocrine اثر خوبی دارد و فعالیت آنها را موجب می‌گردد. در روی سایر اعضای متوجه نظیر کبد و گلیه نیز بسیار موثر است. خاکشیر در دفع پوسته و شوره سر بی نظیر می‌باشد.

۱۸- خاکشیر در بسیاری از عوارض ناشی از سوء‌مزاج مؤثر و مفید بوده و گاه بکلی رفع عارضه (اگزما، دلدرد و کمردرد و غیره) مینماید.

۱۹- خاکشیر گاه دفع اسهال می‌کند.

۲۰- خاکشیر بهار جوانی را طولانی تر می‌نماید.

۲۱- بنابرآزمایش شخصی این دارو بهترین در دفع سودا (اگزما) و تصفیه خون است.

۲۲- خاکشیر بسیاری از دردهای مفصلی و حتی موضعی را معالجه نموده و مقوی قلب می‌باشد.

بالاخره با توجه به جهات و دلایل فوق به بیمار یاد شده خاکشیر تجویز نمودم، که همه روزه مقداری از آن را در قنداغ می‌ریخت و میل می‌کرد. پس از چند روزی که حمله کذایی بروز کرد هم خفیف شده بود وهم از مدتی کاسته گردیده بود. همین امر باعث تشویق من گردید. این دستور مدتی پی‌گیری شد. بیماری بکلی مرتفع و بیمار درمان گردید. و دیگر نیز بیماری او بازگشت ننمود. گوآنکه چند ماه بعد به دل دردی مبتلا شد ولی آن درد نبود بلکه دل درد ناشی از غذا بود که زود برطرف گردید.

در تاریخ ۲۷/۷/۲۶ آقای عباس م. ۴۹ ساله بمنظور درمان سودا (اگزما) انگشتان به مطب مراججه نمود. از بیماریهای پدر و مادر اطلاعی نداشت. در کودکی نیز به بیماری مهمی دچار نگردیده بود. فقط در سی سال پیش به حصبه مبتلا گشته بود. ده سال است متأهل شده ولی هنوز فرزندی ندارد.

اظهار داشت از ۱۲ سال پیش سودای خشک و آبدار در انگشتان هر دو دستش بروزگرده. گاه رو به بهبودی نهاده و یا بکلی خوب شده اما سال دیگر باز عود مینموده. امسال این

ناراحتی شدت یافته و مدت یکماه است که بسیار شدید شده است. ذرماینه، کبد کمی بزرگ و متورم و سپر ز هم بهمین نسبت بزرگ بود. آثار نوبه مزمن در ایشان مشهود می‌نمود. روده‌ها نیز بطور کامل کار نمی‌کردند.

در آزمایش ادرار چیز مهمی نشان داده نمی‌شد. در آزمایش خون نیز مقدار اوره ۵۱ سانتی گرم بود.

درمان:

دستور داده شد از داروهای زیر میل نماید:

۱- پوست بید، ریشه کاسنی، اصل السوس (همه روزه)

۲- تخم گشنیز ۲ ل، (شیره کشیده شود)

۳- خاکشیر (بصورت قند داغ)

یک هفته بدین روش رفتار شد. در مراجعته بعدی کبد کوچکتر شده روده‌ها نرم و مدفوع بیشتر دفع می‌گردید. رنگ سیمای او روشن‌تر شده بود. بثورات اگزما رو به زوال و خشکی نهادند. دارو تجدید شد.

در تاریخ ۲۶/۸/۲ جوشها و تاول‌های کوچک بکلی مرتفع گردیدند. دیگر خارشی نداشت. فقط لای یکی از انگشتان روز گذشته مختصر خارش و جوش خیلی کوچک و بی‌اهمیتی بروزگرده بود... که قابل توجه نبود. حال روحی بواسطه دفع سوم بهتر گردیده بود. دفع مدفوع نسبتاً "زیادتر شده، آشتها بیشتر و هضم غذا سبک‌تر و راحت‌تر گردیده بود. دستور دادم چندی طبق دستور رفتار کند تا بیماری عود نکند.

خاکشیر، بثورات ارزنی شکلی را که در بدن پدیدار می‌گردند و ناشی از عدم کفايت کبد بوده و بدون چرک می‌باشند رفع می‌نماید. این دارو در برخی برای جلوگیری و دفع کهیر فوق العاده موئراست و در برخی دیگر اثر کمتری دارد. ندرتاً "در بعضی اشخاص بی‌اثر است. البته در مورد اخیر ممکن است سبب از کرم معده باشد و یا از کانون دیگری چون عدم کفايت غدد وغیره.

متلایان به کهیر اگر نیم تا یک ساعت قبل از هر غذا قدری خاکشیر بخورند گاه بسیار مفید واقع می‌گردد. در مواردی از سوء هاضمه نیز موئراست.

آقای عباس م. بیمار یاد شده علاوه بر اگزما دچار دلدردی هم بود که صبح‌ها درد از سمت راست روی کبد شروع می‌شد و بسمت چپ می‌رفت و تمام معده را فرا می‌گرفت. شدت درد در معده بود پس از یکی دو ساعت تخفیف می‌یافت و رفع می‌شد. عصرهاتقریباً "حدود پنج بعداز ظهر مجدداً" درد بروز می‌گرد. بیمار مدت شش ماه بدین حال بود. در این مدت معالجاتی نزد متخصمان معده و اعصاب نمود سودی نداشت. فقط با خوردن خاکشیر و

جوشاندهای فوق الذکر ببهبودی یافت.

در سال ۱۳۳۸ آقای عباس م. را دیدم از اثرات معالجه رضایت بسیار داشت. بلکه رفع ناراحتی شده بود. اغلب روزها خاکشیر و جوشاندهای تجویز شده را می خورد.

نظر به اینکه در جلوگیری از خونریزی بواسیر و کوچک نمودن دگمهای آن اثر خوبی از خاکشیر دیدم بر آن شدم آزمایشی نیز در باره بیماری دوالی (واریس) بخایم: جوانی از دودمان سوء مزاج (پدر به صداع ارشی و مادر به درد مفاصل مبتلا بود) دچار به بیماری واریس شده بود. رفته رفته اتساع رگها زیادتر می گردیدند. مجبور شده بود مج پیچ ببندد تا از پیشرفت آن جلوگیری نماید. اندکی پیاده روی او را زیاد از حد خسته و کسل می نمود.

چون بیماری او را نوعی سوء مزاج ارشی تشخیص دادم لذا خاکشیر را تجویز نمودم. طبق دستور رفتار نمود پس از چند ماه پاها ای او را معاینه کردم رگهای واریس کوچک و تنگتر شده و تحلیل رفته بودند. با آنکه خیلی پیاده روی می کرد مج پیچ نمی بست و شکایتی نداشت.

در چند بیمار دیگر که در نتیجه سوء مزاج ارشی به واریس مبتلا گردیده بودند نیز تجویز خاکشیر نمودم. نتایج بسیار رضایت بخش بود.

بانوانی که از دودمان سوء مزاج ارشی بودند و شکایت از سیلان ابیض (ترشح سفید زنانه) داشتند با خوردن خاکشیر آثار ببهبودی زیادی در خود یافتند.

خاکشیر چون تصفیه خون و دفع سودا می کند از این رو در جلوگیری از بروز درد مفاصل بسی مفید است.

در تاریخ ۱۸/۵/۲۸، آقای راوند ۲۴ ساله، شغل دلال به مطب مراجعه نمود. طبق اظهار، پدرش بمرض سل سینه درگذشته ولی مادرش سالم است. از بیماریهای دوران کودکی چیزی بیاد ندارد. تا کنون به مرضی دچار نشده است. بواسیر داشته که در پنج سال پیش مبادرت به عمل نموده و خوب گردیده است. توضیح داد که هر خوراکی را که می خورم تو ش می کنم. غذا به گلو و گاه بهدهان بازمی آید. پس از صرف غذا سنگین می شوم. شکم بدرستی عمل نمی کند. کاهی احساس سوزش و ناراحتی چون نیش سوزن از معده به سینه راست و دندنهای وزیر جلد می نمایم. مدت دو سال است که بدین درد مبتلا هستم. در این مدت پیوسته مشغول درمان و آزمایش های گوناگون بودم ولی نتیجه های بدست نیاورده ام. در معاینه سپر زاندکی

بزرگ بود. شکم تشنجه داشت و مزاج سوداوى. از اين رو علت را از نوبه مخفی و سودافهمیدم که موجب سوء هاضمه گردیده است.

درمان:

دستور داده شد منیزی گلسينه بمیزان ۱/۵۰، بیکربینات دوسود بمیزان یک گرم و رانگو ۵۰ سانتی گرم را عصاره نموده روزی سه بسته از آن میل نماید.

پوست بيد ۳ ل، سنبل الطیب ۱ ل، بابونه ۱ ل، نیز که دافع نوبه و خد سود است داده شد. در ۲۸/۵/۲۲ بیمار اظهار داشت تا زمانی که گرد را می خورم تسکین می یابم و چون آنرا ترک می کنم باز درد بروز می کند. متوجه شدم که تشخیص من خطا بوده و این بیماری در واقع همان باصطلاح "باد بواسیر" است. که بدین شکل پدیدار گشته است. لذا خاکشیر تجویز گردم و سپردم جوشانده را هم بخورد.

در ۲۸/۵/۲۷ از خوردن خاکشیر بهبودی بسیار حاصل شد و رفع عارضه او گردید. در ۲۸/۵/۳۱ خاکشیر تکرار شد. دستور دادم جوشانده را گهگاه بخورد. همچنان تجویز گردم همیج را پخته و با رونغن زینتون بخورد. بکلی بهبود یافت.

در برخی از بیماران که بدین شکل مبتلا به برسوز یعنی نگذشتن غذا و بازگشت آن به دهان و گلو می گردند لازمست مقدار خاکشیر را نیمساعت تا یک ساعت پیش از صرف غذا کف گرده بخورند. رفع عارضه مینماید.

بادآور میشوم مطالبی را که درخصوص خاکشیر نوشتم آزمایش و تجربه های شخصی اینجانب بوده و در کتب و نوشتمنهای گذشتگان چیزی در مورد آن ندیده ام.

روماتیسم، سیاتیک

یکی از علل و دلائل پایداری و مداومت ورم مفاصل، سیاتیک و نقرس، بیوست و تخلیه ناقص روده می‌باشد که گاه متوجه این امر نشده و بیمار در این خصوص شکایتی نیز ندارد و حتی گاهی هم بخطا اظهار می‌دارد شکم لینت دارد زیرا معدماًش روزی دو سه بار کارمنی کند. اما ناقص و ناتمام.

بنابراین توجه به این موضوع بیش از همه حائز اهمیت است.

در روماتیسم حاد اگر چند روزی پیوسته روغن بادام شیرین و شیره خنک‌های گرم که موافق طبع بیمار باشد همچون تخم شبت، تخم گرمه، تخم خربزه و مانند آن دهندویاملینی از سنا مکی، پوست هلیله زرد و نظایر آن بکار برند، بنحوی که معده روزی چهار تا پنج بار یا حتی بیشتر عمل کند و مدفوع در آخر رقیق و آبکی شود (یعنی رطوبت بدن از این راه دفع گردد) ورم‌ها بسرعت می‌خوابد، عرق خیلی کم می‌شود و بیمار معالجه می‌گردد. این روشی است که بارها در مورد بیماران بکار برده و نتیجه دیده‌ام.

تقریباً ۱۵ سال پیش بعیادت یک بازرگان کلیمی رفته بودم که مدتی مبتلا به دردهای مفاصل وسیاتیک بود و زیر نظر و مشاوره پنج تن از پزشکان تراز اول وقت (ایرانی و خارجی) درمان می‌نمود. در شش ماه آخر بستره شده و بهیچوجه توان حرکت نداشت. درد پا به منتهای شدت رسیده بود بنحوی که اگرحتی در اتاق او راهی رفتند در اثر ارتعاش دردش زیادتر شده و فریاد می‌کشید. تأمین مایحتاج زندگی او بوسیله پرستاران انجام می‌گرفت و اغلب توسط خانم قابل‌مای که در آن خانه منزل داشت تزریق‌های مخدر و مسكن می‌شد تا اندکی بخواب رود. سرانجام با مید درمان قدیمی مرا بعیادت برداشت. سیاتیک بسیار سخت و صعب العلاجی را دیدم که در برابر هر داروئی استقامت ورزیده و پیش رفته است.

درمان:

مرحوم صدرالاطباء خراسانی که از پزشکان بزرگ طب قدیم در دوران اخیر بود جنگی از نسخ مجرب گذشتگان داشت که بسیاری از بیماریهای سخت و عاصی العلاج را پس از ناامیدی با آن نسخ درمان می‌کرد.

سواد این جنگ را از آقای دکتر شهراد "از شاگردان مخصوص آن مرحوم و استاد طب قدیم امروز" بامانت گرفته و رونویسی نموده بودم.

یک نسخه مندرج که مخصوص مقاصل حاد بود از روی آن بشرح زیر نوشتند:

سورنجان ۱۱ تا ۲ ل، نیلوفر ۲ ل، عناب ۱۲ دانه، ریشه کاسنی ۲ ل، تخم کاسنی ۲ ل، تخم گشنیز ۲ ل، شیر خشث ۵ ل.

پس از استفاده از داروهای مذبور مزاج چند بار عمل نمود. صبح روز بعد از حال او مرا آگاه ساختند. این بار مسهل مخصوص آنرا که مرکب بود از: سورنجان ۱ تا ۲ ل، ریشه کاسنی ۲ ل، تخم کاسنی ۲ ل، پوست هلیله زرد ۳ ل، گل سرخ ۳ ل، سمامکی ۵ ل، تمراهندی ۹ ل، ترنج‌بین ۵ ل و شیر خشث ۹ ل نوشته و دستور دادم به بیمار بخورانند. رفتار نمودند. مزاج چند بار عمل کرد. نقل و اخلاط زیادی دفع شد و درد مرتفع گردید. پامداد روز سوم بیمار عصا زنان پیاده از منزل خود تا مطب اینجانب را که کمتر از یک کیلومتر فاصله بود آمد. دستور گرفت و رفت. بعدها چند بار دیگر نیز آمد جوشاندهای مناسب دیگری مانند بوزیدان سمامکی، پوست هلیله زرد و غیره برایش نوشتم. بکلی رفع بیماری او گردید و درمان شد. بدیهی است علت این درد خطرناک و مبرم و صعب العلاج تنبلی روده و نقص خروج مدفوع بوده است که هیچ توجیهی بدان نشده بود. (طبعیت این بیمار گرم بود).

خانمی به ورم مقاصل مبتلا شده بود که مدتی طول کشیده و رفته زیادتر می‌شد و در نتیجه اسباب رحمت و ناراحتی او را از هر جهت فراهم می‌کرد. برای رفع آن هرگونه داروی لازم را خورده و آمپول‌های گوناگونی را تزریق نموده و از درمان با برق هم نتیجه‌های نگرفته بود. بیماری همچنان پیش روی می‌کرد. انگشتان متورم و بنای کچشدن و تغییر شکل را گذاشته و راه رفتن برایش دشوار و محتاج به کمک بود. همه‌گونه آزمایش‌ها و تجزیه‌های لازم را نیز در مورد او اعمال کرده بودند.

این بیمار را تقریباً "در سهیا چهارسال پیش نزد اینجانب آوردند. انگشتانش هم کج و هم متورم بود. پاها نیز ورم داشت. حالات عصبی با ضربان و نابسامانی قلب و اختلال دیگر اعضاء همراه بود. روده‌ها تنبل شده و تشنج داشتند و مزاج هم بطور کافی عمل نمی‌نمود. بیمار قدری فربه و رطوبی مزاج بود.

درمان

در اینجا داروئی لازم بود که لینت مزاج داده و اخراج سوم و رطوبت از بدن کند از این روح حب را که مرکب از صبر زرد، پوست هلیله زرد، سورنجان مصری است دادم که بمقدار برابر کوبیده و آمیخته حب‌های باندازه یک نخود بسازند و روزی هشت تا ۱۴ عدد میل کند (مقدار خوراک بسته به استعداد از ۵ تا ۲۴ عدد است).

— دستور دادم روزی یک مثقال نیز بوزیدان و دو مثقال بسفایچ را جوشانیده و بخورد.
— محلولی از یدودروپتاسیم ۵ گرم، عصاره ید ۲۰ گرم، تجویز کردم که ۵ قطره از آنرا هر بامداد و ۵ قطره را هر شب در یک استکان آب سرد ریخته و بنوشد. و روزی یک قطره اضافه نماید تا به ۳۰ قطره صبح و ۳۰ قطره شب برساند. آنگاه روزی یک قطره کم نماید تا دوباره به ۵ قطره رسیده شود. طبق دستور رفتار نمود.

در نتیجه حال بیمار رو به بهبودی نهاد. لینتی در مزاج پیدا شد، درد کمر و حالات دیگراو بهتر گردید. البته آنطوری که منظور نظر بود نتیجه‌های حاصل نمی‌شد. لذا معجون مشهور به سورنجان را که در رفع ورم مفاصل حاد و مزمن و اخراج بلغم غلیظ و نقرس آزموده بودم تجویز کردم. این معجون مرکب است از: سورنجان مصری ۲ ل، زیره ۲ ل، (کمون) شیطرج ۲ ل، هلیله زرد ۲ ل، تخم کرفس ۵/۱ ل، تخم رازیانه ۵/۱ ل، فلفل ۵/۱ ل، صتر ۵/۱ ل (آویشن)، ملح هندی ۵/۱ ل، وزق الخیار ۵/۱ ل، زبدالبعره ۵/۱ ل، کنجد مقرش ۳ ل، تربدابیض ۳ ل، زنجبل ۳ ل و محموده ۳ ل با سه برابر عسل که کف گرفته بهم می‌میزند. مقدار خوراک آن ۴ تا ۵ مثقال است ولی اگر مداومت یابد نصف آن کافیست.

این دارو، در داروخانه بصورت ساخته شده آماده بود نوشتم روزی چند مثقال از آن میل کند. کم کم دارو اثر خوب خودرا نشان داد و رضایت خاطر بیمار و خانواده او را فراهم ساخت. اما باز بدانکونه که شاید و باید وضع عارضه را نمی‌کرد. چند ماهی بدین منوال گذشت. شوهرش اظهار داشت که "کفگیر به ته دیگ و کارد به استخوان رسیده" و تنها امید ما به داروهای قدیمی است که اثر آنرا دیده‌ایم. از این رو نسخه خواستند که خود تهیه آنرا بعهده گیرند. این نسخه را انتخاب کرده نوشتم و به ایشان دادم: تربدابیض ۳ ل، سورنجان مصری ۳ ل، تخم نیلوفر ۱ ل، ایارچ فیقرا ۸ ل، شحم حنظل ۲ ل، بوزیدان ۳ ل، شیطرج ۲ ل، عاقرقرحا ۲ ل، دارفلفل یک ل، سگبینج ۴ ل، جاوشیر ۴ ل، مقل ازرق ۵ ل، فرفیون ۳ ل، انگوزه ۳ ل. دستور داده شد داروها را کوبیده و آمیخته و صمغ‌ها را کوبیده و در آب گندنا (تره) حل نمایند سپس همه را بهم آمیخته حب‌هائی سازند و روزی ۲ تا ۳ مثقال از آنرا به بیمار دهند.

بیمار بخوردن این معجون مداومت داد تا اندکاندگ نرمی در انگشتان و کاهش در ورم‌ها پیدا شد و بالاخره بکلی بهبود یافته و درمان گردید.
او اظهار میداشت که از خوردن این حب‌ها مزاج لینت یافت و بصرور همه دردهای مفاصل و کجی انگشتانم برطرف گردیده و بکلی خوب شدمام.
دو سال بعد همین بیمار برای معالجه کسالت دیگری بعنزد من آمد. اظهار نمود برای لینت مزاج و بخاطر ترس از بروز بیماری سابق همه روزه یکی دو مثقال از آن معجون میخورم.

درخواست کرد برای آنکه عادت نشود معجون دیگری نظیر آن باو بدهم . گفتم شرح بیماری سابق خود و چگونگی درمان را بنویسید و بیاورید تا فکر دیگری برای شما بکنم .

نامه بانو فاطمه ع. ا. ب . همانگونه که خود نوشته‌اند :

"آقای دکتر ، چون شما فرموده بودید قدری شرح حال خودتان را راجع به روماتیسم بنویسید حال شرح میدهم :

اولاً "شش سال بود این درد در بدنم بوده معالجه می‌کردم . اول دستم خواب می‌رفت و استخوان‌های بدنم گزگز می‌کرد و روز بروز زیادتر می‌شد . بجایی رسید که قدم از قدم نمی‌توانستم بردارم تا اینکه بطور حقیقت در رختخواب بیماری افتادم تا این که بكمک حضرت الهی خدمت چنین دکتر بزرگی آمدم و شما قدری دواهای گوناگون دادید . این باد بلند می‌شد و توی قلم‌های پا و دستم گردنش می‌کرد بقدرتی زور می‌داد که اشک از چشم‌انم جاری می‌گشت و بی‌حالم می‌نمود و مالش میرفت وزق‌زن می‌کرد و مثل سوزن در بدنم فرو میرفت و دائم بین بودم و باد خنکی در بدنم دودو می‌کرد . خلاصه آقای دکتر طوری بود که تا یک‌سال و نیم از طرف سمت چپ نمی‌توانستم بخوابم و گرخ شده بود . حتی کوچکترین چیزی را با دستانم نمی‌توانستم بلند کنم .

صبح که از خواب بلند می‌شدم لای ناخن‌هایم شوره زده بود و کبود هم می‌شد و خیال می‌کردم پنج‌امن سنگ بدلم بسته بود از بس سنگین بود و پاهایم بسیار سنگین بود که راه نمی‌توانستم بروم خیال می‌کردم در جاهای نمناک و دمدار هستم . بسکه دم مرا می‌گرفت و بی‌رطوبت میدادم . فصل تابستان بود بنده کرسی گذاشته بودم و آتش کرسی بمن اثری نمی‌کرد و در موقعیکه نزدیک بود مانع بشوم این باد توی رحم می‌افتد زور می‌داد و زق‌زن می‌کرد و مثل سوزن فرو میرفت و بعقب می‌افتد که فربادم به آسمان می‌رسید . تقریباً "پانزده روز در تخم چشم افتاده و زور میداد . زق‌زن میزد و بعد در گتفم افتاده می‌خواست گتفم را از جا بلند کند و دو روز یکمرتبه مزاجم عمل می‌شد مثل پیه بود و از رحم لیزابه (۱) می‌آمد ، فصل تابستان بود من بقدرتی رطوبت داشتم که

۱- سیلان ابیض (ترشح سفید زنانه) چند سبب دارد . معمولاً "این عارضه در دودمان سوء مزاجی‌های ارشی بشکل سرس ، بواسیر و غیره پدیدار می‌گردد . می‌توان گفت که در واقع بکی از عوارض آنها می‌باشد پس در درمان سیلان ابیض صرفنظر از دستورات و معالجاتیکه تاثیر مزاجی با موضعی می‌کنند و امروزه عمول می‌باشد لازمت توجهی نیز به لینت مزاج نمود . از این رو اینجانب خاکشیر ، مقل ازرق ، مرموکی ، سورنجان مصری ، خشخاش سیاه و تربد و غیره و همچنین انواع هلیله و مشابه آنرا بر حسب طبیعت بیمار و سازش مزاج تجویز می‌کم .

سه دست لباس پشمی ببدن کرده هر وقت جایم را عوض می‌کردند آن محوطه جایم کپک زده بود . حتی قالی هم به همچنین . این هاد یکمرتبه در پا افتاده و پارا حرکت داده از جائی بجایی دیگر انداخته و دستهایم به همچنین و گاه در سینهایم می‌افتد و نفس نمی‌توانستم بکشم و موقعی در شقیقه‌ها افتاده فریاد میزدم سرم بخ می‌کرد . دلم درد می‌گرفت و برودهام زور می‌آمد .

آقای دکتر این همه معجون سورنجان که روزی ۵ مثقال بمدت شش ماه می‌خوردم و با دواهای گوناگون یکطرف ، این حب‌هایی که دادید حال من بهتر شده ولی معالجه قطعی هنوز نشده‌ام بسیار ممنونم . فعلًا "آقای دکتر دلم نفخ می‌کند . غذاهای تحلیل نمی‌رود و ترش می‌کنم . مزاجم درست عمل نمی‌شود . کف‌پایم ضعف می‌رود . از شما بسیار ممنون و متشکرم و خداوند عمر دوباره بمن مرحمت کردند . من مریضه خودتان هستم و دعاگوی شما می‌باشم . خدا بحق بزرگی خودش عمر وعزت و جلال شما را زیاد کند . خواهش دارم یک دوائی مرحمت کنید که رفع بقیه مریضی ام بشود .

احترامات فائقه را تقدیم میدارم فاطمه ع.ا.ب. ،

در حال حاضر این بیمار بسوی هاضمه دچار گشته که به درمانش پرداخته‌ام .

بسیاری از اینگونه بیماران را با همین روش درمان نموده‌ام . یکی از آنان همین بانوی بیمار است که ضمن معالجه رفع ترشح او نیز شده است .

روماتیسم و نقرس

در تاریخ ۲۷/۸/۱۱ خانم م. ۴۶ ساله ساکن خیابان شاه آباد به مطب مراجعت نمود از بیماری‌های پدر چیزی بیاد نداشت . مادرش به بیماری خیز (استسقا) درگذشته بود . از بیماری‌های دوران کودکی نیز اطلاعی نداشت . چهاربار به بیماری نوبه مبتلا شده بود . دوشکم زائیده ، بیوست دائمی داشته و از این رو دچار حالات عصبی ، بی‌میلی به غذا و سوء‌هاضمه بود .

مدت چهار سال بود که دچار روماتیسم گردیده و نزد پزشکان مشهور درمان نمی‌کرد . چهل روز پیش دچار دردی در پهلوی چپ شد . چون معالجات و مسکنات مفید واقع نگردیده بودند بالاخره به اینجانب رجوع نمودند .

در معاينه و تحقيقات علت را از شن کلیه و سوء‌مزاج ارشی (نقرس) دانستم . آزمایش ادرار در آزمایشگاه دکتر نبوی تحت شماره ۳۷۶۲ نشانگر مقدار زیاد اسید اوریک و نسج کلیه بود .

درمان

حب گرده و آب ترب تجویز نمودم و دستور پرهیز از خوردن گوشت ، قهوه ، شوکولا ، کاکائو ، اسفناج و برخی اغذیه دیگر را دادم ، بدستور رفتار نمود .

در تاریخ ۲۷/۸/۲۱ ادرار طبیعی بود و چیز غیر عادی نداشت . درد پهلو و حالات عصبی مرتفع و اشتها پدیدار شده بود . ضمناً "روماتیسم او نیز برطرف گردید . در واقع رفع تمام کسالت‌های او که ناشی از نقرس بود شد و بهبود یافت .

اینجانب ضمن معالجات خود متوجه شدم که آب ترب و حتی آب شلغم دفع اسید اوریک و اوراتها را در بدن می‌کنند . اثر این دو افسره را بارها آزموده‌ام بعلاوه اثر مخصوصی هم در دفع ورم‌های بدن دارند . مانند آن می‌ماند که دفاع بدن را افزایش داده و میکروبهای کانون چرکی بدن را خوار و ناتوان می‌سازند .

قبل از پیدایش پنی‌سیلین بیماری‌های چرکی عاصی العلاج را توسط آب ترب و آب شلغم و کنجد و نظایر آن بوبیزه آب ترب و شلغم درمان می‌کردم کمیک مورد آن مورداً قای محمدالاف . مدیر دبستان ترغیب است که شرح بیماری نامبرده را در این کتاب آورد هم .

حال نیز هرگاه از پنی‌سیلین نتیجه مطلوب حاصل نشود باز با همین روش بدرمان

می‌پردازم .

جوانی مدت‌ها به ورم مفاصل مبتلا شده بود هرگونه دارو و تزریق برای رفع آن بکاربرده بود ولی بهبیچوجه فرقی در حال او نکرده بود . رفته رفته ورم دستها و پاها وزانوان و سایر اندام بیشتر می‌شدند . تب نیز همراه بود . درد در اعصاب او بطور متناوب و مختلف بروز می‌کرد که گاه کم و زمانی شدید بود . بالاخره زمین‌گیر شده و توان حرکت را از دست داد . تمام بندها را پماد میمالیدند و پنبه پیچ میکردند تا تمکین در درد او فراهم شود .

پس از ناماگدی از این معالجات باینجا شب متول شدند . بعیادتش رفتم علاوه بر حالات مذکور روماتیسم نیز در قلب اثر گذارده بود . مزاج او بیس و تخلیه کامل انجام نمی‌گرفت . در آینجا داروئی لازم بود که مسکن و ملین و دافع سعوم بدن بوده و رفع ناراحتی مفاصل کند . از این رو معجون سورنجان را نوشتم تا خود در منزل درست کنند .

با خوردن این دارو آثار بھبودی و لبنت مزاج پدیدار گشت . رفته رفته ورم‌ها برطرف و دردهای عصبی کاهش یافتند . سرانجام در کمتر از یکماه بیمار بھبودی خودرا بدست آورد . بستگان این بیمار بعدا " از این معجون به بیمار دیگری که مدت‌ها در نتیجه دردمفاصل زمین‌گیر شده و فالج پنداشته می‌شد دادند . او نیز در اثر استفاده از این معجون کم‌کم سلامت خودرا بازیافت تا آنکه بکلی درمان شد .

از آن هنگام باین معجون علاقه پیدا کردم و بسیاری از بیماران را با آن درمان نمودم و به داروخانه "جوهرچی" دستور ساختن آنرا دادم که از آن ساخته و آماده داشته باشد .

یکی از شاهزادگان که بیشتر ایام زندگانی خود را در اروپا گذرانیده بود هر چند ماه یکبار دچار حمله نقرسی می‌شد . این بیماری بطور متوسط چهار تا پنج هفته او را بستری می‌نمود که باتب و اختلال هاضمه و دردهای توانغرسا و بیخوابی همراه بود . اغلب توسط تزریقات و مسکنات و مخدرات بی‌حس میشده تا اندکی امکان آسایش و خواب برایش فراهم شود .

بیمار همه‌گونه معالجات لازم را نزد متخصصان اروپائی و ایرانی نمود . بعلاوه مازآب‌های معدنی هم که استفاده می‌کرد بهره‌ای نبرد . باز هرچند ماه یکبار حمله بروز میکرد . غالبا " چند روز پیش از بروز حمله بی‌میلی به غذا ، بیمزگی دهان ، اختلال در دستگاه گوارش ، خستگی عمومی بدن ، بدخلقی و بدبینی پدیدار می‌گشت و آنگاه حمله آغاز می‌شد . در این اواخر او این بیماری را عادی وارثی می‌پندشت و دیگر گمان اینکه داروئی بتواند حمله را از بین برد نداشت .

چند سال قبل وقتی در حین شدت بیماری نزد ایشان رفتم حب رازی را که مركب از صبر زرد، پوست هلیله زرد و سورنجان مصری است تجویز نمودم. مزاج لینت و درد تسکین فاحش یافت و با چند روز مداومت دفع بیماری شد.

ایشان اظهار می داشت هرگونه دستور و داروئی که متخصصان بعن می دادند اثری نمی کرد فقط این دارو در مزاج من اثر فوری دارد.

بعدها هر وقت احساس کسالت و خستگی و یا مقدمه بروز حمله نقرس در خود مینمود چند روزی پیوسته سه تا چهار عدد از این حبها را می خورد لینتی می داد. مزاج سلامت خود را باز می یافت و حمله واقع نمی شد.

"اتفاقاً" نسخه این حب را گم کرده و بنا چار مدتی نتوانست از آن دارو بخورد. پس از چند ماه نخست کسالت عمومی بدن، بی میلی به غذا و اختلال در لینت مزاج عارض شد سپس حمله نقرس با دردهای شدید و ورم پاها و زانوان همراه با تب چهل درجه و بیخوابی پدیدار گشت. در این وقت مرا مطلع نمودند. بعیادت رفتم. بیمار اظهار داشت این همان حمله نقرسی سابق است که بارها با آن دچار شده ام. چند هفته دوره آنست و هیچ داروئی قادر به دفع آن نیست. بارها متخصصان در برابر این بیماری اظهار عجز نموده و نتوانسته اند کاری انجام دهند.

این بار باز حب رازی را تجویز کدم. مزاج پاک شد. نقل و اخلاط زیاد دفع گردید که متعفن بود. درد تسکین یافت. تب پائین آمد و بیمار به خواب رفت.

بعد از دو سه روز استفاده از دارو بیمار توان راه رفتن را باز یافت و خوب شد.

بسیاری از این گونه بیماران را که بیماری شان در برابر هر داروئی استقامت می ورزید با حب رازی و یا ترکیبات دیگری که اغلب حاوی سورنجان مصری و هلیله ها و تربید وغیره بودند درمان نمودم.

* * *

ورم مفاصل و نقرس

ورم مفاصل بگ بیماری نسبتاً "عمومی بوده و کمتر کسی است که کم و بیش بدان دچار نگردد. گاهی این بیماری دشوار می‌شود و باداروهای جدید نیز بهبودی نمی‌یابد در اینصورت چنانچه بخواهند از تجارب و دستورات کذشتگان استفاده نموده و از داروهای آنان بکاربرند باید رعایت نکات زیر را بنمایند. در غیر آن ممکنست نتیجه بد و معکوس بdst آید.

در نقرس و ورم مفاصل علت درد، فزونی ماده‌هایی است که در پیوندها گرد می‌آیند و علل متعددی برای آن نوشته‌اند که ذکر آن در اینجا موردی ندارد.

ابوعلی سینا در کتاب قانون می‌گوید: "یکی از سبب‌های این علت، آنستکه قولنج را علاج کنند بوجهی که قوت روده‌ها قوی گردد و خلط‌های فزونی را از خود باز دارد و باطراف پیوندها افکند. بسیار باشد که نقرس و اوجاع مفاصل را به داروهای قوت دهنده علاج کنند تا مفاصل فضل‌ه را که بدو آید قبول نکنند و از خود باز گرداند و آن علاج سبب هلاک باشد از بهر آنکه فضل‌ه که به مفاصل می‌آید باز گردد و به اندام‌های رئیسه شود هلاک کند و این خداوند نقرس صفوای را بیشتر افتاد. هرگاه خداوند اوجاع مفاصل و نقرس را داء الفیل و دوائی (واریس) پدید آید از علت نخستین خلاصی باید، بهمین دلیل خاکشیر را دردوالی استعمال کردم و نتیجه خوب گرفتم، هرگاه خداوند دردسرین را سرخی در ران آید و خارش سخت بدان جانب تولد کند دردسرین ساكت شود (شبیه است به دمل مصنوعی) (Abce de Fixation)

علائم و تشخیص

- ۱- اگر مفاصل و محل درد در لمس گرم باشد و زیاد داغ نباشد بطوریکه در هنگام گذاردن دست بر آن شخص معاینه کننده احساس ناخوشایندی از گرمی نکند و رنگ موضع دردناک سرخ و ضربان و سنگینی و کشنش داشته باشد و از گذاردن چیزهای سرد بروی آن بیمار احساس آسیش نماید علت را باید از " ماده خون " دانست و مزاج چتین بیماری " گرم و تر " می‌باشد.
- ۲- اگر محل درد در لمس بسیار داغ باشد و سرخی و سنگینی و ضربان و کشنش کم باشد و درد شدیدتر و ناراحت‌کننده‌تر باشد و تیر بکشد تورم زیاد نباشد و با گذاشتن چیزهای سرد آرامش پیدا کند ماده از " صفر " است.
- ۳- اگر تورم همنگ پوست اطراف باشد در لمس گرم نباشد و درد بدون تیرکشیدن و ضربان باشد ولی سنگینی بیشتری حس کند و از ضماد گرم احساس آسیش و آرامش به بیمار

دست دهد پیدا نماید ماده از "بلغم" است و مزاج بیمار "گرم و تر" میباشد. ۴- اگر تورم کم و احساس درد ناچیز باشد ورنگ محل متورم به سبزی یا کبودی یا سیاهی متعایل بوده و در لمس سرد باشد باید دانست که علت بیماری از ماده "سوداست" در همه حالات فوق وضع مزاجی بیمار و میزان سن و فصلی از سال که بیماری در آن بروز نموده و شرح احوال گذشته بیمار و درمانهای انجام شده برای پی بردن به نوع "ماده ای" که موجب بروز بیماری شده راهنمای خوبی خواهد بود.

اگر "ماده ایکه" موجب بیماری شده مرکب باشد مثل "خون با صفرا" آمیخته یا "خون با بلغم" ترکیب شود و یا "خون با سودا" جمع آمده، علائم بیماری نیز ترکیبی از دو ماده بهم آمیخته خواهد بود و شناسائی آن برای طبیب مجبوب آسان است.

علامت مشخصه این علل مرکب آنست که نهادن ضمادهای گرم یا سرد بر موضع دردناک تأثیری در تسکین درد نخواهد داشت و گاهی ممکن است ضماد گرم سودمند افتاد و گاهی شاید ضماد سرد مسکن واقع شود.

در بعضی از بیماران درد متحرک است واز مفصلی به مفصلی واز جائی بجائی حرکت می‌کند و سنگینی در محل درد وجود ندارد.

درمان

۱- دردهای مفاصل که علت "ماده خون" و مزاج "گرم و تر" باشد.

خون گرفتن لازم است. در دست از ورید بازیلیک (باسلیق) و در ہا از سیاهرگ سفن یا سیاهرگهای دیگر ساق پا باید خون بگیرند. پساز دو یا سه روز استفراغ باید بکنند. مخصوصاً اگر درد در پاها باشد، استفراغ نافع است اگر استفراغ کافی نبود باید از داروهای مسهل تجویز نمود. خاطر نشان میشود که ضماد گرم اگر در ابتدای پیدایش درد مورد استفاده قرار گیرد و همچنین ضمادهای مخدر موجب نگهداشته شدن ماده در عضو بیمار شده و آماش و ورم را تبدیل به تصلب و سختی خواهد نمود مخصوصاً اگر ماده غلیظ باشد. اگر ماده رقیق هم باشد آنرا غلیظ نموده و درمان مدت‌ها بطول خواهد انجامید.

دومان طبی را با تجویز داروی قی آور شروع می‌کنیم و مطبوعی از هلیله زرد، هلیله کابلی و افسنتین رومی، شاهتره، آلوسیاه و مویز تهیه و آنقدر به بیمار میخورانیم تا بطور کامل استفراغ کند.

اگر درد توأم با تب باشد آب عنبرالتعلب و آب کاکنچ و آب کاسنی را جوشانیده و سپس صاف کرده با مقدار کمی فلوس و تخم خیار چنبر به بیمار میخورانیم و یا میتوان از لبلاب (ککی مار) و بنفشه خشک و شکر استفاده نمود.

اگر حراست بیمار کمتر باشد ده درم هلیله زرد، دهدرم لعاب اسپرژه به بیمار میدهیم پس از فروکش کردن تب آب عنبرالشعلب، آب کاستنی، آب کرفنس، آب رازیانه را بهم بیامیزند و یک مثقال ایارج فیقرا بآن اضافه نموده و پس از یک شبانه روز آنرا صاف نموده و به بیمار بدهند.

اگر مزاج شخص سالم باشد ماده قی آوری شامل مطبوع بورنجان و بوزیدان و حب سورنجان باید بوى داد و پس از آن داروی مسهول تجویز نمود و سپس از داروهای مدرکه بسیار سودمند است استفاده کرد زیرا در بسیاری از کسان که تجویز مسهول یا تنقیه سودبخش نیست موادمدر موجب بیهودی میگردد.

در بسیاری از موارد تجویز مسهول و مدر منوع است زیرا باعث آن خواهد شد که ترى مزاج از بین رفته و "گرمی" بر "خون" ایشان غلبه کرده و به علل دیگر دچار گردد. در اینمورد طبیب باید با دقیق بیمار را تحت نظر گرفته و با حذاقت واستفاده از روش پیشینیان و بکار بردن آنچه از علوم پزشکی لازم میداند بدرمان بپردازد.

۲- اگر علت "صفراوی" باشد نخست مواد قی آور باید تجویز کرد و مطبوعی از هلیله زرد و تمر هندی و عناب و آلوی سیاه و شاهتره و تخم کشوت به بیمار داد و اثر آنرا با تجویز صبر و سقمونیا تقویت کرد و اگر "صفرا و بلغم" تواعمان باشد ایجاد استفراغ با حب سورنجان سودبخش است.

۳- اگر علت از "سردی" باشد نشانهای "بلغم" و خلط خام پدیدار میشود. علائم نضج (نیختگی) (۱) در ادرار نمایان میگردد که باید به پختگی ادرار کمک کرد. بدین طریق که هر بامداد کلنجین عسلی با آبی که در آن زیره و تخم رازیانه را جوشانیده باشند بمبیمار بدهند اگر پس از چند روز علائم پختگی کامل در ادرار مشاهده نشد چند روز ماء الاصول توانم باروغن کرچک به بیمار داده و سپس موجب تحریک طبع (با تجویز ایارج فیقرا و تربد از هریک بمعیزان یک مثقال مخلوط با انگین) شده سه روز دیگر ماء الاصول داده و روز چهارم کلنجین بدون ماء الاصول تجویز نمایند آنهم فقط بمدت یکروز. آنگاه با حب سورنجان و حب منتن و حب شیطرج

۱- علائم نضج در ادرار- نشان پختگی ادرار رسوبی است که در نه شیشه محتوی ادرار جمع میشود و رنگ آن سفید و قوام آن نرم و هموار و قسمت روی آن رقیق است و اگر شیشه راتکان دهیم این رسوب پراکنده شده و دوباره به ته ظرف باز میگردد. طبیعی ترین نوع آن نوعی است که پیوسته پراکنده شده و بجای خود برگردد.

رسوبی که قوام آن نرم و هموار نبوده و غلیظ باشد و در انتر تکان دادن شیشه به تمامی پراکنده گردیده واجزای پراکنده آن همانند نباشد دلیل بر وجود بیماری شدید است.

بیمار را وادار به استفراغ نموده و سپس با مواد مدروماء الاصول باقی ماده را از بدن خارج نمایند. درینمورد اگر مانع برای استفراغ کردن بیمار نباشد بهترین روش درمان تجویز مواد قی آور است و اگر با این وجود احتیاج به مسهل بود پس از تجویز مواد قی آور و استفراغ کامل بیمار مسهل تجویز شود.

اگر درمان بدرازا کشید امکان دارد "صفرا" با ماده "بلغم" بهم آمیخته باشد و اغلب نیز چنین است. لذا مسهل زیاد "گرم" نباید داد و مسہلی که میدهیم نباید از موادی که موجب خروج "صفرا" میشود خالی باشد. زیرا اگر استفراغ براحتی و بدون صفرا باشد بزودی ماده در بدن جمع شده و بوسیله صفرا تقویت گردیده و مجدداً بموضع درد باز گشته و موجب تداوم بیماری خواهد شد. باید دانست که بهترین دارو دراینجا سورنجان است (مخصوصاً "حب رازی مرکب از صبر زرد، پوست هلیله زرد، سورنجان مصری که بسیار مفید و آزموده شده است) و بهتر آنست که سورنجان را با زیره و زنجبیل و فلفل بهم بیامیزند تا ضری برای معده نداشته باشد و برای تقویت قدرت مسہلی آن را با صبر و سقمونیا مصرف نمایند تا اخلاط دقیق را زودتر خارج نماید و درد زود برطرف شود. پس از آن از داروهای نرم کننده و تحلیل برندۀ سختی های موجود در مفاصل و عضلات مانند چربی پوست مرغ و پیه مرغابی استفاده نموده و آنرا آب کرده و بر عضو مورد نظر بمالند. بلعیدن چند دانه فلفل درسته در روز به شرط توانائی، در درمان این نوع از بیماری منفعت بسیار در بر دارد.

مشخصات حب مسهل: سورنجان - زیره کرمانی - زنجبیل از هر یک یک درم را با صبر سقوطی دو درم و نیم حب نموده و با طبخی از شبت در حالت استراحت به بیمار بدهند. اگر مسہلی قوی‌تر لازم است از حب زیر استفاده کنند:

تربد موصوف یک درم، شحم حنظل یک دانگ عصاره قثای الحمار (خیار وحشی یا خیار دشتی) یک دانگ، قنطوريون دو دانگ، فرفیون دو دانگ، سورنجان دو دانگ، ماهیزه ره یک دانگ و نیم مقل دودانگ که مجموع آن یک خوراک مسهل است.

مشخصات حبی ضعیف: سورنجان نیم درم، صبر یک درم، سقمونیا یک دانگ ترکیب حبی قوی: میزان مساوی از مواد زیر: هلیله کابلی، هلیله، آمله‌مقشر شیطرج، قافله، ماهیزه ره، سقمونیا که مجموعاً ۳ تا ۴ درم برای یک خوراک مسهل کافی است. اگر شخصی از غلت ماده ترکیبی "صفرا و بلغم" رنج می‌برد حب زیر برای او مفید خواهد بود:

آیارج فیقرا شش درم، سورنجان، بوزیدان، ماهیزه ره، از هر یک سه درم، پوست هلیله زرد هفت درم، مقل ازرق هشت درم، خربق سباء دو درم، شحم حنظل سه درم با آب تره (گندنا) که سه درم آن برای یک خوراک مسهل کافی است.

مشخصات مطبخ سورنجان - این مطبخ موجب دفع "بلغم و صفرا" می‌شود: پوست هلیله

زرد ۱۵ درم و تربید، بسفایج و شاهته هریک چهاردرم، تخم کاسنی، تخم رازیانه و تخم کرفس هریک یکدرم، گل سرخ سه درم را در مقدار زیادی آب بپزند و صاف کرده و بنوشند.

ایارج هرمس (ایارج فیقرا) برای این بیماران بسیار سودمند است. در فصل بهار چند روز پیاپی اگر از آن استفاده کنند کمتر از یک هفته موجب قوت پیوندها گردیده و مادهای جاد

کننده بیماری را از راه عرق و ادرار دفع نموده و دردهای سخت را شفامیبخشد.

مشخصات ماء الاصول قوی: پوست بیخ کفر، پوست بیخ کبر، پوست بیخ رازیانه، سورنجان، نانخواه، انیسون، بوژیدان، ماهی زهره، پوست حنظل و قنطوریون باریک را به تعداد پنج درم از هریک، در سه رطل آب پخته تا آب نصف شود سپس آنرا صاف کرده و هر بار ده درم از آنرا با یک مشقال بید انجیر (روغن کرچک) میل نمایند.

مشخصات معجونیکه در درمان سستی اعصاب و دردهای مفصلی ارزش فراوان دارد: هلیله کابلی، بلبلیه، آمله، تودری سرخ، تو دری زرد، بهمن سرخ، بهمن سفید، تخم کرفس تخم بادیان، افستین رومی، تخم خشخاش، مرزنجوش، تخم شبت، جوزبویا، اکلیل، گل سرخ و خولنجان از هریک به مقدار مساوی گرفته و پس از کوبیدن و پختن با انگیben مخلوط کرده و هر بار دو درم از آنرا میل نمایند.

رازی به تجربه دریافتی است که استفاده از سورنجان و شکر طبرزد از هریک بمیزان سه درم پس از استفراغ اخلاطرا از سیلان باز میدارد و همچنین اگر هر صبح سه درم گشنیرخشک کوبیده را با سه درم شکر طبرزد میل نمایند در درمان اثر به سزا دارد. سه درم تخم خشخاش سفید کوبیده مخلوط با سه درم شکر طبرزد نیز مفید است.

سیاتیک (عرق النساء) و لمباسکو (دردهای ناحیه کمر و سرین)

درمان سیاتیک و کمر درد از نظر طب قدیم با معالجه نقرس و دردهای مفصلی یکسان است. اگر علائم خونی ظاهر شد اول رگ باسلیق را باید گشود سپس رگ پاش باشد زد و بهتر آنست که بیمار دو روزه گرفته سپس رگ پاش باین انگشت چهارم (بنصر) و انگشت کوچک (خنصر) را بگشایند. جالینوس گشودن رگ مابض را بهتر میداند. اگر در جویان درمان علائم "بلغم" ظاهر شود ابتدا باید دستور مصرف داروهای قی آور را داد سپس مسهل داد و به این منظور از حب منتن و نظائر آن استفاده کرد.

در طب قدیم بیمارانی را که از درد ناحیه کمر و لگن رنج می‌بودند در حوالی مفصل رانی و مهرمهای موجود در این حوالی داغ میکردند. بکار بردن مواد مدر را لازم دانسته و اگر درمانهای ذکر شده سودبخش نبود همراه با داروهای مدر بمدت سه روز روزی یک درم تا یک مشقال نفت سفید با شربت به بیمار می‌خورانیدند

سوم حاصله از یبوست و یا ناشی از اختلال و نقص اعمال و افعال اندامها و احشاء، که در بدن تولید یا توسط میکروب‌ها ترشح میکردند با گردش خون به تمام اعضاء و جوارح می‌روند.

این سوم بیشتر در یک جا و یا در چند جای مختلف بدن همچون مغز، اعصاب، قلب، ریه، کلیه‌ها، مفاصل و غیره متوجه و متوجه می‌گردند و نتیجتاً "سبب درد یا عوارض دیگری مانند انواع صدایع و سردرد و جفون موقت یا عوارض روانی، صرع، و جمع مفاصل، سیاتیک، دردهای عصبی یا حملات قلبی و ریوی و غیره می‌شوند".

نخستین راه برای رفع و دفع آنها روده است. چون همینکه لینتی در مزاج پیدا شد سوم بدن متوجه بدان سو گردیده و با مدفوع خارج می‌شوند. (گاه طبیعت خود این کار را می‌کند مانند اسهالی که در دفع فشار خون و عوارض قلبی و کلیوی و غیره بروز می‌کند و این لازمه صحت و دفاع در برابر خطر و یا استفراغ می‌باشد)

گاهی این سوم از محل جایگزین شده بتدریج و به تأنی زیاد خارج می‌شوند در این صورت راههای دیگری نیز جهت تسريع در دفع آن لازم می‌باشد.

در بیماریهای روانی

۱- گذشتگان در پارهای بیماریهای روانی در پشت گوشها زالو می‌گذاشتند و با خون کم می‌کردند.

۲- راه دیگر اینست که با صبر زرد خون را متوجه روده‌ها و فسمت پائین بدن نمایند. چنانچه در رعاف سخت عاصی العلاج اگر توجه خون را با بکار بردن صبر زرد از سر به پا سوق دهیم خون بند می‌آید (آزمایش اینجانب) همچنین برخی از عوارض روانی را با خورانیدن صبر زرد می‌توان درمان نمود چون خونمودگی در مغز.

یک کارگر جوان ساختمانی ظرف گل را بسر می‌گذاشت و به قسمت‌های مختلف ساختمان می‌برد. در نتیجه فشار واردہ به مغز رگی پاره شد و خون مرکز بینائی او را فرا گرفت. چشم-هایش نابینا شدند.

مادر این کارگر نزد مرحوم میرزا طاهر تنکابنی علیمالرحمه خدمتکار بود. بهایشان متول سد. مشارالیه شخصاً او را نزد مرحوم دکتر مهدب السلطنه و شاهزاده لسان و آقای امین‌الملک و دیگر چشم پزشکان زمان خود بود. باحترام آن دانشمند همه در اتاق تاریک ته چشم او را بدقت معاينه کردند ولی هیچیک بیماری او را قابل درمان ندانستند. آن مرحوم پس از ناامیدی، مبلغی به آن جوان داد و او را به ولايت خود یعنی لوasan روانه کرد. چندی بعد ضمن بیان موردي علمی مشارالیه اشاره به سرگذشت این جوان فرمودند. عرض کردم در کتب قدما دیده و نیز شنیده‌ام که درمان کننده چنین عارضه‌ای حبی است متشكل از صبرزرد و چند قلم دیگر. ایشان تجویز داروی مزبور را پذیرفتند. لذا حبی ترتیب دادم که نیمی از آن صبر زرد و مابقی مصطکی و کندر و پوست هلیله زرد بود. مقداری از آن توسط مادر آن جوان برای او فرستاده شد. با استفاده از این دارو آثاری از بهبودی احساس گردید. مجدداً مقداری دیگر ارسال شد که با مداومت در خوردن داروی مذکور چشمان کارگر جوان مجدداً بینائی خود را بدست آوردند.

خوردن صبرزرد در جلوگیری از تهاجم خون به مغز و ممانعت از وقوع سکته بسیار مفید است.

برای درمان جنون داروهای زیر مورد استفاده قرار می‌گیرند:
منضجی مرکب از پرسپاوشان، شاهقره خشک، تخم گشنیز نیم کوب شده، افتخیون شامی

(در کیسه کتانی قرار داده شود) از هر کدام ۲ ل، عناب سپستان ۲۰ دانه، ترنج‌بین ۵۰ ال، که این مقدار را باید سه تا چهار روز گرفته و بنوشند.

روز پنجم ریشه کاسنی ۲ ل، اسطوخودوس ۲ ل، بسفایج ۲ ل، سمامکی ۶ ل، پوست هلیله زرد ۳ ل، افتیمون شامی ۲ ل، (در کیسه کتانی) ، ترنج‌بین ۵۰ ال را جوشانیده بنوشند.

اگر بیمار از مسهل مطبوع روی گردن باشد می‌توان شب پنجم ایارج فیقرا (۱ تا ۴ ل) با آب گرم به او بدهند. بهمین ترتیب تا شش الی هفت بار مسهل صرف نماید.

پیشینیان در آیام تنقیه بیمار ب Mizan لازم از رگ قیقال (سفالیک) یا با سلیق (بازیلیک) خون می‌گرفتند. پس از تنقیه کامل شیر بریده بز با شربت افتیمون می‌دادند و کوشش می‌کردند توجه بیمار را از بیماری اش منصرف سازند و او را به کار دیگری سرگرم نمایند.

در صورت عدم درمان نباید از معالجه بیمار مابوس شد. پس از چندی باید مجدداً "به این روش پرداخت. کار دیگر این بوده که پشت گردن را مشمع ذرا رسیح می‌گذاردند تا تاول زند سپس محل تاول را شکاف Cantharides Vesicatoria داده نخود می‌نھادند و یا اینکه محل را داغ نموده و بعد در آنجا نخود قرار می‌دادند. نخود را پس از ۶ ماه تجدید می‌کردند. سوم مغز با مایعاتی از این ناحیه خارج می‌گردید و بیمار شفا می‌یافت.

گذشتگان نوشتمناند کودکانیکه ترشح بینی دارند خیلی بندرت به صرع مبتلا می‌شوند زیرا این ترشح مانع بروز آن می‌گردد.

در حالات غم و اندوه اگر بگریند تسکین زیادی حاصل می‌گردد. زیرا این امر موجب دفع سوم می‌شود.

در سردردهای سخت که هرگونه دارو و تزریق قادر به تسکین آن نباشد چنانچه بوسائی موفق به ترشح بینی گردید سردرد تخفیف می‌یابد و هر قدر آب بیشتری از بینی آید سردرد بهمان نسبت کمتر می‌گردد و رفته رفته چنانچه سبب از عوارض غدد داخلی نظیر کبد، کلیه و غیره نباشد بهبودی حاصل می‌شود.

در برخی از سوء‌مزاجی‌ها که سوم به مرور در تمام بدن و بویژه در بآختمهای مغزی جایگزین شده باشد موجبی برای عوارض روانی و عصبی ایجاد می‌شود. از استعمال معجون‌هایی از انواع هلیله‌ها و داروهای دیگر می‌توانیم از قدرت و پیشرفت آن بکاهیم و حتی گاه بکلی از شر این بیماری رها گردیم.

نگارنده بارها با بهره‌گیری از این روش کامیاب و موفق شده‌ام. چنانچه بسیاری از بیماران روانی حاد را درمان نموده و شرح برخی از آنان را در همین کتاب نگاشتم. بعضی از دیوانگی‌های

کهنه را هم درمان کردم . حتی زمانی یک نفر روستائی را که نزدیک بیست سال دچار دیوانگی شده و مدت هفت سال آنرا در تیمارستان گذرانیده بود و غیر قابل علاجش تشخیص داده بودند تحت درمان قرار دادم . برای آزمایش چند روزی پیوسته منضج و مسهل لازم به ارادام آثار بهبودی در او مشهود گردید . پس از دو ماہ با معجون هلیله مرکب که در کتب پزشکی قدیم بسیار از آن تعریف شده است نتیجه حاصل شد و روز بروز وضع بیمار رو به بهبود نهاد تا آنکه سرانجام درمان شد و بکار کشاورزی خود پرداخت . نسخه معجون و طرز ساختن آنرا به خانواده‌اش آموختم که از آن ساخته و همیشه به او بدهند .

این معجون و معجون‌های دیگری از هلیله‌ها در بهبودی عوارض عصبی و دفع سوم بدن بویژه در بیماران سوء‌مزاجی ارشی (نقرس، روماتیسم، آسم وغیره) بسیار موثر و مفیدند .

* * *

صرع

در بسیاری از عوارض چون نقص عدد درونی مانند تبروئید و غیره و نیز خلل دستگاه گوارش، بینوست، تعفن بعضی از غدد بینی، نوبه، کرم معده و عوارض دیگر صرع حادث می‌شود. قدمًا معتقد بودند "ماده بلغم" متوجه دماغ شده و موجب پیداپیش صرع، رعشه و امثال آن میگردد. از این رو در اینگونه بیماریها داروهای ضد کرم و ضد سودا و بلغم مانند اسطو- خودوس، بسفایج، افتیمون شامی، زنجبل، دارچین و مانند آن می‌دادند.

مشاهدات زیر یادداشت‌هایی است از طرق مداوای مرحوم حاج میرزا وفا طبیب که در زمان

ناصرالدین‌شاه قاجار میزیسته است:

"۱- طفل ۴-۵ ساله را دیدم که صرع داشت مرحوم میرزا او را سه سال گل قند و سکنجین عسلی با هم داد. از آب و مبردات منع کرد. غذا قدری نان و کباب با آب گوشت پر فلفل داد و کاهی تنقیه بلغم کرد بالمره موقوف شد.

"۲- جوانی را دیدم که ده سال مرتب صرع داشت با مراق، مرحوم میرزا فرمودند اولاً" دو سه روز حب انفوزه دادم بعد منضج بلغم غلیظ (بادیان ۲ل، بادرنجویه ۲ل، انیسون ۲ل، پرسیاوشان ۲ل، انجیر ۵ عدد بیزند صاف کنند با گل قند عسلی میل کنند) روز چهارم چهار مثقال تربد و چهار مثقال گل قند دادند و غذا، روز سهل، آبگوشت خالی قدری صبح و قدری شام و روزهای منضج، نان به آبگوشت جوجه می‌زد و می‌خورد ناهار و شام کمی تربلو و بابونه و شبت با ادویه زیره و همچنین بهمین قرار منضجها و مسهلهای یکی تربد و یکی حب ایارج چهار مثقال و اکثر اوقات چنین میشد که چهل، پنجاه، شصت بار کار میگرد و بیمار مثل نی قلیان شده بود تا سی چهل مسهل بهمین منوال داد. بعد از این ماه الاصول مرکب از ریشه کاسنی ۵ل، رازیانه ۱ل، پوست ریشه کبر ۵ل، پوست ریشه رازیانه ۷ل، تخم کرفس ۷ل، تخم کاسنی ۷ل، فقاد ۵/۳ل، اذخرا (گزنه دشتی) ۵/۳ل، سنبل الطیب ۵/۳ل، اسaron ۵/۳ل، سلیخه ۵/۳ل، مویز منقی ۴۰ دانه، قند سفید ۵۵ل، چنانچه رسم است شربت سازند و روزی ۲۰ مثقال با دو مثقال روغن بادام شیرین و سه مثقال روغن کرچک تا یکماه این شربت هم روزی چهار پنج مرتبه کار می‌کرد. بعد تا ۹ماه چوب چینی داد صرع و مراق هردو موقوف شدند ولی دو مرتبه دیگر یکبار بدت یکسال و بار دیگر بدت دو ماه پیوسته چوب چینی داد.

ایام مداوا با چوب چینی را غذا نان برشه با کتاب خصوصاً "از طیور و شبها پلو شبت

و با بونه بر از آدویه میداد. در اس اواخر مریض خیلی قوی بنتیه و پر خوراک شده بود حتی بک ظرف شکر پلو را تنها می خورد.

دردهای صعب العلاج

در قدیم بهنگام بروز سردردهای سخت همچون میگرن پارچه یا چارقد بزرگ ضخیمی را بسر بیمار می‌گذاشتند بگونه‌ایکه وسط آن درست بر روی سر باشد . سپس دستمال یا ریسمانی را حلقه کرده دور سر محکم می‌بستند . آنگاه از طرف جلو گوش پارچه را می‌کشیدند و بادست دو سه بار به سختی به پارچه میزدند بقسمیکه مغز سرتکان بخورد . دو سه بار دیگر نیز همین عمل را تکرار می‌کردند . در نتیجه این شوک‌ها درد بروطوف می‌گردید .

با داروهایی همچون اشق (وش) مرهمی ترتیب داده به زیر گلو و اطراف آن میمالیدند بطوریکه ترشح از آن ناحیه شود . بدین ترتیب عوارض حلق و سنگینی سر و صدا تخفیف می‌یافتد . زیرا سوم از این راه دفع می‌شدن . این مرهم در علاج دیفتیزی هم مفید بوده است .

در پارهای از بیماریهای چشم بواسطه مانعی که در جریان لنف واقع شده و نابینائی روی میدهد گذشتگان زالو به ناحیه شقیقه‌ها می‌نهاهند و یا مشمع می‌گذاشتند تا تاولی پدیدار گردیده و ماده یا سم بدانجا کشیده شود در این حال چشم بینائی خودرا بدست می‌آورد .

(چشم‌های آقای شهابی از اعضای وزارت فرهنگ بهمین روش بهبودی یافت)

در بعضی از سردردهای مزمن صعب العلاج که در تبار سوء مزاجی‌ها پدیدار گردیده و در برابر هر داروئی مقاومت می‌ورزد دستمالی را به گردن بیمار می‌بستند بنحوی که بسختی نفس کشیده و رنگ صورتش خفه و تار گردد و رگ‌های سر و صورت برجسته و آشکار شوند . آنگاه رگ پیشانی را نیشتر می‌زدند . بمیزان دو تا سه مثقال خون سیاه می‌آمد . همینکه خون قرمز ویاک می‌شد دستمال را باز نموده و سر رگ را می‌بستند . سردرد مرتفع می‌گردید .

در وعج بسیار سخت عصب پا ، مانند سیاتیک که سطحی باشد . چنانچه پونه را بکوبند و به مسیر عصب ببندند پس از یک تا دو ساعت فاصله تاولی در زیر آن پدیدار می‌شود . در این موقع باید پونه را بردارند تا زخم نگردد . آنگاه با رعایت اصول ضد عفونی آب آنرا خارج سازند . درد بفوریت آرام شده و بیمار بکلی بهبود می‌یابد .

پیش از جنگ اخیر (قبل از قایع شهریور ۱۳۲۵) آقای یدالله‌خان اسلحه‌دار باشی رضا شاه که مورد توجه بسیار بود مبتلا به سیاتیک شده و مدت هفت ماه زمین‌گیر گردید . قادر به حرکت نبود . همه‌گونه معالجمای نمود بدون نتیجه ماند . سرانجام از زنجان استاد حسن نام سلمانی را آوردند . نامبرده زانوی بیمار را بست . در ساق و نزدیک قوزک پارگی را که اندکی برجسته و نمایان شده بود نیشتری زد . باندازه دو سه مثقال خون غلیظ سیاهرنگ جاری

شد. بعد رنگ آن روشن و پاک گردید. فوراً "بند را باز و سر رگ را بست. هماندم درد موقوف شد و بیمار مانند افراد سالم و عادی برآه افتاد و بطور کلی رفع بیماریش گردید.

در دردهای عصبی بین دنده‌ای سخت که همه‌گونه داروهای معمولی و متداول از عهده تسکین آن برناپایند چنانچه زفت را آب کرده بر روی پارچه کرباسی پهن نمایند و آنرا گرم گرم بروی دندهای دردناک گذارند بطوریکه در انحرافات زیاد آن تاول زده شود دردهمان وقت آرام و نابود گردد (جذب سم از عصب به تاول را شخصاً "آزموده‌ام .)

اگر این درد کهنه و مدت مدیدی از بروز آن گذشته باشد و در برابر هر داروئی استقامت ورزیده باشد با این دستور یعنی حصول تاول بهبودی حاصل می‌شود (آزموده‌ام) هنگام بروز آسم اگر انفیسه به بینی بدمند و یا روغن احمدیه در آن ریزنده تا منجر به

ترشح آب از بینی گردد تنگی سینه کاهش یافته و زود برطرف می‌شود .

در اسهال - یکی از روش‌های درمان اسهال (خواب) فالش دست و پا با روغنهاي مناسب چون روغن شب و غیره است که مواد را بسوی خلاف جهت اسهال جذب می‌کند. همچنین گذاشتن محاجم (مخلصه) بر شکم بعدت چهار پنج ساعت ضمادی همانند ترکیب گل سرخ، افاقیا، فوفل، حضف مکی، گلنار فارسی، مازو، فدلین، ترانیت، بلوط، گل ارمنی و طباشیر نیز بر روی روده و معده حبس اسهال می‌کند.

پیچ‌خوردگی رود

در تاریخ ۱۴/۱/۲۸ آقای حمزه م.خ. هفتاد ساله ساکن سوهانک را با حالت ضعف و ناتوانی که قادر به تکلم نیز نبود و صدایش بسختی شنیده می‌شد به مطب آوردند. اظهار داشتند چهار روز پیش دچار دل درد شدید و تنفس شکم شده. در تجزیش پزشک معالج شربت و دارو داده همه را استفراغ نموده است. راه روده‌اش بکلی بسته شده ابدا" مدفوع و باد دفع نمی‌گردد.

در معاینه شکم تنفس زیادی داشت. روده پیچ‌خورده و قادر به نشستن نبود. نبض سریع و پاریک و حال او فوق العاده خراب بود. دستوری نوشتم که بدان رفتار کنند. اگر مزاج پاک نشد فوراً" او را به بیمارستان ببرند تا تحت عمل قرار گیرد. گرچه حال بیمار خطروناک بود و عمل نیز برای حال و سن زیاد او ۹۹٪ بیم هلاکت داشت.

دستور چنین بود: سمامکی ۲ ل، ریوند چینی ۲ ل، بسفایج ۳ ل، کل خطمنی ۲ ل، پابونه ۲ ل، و کله ماهی شور ۲ عدد. ابتدا کلمهای ماهی شور را کوبیده در ده سیر آب بجوشانند سپس آنرا صاف کنند. داروهای جوشاندنی را نیز بجوشانند و بعد هر دو را درهم بیامیزند. بعد سه تا چهار قاشق چایخوری زهره گاو را داخل محلول نموده و اقدام به تنقیه نمایند. البته قبل از تنقیه دستور دادم بقدر یک قاشق چایخوری زهره گاو بناف او بزیزندونیم ساعت تحمل نمایند تا جنبش و تحریک در روده ایجاد نموده آنگاه مبادرت به تنقیه نمایند. (هرگاه کله ماهی یافت نشود می‌توان یکی دو مرغ را کشته و سر آنها را بهمان ترتیب مورد استفاده قرارداد و از زهره مرغها نیز همان استفاده زهره گاو را نمود) طبق دستور رفتار کردند. روده باز و شکم تخلیه گردید و خطر نیز مرتفع شد.

روز بعد رونغن بادام شیرین داده شد که بخورد و بدنبال آن ریشه خطمنی ۵ ل، کل خطمنی ۲ ل، کل پنیرک ۲ ل را جوشانیده از لعاب آن به بیمار بخورانند. دستور داده شد چند روزی غذاهای رقیق میل کند.

* * *

خانمی که بیماری قلبی داشت و مدت‌ها بیمار و بستری بود دچار پیچ‌خوردگی روده گردید و از درد آن بحال نزع افتاده بود. یکی از اطباء مشهور که بعیادت او رفته بود کار او را گذشته دانست و هیچ نسخه و دستوری برایش نداد چون حتی او را قابل حرکت برای عمل نیزندید. بعد از ایشان را بعیادت برداشت گرچه منهم امیدی بزندگی او نداشت معهذا همان دستوری

را که جهت آفای حمزه م.خ. داده بودم برای نامبرده دادم . با بکار بردن آن روده باز و بهبودی حاصل شد .

مردی هشت ساله که تریاک زیاد می‌کشید و هیچ بنیه و رمقی نداشت به پیچ‌خوردگی روده دچار شد باز با همین دستور از گیر درآمد و مزاج پاک و رفع خطر شد .

می‌توانم با اطمینان و یقین بنویسم که بسیاری از کودکان و بزرگسالان که روده آنان پیچ خورده و قادر به عمل جراحی نبودند با پیروی از همین دستور از خطر مرگ رهائی یافته‌ند .

دفع سموم از راه ادرار

بسیاری از مدرات گیاهی از جمله داروهای مفید بوده و امروزه متروک گردیده و بفراموشی سپرده شده‌اند. در اینجا برخی از آنها را بطور اختصاصی و یا در ضمن تشریح درمان‌ها معرفی می‌کنم:

پیاز - از داروهای مفید و دارای خواصی بسیار است.

در گذشته آب پیاز را در درمان سگ هار گزیده و دفع سم آن روزانه سه تا چهار سیر به مدت سه روز پیاپی به بیمار می‌خورانیدند. در تمام کتب گذشتگان این گونه درمان را بسیار مؤثر نوشتند.

آب پیاز را در بیماری وبا و کلرین به مقدار چند سیر با سکنجبین آمیخته کم کم در روز به بیمار می‌خورانیدند. این دارو محرک عمومی بدن و مقوی قلب و اعصاب و ضد عفونی‌کننده بوده و نیز کار سرم فیزیولوژیک را می‌کرده و از وقوع قی کلا "جلوگیری" می‌نمود.

آب پیاز مددی بسیار خوب و دافع سوم بوده و یکی از داروهای مفید ضد دیفتیزی می‌باشد.

این جانب نیز به بیماران بی بفاعت خود برای نگاهداری قلب و دفع سموم و جلوگیری از بروز قی دستور می‌دادم مقداری آب پیاز را با شربت قند آمیخته و کم کم به بیمار بخورانند نتایج همیشه خوب بود.

تراب - در گذشته آب ترب را به مقدار چند سیر روزانه جهت درمان سگ هار گزیده و دفع سم آن می‌دادند و آنرا بسیار مؤثر و مفید نوشتند. آب ترب در دفع اسید اوریک و اوراتهای بدن و سموم دیگر و نیز دفع بعضی از اقسام سنگ‌کلیه و عوارض کبدی و غیره بسیار نافع و مؤثر می‌باشد.

شلم - شلم نیز همانند ترب مقوی و اصلاح کننده اعضاء و احشاء بوده بویژه نفح ریه و برخی از اقسام بیماری قند را علاج مینماید.

سیر - سیر خواص بسیار داشته از داروهای بی نظیر است . خوردن آن بهنگام گریپ
بسیار خوب بوده و موجب ضد عفونی می گردد .

薑 茶

زکام

میکروب‌های مولد زکام و گاه گریپ سبب تحریک مجاری بینی و ایجاد ترشح مخاط آن می‌گردند.

گاهی برخی از این میکروبها در بخش خلفی بینی داخل حفره‌های استخوان پرویزنی (آبکشی) گردیده با قرار گرفتن در آنجا سعی ترشح می‌کنند که بیشتر آن از راه مجاری پرویزنی داخل بینی شده و با ترشحات آن خارج می‌گردند. ضمناً "مقداری از آن نیز جذب بدن شده سبب سردرد، سرگیجه و ناراحتی‌های عمومی دیگر می‌شوند.

پس از پایان یافتن دوره بیماری برخی اوقات بجهاتی راه بعضی از مجاری استخوان پرویزنی که بدرورون بینی باز می‌گردند مسدود شده و میکروب در آنجا زندانی می‌شود. در این صورت سوم مترشحه میکروبها راهی خروج نداشته و لذا جذب بدن می‌گردند و عوارض گوناگونی همچون سرگیجه، بدخلقی، بدینه، اندوه بی‌سبب، گندذهنی، عوارض دماغی مانند صرع و غیره یا عوارض دیگری چون تپش قلب، تنگی سینه و یا اختلال گوارش را موجب می‌شوند.

این میکروب‌ها معمولاً "حال زیست پنهانی در آنجا بسر می‌برند. گاه در اثر واکنش محیط نظیر نور آفتاب و سرما و نیز خستگی و یا عصبانیت بیدار شده کم و بیش بکار می‌افتد و مایعی سعی ترشح می‌کنند که داخل در خون شده سبب تحریک یک یا چند یا همه اعضای بدن می‌گردند.

درمان زکام

در قدیم در آغاز بروز بیماری زکام آب گرم به فرق سر بیمار می‌ریختند و حوله‌ای داغ را بسر او می‌گذاشتند. غالباً "بهمن روش رفع بیماری را مینمودند.

در صورت ادامه بیماری، سیاهدانه را کوبیده کمی آب به آن می‌پاشیدند و سپس آنرا در کیسمای می‌ریختند و روی بینی و پیشانی بیمار می‌نهادند تا از بخار آن استنشاق کند. رویه دیگر این بود که مقداری گاه را در کاسه آب ریخته و یک قاشق آش‌خوری کوچک سرکه بر آن می‌افزودند. آنگاه چند تکه آجر و یا مقداری سنگ خرد را در آتش سرخ می‌گردند و یک یک را بدان کاسه می‌انداختند. بیمار از بخار متصاعد استنشاق می‌نمود. گاهی نیز بجائی سرکه شراب در ظرف می‌ریختند و چادری بسر می‌کشیدند تا بخار تمامًا "به بینی رسد، برخی

اوقات بخور از تخم گشته می‌دادند.

گاهی بخور ماست داده می‌شد. این بخور مجاری بینی را باز می‌کرد و ورم را می‌خوابانید. حتی در سینوزیت هم بعضی موقع راه مجاری را می‌گشود.

همین‌که بهبودی نسبی فراموشید داخل خزانه‌آب گرم می‌شدند ولنگ را به سرمه کشیدند و با ظرفی پیوسته آب گرم خزانه را به سر می‌ریختند تا بخار آن مجاری داخل بینی را باز و تسهیل در خروج اخلاط نماید.

در کتابها و یادداشت‌های اطبای قدیم دیده‌بودم که در برخی از اقسام جنون، زهره کرکس و مفرز سر آن را بقدر یک قیراط به بینی بیمار می‌ریختند رفع بیماری می‌گرلاید. از این رو متوجه شدم باید در بینی بعضی از مبتلایان به عوارض عصبی چون حمله و صرع و نظایر آن عیب وعلتی پنهان باشد که با ریختن زهره کرکس و... رفع ناراحتی آنان می‌شده است. (چینی‌ها مخاط بینی را تحریک می‌کردند و بسیاری از بیماری‌ها و حتی بعضی از اقسام فلچ را بدین روش درمان می‌نمودند. در Cornet چندین مرکز انعکاس یافتند که در روی رحم و اعضای دیگر اثر می‌گذارد.) با توجه به مراتب بالا من نیز به آزمایش پرداختم. پس از سالهای دراز بررسی و کاوش بخواص سیاهدانه بی بدم. سیاهدانه را کوبیده در روغن کنجد آمیختم و مدتی آنرا در آفتاب گذاشته روزی چند بار آن را هم زدم. پس از چندی روغن روی آنرا به پنبه‌ای آغشته کرده داخل بینی بیماری کردم. با گذشت چند دقیقه اثر بهبودی در او دیدم. این عمل را چند روزی تکرار نمودم. سرانجام بینی به ترشح افتاد و بیماری مرتفع گردید. شرح هریک از مشاهدات خود را در این زمینه متعاقباً "بدآگاهی خواهم رساند".

(در مورد سیاهدانه قدمًا نوشتمند هرگاه هفت عدد سیاهدانه را در شیر زنان یکساعت بخیسانند و بعد آنرا بسایند و در بینی بیمار برقانی و چشمان او قطره نمایند بسیار نافع بوده و زردی را زایل سازد.)

نگارنده در ابتدای بروز سرماخوردگی و گریپ هم سفارش می‌کنم سیر خام بجوند و مقداری از آن را خورده و قدری را نیز فشرده و آبش را در بینی بربزند. در این حال تحریک مختصری در بینی شده و ترشح در آن روی میدهد. این امر جلوگیری از زکام نموده و حتی مانع بروز عوارض آن می‌گردد.

پیشینیان اندکی آب پیاز به بینی می‌ریختند و نوشتمند که تکرار آن حتی مانع سردد و نیز مانع سفید شدن مو می‌گردد.

در تاریخ ۲۶/۶/۸ بانو تاج خانم ه. ۲۵ ساله ساکن خیابان خراسان به مطب رجوع

نمود بنا به گفتماش مادر او سالم بود فقط بمدت ۸ ماه در هنگام شیردادن بچه دچار تب و نوبه شده بود. پدرش فردی ساكت و آرام و سالم است فقط سردد داشته. برادر نیز سالم است. از بیماریهای دوران کودکی آکاهی ندارد. در ۱۳ سالگی به بیماری حصبه دچار شده که چهل روز طول کشیده است. در ۱۶ سالگی نیز مبتلا به نوبه گردیده. مراجعش روزی یکی دو بار عمل می‌کند. اشتها گاه کم و گاه زیاد است. عادت ماهانه برخی اوقات زیاد و بعضی ایام کم است هفت سال قبل دچار صداع شده و یکماه به معالجه آن پرداخته و خوب گردیده است. روزی با استفاده از کپسولی برای سردد دچار حالت داغی، گرمی و خفگی شده و با استفاده از "خنگی"‌ها ناراحتی اش کاهش یافته است.

یک روز صبح پس از صرف ناشتائی قلب ناکهان بنای زدن و ضربان شدید را گذاشته که با خوردن کامفر کمی تخفیف حاصل شده است. پس از آن چند بار تزریق کامفر نموده و داروهای خورده که مفید بوده ولی اثر آنی داشته‌اند. بعد از یکی دو ساعت دوباره قلب بعزمش می‌افتداد نفس سریع و شدید می‌شد. آب دهان بهنگام فرو دادن در خرخره گیرمی‌کرد و بیرون نمی‌آمد. رفته رفته لرزشی هم در پا پیدا شده که بهیچ وجه تخفیف نمی‌یافتد. آرواره‌ها درد می‌گرفت. نفس بالا نمی‌آمد. ضعف اعصابش در این وقت بقدرتی می‌شد که قادر نبود انگشتان خود را حرکت دهد. بعد بادی راه گلو را می‌گرفت سپس به بینی می‌آمد و تمام صورت متورم می‌شد. سردد می‌گرفت و در تمام این مدت تپش قلب هم بود.

وقتی درد قاعده‌اش زیاد بود آمپول Dolentine به او تزریق شد. درنتیجه بیحال و بی‌حس گردید. این حال چند ساعت بطول انجامید. قی کرد و زیاد از اندازه گرم شد. حرفهای اطرافیان را می‌شنید اما مفهوم سخنان را درگ نمی‌کرد بعداً "بهوش‌آمد". برای رفع حالات مذکور بیش از یک‌سال نزد اطبای متعدد بدرمان پرداخت. بیماری همچنان ادامه داشت در حین حمله باد گلو زیاد می‌گرد. در این مدت بیش از حد داروهای گوناگون استعمال نمود.

معاینه و درمان

پس از معاینه بیمار علاوه بر عوارض عصبی، بیماری نوبه مزمن، بیبوست تشنجی و مزاج سودائی و انسداد بخشی از مجاری استخوان پرویزنی بینی هم در او تشخیص دادم. سم میکروب نوبه و مواد سمی سوء‌مزاجی که از صداع پدربرده او ارث رسیده بود موجب تحریک اعصاب و ادامه بیماری عصبی او شده بود. لذا برای درمان نخست لازم بود هم دفع سبب کنم و هم رفع مرض. چون بینی چپ خشک و ترشح آن بسیار کم بود برایم معلوم شد که یک بخش از جدار خلفی بینی در نتیجه گرفتگی بعضی از مجاری حفره‌های استخوان پرویزنی این قسمت مسدود گشته و میکروب‌ها در آن محبوس شده‌اند در نتیجه سوم مترشحه آنها که راه خروج ندارند جذب می‌شوند و موجب این عوارض می‌گردند. برای درمان همروزه رونمن احمدیه به

بینی او با پنبه می‌گذاشت . کم کم مجاری مذکور باز و بیماری هم بهمان نسبت رو به بهبود نهاد تا آنکه مجاری بکلی باز و جریان آب بینی حالت عادی گرفته و بیماری برطرف شد .

داروهایی که تجویز شد بشرح زیر میباشد :

۱- سنبل الطیب ، گل گاو زبان ، بادرنجویه ، لیمو عمانی (مقوی قلب و مسكن اعصاب و دافع سودا و مفید و مؤثر در رفع نوبه) همچنین مقداری پوست بید (برای محو میکروب نوبه) همراه با حب میگلن داده شد .

۲- بابونه ۱ ل ، گل گاو زبان ۱ ل ، بادرنجویه ۱ ل ، لیمو عمانی ۲ ل ، همچنین تخم گشنیز ۲ ل ، تخم کاهو ۲ ل ، تخم خرفه ۲ ل ، برای سه بار شیره کشیده میل نمایند .

۳- پوست بید ۳ ل ، بادرنجویه ۱ ل ، ریشه کاسنی ۳ ل ، بابونه ۲ ل ، اسطوخودوس ۱ ل ، جوشانده و چهار روز پیوسته میل کنند .

سگبینج ۱۵ سانتی گرم ، کلروفسفات دوشو ۱۵ سانتی گرم ، انفوره ۵ سانتی گرم برای یک حب نمره × روزی شش تا هشت عدد میل نمایند .

۴- بادرنجویه ، ریشه‌ایرسا ، اسطوخودوس همراه با ۱۶ مثقال ترنجین (بعلت کسالت مزاج و پیوست اضافه شد) جوشانده و سه بار مورد استفاده قرار دهند .

۵- مرزنجوش ۱ ل ، پوست بید ۳ ل ، و جنطیانا ۱ ل ،

۶- قرص کلسی برونات یک قوطی روزی دو عدد .

۷- گل گاو زبان ۱ ل ، پوست بید ۳ ل ، مرزنجوش ۱ ل ، و بادرنجویه ۱ ل ،

۸- Combevita ، پوست بید ، ریشه کاسنی ، مرزنجوش و بادرنجویه .

۹- سنبل الطیب ، بادرنجویه ، گل گاو زبان و لیمو عمانی

۱۰- تخم خرفه ، تخم گشنیز .

۱۱- مرزنجوش ، پوست بید و بابونه .

۱۲- حب ع (مرکب از برگ حنظل ، افتیمون شامی و اسطوخودوس) .

۱۳- حب مرتاض (جهت رفع گریپ)

بیمار با یکار بردن داروها بکلی خوب شد . فقط دچار گریپ شده است که آنرا معالجه می‌کند . عجب آنکه با وجود گریپ و ضعف و تب و کسالت عمومی بیماری قبلی بازگشت ننموده و رفع عوارض عصبی بیمار بطور کلی شده است .

سرماخوردگی گریپ او نیز با یک نسخه جوشانده موافق رفع گردید . سراسر مدت معالجات کمتر از یکماه بود .

در تاریخ ۲۰/۱/۲۸ " در نتیجه ابتلا به سرماخوردگی سخت ، سردرد و تشنجی

مختصر عارضش شد . صبح بمطب آمد . روغن احمدیه به بینی او ریختم و جوشاندهای مرکب از بسپایچ ، سنبل الطیب ، اسطوخودوس ، بادرنجوبه دادم بیماری برطرف گردید . چندروزی نیز برای ریختن روغن به مطب آمد دیگر کسالتی نداشت . قدری از روغن بینی به او دادم که گهگاه مورد استفاده قرار دهد . درحال حاضر بعضی اوقات برای راهنمائی و معرفی بدخی از بیماران بنزدم می‌آید . کاملًا " سالم است .

در تاریخ ۲۶/۸/۲۲ سرکار سرهنگ حسینعلی ر . ۳۷ ساله به مطب مراجعه نمود . طبق اظهار از بیماری‌های دوران کودکی خود اطلاعی ندارد . پدر او از بیماری کبدی در گذشته و مادر مبتلا به سردردی بوده که بعد از استحمام عارض میگشته است و سرانجام نیز در اثر سرطان رحم فوت شده است . برادر کوچک مبتلا به صداع میباشد . خواهران او سلامت هستند .

حالات کنونی — براساس گفته بیمار ، دچار بیوست سختی میباشد که تنها سولفات دوسود برطرف کننده آن میباشد . به همیج مرضی مبتلا نگشته فقط شش سال قبل در کردستان مبتلا به نوبه شده که سه سال بی درپی به درمان آن پرداخته و بکلی خوب شده است .

در سال ۱۳۲۱ بکیار موی سر را از ته تراشیده و سپس در شب در یک برنامه عملیات نظامی شرکت جسته . فردای آتشب به سرماخوردگی و سردرد شدیدی دچار شد . بقسمی این سردرد شدت داشته که بمحض بلند شدن از جا سرش گیج رفت و بزمین می‌افتداد استفراغ میکرد واز صرف غذا بیزار گردیده بود . این سردرد در بیست و چهار ساعت فقط دو ساعت آرام می‌گرفت و باز فرا میرسید . دو ماه بین منوال سپری شد . روزها در اتاق تاریک بسر میبرد . سنگهای را داغ میکرد و بر چشم و سر می‌گذاشت شاید از درد کاسته شود .

در مأموریت جنوب به پزشکی انگلیسی مراجعه کرد . او پس از معاینه اظهار داشت در پشت قرنیه چشم آبی وجود دارد که باید آنرا بکشم تا خوب شود . البته بعد از شش‌ماهه دوباره عود خواهد کرد . عمل را نپذیرفت .

مدتی استحمام با آب سرد می‌گرد درد کاهش پذیرفت و تا یکسال کم و بیش درد ادامه داشت تا اینکه خوب شد و مدت سه سال بود که دیگر دردی عارض نگردید . بیمار اظهار میدارد : " در دو ماه قبل مسافرتی به جنوب کردم . همینکه می‌خوابیدم سرم گیج میرفت و چرخ می‌خورد . دو سه دقیقه این حالت دوام می‌یافت و سپس رفع می‌شد . چندی بعد به تهران باز گشتم . برادرم که صداع دائمی دارد به منزل من آمد . من با دیدن او بیاد سردرد خود افتادم و باز سرم شروع بدرد نمود . حال مدت ۱۵ روز است که از اشتها افتاده‌ام . وقتی که سردرد می‌خواهد باید بدوا " دهان دره ، خمیازه و آب زیزش چشم شروع می‌شود . بعدنیمه

چپ سر ناحیه چشم و پیشانی درد می‌گیرد. در این موقع آروغهای هم می‌زنم بعد کف سفید رنگ و ترشی از دهان بیرون می‌آید. وقتی درد می‌خواهد خوب شود در زاویه داخلی چشم احساس صدای شبیه خردشدن یخهایی که در حال ذوب هستند می‌کنم پس از آن درد برطرف می‌شود".

درمان - چون علت بیماری او را از یبوست عصبی، زیادی سودا و گریپ مزمن فهمیدم با رعایت "طبع سرد" او دستوری بشرح زیر دادم:

۱- شکر سرخ و خاکشیر را جوشانیده میل کند.

۲- بابونه ۱ ل، فرنجمشک ۱ ل، مرزنجوش ۱ ل، را جوشانیده میل کند.

۳- روغن احمدیه را به بینی او ریختم. آبی از بینی آمد. تا غروب آنروز سرستگین بود. شب را راحت خوابید، آشتها زیادتر شد.

روز بعد بدیدن آمد، گفت هنوز سردرد بسراغم نیامده در صورتیکه روزهای قبل از ساعت ۹ یا ۱۵ درد شروع می‌شد.

بیمار سه چهار روز دیگر هم به مطب آمد و دیگر مراجعه نکرد. چهل روز بعد با تفاق بیمار دیگری به مطب رجوع نمود. از حالش جویا شدم گفت تاکنون مرتباً "طبق دستور رفتار کرده‌ام. درد از همان هنگام موقوف گردیده و خوب شده‌ام.

* * *

در تاریخ ۲۷/۲/۲۸ سرکار سروان م.ق. ر.سی‌ساله به مطب مراجعه نمود. از بیماریهای دوران کودکی خود خاطره‌ای نداشت. هفت سال پیش دچار بیماری بنگوشی Oreillon شد. پنج سال قبل نیز دچار نوبه سختی گردید. این بیماری مدتی دوام یافت سرانجام در نتیجه معالجات درمان شد.

مدت چهار سال است ازدواج نموده و دو بچه دارد.

بیمار اظهار داشت: "در سال ۱۳۲۱ مأمور خدمت در خرم‌آباد لرستان شدم. در بین راه دچار سرماخوردگی گردیدم. دو ماه پس از ورود به محل خدمت در پیشانی خود احساس گرما نمودم. سرم سنگین می‌شد. کمی می‌خوابیدم. پس از خواب برطرف میشد حدود شش ماه بین ترتیب سپری گردید. سپس کم کم گرمای پیشانی تبدیل به درد در قسمت پشت چشم چپ شد.

تا سال ۱۳۲۳ همه روز یا یک روز در میان گاه و بیگاه این درد بروز مینمود. به دستور پزشکان هرگونه داروی مسکنی بکار برده شد. هیچگونه تسکینی دست نداد. این درد کماکان ادامه یافت. یک ساعت تا یک ساعت و نیم مداومت داشت بعد قطع می‌شد.

چنین احساس می‌گردید که از شدت درد بخش درونی بدن مانند معده و روده فشار می‌آورند

و مدفع آماده دفع میگردد. یعنی روده تحریک می‌شد و تا معده کار نمی‌کرد درد کمتر نمی‌گردید. در این هنگام چند حالت دست می‌دهد. چشم چپ سرخ می‌شود. پلکها ورم میکند. تخم چشم چپ بقدرتی درد می‌گیرد که می‌خواهم آنرا از جا بکنم. آرواره چپ در بالا و پائین و مسیر عصب و عضله چشم نیز بقدرتی در دنگ می‌شود که آنرا هم دلم می‌خواهد بکنم.

مغز سر درد می‌گیرد و سوراخهای بینی هردو کیپ و بسته می‌شود. خارش در بخش چپ بینی عارض می‌گردد. آنرا با چوب گیریت تحریک می‌کنم تا عطسه آید. آب سفیدی جاری می‌شود که یک دستمال را خیس می‌کند. بلا فاصله چند آروغ زده می‌شود. گاز معده از بالا و پائین دفع می‌گردد. چنین احساس می‌کنم که اگر تنقیه شوم و مزاج عمل کند درد تسکین خواهد یافت.

مزاج بیبوست سختی داشت. گاه چهار روز یکبار هم کار نمی‌کرد. گاز روده تعفن زیاد داشت، بواسیر بادی هم عارض شد. مسهل زیاد می‌خوردم.

سال گذشته در نتیجه خوردن کباب دچار اسهال شدم. در بیمارستان Stovarsal و داروهای دیگری دادند. بالاخره با خوردن رونگن بادام شیرین خوب شدم. در موقع تخلیه تشنجی پیدا می‌شود که مانع دفع مدفع می‌گردد. نزدیک بیست دقیقه در توالی می‌نشینم گاه مدفع خارج می‌شود و گاه به عکس پس می‌زند.

در حین عمل مزاج و فشاری که برای دفع مدفع ایجاد می‌شود بینی نیز همانند یک سرماخوردگی شدید بنای آبریزی را می‌گذارد، البته این امر در دفع مدفع مؤثر هست هر روز صبح این جریان برایم بهمین نحو رخ می‌دهد. در غیر این موقع بینی خشک است.

هنگام بروز سردرد دهان خشک شده، آب دهان چسبناک و مانند سفیده تخم مرغی است که زده باشند. دهان بوی تعفن می‌دهد. بخصوص قبیل از شروع سردرد این بو زیاد است. پس از آن و یا در فردای آن روز درد چشم و سر بروز می‌کند. عرق سردی از پیشانی جاری می‌شود. نفس به تنگی می‌افتد بسختی نفس می‌کشم. قلبم هم به درد می‌آید.

چون مشروب و حتی آبجو مصرف شود پس از نیم ساعت سردرد شروع می‌شود. خیلی بندرت اتفاق می‌افتد که پس از صرف مشروبات سردرد عارض نگردد. اگر معده خالی باشد شاید سردرد بروز نکند.

در تهران عکسبرداری نمودم چیزی معلوم نگردید. از آزمایشها نیز تشخیص داده نشد. در سال‌های ۲۴ و ۲۵ دوبار عکسبرداری شد باز مورد غیرعادی مشاهده نگردید. آزمایشها گوناگون نمودند غیر از نوبه کهنه علمت دیگری نیافند.

تصمیم به عمل بینی نیز گرفتند منتهی چون در درمان بیماری ام اطمینان نبود خودداری نمودم. مدتی هم در بیمارستان شوروی مشغول مداوا بودم. همه نوع استفاده از برق در ستون

فقرات و عکسبرداری‌ها و آزمایش‌های لازم بعمل آمد سرانجام تشخیص تب مالت و وجود دو نوع انگل در روده داده شد که یکی از آن دو موجب اسهال می‌باشد. آمپول‌های مختلف و متعددی از کلسیم و ویتامین‌ها و نظایر تزریق شد هیچگونه نتیجه و بهبودی نداد. داروهای بینی هم تجویز می‌گردید.

از نسخه‌ایکه قبلاً "برای بیماری برادرم، سرهنگ، داده بودید مدتی استفاده کردم قدری بهبودی یافتم از این رو بهتر دیدم به جنابعالی مراجعه نمایم."

معاینه

زبان از باره سیاهرنگی پوشیده شده و نیز دردی در قولون راست مشهود است که در نتیجه یبوست عارض گردیده بود.

درمان

نخست روغن بادام شیرین ۱۴ ل، ریشه خطمی ۴ ل، گل پنیرک ۴ ل، گل خطمی ۲ ل، خاکشیر ۲ ل، داده شد که همه روزه مورد استفاده قرار دهد.

در تاریخ ۲۷/۸/۴، در نتیجه خوردن داروهای فوق لینتی پدیدار شد. توانائی بدن بهتر گردید. سابقاً وقتی انگشتان را مشت می‌کرد قدرت نداشت. حالات دیگر او نیز رو به بهبودی نهاده و از لحاظ روحی نیز اظهار رضایت می‌کرد. در تاریخ ۲۷/۸/۷ سردرد نسبتاً کمتر شده دیگر آن فشار سابق را نداشت. از مدت آن هم کاسته شده، اشتها زیادتر گردیده بود. ورم قولون همانند سابق باقی بود.

این بار علاوه بر داروها آب هویج خام و روغن زیتون هم تجویز گردید زیرا طبیعت بیمار "گرم" بود.

در تاریخ ۲۸/۲/۱۱ رجوع نمود اظهار داشت در نتیجه اجرای دستورات، تخفیفی در ناراحتی ام حاصل شده بود ولی با ترک آن دوباره سردرد شروع شده است.

این مرتبه دستور دادم روزی یک قاشق سوپخوری اسپرژه را در آب ریخته بخورد تارفع حرارت جکر را نماید. خاکشیر را همروزه بقدر یک قاشق سوپخوری میل کند. همچنین ریشه خطمی، گل خطمی و گل پنیرک را جوشانیده، صاف کنند مقداری تخم کتان به آن اضافه نموده دوباره بجوشانند و میل شود این جوشانده رفع ورم روده و رفع تشنج نموده، ایجاد لینت کرده و روده را اصلاح می‌کند.

آقای سروان ر. چون مأمور خدمت در شیواز شد به او گفتم همین دستورات را در آنجا نیز بکاربرد. او نیز طبق دستور رفتار کرد. سه ماه پیش همسر ایشان باتفاق بیمار دیگری به

مطب آمد. گفت نامهای از شوهر خود دارد که حاکی از نتیجه‌بخش بودن داروها بوده و تسکین زیادی در حال او پدیدار گردیده است.

در تاریخ ۱۸/۲/۲۸ سرکار سروان سپهر که از دوسنان و همکاران سروان ر. در شیواز بود نزدم آمد. جویای حال او شدم اظهار داشت با پیروی از بستورات شما بکلی درمان شده و خیلی راضی و شکرگزار می‌باشد.

* * *

در تاریخ ۲۵/۶/۲۶ بانو ص.ا. چهل ساله را به مطب آوردند. طبق اظهار از سوابق ارشی پدر و مادرش عصبی بوده‌اند. یک برادر و دو خواهر دارد که سالم و آرام هستند. در کودکی بهیچگونه بیماری دچار نشده. ۱۲ سال پیش به تیفوس مبتلا گردیده که درمان نموده. پس از ازدواج دچار سیفیلیس و سوزاک گردیده است. معالجات زیادی کرده و خوب شده است.

اکنون چهار سال است که دچار عوارض عصبی، سردرد و سوزش و داغی سر گردیده. چند بار از بینی او عکس گرفته‌اند. ۱۵ روز در بیمارستان شوروی و چهار ماه نیز در بیمارستان دکتر... بستری گردیده است. طبق دفتر ثبت شده بیمار، ۵۵۶ آمپول در عرض این چهار ماه به نامبرده تزریق کردند. حتی آب نخاع را هم گرفته و مورد آزمایش قراردادند. تشخیص داده نشد. انسولین و نئوسالوارسان و داروهای دیگر تزریق نمودند.

مدت چهار ماه نیز روزها نزد آقای دکتر... میرفته سه دوره هم ایشان تزریق انسولین کردند. مفید واقع نگردید. مدت شش ماه نزد آقای دکتر... و چندی نزد آقای دکتر... متخصص بینی و آقای دکتر... و پزشکان مشهور دیگر بمعالجه پرداخت بدون نتیجه ماند. بیمار اظهار داشت دو بچه او یکی هفت ماهه و دیگری هشت ماهه در رحم مرده‌اند که توسط آقای دکتر جلال خارج شده‌اند. به کواهی بانو دکتر ایران اعلم رحم سست و پائین افتاده است.

در معاينه کيسه صفا دردناک بود. شکم پائین افتاده و نفح زیاد داشت. بینی خشک بود. طبق اظهار نزدیک پنج سال بود که بینی‌اش خشک شده و سرشی نمی‌کرد. لینت مزاج خوب نبود و بیوست تشنجی داشت. طبیعت بیمار "سرد و سوداوی" بود.

درمان

جوشاندهای از رازیانه و بابونه دادم تا از نفتح شکم بگاهد. روغن احمدیه را به بینی او ریختم. دستور بخور دوغ و کاه و نیز سرکه و کاه دادم. سپردم تا چندی مرتباً نزدم بیاید تا شاید خشکی بینی او را که موجب بروز صداع و عوارض دیگر عصبی شده بود اصلاح کنم.

بدستور رفتار نمود. روز دیگر که روغن سیاه را به بینی او ریختم پس از چند دقیقه یک قطره آب از بینی راست او جاری شد که تاکنون خشک بوده و هیچ نرشحی نمی‌کرد. پس از سه چهار روز بعد از برداشتن پنبه از بینی قطره‌ای خون به آن آغشته بود. با فین کردن نمی‌آز ترشح پیدا شد و سردرد سمت راست که خیلی شدید بود کاهش کلی یافت. حالا فین که می‌کند بخارش آبدار شده است.

چون نفخ شکم زیاد بود غماوتی مرکب از سیاهدانه، رازیانه و مصطفی دادم. برای رفع گریپ نیز که بدان دچار شده بود جوشاندهای از بابونه و مرزنجوش دادم. رفته رفته ترشحی در بینی پیدا شد. هر قدر ترشح بیشتر می‌شد درد کمتر می‌گردید.

پس از دو هفته پیگیری این روش سردرد بهبود و نفخ شکم کاهش یافت. درد ناحیه کیسه صفرا خبلی کمتر گردید و لبینتی پیدا شد.

"بیمار قبلاً" حالی شبیه جنون داشت. از سرو صدا و اجتماع گریزان بود. مدت چهار سال تعاملی به نشست و برخاست با کسی نداشت. در محافل و مجالس حالت دیگران می‌گردید و عصبانیت شدید بدو دست می‌داد. حال بعکس سابق حالت بشاشت در او پیدا شده است. دیگر روحیه یأس و نامدی در او نیست. حال روحی او بهبود یافته است.

برای آکاهی از چگونگی وضعیت بینی او را نزد آقای دکتر علیم مروستی متخصص بینی فرستادم. ایشان پس از معاینه چنین نوشتند:

"خانم دارای یک انحراف وسط بینی است. کرنه طرف چپ نیز بزرگتر از طبیعی است. ولی چون از خشکی بینی شکایت دارد هیچ نوع عملی فعلاً" در بینی صلاح نیست. "خلاصه پس از چندی سردرد بیماربکلی بهبود یافت. او شکایتی نیز از ناراحتی رحم داشت سپردم نزد جراح و متخصص بیماریهای زنان رود. در معاینه آقای پروفسور عدل و آقای دکتر جهانشاه صالح، بیمار نیاز به عمل جراحی رحم داشت.

خشکی بینی

در تاریخ ۱۵/۱/۲۲ با نو ق ساله ساکن آمل را به مطب آوردند . طبق تحقیق ، مادر این بیمار از خانوادهای عصبی و شحاما " نیز لجوج و مبتلا به سردرد می باشد . پدرش ارثا " تندخو و عصبی بوده و از جریان های جزئی دچارتوس و وحشت قلبی می گردد و ضمنا " زیاد دچار زکام می شود . پنج براذر و دو خواهر دارد . یکی از برادران بسیار عصبانی و تندخو است . شحاما " در زمان کودکی زیاد زکام می شده . بارها به رعاف مبتلا گشته ، (دائی و یکی از برادرانش نیز به رعاف دچار هستند) یکبار در ۹ سالگی و یکبار هم در ۱۴ سالگی مبتلا به بیماری حصبه شده است .

هفت سال از ازدواجش میگذرد . پس از نخستین وضع حمل مدت ۴ ماه دچار تب بوده است . پس از دومین زایمان مدت دو ماه به تب منقطع دچار شده . پزشک معالج علت را از خستگی کبد و کم خونی دانسته و با درمان این دو علت رفع تب گردیده است . بعده " و در هنگامیکه به بچه شیر می داده به صداع نیمه سر دچار می شده است . به تصور بیماری نوبه روزی ۶ سانتی گرم کنین و داروهای دیگر به او میدادند . در نتیجه دچار تشنج اعصاب گردیده و قلب او نیز سخت به تپش افتاده است به قسمیکه نهض او به ۱۵۵ رسید . با استفاده از شربتی مرکب از عصاره والرین و جندبیدسترتسکین یافته و با خوردن داروهای مناسب دیگر دفع نوبه او را نموده اند ..

سال گذشته دچار بیماری نوبه و نیز . حالت وحشت و بہت و فراموشی و ضربان قلب و مخصوصا بیخوابی گردیده این ناراحتی ها مدت دو ماه بدرازا کشید . داروها اثری نداشیدند . بالاخره او را به تهران منتقل و نزد آقای دکتر گیلانی بودند . با تجویز شربتی رفع بیخوابی شد . با استفاده از پنی سیلین رفع حالات فوق الذکر گردید . ضمna " اقدام به کشیدن دندان کرم خورده شد .

بیفی چپ در هشت سال قبل خونریزی مینموده . با استعمال داروهای لازم خون بند آمده است . پس از نخستین وضع حمل باز خونریزی عارض گردیده ولی خود بخود خوب شده است .

در بینی چپ و پیشانی سالک بروز نمود . جای سالک را زالو انداختند و آمبول امتین تزریق کردند .

در بازگشت از تهران بعلت هوای گرم تابستان از تهران تا کرج پیوسته از بینی او خون

می‌آمد. در کرج آب سرد زیادی بسرش ریختند. خون بند آمد. از آن پس دیگر به رعاف دچار نگردید. در عوض بینی خشک شد و موجب ناراحتی او فراهم شد. گاه مخصوصاً "مجبور می‌گردید دستحالی را ترکند و بر بینی گذارد تا اندکی راحت شود و بخوابد. کاهی آب زرد رنگی از ته بینی سرازیر می‌شد و مقداری از آن ترشح می‌کرد و مقداری در وسط بینی میماند و منجمد میگردید و بوی مخصوصی داشت چون آنرا می‌کند اندکی خون جاری میشد.

اصل سومین زایمان چهل روز خونریزی داشت که ۲۵ روز آن طبیعی و ۲۵ روز دیگر غیرعادی (هموفیلی) بود که بعداً قطع شده است.

بنجاه روز پس از وضع حمل میان او و شوهرش گفتگوهای تندی رد و بدل شد در نتیجه خروش و هیجان بخونریزی رحم دچار گردید. چهل روز پیوسته خون زلال قرمز ترشح می‌شد. ولی خونریزی زیادتر گشت. با خوردن سنبل الطیب و ترک ارگوتین حالت بهتر و با استفاده از کلسیم عارضه منتفی شد. پس از آن به انجام امور خانه پرداخت. پانزده روز بعد کم کم بنای یک گوشی را گذارد و باختلال مشاعر و حالت روانی دچار شد که رفته رفته این وضع شدت می‌گرفت. در این ایام شبی شوهر او با حالتی عصبی وارد منزل شده او را با خشم از خواب بیدار نمود. نزاع سختی بین آن دو در گرفت بنحوی که همسرش به قصد کشتن او برأمد. با میانجیگری اطرافیان دعوا پایان پذیرفت ولی حال عصبی خانم شدت یافت تا آنکه منجر به جنون واقعی و هیجان گردید.

بیمار را به تهران آوردند و به آسایشگاه اعصاب برده بیش از یکماه در آنجاتحت درمان قرار گرفت. از میزان هیجان او کاسته گردید. حرفهای بی ربط و ناسزا خیلی کمتر می‌گفت ولی مشاعر او کامل نبود. باندگ حرف و موضوع جزئی از جا در میرفت جیغ میزد و فریاد می‌کشید و فحش میداد. بعلت ناکافی بودن بودجه بیمار را از آسایشگاه خارج نمودند.

در تاریخ ۱۵/۲/۲۷ بیمار را به مطب اینجانب آوردند. پس از رسیدگی و تحقیقات علت عده را از خشکی بینی چپ که ترشحی نداشت دانستم (بواسطه گریپی که سابقاً "بدان دچار شده بود بخشی از مجرای استخوان پرویزنی مسدود گردیده و سوم متوجه میکروبهایی که در آنجا مانده بودند موجب تحریک می‌شدند. غالباً "نیمه از پیشانی چپ و گاه همه سردد داشت و همین امر بیشتر اسباب مزاحمت او را فراهم می‌کرد.)

بیمار اکثراً بیوست داشت. لیست مزاج کافی نبود و این امر مزید بر علت می‌شد. بیمار "صفنا" دارای "طبیعی سرد" بود.

درمان

روزها رونم احمدیه به بینی او می‌ریختم. جوشاندهای از بسفایج، اسطوخودوس،

بادرنجوبه، افتیمون شامی، بابونه و پوست هلیله زرد می‌دادم. رفته رفته لینت مزاج بهتر و طبیعی گردید. پس از چند روز بینی باز و آب جاری گردید. سردرد برطرف شد. سپس حب "ع" دادم. بیمار اظهار داشت این دارو حالت انبساط و چشم پوشی در من ایجاد می‌کند و تحملم را در برابر ناملایمات بیشتر می‌نماید.

دستورات لازم دیگری برای استفاده از خاکشیر و بعضی شربت‌های مقوی نیز دادم پس از یکسال از حال او آکاهم کردند که صحیح و سالم شد. حال او کاملاً "طبیعی" است و هیچگونه شکایتی از او نیست و رفتارش عادی می‌باشد.

در تاریخ ۲۶/۴/۲۸ آقای آلفرد کنستانتنی‌ی. کودک ۱۵ ساله را به مطب آوردند.

پیشینه ارشی: پدر به سردرد ارشی مبتلا می‌باشد ولی مادر سالم است.

پیشینه شخصی: بیمار در کودکی بسرخک و محملک دچار شده. دو سال پیش بگلودرد مبتلا گشته و چند روزی نطول کشیده تا بهبودی یافته است. دارای حالی عصی است و زوداز جا در می‌رود.

مدتی است بسردرد مبتلا شده که گاه خفیف و زمانی شدید است. همیشه سرش سنگین می‌باشد و همین عارضه موجب فراموشکاری او گردیده است. هرگونه درمانی بی‌اثر واقع شده. در زمستان ۱۳۴۷ روی پای چپ و قوزک آن ورم کرده و رفته رفته زیادتر شده است. از آن هنگام هر روز درجه حرارت بدن او از صبح تا ظهر سه چهار عذر بالا می‌رود.

مداوای زیادی کرده. تزریق پنی‌سیلین نموده ولی اثری نبخشیده است. به تصویب متخصصین پای او را کج گرفتند. پس از یکماه زانو و شست راست او ورم کرد معلوم شد روماتیسم است لذا پس از یکماه کج را برداشتند. بیمار را برای تشخیص نزد بسیاری از پزشکان معروف برداشتند جز بیماری مفاصل چیز دیگری تشخیص ندادند.

معاینه — رنگ صورت و بدن هر دو پریده و گوشت بدن آماسیده بنتظر می‌آمد. بیمار به ضربان قلب مبتلا بود بنحویکه در راه رفتن به نفس‌تنگی و تپش قلب می‌افتداد. سینه خفه و صدای آن عادی نبود. مانند آنکه مانع در همه جای سینه باشد. قلب آهنگی غیرطبیعی و وقه داشت.

در بالا رفتن از پله‌ها نفس یاری نمی‌کرد. روماتیسم نیز اثر خود را روی قلب ظاهر ساخته بود. زبان ناپاک بود و تخلیه کامل واقع نمی‌شد. روده دچار تشنج بود و همین خود در پنیشرفت بیماری کمک زیادی می‌نمود.

بینی خشک و اثری از رطوبت در آن دیده نمی‌شد. بیمار اظهار می‌داشت که سرش همیشه گرفته و سنگین بوده و درد دارد و میزان آن گاه کم و زیاد می‌شود. لوزتین متورم

دارای حفره‌هایی است که خردنهای غذا در آن جمع گردیده موجب تعفن و تورم می‌گشند.
روی پای چپ و قوزک آن ورم داشت و بزحمت و لنجلنگان راه می‌پیمود.

درمان

۱ - عصاره ید ۲۰ گرم، یدور دوپتا سیم ۵ گرم، روز اول سه قطره صبح در یک استکان آب سرد حل کرده میل کند و سه قطره هم عصر، روز بعد چهار قطره و بهمین نحو روزی یک قطره بر آن بیفزایند تا به ۲۵ قطره صبح و ۲۵ قطره شب برسانند. از آن پس روزی یک قطره کم کنند تا دوباره به همان سه قطره برسد.

۲ - ویتامین ب مورد استفاده قرار دهد.

۳ - برای رفع بیبوست تشنجی و عصبی و رفع ورم مفاصل همه روزه ریشه‌ای رسا ۲ ل، بوزیدن، ۱ ل، جوشانیده میل کند.

۴ - برای رفع سردرد و خشکی بینی روغن احمدیه به بینی او ریختم و دستور دادم برای ریختن این روغن همه روزه به مطب بیاید.

برای آکاهی از وضعیت قلب بیمار او را نزد آقای دکتر قانونی متخصص قلب فرستادم.
مشارالیه پسا زانجام آزمایش‌های لازم بیماری را روماتیسم پرده داخلی قلب و Extrasystolique تشخیص دادند.

جهت لوزتمین غرغره آب نمک تجویز نمودم. "ضمنا" به متخصص حلق نیز رجوع داده شد تا در صورت اقتضاء اقدام به عمل نماید.

بیمار طبق دستور رفتار می‌نمود. همه روزه برای ریختن روغن بینی به مطب می‌آمد. پس از چند روز رفته رفته راه بینی باز و آب از آن جاری گردید. سردرد نیز بهمین نسبت کاهش یافت و پس از چند روز دیگر بکلی برطرف شد و عوارض دیگر او هم رو به بهبودی نهادند.

در ۲۱/۲/۲۸ در وضع بیمار بهبودی بسیار پیدا شد. بعکس سابق از پلمهای عمارت یک نفس و بخوبی بالا می‌آمد.

بعضی روزها داروی بوزیدان، سنبل الطیب و بادرنجوبه برای تقویت قلب و رفع رماتیسم می‌دادم. حب ع نیز تجویز کردم که برای رفع هراس و سودا بی نظیر است. در ۱/۳/۲۸ - دردهای انگشت و زانو بکلی برطرف گردید. دیگر هیچ دردی نبود. ورم پشت پا و قوزک پا کمتر و قلب وضعیت بهتری یافت بنحویکه با کمال چالاکی از پلمهای بالا می‌آمد.

در ۱۵/۳/۲۲ دوباره بیمار را نزد آقای دکتر قانونی برای کاردیوگرافی فرستادم. ایشان پس از معاینه نوشتند که "صدای قلب قدری شدیدتر است. قلب دیگر هیچ وقفه ندارد و

قریب به عادی ولی حجم آن باز بزرگتر از حد طبیعی است.

بیمار به ورم معده دچار شد پودری مرکب از منیزیم (بی کربنات دوسود و عصاره کندرانگو تجویز کرد. چند روزی از آن خورد و پوهیز لازم را نمود تا بهبود یافت. لوزتین را عمل نمود. پس از عمل لوزها باز هر صبح همچنان سه چهار عشر تپ می‌آمد. بنظر جراحت غریزی صبح‌ها چند عذر از ۳۷ بیشتر است و شاید سبب دیگری داشته باشد. در هر حال بیمار کاملاً "بهبود یافت.

در ۲۸/۳/۲۱ - بار دیگر آقای دکتر قانونی آزمایش کاردیوگرافی از او نمودند. قلب در حال عادی و بدون انگیزه بود.

در ۲۸/۴/۲ جوشاندهای از قبیل بوزیدان، سنبل الطیب، ریشه ایرسا، بادرنجوبه و پوست بید (سه نسخه مختلف) نوشتم. چون عازم اصفهان بود دستور دادم در آنجا بنوبت هر یک از این سه نوع جوشانده را بخورد. پس از دو هفته پیروی از دستورات از اصفهان اطلاع دادند که تپ جزئی نیز بطرف شده و بیمار سلامت کامل خود را بازیافته است.

در تاریخ ۲۶/۸/۲۸ بانو مرضیه ر. به مطب رجوع نمود. اظهار داشت چندی بود که سرمه کمی درد می‌گرفت. روزی لیمو عمانی دم کرده خورد. سردرد شدت پیدا کرد. اینک مدت شش ماه است که مرتبه "عصرها عطسه می‌کنم و بعد درد پدیدار می‌گردد و تا صبح روز بعد ادامه می‌یابد. این درد بخصوص زیر گلو، دندان‌ها و نیمه چپ سر را فرا می‌گیرد. از این درد در عذابم، مزاج هم لینت کافی ندارد. معالجات تاکنون بی‌اثر بوده و داروهای مسکن نیز اثر آنی دارند.

در معاینه علت را از نوبه مزن و گریپ دانستم که میکروب در بخش خلفی بینی محبوس گشته و سوم حاصل از آن موجب بروز این حملات و سردردها می‌شود.

درمان

جوشاندهای از پوست بید ۳۱، مرنجوش ۱۱، بابونه ۱۱ و برگ آکالیپتوس ۱۱، و حبیب مرکب از صبرزرد، انگوذه، عصاره بلادن و عصاره ژوسکیام دادم. از روغن احمدیه نیز به بینی او ریختم. درد تسکین یافت.

روز بعد بیمار مقداری انار خورد در نتیجه آن درد مجدداً "بروز کرد. دوباره روغن به بینی او ریختم. آبی جاری شد و کم کم سردرد رو به آرامش نهاد.

در ۲۶/۸/۳۰ بیمار اظهار داشت شبرا به راحتی خوابیدم در صورتیکه شباهی گذشته از شدت درد نمی‌توانستم بخوابم. حالم تقریباً "خوب است. امروز صبح درد خفیفی بروز

کرد که می خواهد خوب شود . باز روغن به بینی او ریختم و جوشاندهای مرکب از پوست بید ۳ ل ، مرزنجوش ال ، ریشه کاسنی ۲ ل و برگ اکالیپتوس یک ل دادم .

در ۱/۹/۲۶ صبح حدود یک ساعت و عصر نیز نزدیک دو ساعت درد خفیفی در سر احساس نمود و بعد رفع شد . دارو تکرار گردید .

چند روز دیگر روغن به بینی او ریخته شد و جوشاندها ادامه یافت و بزویدی سردرد او درمان گردید .

خانمی که در نتیجه سو مزاج ارشی از دوران کودکی دچار سردرد گردیده و هرگونه معالجهای در او مفید و مؤثر واقع نمی شد سرانجام به اینجانب مراجعه نمود ، در معاینه تنبیلی و سستی و اندک تشنجی در رودهها مشهود بود . طحال او اندکی بزرگ شده و به نوبه مخفی مبتلا گردیده بود .

درمان

پوست بید ۳ ل ، ریشه کاسنی ۲ ل ، سنبل الطیب ال و برگ اکالیپتوس ۲ ل داده شد . این داروها دفع سودا و تشننج نموده و درمان کننده نوبه میباشند . بعلاوه اعمال دستگاه گوارش را مرتب کرده تاحدی رفع اختلالات آنرا مینماید . بیمار پس از یک هفته پیروی از دستور بهبودی در حالت پدیدار گشت . او شرح حال خود را بدینگونه نگاشته است :

"... مدت ۲۱ سال است که از عمرم می گذرد . از وقتیکه به دبستان وارد شدم تا سن ۱۵ سالگی که محصل بودم اغلب اوقات مبتلا به سردرد بودم . البته وقت معینی نداشت . کاهی صبح که از خواب برمی خاستم سرم درد میگرفت کاهی سرکلاس و کاهی نیز شب ... پس از ترک تحصیل باز این سر درد همراهم بود . حالا مدت سه سال است که همیشه اوقات سرم درد می کند اما ده تا پانزده روز یک دفعه شدت درد افزایش می یابد . از ساعت سه بعد از ظهر تا صبح روز بعد درد طوری است که اصلا " هیچ بخود نیستم . اگر قطره آبی بخورم فورا " حال استفراغ بمن دست می دهد .

از سن هفده سالگی مدت چهارسال در هوای مالاریاخیز بودم . تب هم میگردم . پدر و مادرم سالم هستند . مادرم در سن بیست و پنج سالگی مدت سه سال ضعیف و مبتلا به صداع بوده . البته در موقع معین و روزی که به حمام میرفته است . و ناچار از شدت درد دو روز بستری می شده است . حالا مدت دوازده سال است که اثری از آن سردرد نیست و بیماری خود رفع شده است .

بنده خود معالجات زیادی کردمام و اثری ندیده‌ام. در بیمارستان امیراعلم پزشکان گفتند عارضه کرنه دماغ است و باید عمل شود. از آنجائیکه بسیار ضعیف بودم جرئت آنرا نکردم حالا خدمت آقای دکتر احمدیه مدت هشت روز است معالجه می‌کنم ولی آن سودرد شدید را هنوز ندیده‌ام و حالم نسبت به سابق خیلی خوب است. طاهره ب "جوشانده" پوست بید ۳ ل، سنبل‌الطیب ۱ ل، بابونه ۱ ل و برگ‌اکالیپتوس ۲ ل داده شد که پیوسته مدت هفت روز از آن بخورد.

دستور دادم معجون اطریفل صغیر را درست کرده و میل نماید. همچنین جوشانده پوست هلبله زرد ۴ ل، پوست بید ۳ ل، بسفایح ۳ ل و سنبل‌الطیب ۱ ل که بیشتر دافع سودا می‌باشد تجویز شد.

بیمار مدتی از این معجون خورد به مرور ناراحتی او درمان گردید. در پایان نامه تشکرآمیزی نوشته که بشرح زیر می‌باشد:

"حضرت آقای دکتر احمدیه، پس از خوردن معجون و آن جوشاندها بکلی آن سودرد کذا و کذا رفع شد. از جنابعالی بسیار متشرکم که سودرد چهارسالهای را که حقیقتاً "مرا بسیار ضعیف کرده بود از بین برد و معالجه کامل کردماید. امیدوارم خداوند..." طاهره ب ۱۲/۳/۲۷

سردرد و عوارض بوآسیم

در تاریخ ۲۲/۶/۲۸ آقای جواد گ. حدوداً ۳۵ ساله ساکن داودآباد ورامین به مطب مراجعه نمود. پیشماش درگذشته ساربانی بوده و اکنون کشاورزی می‌کند. پدر او بوآسیم دارد و مبتلا به سردرد است. سی سال پیش هر دو چشم نابینا شده ولی پس از ۹ ماه یکی از چشم‌ان بینائی خود را بدست آورد. چشم دیگر دید ندارد. طبق اظهار پاد در پوست بدنش گردش می‌کند و تنفس خود می‌باشد. مادرش نیز چندین بچه سقط کرده و به سردرد مبتلا بوده است. برادر بزرگ سابق "دچار دل درد بوده، برادر کوچک رنجور و خواهر به سردرد مبتلا می‌باشد.

پیشینه شخصی: بیمار اظهار می‌دارد که در کودکی بحسبه دچار شده. در شهریور ۱۳۴۰ در بیابان همراه شتر بوده ناگهان پاهاش بنای سستی را گذازده این سستی کم کم افزایش یافته و در مدت چهار تا پنج روز بکلی اورا فلجه کرده است. به بیمارستان پلشیت برده شده در آنجاتزیریقات زیاد صورت گرفته نتیجه‌های بدبخت نیامده است. تا آنکه بعداً "این عارضه بخودی خود بتدریج دز مدت شش ماه بدون معالجه رو به خوبی نهاده است.

سال بعد، پس از ایام عید دردی در پهلوی راست او پیدا شد. دست و پا چنگ و بکلی لمس گردید. حتی گلو نیز هم آمد بطوریکه آب بسختی از آن فرو میرفت. مدتی به معالجه پرداخته و دو ماه نیز در بیمارستان فیروزان آبادی بستری شده. داروهای خوراکی و آمپولهای زیاد از قبیل نئوسالوارسان و داروهای دیگر مورد استفاده قرار داده شد اندکی حالت بهتر گردید بنحویکه می‌توانسته غذا بخورد ولی انگشتانش زیر فرمان او نبودند. پاها را بزمین می‌کشیده. مدتی داروهایش را ترک کرده است.

بعد از دو سه ماه دوباره بیماری اش شدت یافته. بکلی لمس گردیدمشکم او بسختی کار می‌کرده ولی ادرار بخوبی دفع می‌شده. بیمار اظهار داشت: "چندماه بعد شبی دو سیر و نیم عرق را بعنوان دارو بمن خورانیدند. فردای آتشب دست و پایم بحرکت درآمدند. از جا بلند شدم و برای افتادم. چند شب دیگر از یک تا یک سیر و نیم عرق خوردم بیماریام بهبود یافت. در حال حاضر پاها حس درستی ندارند. مخصوصاً پای چپ ساق پا تا کف با همیشه مورمور می‌کند و می‌سوزد. مزاج گاه بیس و گاه روزانه چهاربار بدون هضم عمل می‌کند. برخی اوقات کرم چون محل نیش زنبور بسوزش درمی‌آید. از دوران کودکی سردرد دارم و حالا هم دچار آن می‌باشم. استهایم کم است و خوابم آرام نیست".

از گزارش او چنین استنباط شد که دچار سوءمزاج ارثی (سودرد و بواسیر) است و سوم حاصل از آن "مشهور به باد" موحد این بیماری می‌باشد. شاید هم با سیفیلیس یار و همدست شده باشد. ورم قولون نیز مزید بر علت است. بهمین جهت است که داروهای تجویز شده تاکنون مانند نوشالوارسان و امثال آن برای سیفیلیس چندان موثر واقع نگردیده است. در اینجا داروئی لازم بود که ملین و محلل و پاک کننده باشد و قدرت پادزهای داشته باشد و سوم را از سراسر نقاط بدن جلب و دفع کند. همچنین بتواند ورم قولون مزمن را اصلاح و درمان نماید. از این رو مقل ازرق و مرمکی را برگزیدم که دارای چنین خواصی هستند و بویژه دافع "بادبواسیر" می‌باشند.

درمان

ده بسته مقل ازرق و مرمکی (محتوى یک منقال از هر یک) تجویز شد که مدت ده روز میل کند و پس از آن نتیجه را اطلاع دهد.

در ۲۸/۴/۲ آقای جواد گ. به مطب مراجعه نسود و اظهار داشت از خوردن این داروها:

- ۱ - مورمور و سوزش پا کم شده.
- ۲ - شکم بکار افتاده و مرتب شده است.
- ۳ - سردرد رفع گردیده است.
- ۴ - آشتها زیاد شده است.
- ۵ - خواب بهتر و راحت‌تر گردیده است.
- ۶ - رویه‌مرفته از هر حیث بهبودی زیادی پذیدار گشته است.

این بار معاینه دقیق‌تری کردم. طحال او را بزرگتر از حد عادی و طبیعی دیدم. چون در ناحیه نوبه‌خیز می‌زیست لذا جوشاندهای مرکب از پوست بیلد ۳ ل، ریشه کاسنی ۲ ل، ریشه شیرین بیان ۲ ل، سنبل‌الطيب ۱ ل دادم که همه روزه این مقدار را جوشانیده و بنوشد. همچنین دستور دادم مقل ازرق و مرمکی را هم کماکان بخورد و بعد باز مراجعه نماید. بعدها او بیماران دیگری را برای معالجه نزد اینجانب راهنمائی کرد. همکی آکاهی از بهبودی او می‌دادند.

در تاریخ ۲۸/۶/۴ آقای ج.ج. با معرفی آقای دکتر ابوالقاسم بهرامی بمطب اینجانب مراجعه نمود.

بیمار اظهار داشت سال گذشته یک روز صبح که از خواب برخاستم یکی از چشم‌ام را

نابینا یافتم . مدت یکسال در تهران نزد چشمپزشکان و دیگر متخصصان مراجعه و تحت مشاوره قرار گرفتم . همه‌گونه آزمایش‌های لازم در موردم بعمل آمد .

در پایان گفتند رکی که خون رابه چشم میرساند در اثر فشار بند آمده و دیگر قابل علاج نیست . ناچار با سفارش‌نامه‌ای از سفارت انگلیس به لندن رفتم . در آنجا پروفسور چشم پزشک پس از معاينه دقیق از ته چشم تشخیص چشمپزشکان تهران را تصدیق نموده اظهار داشت همین که یکساعت خون به چشم نرسد دیگر معالجات مفید و موئیر واقع نمی‌شوند .

در لندن پزشک مشهوریست که تمام معالجات او با داروهای گیاهی است . به او رجوع نمودم . اظهار داشت ممکنست با داروهای گیاهی درمان شوم . منتهی انجام این امر مستلزم صرف وقت کافی است . چون توقف من در لندن بیش از آن امکان نداشت لذا بن تأکید کرد در ایران به پزشکی که در این رشته از معالجات آگاهی داشته باشد رجوع نمایم .

بیمار وضع خود را بشرح زیر اعلام داشت :

۱ - سوراخهای بینی خشک هستند . مخصوصاً " بینی راست که گاهی اندکی خون از آن می‌آید .

۲ - زکام زیاد می‌شوم .

۳ - لشمهایم سالها چرک کرده بودند که ناچار به کشیدن دندانها شده‌اند .

۴ - لوزتین را عمل کردند .

۵ - روحیه شادی ندارم و پیوسته اندوه‌گین هستم .

۶ - میلی بکار ندارم .

۷ - معدام چنگ میزند و درد مخصوص می‌گیرد . برای رفع آن مجبورم هر آن چیزی بخورم .

۸ - اشتها به غذا ندارم .

۹ - اغلب از دهانم آب تراوش می‌کند .

۱۰ - مزاج روزی یک بار بسختی عمل می‌کند که آنهم با تشنج همراه است از این رو مدفوع تکمکه دفع می‌شود .

۱۱ - ادرار کم است .

۱۲ - بدن سنگین است . در راه رفتن زود خسته می‌شوم . بدان ماند که بارگرانی را می‌کشم .

۱۳ - اغلب در خواب تکان وارتعاش دست می‌دهد که پریشان از خواب بیدار می‌شوم .

۱۴ - چون بایستم پاشنه پا درد می‌گیرد و بناچار به پنجه پا تکیه می‌دهم .

معاینه

چشم بواسطه فشار از داخل برآمده و حدقه آن گشاد بود و خیلی بدشواری فرق رنگ سفید و سیاه را می داد.

زبان از بازه زردرنگی مفروش بود. شکم آندکی برآمده و نفخ و تشنج داشت. دردی در ناحیه راست روده حسنه کرد. همچنین ناحیه سیگموئید نیز حساس بود. رنگ بدن پلاسیده و پژمرده بنظر میرسید.

تشخیص

علت را از "سردی و رطوبت مزاج" و "باد بواسیر" و سوء مزاج ارشی فهمیدم. زیبایی‌ماراظهار داشته بود؛ "یکی دو روز خوراک‌های رطوبی خوردم و صبح که از خواب برخاستم یک چشم را نابینا یافتم. " این دلیل آنست که رطوبت و ماده سوء مزاج ارشی (و باصطلاح قدیمه اشیاد) در اینجا متمرکز شده است.

درمان

۱ - مرزنجوش‌ال، بسفایح ۳ ل، سنبل‌الطيب ال، پوست هلیله ۴ ل داده شد که آنها را جوشانیده و میل کند.

۲ - خاکشیر روزی یک‌فاسق سوپخوری بطور مرتب در آب گرم آمیخته و بنوشد.

۳ - تخم خربزه ۳ ل، تخم گومک ۲ ل، تخم کشوت ۲ ل، تخم کدوی شیرین ۲ ل، را شیره کشیده میل کند.

۴ - روغن احمدیه به بینی او ریخته شد.

به او سپردم شرح بیماریهای خانوادگی خود را برایم نوشت و بیاورد.

در تاریخ ۹/۶/۲۸ ضمن مراجعه اظهار داشت با پیروی از دستورات لینتی در مزاج پیدا شده و آثار بهبودی در خود می‌بینم.

شرحی را که از سابقه بیماری‌های افراد خانواده برایم نوشته بود بدینقرار است:

۱ - پدر مادرم یعنی جد بزرگم در سن ۶۶ سالگی از هر دو چشم نابینا گردیده است.

۲ - مادرم دارای بواسیر بوده است.

۳ - پدرم اغلب مبتلا به کمردرد و بواسیر و در این اواخر مبتلا به قلب‌درد بوده است.

۴ - برادر کوچکم که ۲۵ ساله است یک چشم نابینا می‌باشد.

۵ - همسیر مام که ۳۵ ساله است دچار پا درد همیشگی است.

۶ - دو دائی دارم که هر دو مدتی است مبتلا به پادرد شده و عاجز از راه رفتن هستند.

۷ - سال گذشته مدتی قلبم بهنگام راه پیمودن درد می‌گرفت و وقتی می‌ایستادم رفع

می شد.

۸ - مدتی مبتلا به سردرد بودم . وقتی عینکزدم سردردم بکلی مرتفع گردید .

۹ - اغلب در هنگام خواب ارتعاش بمن دست مبده و ازخواب بیدار می شوم .

۱۰ - چندسال در هندوستان مقیم بودم و عادت به خوردن ادویه داشتم و اغلب غذای تند می خوردم .

۱۱ - سودی ها بمزاج هیچ سازگار نیست ،

از نوشته بالا چنین آشکار شد که بیماری از "رطوبت و باد بواسیر" است و روماتیسم هم افزوده شده است .

در اینجا داروئی لازم بود که رفع همه این عوارض را نماید . لذا مقل ازرق را که دارای این خاصیت میباشد تجویز نمودم که علاوه بر داروهای قبلی روزی یک مثقال از آن بخورد . در ۲۸/۶/۱۸ با استفاده از داروها حالت نشاط و انبساطی به او دست داده بود . مزاج بعکس سابق که بیکبار آنهم با تشنج و سختی و تکمکه دفع مینمود روزانه دوبار عمل می کند تشنجی ندارد و مدفوع پیوسته است .

ترشح آب از دهان متوقف گشته . معده دیگر چنگ نمی زند و هر بار نیاز به خوردن ندارد ادرار زیاد و اشتها بهتر شده است . در راه رفتن احساس خستگی نمی نماید . درد پاشنه پا بر طرف و دید در چشم پدیدار گشته است . داروها تکرار شد . ریشه توت سفید به آنها اضافه گردید . روغن احمدیه دادم که همه روزه به بینی خود بریزد .

در تاریخ ۲۸/۷/۱ آفای چ، چ . بیمار دیگری را بنزدم راهنمای شد . این بار برآمدگی چشم خیلی کم گردیده بود بنحوی که برآمدگی چشم ناشی از فشار بدشواری تشخیص داده می شد . حدقه چشم هم تنگتر شده و دیدش بیشتر گردیده بود . حالات بیمار روئیه رفتہ خیلی بهتر بنظر می آمد .

در تاریخ ۲۸/۷/۱۲ در معاینه حال بیمار باز هم بهتر شده . نیمه خارجی چشم بهتر از نیمه داخلی می دید .

در تاریخ ۲۸/۸/۲۶ مجدداً " به مطب آمد . بسیار از حال خود راضی بود . اظهار داشت روغن بینی را همه روزه در بینی می ریزد . یک روز پس از ریختن روغن بقدر یک استکان آب از بینی جاری شده و موجب راحتی و آسایش او گردیده است ، می گفت روز بروز دید چشم بیشتر می شود ، نسخه تجدید شد .

چندی قبل ملاقاتی از او کردم . اظهار داشت اکنون خطوط درشت را با این چشم می خوانم حال مزاجیم بسیار خوب شده است . نیروی جوانی که خموده و سست بود بحال اول برگشته است . بعلاوه اغلب روزهای جمعه بشکار می روم . سبک و چابک شده ام و هیچ خسته نمی شوم .

خاکشیر را همه روزه می خورد و مقل ازرق را هم اغلب روزها مصرف می کند جوشاندها، شیره خنک و نیز ریشه توت سفید را گهگاه میل می کند.

در تاریخ ۱۹/۱/۱۸ به مطب آمد. اظهار داشت مدت دو ماه است داروها را ترک نموده ام. فقط گاهی خاکشیر را می خورم. حال چندی است بینی ام خشک شده.

در معاینه از آن چشمی که بیمار بود و دید نداشت، کمی برآمدگی Exophthalmie بمنظور می آمد ولی دیدش خوب بود.

برای رفع این عارضه کپسولی مرکب از صبر زرد ۲۵ و جوش شیرین ۴۰ سانتی گرم نوشتم که روزی یکدانه آنرا بخورد تا توجه رطوبت و مایعات را از سر به پاها نماید. همچنین مقداری روغن احمدیه به او دادم تا مرتبه "به بینی خود بریزد. و این بدین سبب بود که راه بینی باز شده و مقداری از رطوبت چشم از این راه بیرون رود.

به او سپردم مقل ازرق و جوشاندها و شیر خنک هارا باز مورد استفاده قرار دهد.

* * *

تشنج

در تاریخ ۲۷/۲/۱۶ بانو مهرزاد به مطب رجوع نموده و اظهار داشت که در پنج ماه پیش فک چشم درد گرفت بعد تشنجی در طرف چشم صورت پیدا شد. جهت درمان گلارمنی مالبیدم درد رفع گردید ولی تشنج باقیمانده است. در معاینه، علت را از "رطوبت و سودا" تشخیص دادم. از این رو برای رفع آن استخوخودوس، بابونه، بادرنجوبه و ریشه ایرسا تجویز کردم.

بیمار در تاریخ ۲۷/۲/۲۰ دوباره مراجعه نمود. اثری از بهبودی در او مشهود نشد. این بار پس از رسیدگی و تشخیص بیشتر معلوم شد نامبرده علاوه بر علل یاد شده مبتلا به بیوست نیز می‌باشد. لذا کپسولی از صبر زرد و انفوزه دادم و استفاده از شیره خنک راهم تجویز کردم.

در تاریخ ۲۷/۲/۲۲ در بیمار بهبودی مشهود گردید. این بار آشکار شد که غیر از بیوست مبتلا به تشنج روده نیز می‌باشد. از این رو حب مرکب از صبر زرد، انفوزه، عصاره بلادن و ژوسکیام دادم و شیره خنک گرم را تکرار نمودم. در تاریخ ۲۷/۲/۲۵ بیمار بهبودی بسیار یافت در واقع باید گفت وضعیت او ۸۰٪ تفاوت پیدا کرد.

با آنکه دارای "جگر گرم" بود و از خوردن "گرمی"، حرارتی چون خفگی و کلافگی بهادست می‌دادها وجود این اگر سردی نیز می‌خورد بر تشنج صورتش افزوده می‌شد. ابوعلی سینا در چنین وضعیتی می‌گوید "از مبردات بپرهیزید".

بیمار مبتلا به قند هم بود در ادرار او ۵/۵ گرم قند وجود داشت. برای رفع آن همه روزه انسولین تزریق می‌شد. شربتی نیز مرکب از اسید فسفویک و فسفات دوسود تجویز کردم. شیره خنک گرم هم تکرار شد.

بیمار در تاریخ ۲۷/۳/۳ بنزدم آمد. در حال او بهبودی بسیار حاصل گردیده بود. بنحویکه به گفته خود او ۹۰٪ خوب شده و تشنجش نیز خیلی مختصر بروز می‌گرد.

در ۲۷/۳/۲۵ بار دیگر به مطب آمد. اظهار داشت بواسطه تلاش زیاد در انجام امور خانه دچار گریپ شده‌ام. داروها را نمی‌خورم. با وجود این تشنج صورت ۹۵٪ از روز اول بهتر شده و خیلی کم آنرا حس می‌کنم.

تنقیماتی از شکر سرخ و جوشاندهای از بابونه و مرزنگوش به او دادم و نگذید کردم که اغلب از آن داروها بخورد.

این خانم نیز پس از بهبودی کامل چندی بعد برای هدایت بیمار دیگری ینزدم آمد.
بسیار از حال خود راضی بود.

در تاریخ ۱۸/۹/۲۶ آقای آقا سید علی ک.ن (همدانی) ۵۵ ساله مکتب دار به مطب
مرا جده نمود.

بیمار از بیماریهای پدر و مادر خود آگاهی نداشت. دارای دو برادر و خواهر سالم‌مند
بود.

طبق اظهار چون ساکن روستا بوده در نتیجه به بیماریهای نظری حصبه دچار نشده است ۳۲ سال است که ازدواج کرده و فعلاً "دارای هشت فرزند میباشد که همگی سالم هستند فقط گاهی به تب و نوبه دچار می‌شوند.

در ۱۴ سال پیش روزی برای اندازه‌گیری بدرور قنات آب رفته و چون منزل بازگشت نموده شب هنگام پس از صرف شام ناگهان به غش حمله‌وار دچار گردیده است این حالت دو ساعت بدرازا کشیده و پس از آن هرچند روز یکبار نیز بروز می‌گردد.

بروز این حمله چنین است که نخست بوئی مانند بوی گاز احساس می‌کند و بعد یکدفعه بزمیں می‌افتد. در این حال اگر در اطرافش آب، آتش یا منابع خطر دیگری باشد متوجه نمی‌شود تا خود را از آن دور سازد. طبق اظهار گاهی پس از حمله بی اراده ادرار ترشح می‌کند.

در معاينه بیمار طحال کمی بزرگ و معده بزرگ و متسع بود. برنج را نمی‌توانست هضم کند. با خوردن برنج، گوجه فرنگی و مخصوصاً "گوشت خروس حمله بروز می‌گرد. با خوردن "سردی‌ها" هم حمله صرعی ظاهر می‌گشت. بیمار به بیوست نیز مبتلا بود.

بیماری او را از نوعی نوبه عصبی و "سردی‌معده" و عدم سازش غذا تشخیص دادم. حب خد نوبه مرکب از برگ سداب، فلفل، انگوشه، مرکمی داده شد که روزی سه تا چهار عدد بعد از ناهار و سه تا چهار عدد بعد از شام میل کند. ضمناً "اسطوخودوس، بابونه، بادرنجوبه و ریشها" هم تجویز گردید. با پیروی از این دستورات حمله قطع شد و دیگر مراجعه ننمود. بیمار در یادآوری از بیماری خود اظهار داشت امسال حمله شدت پیدا کرده بود. هر دو سه روز یکبار بسراجم می‌آمد. گاهی با خوردن برنج دو تا سه بار دچار حمله می‌شد. حال که چهارده روز از مداوایم طبق دستورات شما میگذرد با وجود آنکه در تهران میهمان هستم و خواک شب و روزم تقریباً برنج می‌باشد دیگر حمله بروز ننموده است.

آقای ک. می‌گوید علاوه بر گوارش خوب غذا، لینت مزاج هم پیدا شده و علاوه حالت نعوظ که در گذشته کم بود زیاد گردیده است. بیمار سه هفته بعد مراجعه و اظهار داشت یک

حمله مختمری بروز کرده که علت را اطرافیان افراط در خوردن برنج و گوشت خروس می‌دانستند.
دستور دادم دیگر برنج و خوراک هاییکه به او سازگار نیستند را نخورد.

این بیمار چون توسط آقای احتمام‌الدوله قراگزلو باینجانب معرفی شده و "ضمنا" در تهران میهمان ایشان بود بنابراین به او سپردم هرگاه بیماری‌اش دوباره بروز کرد مراتب را به آقای احتمام‌الدوله بنویسد تا توسط ایشان دستور لازم را بدهم. نسخه حب و همچنین نسخه اسطوخودوس، بابونه، بادرنجوبه و ریشه ایرسا را دادم که در همدان مرتباً مورد استفاده قرار بدهد.

* * *

نزدیک بیست سال پیش جوانی ۱۶ ساله یعنی آقای ع.ن. که فعلاً از دوستان صمیمی من بوده و دروزارت فرهنگ خدمت می‌کند دچار تپش قلب گردید که گاه حمله‌وار شدت می‌یافت و گاه بصورت خفیف ظاهر می‌گشت.

نامبرده مدت زیادی نزد پزشکان مختلف درمان مینمود ولی هیچگونه بهبودی بدهست نیاورده بود. آن‌زمان در تجارتخانه‌ای سمت کارمندی داشت. این بیماری مانع کار او شده بود. مادرش بیاندازه متأثر و اندوهگین بود و دلسوزی او مزید بر علت می‌شد.

بیمار دو سه سال را بدین منوال سپری کرد. در این مدت تمام هستی و دارائی خانه را فروخته و صرف مداوای او نموده بودند. بیماری همچنان پیش میرفت و نلذیدتر می‌گشت تمام معالجات و داروها بی نتیجه مانده بودند.

سرانجام بیمار را با حالی شبیه جنون که هیچ آرام و قراری نداشت و فوق العاده در هراس و تشویش بود بنزد اینجانب آوردند. حالات عصبانیت از قیافه او مشهود بود. در معاینه تپش قلب زیاد داشت. گاهی حمله‌وار بروز می‌کرد که بیاندازه موجب اضطراب او می‌گشت و هرگونه قدرتی را از او سلب مینمود. این بیماری باعث ناراحتی اعضای دیگر بیمار نیز شده بود. طحال اندکی از حد خود بزرگتر مینمود. بالاخره پس از کاوش و دقت بسیار سبب را از نوعی نوبه (مالاریا) فهمیدم که بیشتر توجه آن به عصب سمپاتیک میگردد. بیمار مبتلا به تشنج روده نیز بود. ولی در این مدت به هیچگونه تبی دچار نشده بود.

درمان

چون تقریباً همه‌گونه داروهای جدید و مصنوعی را بکار برد و نتیجه‌های ندیده بود لذا حبی مرکب از فلفل، سداب، مرمکی، انفوزه دادم. این دارو اثر عجیبی در او نمود. در اندک مدت رفع تمام عوارض مذکور شد.

نسخه این دارو را به او دادم و طرز ساختن آنرا به او آموختم تا دیگر نیازی به دیگری نداشته باشد. پیروی همین دستورات بکلی او را آسوده از بیماری اش ساخت. و در حال حاضر نیز هرگاه اندک دغدغه‌ای در خود احساس می‌کند از این دارو میخورد و رفع ناراحتی اش می‌شود.

در تاریخ ۲۶/۱۱/۲۰ بانو زاهدی به مطب مراجعه و شرح حال خود را اینطور بیان کرد: "هشت سال قبل به گریپ دچار شدم پس از آن سرگیجه عارض شد. این سرگیجه سالی یکبار اتفاق می‌افتد اما حالا یکسال است که هرچند روز یکبار بروز می‌کند، نزد اطبای معروف تهران معالجات زیاد کرده‌ام ولی هیچ‌یک مفید و موثر واقع نگشته است.

بروز بیماری چنین است که در حین خواب، یا راه رفتن و یا حرف زدن ناگهان عارض می‌گردد. رنگ صورت می‌پود دست و پا سرد می‌شود و حالت استفراغ دست می‌دهد. بطوریکه بزمیں می‌افتم و دیگر چیزی درک نمی‌کنم. در این حال ادرار بخودی خود می‌آید. این وضع مدت یک ربع ساعت طول می‌کشد سپس دوباره ممکنست تجدید شود. تا سه چهار روز بعد از این عارضه کسل هستم. غالباً "عطسه زیاد می‌کنم. بینی‌ام خشک می‌شود و مزاج نیز بسیار می‌گردد".

در معاينه و تحقیق علت بیماری را از بیوست و "سردی مزاج" و بندآمدن آب بینی و سوء‌مزاج ارثی از سودا (دیاتزیک) فهمیدم. ماده گریپ در حجرات استخوان پرویزنی مانده و موجب بروز این عوارض می‌گردد. سوء‌مزاج ارثی نیز دخیل بوده و این سه علت رویهم موجب بروز حالات عصبی یاد شده می‌گردند.

درمان

حب مرکب از انگوره ۱۵ سانتی‌گرم، صیر زرد ۱۵ سانتی‌گرم، عصاره بلادن و ژوسکیام از هر یک نیم سانتی‌گرم داده شد که روزی دو تا سه عدد میل کند. همچنین روغن احمدیه به بینی او ریختم. بعلاوه جوشانده از فرنجمشک، مرزنجوش و اسطوخودوس تجویز کردم تا دفع "سردی و سودا" نماید.

با استفاده از این داروها بزودی بهبودی زیادی در حال بیطار پدیدار شد، بگونه‌ای که خود اظهار داشت حالم طبیعی شده و هیچ کسالتی ندارم.

داروها تکرار گردید. روغن بینی هم تجدید شد.

در ۲۶/۱۱/۲۶ برای ششمین بار روغن به بینی او ریخته شد. ترشح بینی زیاد و سرگیجه خیلی کمتر شده داروها تکرار گردید.

در ۲۶/۱۱/۲۹ صبح مختصر سرگیجه عارض شد که چندان قابل توجه نبود.

متعاقب آن بحال طبیعی درآمد. باز داروها تکرار گردید.

چون طبیعت بیمار سرد بود لذا برای دفع سوم بدن شیره خنک گرم هم داده شد.

در ۲۶/۱۲/۷ حال بیمار خوب و دیگر سرگیجه عارض نگردیده در واقع بیماری

مرتفع و بیمار درمان شد. دستور دادم داروها را باز هم تکرار نموده و شیره خنک گرمی

مرکب از تخم خربزه ۳ ل، تخم گرمه ۲ ل، خشکاش ۲ ل را تهیه و میل نماید.

* * *

بیماریهای پرستات

بازرگانی حدوداً "شصت ساله دچار ورم پرستات و مثانه گردیده بسود. با مراجعه بیکی از متخصصان مجازی ادرار و با پیروی از دستورات او روزی دوبار در منزل با میل اخراج ادرار و شستشو می‌نمود.

"اتفاقاً" روزی میل در قسمت پرستات گیر کرده مجرماً را پاره کرد و داخل مثانه نگردید و درد شدیدی ایجاد نمود. بیمار مانع عمل جراحی شد. میل را بیرون کشیدند در نتیجه خون جاری گردید و مقداری از آن در مجرماً بسته شد. بیمار از درد به وحشت افتاده و بخود می‌پیچید. در چنین شرایطی مرا بعیادت او برداشتند.

بیمار زیاده از حد ترس و اضطراب داشت از سوزش و درد و فشار ادرار در تقلای بود. بکلی روحیه خودرا باخته بود. مثانه از ادرار بپر و درد پرستات مزید برعلت و خونریزی نیز موجب نگرانی فکری او شده بود.

فصل بهار بود و ظرفی از خیار روی میز. دستور دادم مقداری مغز خیار را در مقعد نهاد. درد آرام می‌گیرد، ورم می‌خوابد وادرار باز می‌شود. "فوراً" دستور پیروی شد. درد تسکین یافت. گفتم مقداری هم مغز خیار و آب خیار بخورد. این دستور نیز بلافارسله اجرا شد. خیار را خورد و مقداری آب خیار را که هماندم تهیه شده بود نوشید. ادرار قطربقطره شروع به چکیدن گذاشت و رفته رفته مقدار آن بیشتر شد. لخته‌های کوچک خون کم‌کم با ادرار کنده و دفع گردیدند.

خوبی‌خانه طبیعت بیمار گرم و حرارتی بوده جریان صفراء در او غلیظ و سیلان عادی را نداشت بدینجهت همیشه رنگ پوست او تار و خفه بود، لبنت مزاج عادی نبود. و غالباً متول به داروهای مسهل و ملین می‌شد.

خیار و آب آن علاوه بر خواص زیادی که دارد خون را بند آورده و ورم را فرومی‌نشاند. به بیمار تنقیه‌ای نیز مرکب از شکر سرخ، کل خطی، کل پنیرک دادم. "ضمناً" دستور استفاده از پیاد ضد ورم پرستات و حب ارمی مرکب هم داده شد.

با استفاده از داروها رفع ناراحتی و عارضه‌ای گردید و بهبود یافت. البته این شخص به ضيق مجرماً نیز دچار بود که ترتیب درمان آن بعداً "داده شد".

در تاریخ ۹/۶/۲۸ آقای قاسم م. ۷۵ ساله شغل شتودار ساکن ورامین به مطب مراجعه

نمود.

طبق اظهار خود چهل سال است که متاهل می‌باشد. در حدود بیست سالگی بی‌جهت دچار سوزاک شده و پس از چندی این بیماری خودبخود بهبود یافته است. هیچ دندان ندارد. دو سال است که به تنگی سینه دچار شده. چون قدری راه می‌رود نفس به تلاطم می‌افتد و ناچار به نشستن می‌گردد.

از دو سال قبل ادرار او کم کم باریک شده تا اینکه در چهل روز پیش بندآمد است. بفوریت او رابه تهران منتقل و به بیمارستان سینا برداشت. با میل اخراج ادرار شد. از آن روز تا کنون همه روزه مرتباً این عمل تکرار می‌گردد. البته داروهای لازم نیز داده شد و مقرر گردید او را عمل نمایند. ولی پس از آزمایش خون و ادرار و با توجه به وضع مزاجی عمل جراحی منتفی گردید و قرار شد کماکان با میل ادرار خارج شود. در این مدت چهل روز مزاج بیس بوده و بخوبی عمل نکرده است.

بیمار بعلت بندآمدن ادرار و فشاریکه برای خروج آن هر بار بخود وارد می‌آورد مقعدش بیرون می‌زد و اندکی هم خون از آن جاری می‌گردید.

درمان

حب ارمی مرکب، شیره خنک معتدل و تنقیه از شکر سرخ، گل پنیرک و تاجریزی تجویز شد. در نتیجه لبنت مزاج از تهاجم خون در راست روده و پروستات کاسته گردید. در اثر استفاده از حب ارمی مرکب و پماد ضد درد ورم پروستات نیز بهبودی پذیدار شد بنحویکه پس از چند روز دیگر نیاز به میل نشد. مقدار هم که در نتیجه فشار بیرون می‌زد بحال عادی برگشت. خلاصه آنکه پس از ده روز ادرار بدون فشار و اذیت و زحمت خارج می‌شد منتهی‌هنوز باریک بود و نیاز به ادامه درمان داشت.

چون بعلت فقر مالی امکان زندگی در شهر تهران برایش محدود نبود از این رو با اطمینان کامل از بهبودی او دستورات لازم را به او دادم و او نیز با خوشی و رضایت خاطر به شهر خود رفت.

نظیر اینگونه بیماران زیاد داشتم که متخصصان فن عمل جراحی را بواسطه کبر سن و علل کلیوی و غیره صلاح تشخیص نمی‌دادند و چاره‌ای هم جزا خراج ادرار توسط میل نداشتند. بدیهی است بیمارانی که چنین شرایطی دارا بودند و بمن رجوع نمودند تقریباً "همگی بهبود یافتنند بجز آنانکه به تصلب پروستات یا ضيق مجرأ دچار بودند که در این حالت چاره‌ای جز عمل جراحی نبود.

* * *

آقای علی اکبر الف. به سن حدود شصت سال ، در سال ۱۳۲۵ دچار ورم پروستات و عسرالبول گشته بود . مدت‌ها نزد متخصصان فن (ایرانی ، اروپائی) بدرمان برداخت ولی هیچ بهبودی از معالجات بدست نباورد . روزبروز وضعش بدتر می‌شد تا آنکه بالاخره ادرار بندآمد و چاره‌ای جز برداشتن پروستات نبود .

در بیمارستان بانک ملی شکم او را شکافته و لوله در مثانه گذاشتند تا از این راه بول خارج شود و پس از دو هفته پروستات را بردارند .

چون حال مزاجی نامبرده در این هنگام نامساعد بود و اجازه عمل دوم را نمی‌داد لذا مدتی کماکان ادرار از راه لوله دفع شد و این امر چند ماهی بدینترتیب ادامه یافت ، تا آنکه روزی برای معالجه مزاجی باینجانب مراجعه نمود .

در ضمن معاینه متوجه لوله مجبور شدم . قضایا را پرسیدم .

در آزمایش پروستات معلوم شد که تصلبی ندارد . لذا داوطلب معالجه او شدم . اضافه نمایم که این بیمار نیز بطور کامل تخلیه روده نمی‌نمود .

درمان

با حب ارمنی مرکب و شیره خنک‌های موافق و مفید و شیاف از مرهم ضد ورم پروستات و تنقیه آب گرم با روغن دنبه میش و حب انفوژه مجرای ادرار بتدريج باز شد . پس از دو ماه لوله را برداشتند . مثانه نیز توسط آقای دکتر مرتضی یزدی مورد آزمایش قرار گرفت که سنگی در آن تولید نشده باشد و بعداً " موجب زحمت نگردد . همچنین جای زخم شکم بخیه زده شد و بیمار بهبودی یافت .

مدت دو سه ماهی بیمار حالی عادی داشت . گاهی از حب ارمنی مرکب می‌خورد ولی پس از ۱۵ روز حب را ترک نمود .

دراین هنگام بوسطه صرف خوارگی نامناسب تحریکی در مثانه پیدا شد . ادرار باریک گردید و بسختی می‌آمد که با سوزش و درد همراه بود . تنقیه شیره خنک و داروهای دیگر مفید واقع نمی‌شد . باز بادخول میل امکان خروج ادرار حاصل می‌گردید . بعداً " چرک در ادرار پیدا شد . با تزریق پنی سیلین و شستشو چرک قطع گردید . مجرأ بحال عادی و طبیعی برگشت و بیمار سلامت خود را باز یافت . علت ناراحتی اخیر دملی بود که در جلوی مثانه تولید شده بود .

* * *

در اسفند ماه سال ۱۳۲۵ مرا به عبادت حضرت آیت‌الله شیخ محمد حسین ت بردنده . مرد ۹۵ ساله ضعیف المزاجی را دیدم که در نتیجه ورم پروستات و بندآمدن ادرار از یکماه

پیش با گذاردن میل قطره قطره ادرارش دفع می شد.

اظهار شد که ایشان نخست دچار تب و کسالت مزاج گردیدند . بعدها " در آزمایش ادرار قند دیده شد . پزشکان معالج آسپیرین و کپسول کنین دادند و تزریق انسولین کردند . پس از آن ادرار بند آمد . پزشکان درماندند و پیشنهاد معالجه توسط یک نفر متخصص مجازی ادرار را نمودند .

حاجت‌الاسلام فلسفی ، آقای دکتر × یکی از متخصصان معروف را به بالین ایشان آوردند . متخصص مذبور دستور داد همیشه باید میل در مجرای بول بماند و هر دو روز یکبار باید آنرا برداشته و شستشو نمایند و سپس دوباره میل را بهمین ترتیب قرار دهند . ضمناً " داروهای خوراکی هم دادند و گفتند بواسطه کبر سن و ضعف مزاج وجود قند عمل جراحی امکان پذیر نیست . ایشان هرچندگاه عیادت بعمل می‌آورند و برخی دستورات لازم رامی دادند . پزشکان و متخصصان دیگر نیز در دیداری که نموده‌اند این نظرات را تائید کردند .

در معاینه معلوم شد ورم پروستات ساده است و سختی و تصلب ندارد و با روش درمانی اینجانب علاج پذیر می‌باشد . مزاج بیمار بیس و تورم مختصری در سیگموئید دارد و این امر خود بیشتر سبب تحریک و ورم پروستات می‌شود .

درمان

۱- تنقیه از شکر سرخ ۵۰ گل ختمی عل، گل پنیرک ۲۰ گل، تاجریزی ۲۰ گل و نمک‌طعم ۱۰ گل، تجویز شد . سپس دستور داده شد مقداری روغن دنبه میش را در کمی آب‌گرم آمیخته تنقیه نمایند تا در ورم غده پرستات تسکین حاصل گردد . بعد از آن نیز پیاد فد ورم پروستات استعمال کنند .

۲- حب ارمنی مرکب و تخم خربزه، تخم گرمه و تخم کدوی شیرین را شیره کشیده بخورانند .

۳- جوشانده از اصل السوس، زوفا، پرسپاوشان و ترنجبین بدھند .

دستور دادم پس از یک هفته پیروی آزادی دستور صبح زود میل را بردارند که تا عصر آنروز مثانه پر شود و همانوقت مورد رسیدگی و معاینه اینجانب قرار گیرد .

هفته بعد به عیادت بیمار رفتم . مثانه او فرم کشیده بزرگی داشت و بقول قدما بحال موت القوه Paresie درآمده و عضلات شکم نیز سست بود .

دستور دادم دستورات پیشین را ادامه دهنند . بعد از چهار روز، از نیمه شب میل را بردارند تا مثانه پر و ادرار قطره قطره خارج شود . طبق دستور رفتار کردند . تا ظهر ادرار بیش از یک استکان بطور عادی و طبیعی جاری گردید و سپس بند آمد .

"اتفاقاً" هفانروز بعد از دو سه ساعت همان دکتر متخصص مجازی ادرار بدبیدن بیمار آمد. شرح وضعیت بیمار را برای او بازگو کردند. ولی ایشان باز همان دستور سابق خودرا تکرار کرد.

روز دیگر بعیادت رفتم چگونگی وضع بیمار را بیان کردند. متوجه شدم که دیگر مجرماً طبیعی شده است. چه اگر تنگی و عسیکی در بین می بود همین یکی دواستکان ادرار بطور عادی و طبیعی دفع نمی شد. پس این بند آمدن ادرار ناشی از فکر و خیال و اعصاب است و بنا بر این باید درمان روانی کرد و دیگر علل موضعی در بین نمی باشد.

دراین جا داروئی لازم بود که تعویت فکر و اعصاب کند و طبیعی گرم داشته باشد و رفع سردی و سستی بدن و مثانه را نموده، مسکن اعصاب و محرك گوارش ورودها نیز باشد و رفع تشنج کند. از این رو کپسولی از انگوشه ۲۵ سانتی گرم و جوش شیرین ۴۰ سانتی گرم نوشتم که روزانه سه چهار دانه از آن بخورد.

پس از یک هفته دوباره به عیادت رفتم. مدتی با ایشان نشسته و صحبت کردیم. متوجه شدم که حال روحی مشارالیه خوب شده و وقت آنست که دستوری قاطع دهم. لذا سپردم از نیمه شب میل را در بیاورند و فردا بهنگام ظهر مقداری زهره گاو بناف بمالندو پیسا زیکساعت شیاف نمک کنند و نیز چند قطره زهره گاو در آلت بچکانند.

طبق دستور رفتار نمودند همین امر سبب تحریک روده و مثانه و نتیجتاً "میل به تخلیه" شد. بنحوی که نزدیک بود بیمار جای خودرا کثیف نماید. از این رو بسرعت خود را به توالت رسانید. ایشان از شدت نهاز و فشار واردہ توجه به بند بودن ادرار نکردند. بول و غایط هر دو دفع شد. پس از فراغت مشارالیه متوجه امر گردید و همین خریان باعث رفع خیال شد و "بعداً" دیگر بول بند نیامد.

مراتب را باین جانب اطلاع دادند. باز انگوشه و بعضی داروهای دیگر برای تقویت روحیه بیمار دادم. با این روش و انصراف فکری بیمار بهبودی کامل حاصل شد.

* * *

آقای حاج واعظ سه سال قبل در سن ۹۵ سالگی در بیمارستان فارابی بستری و تحت عمل چشم (کاتاراکت) قرار گرفت. پس از دو سه روز شب هنگام بیمار نیاز به اخراج ادرار پیدا کرد. ولی ازانجام این امر خودداری نموده و پرستار را آگاه ننمود. در نتیجه ادرار بند آمد و به حبس البول دچار گردید.

چون سن بیمار زیاد بود و مزاجش برای عمل جراحی و برداشتن پروستات مهیا نبود بنای چار با سوند اقدام به اخراج ادرار نمودند. بیمار پس از خروج از بیمارستان برای درمان بزد این جانب آمد. بروش خویش بیماری اش را معالجه نمودم.

بعد از سه سال یعنی در تاریخ ۲۸/۶/۲۰۱۴ ایشان بار دیگر به مطب آمده و اظهار داشتند هرگاه یبوستی عارض می‌گردد ادرار نیز بند می‌آید. در این حالت چنانچه تنقیه نمایم مزاج پاک و ادرار گشوده و بحال عادی و طبیعی جریان می‌یابد. البته در این هنگام به شیره خنک و حب ارمنی مركب هم گاهی متول می‌شوم.

بدیهی است اگر دستورات و روش من نبود با سنی نزدیک به صد سال وضع مزاج زندگی برای ایشان دشوار و بلکه محال مینمود.

تا کنون بسیاری دیگر از مردان کهنسال را که بعلت خودداری و ضبط ادرار دچار حبس-البول گردیده‌اند تحت درمان قرار داده و معالجه نموده‌اند. یادآور می‌شوم که عصبانیت در حبس البول بیشتر کمک می‌کند.

گویند انوشیروان پادشاه ایران، طبیبی داشت دانشمند و آزموده بنام "ساروق" یا "بیادوق" که بسیار مورد توجه و اعتماد شاه بود. این پزشک چون بسیار پیوکشته بود از این رو انوشیروان از او خواست چند دستور بهداشتی برایش بنویسد. او نیز ده دستور که به ده بند بیادوق مشهور است نگاشت. یکی از آن ده بند اینست که:

اگر نیاز به اخراج ادرار داشتید در نگهداری آن خودداری ننمایید حتی اگر سوار بر اسب هم بودید همانجا آنرا رها سازید.

آقای سید ابوالقاسم ع. ن. از مجتهدین مازندران بعلت ابتلاء به ورم پروستات به مطب مراجعه و چگونگی حال خود را بشرح زیر بیان داشت:

"در سال ۱۳۶۵ هجری شبی در صحن حیاط خوابیده بودم. باران گرفت اعتنایی بدن نکردم و از بستر خود برخاستم. تا آنکه پس از مدتی ناچار از جای بروختم و به اتاق رفتم چند ساعت بعد که خواستم ادرار نمایم دیدم ادرار قطره قطره می‌آید. این وضع تا ظهر بهمن منوال بود و از ظهر بکلی بند آمد تا آنکه مرا به بیمارستان نجمیه منتقل کردند.

آقای دکتر... متخصص بیماری مجاری ادرار نزدیک هفتاد دقیقه وقت صرف گردند ولی هر چه میل زدند مفید واقع نشد. سرانجام با عمل جراحی دفع ادرار گردید. پس از خروج از بیمارستان شب هنگام ادرار بطور خودبخود همراه با خون جاری شد. روز بعد باز به بیمارستان رفتم. آقای دکتر... و پزشکان دیگری که مرا مورد معاینه قراردادند اظهار داشتند غده‌ای در مجرای مثانه و ادرار است و سن شما اقتضای عمل جراحی را نمی‌کند. ایشان تجویز گردند که به بیلاق بروم و در هوای خنک آنجا با خوردن شیر و ماست شاید بهبودی حاصل نمایم. طبق دستور رفتار کردم تا سه ماه ادرار درست

دفع میشد بعد ناگهان حدود دو شبانه‌روزاز مجرای خون جاری گردید ولی بدون معالجه بند آمد. تا دو ماه دیگر هم آسوده بودم. پس از آن دوباره ادرار بند آمد. به بیمارستان سینا مراجعه کردم. میل زدند و قریب دوماه را به آسودگی گذراندم.

سال گذشته به بیلاق رفتم در راه از قاطر پوت شدم از صدمه آن ادرار بند آمد و زیر دلم ورم زیادی کرد. مرا به گچسر بردنده. در آنجا پیرمردی میلی در مجرای من گرد قریب یکچارک خون قرمز بیرون آمد. بعد از دو ساعت دوباره میل زد و ادرار باز شد. روز بعد هم میل زد و باز ادرار خارج گردید. هنگامیکه به تهران رسیدم در بیمارستان سینا بستری شدم و میل دائمی گذاشتند که ادرار همیشه بوسیله آن می‌آمد. مدت سه‌ماه و نیم بدین منوال گذشت.

بالاخره گفتند بواسطه ضعف مزاج و کبر سن عمل جراحی برای شما خطرنگ است. لذا با همان وضع یعنی با بودن میل در مجرای مرا از بیمارستان خارج نمودند. اینک نزدیک یک ماه است که در منزل با همین وضع خوابیده‌ام و از بیمارستان یک نفر برای شستشو می‌آید. ادرار فقط از راه میل خارج میگردد.

او را مردی فاضل و محترم دیدم که از هر جهت قابل رعایت و همراهی بود. مزاجی ضعیف و ناتوان داشت.

در معاینه آثار تصلب پروستات حسن نشد. از این رو به او مزده بهبودی دادم. دستور دادم تا چندی کماکان از طرف بیمارستان او را شستشو دهنده‌تا داروهای من اثر خود را ببخشد.

درمان

حب ارمنی مرکب و مرهم ضد ورم پروستات و شیره خنک‌های گوناگون مربوط به آن را تجویز کردم. طبیعت او "سرد" شده بود. لذا رعایت "مزاج‌سرد" ازیکسوو "گرمی‌منانه" از سوی دیگر لازم بود. با پیروی از دستور رفته بهبودی پدیدار شد.

حب سیاه، داروی ویژه دفع سنگ کلیه مخصوصاً اگزالات نیز دادم. پس از چند روز میل از مجرای برداشته شد. ادرار قطره قطره و بعداً پیوسته گردید.

ابتدا تحمل منانه کم بود. ساعتی چند بار ادرار می‌کرد. کم‌کم از ورم منانه کاسته گردید و دفعات ادرار کمتر شد ولی مقدار بولی که دفع می‌شد در روز به چند لیتر رسید. (بیمار میزان ادرار را اندازه گرفته بود و تا ۵ لیتر تخمین زده می‌شد).

در آزمایش ادرار قند نبود. معلوم شد سبب آن از اختلال عصب و دیابت بی‌مزه Diabete insipide است. برای رفع دیابت او بفکر تهیه معجونی برایش افتادم که آن عبارت بود از کندر، مصطلکی و شاهدانه. این داروها اثر بسیار خوبی در اعصاب او

نمود و رفع "سردی" گرد. حال بیمار تدریجاً رو بخوبی گذارد. مقدار بول بحد عادی رسید و دیابت برطرف شد. تقریباً در مدت سه‌ماه و نیم درمان یعنی در تاریخ ۵/۲/۲۴ حال او بکلی بهبود یافت.

در تاریخ ۲۲/۴/۲۴ آقای اسدالله خ. به مطب مراجعه نمود. نامبرده مبتلا به بزرگی پروستات، بیبوست سیگموئید، دگمهای بواسیری و ناراحتی‌های دیگری بود.

پس از معاینه مقدمتاً "داروهای بشرح زیر برایش تجویز نمودم:
حب ارمی مرکب و نیز تخم خربزه، تخم گرمک، تخم خیار و تخم کدو که شیره کشیده و میل نماید. تنقیه از شکر سرخ، تاجریزی، گل خطمی و گل پنیرک و همچنین استفاده از پماد ضد ورم پروستات.

به بیمار سپردم هفته بعد، پس از بکار بردن داروها مراجعه نموده "ضمانت" شرح بیماری خود را نیز برایم نوشت و بهمراه بیاورد. بخشی از نوشته او را در زیر می‌خوانید:
"... بعد از عنوان... ابتدای این کسالت در اوایل اسفند ۱۳۴۳ بود. باین ترتیب که به مقدار خیلی کم و در فواصل قلیل ادرار ایجاد می‌گردید. در اوایل مهرماه کسالت رو بشدت گذاشت بطوریکه در هر دقیقه تولید ادرار می‌شد. ولی بسختی خارج می‌گردید و آنهم بمقدار خیلی کم و با سوزش زیاد. "ضمانت" مقداری چرک هم با ادرار دفع می‌شد. تا سوم مردادماه این کسالت ادامه داشت تا این که با مراجعه به مطب جنابعالی و اولین دستوری که داده بودید بعد از چند روز سوزش و چرک بکلی مرتفع شد ولی در آمدن ادرار بطور متمایز تغییری حاصل نگردید. مخصوصاً شبها باعث بیخوابی می‌شود. در اطراف نشیمن برآمدگی‌های بوده که حالیه بکلی مرتفع گردیده ولی ضعف بنیه هنوز باقی است.

"اسdaleh خ."

بیمار علاوه بر ورم پروستات دچار ورم و بیبوست سیگموئیدیت هم بود که این خود موجب ورم پروستات و بروز بواسیر و تشنج در مجرای ادرار و مدفوع می‌گردید. برای رفع آن مقل ارزق دادم که هم ملیّن و هم دافع "باد بواسیر" بوده واخلاق طفاسد را از بدن بیرون می‌کند.

جهت تقویت اعصاب، رفع چرک و ورم مثانه "کندر" و همچنین برای رفع چرک و سردی مثانه "سقز" افزوده شد.

پس از یک هفته درمان نتایج مشتبی حاصل شد و پنج روز بعد ادرار بهتر می‌آمد. در گذشته وجود باد و فشار مانع سهولت دفع می‌شد. اکنون باد مرتفع گردیده و ادرار بدون

زحمت می‌آمد. پس از دفع ادرار، طبق اظهار، تیری از سمت راست کشیده می‌شد و بعد آرام می‌گرفت ادرار در آغاز بیماری باریک بود ولی حالاً دیگر باز شده بود.

در تاریخ ۲۴/۵/۲۰ بهبودی زیادی در حال او دیدم. گرفتگی و خفگی و بی‌اشتهاشی و نیز ترش شدن غذائی اش که ناشی از "سردی معده و باد بواسیر" بود هم معرف شد. برآمدگی‌هایی که در اطراف نشست وجود داشت متوجه گردید. سوزشی که مانع از رسیدن ادرار بود دیگر وجود نداشت. سابقاً "ادرار قطره قطره" می‌آمد و مدت پنج دقیقه بدرازاً می‌کشید. همینکه مجراباز می‌شد ادرار باریک و قطره قطره خارج می‌گردید و دست آخر سوزشی داشت. شبها بی‌اختیار و بی‌خبر ادرار چکه ترشح می‌نمود. بیمار ناچار بود هر شب دو سه بار لباس و زیرانداز خودرا عوض نماید.

حال بهنگام ادرار یک دقیقه طول می‌کشد تا مجراباز شود. ضمناً "هم مجراباز خبر شده و هم حجم ادرار بیشتر. در گذشته تقریباً شصت ۱۵ بار ادرار می‌کرد. حال بواسطه خوردن مقل ازرق، کندر و سقز که آنها را برای رفع بواسیر، رفع سردی مزاج و سستی اعصاب داده بودند و نیز با استفاده از حب ارمضی مرکب و شیره خنکهای موافق و پیاد خد ورم پروستات و تنقیه‌های لازم بیماری برطرف شده و بیمار بکلی بهبود یافت. با این داروها حتی ورم سیگموئید و بیبوست نیز معالجه گردید.

در اوائل معالجه روزی آقای اسدالله خ. را نزد آقای دکتر غربی فرستادم تا آزمایش دقیق از پروستات ایشان بنمایند و چگونگی امر و نظر خودرا برایم بنویسند. در زیر نظریه و تشخیص آقای دکتر غربی را ملاحظه میفرمایید:

۲۴/۵/۲۰ بعد از عنوان . . .

از آقای اسدالله خ. حسب دستور معاينه کامل و جامع بعمل آمد نتیجه بشرح زیراست:
۱- پروستات فوق العاده بزرگ شده و خصوصاً "قسمت راست آن از گردی درشت نیز بزرگتر است. غده پروستات را غلاف نرمی از نسج طبیعی احاطه کرده ولی در قسمت مرکزی ملابت و سختی مخصوص دارد.

۲- در معاينه مجرای ادرار اسپاسم عصبی شدیدی در قسمت مضيق مشاهده می‌شود بطوریکه در مقابل (ثلاتون) مقاومت می‌نماید. کالیبر مجراب در قسمت پروستات نیز تنگتر از معمول است ولی انحراف و ضيق شدیدی بنظر نمی‌آید.

۳- پس از این که بیمار ادرار کرده حس ادرار نمی‌نمود. در نتیجه میل زدن در حدود ۳۵۰ سانتیمتر مکعب ادرار در مثانه باقی بود. و این ادرار با قیمانده در امتحانات بعدی علامت خوبی برای درک میزان تأثیر معالجه است.

بنظر اینجانب در صورتی که توأم با معالجات جنابعالی داروهای ضد اسپاسmodیک برای

رفع تشنج عضله مضيقه مثانه Sphinctere تجويز شود در آمدن ادرار تسهيل خواهد شد و اگر دوا تأثير نکند و جنابعالی مصلحت بدانيد ممکنست با تزریق نووکائین در محل عضله مضيقه مثانه (Sphinctere) از تشنج آن قدری کم کرد .
با تقدیم احترامات دکتر غربی ”

بیماریهای عفونی

کودکی بنام ایرج ز. دچار بیماری برونشیت و تب گردیده بود و معالجات نیز در مورد او همه موقتی و بی اثر بودند. من علت را از اختلال گوارشی و تنبلی روده فهمیدم و دراندک مدب او را درمان نمودم.

شرح بیماری ایرج ز. بقلم پدر او که در تاریخ ۲۸/۱/۷ برگشته تحریر در آمده بقرار زیر میباشد:

"ایرج ز. کودک ۹ ساله در اواخر شهریور ماه ۱۳۲۷ دچار سرماخوردگی و تب گردید. فوراً" به آقای دکتر خسرو نامداران مراجعه واشان معالجه سینه پهلو نمودند. چون مریض سرفه سخت مینمود داروهای ضد سرفه نیز دادند. تخفیف کلی حاصل شد. "ضمانت" یک دوره پنی سیلین هم تجویز گردید.

پس از بیست روز دیگر همان سرفه و سرماخوردگی و تب عود نمود. لذا این مرتبه به آقای دکتر... که دکتر متخصص اطفال است مراجعه واو نیز مرض را برونشیت تشخیص و داروهای مربوط به آن را داد. تخفیف بسیار حاصل شد. آقای دکتر اظهار داشت که سرفه مریض حمله سینه است و گاهی تجدید می شود ولی متدرجاً تا بزرگ شود تمام می شود. در این موقع آقای دکتر پیشوف که مقیم مشهد است و موقتاً به تهران آمده بود مریض را معاينه نموده و تشخیص برونشیت مزمن داد و یک دوره پنی سیلین روغنی تجویز نمود. روغن ماهی و شربت‌های مقوی و ویتامین‌های نیز داد که مؤثر واقع شده و تخفیف کلی حاصل گردید.

در اینجا باید مذکور شد که ایرج قوای بدنی اش کاسته و ضعیف شده بود پس از یکماه دیگر که هوا سرد گردیده بود ایرج مجدداً دچار سرفه و تب شد و این بار بیماری سخت‌تر بود.

به آقای دکتر... متخصص امراض اطفال مراجعه شد. ایشان مریض را معاينه و برونشیت مزمن تشخیص داد و با دادن روغن ماهی، قرص‌های ویتامین و شربتهاي مقوی اظهار داشت که مریض مرض لوزه هم دارد و باید عمل شود و چون فعلاً "زمستان" است و هوا سرد است بهتر است که بفضل دیگری موكول شود.

اگر چه در این موقع باز بهبودی حاصل شد ولی سرفماش گاهی بروز می‌کرد و بمحض جزئی سرماخوردگی تب عارض می‌شد. آقایان دکتر... و... متخصصین امراض

اطفال هریک تصور مرض سل را نیز نمودند ولی تلقیحی را که کردند جواب منفی داد. چون این دو نفر تصور بیماری سل را نمودند بنابراین تصعیم گرفتند که آقای دکتر دانشوری هم بیمار را معاينه نماید.

آقای دکتر دانشوری بیمار را معاينه کرده و اظهار داشتند بهبود خطر سل نیست فقط مریض بسیار ضعیف شده و باید تقویت شود. باز چندی حالت بهتر بود و سرفماش گرچه قطع نشد ولی خیلی کم گردید تا اینکه در اوائل اسفند ۱۳۲۷ مجدداً "سرما خورد و تب شدیدی عارض شد. سرفماش بیشتر گردید. این دفعه به آقای دکتر... متخصص دیگر، مراجعه شد. معاينه نمود و اظهار داشت فعلاً "داروهای تقویتی میدهم. لازمست بیمار همه روزه بوسیله یک نی بلند در آب حوض فوت کند و هر روز چند بار این عمل را تکرار نماید. هوای اتاق را هم باید زود به زود عوض کنید تا اکسیژن بیشتری استنشاق کند. بعدها هم شاید لازم شود ریماش را هوا دهیم.

تب تقریباً ۲۰ روز طول کشید و قطع نشد. از ۵/۴ تا ۴۰/۲ بالا و پائین میرفت در این مدت بیست روزه بدستور آقای دکتر... خون مریض را تعزیزی کردند معلوم شد کلیوبول آن خیلی کم شده و بیمار ضعیف است و نیز معلوم گردید که نسبت به مالاریا منفی است.

همچنین بدستور آقای دکتر... مریض نزد آقای دکتر محمد بزدی برده شد. ایشان هم پس از معاينه با برق اظهار داشت مریض سل ندارد. بعد نزد آقای دکتر فرهاد برای معاينه و عکسبرداری از ریه برده شد. دراینجا هم جواب منفی بود.

چون از معالجه آقای دکتر... نتیجه‌های بدست نیامد و تب مریض قطع نشد بما آقای دکتر احمدیه مراجعه نمودم.

در جلسه اول معلوم شد معده مریض پاک نیست. دستور روغن بادام شیرین و ترنجیین و جوشانده دادند که مفید واقع شد و از روز اول درجه تب پائین آمد و روز سوم بکلی قطع شد. فقط شبها تب بود.

از روز پنجم بکلی تب قطع شد در نتیجه معالجه آقای دکتر عبدالله احمدیه مریض رو به سهپوی گذارد...

در معاينه و تحقیق معلوم شد رودها بدانگونه که باید تخلیه نمی‌شود و مدفعه در آنجا مانده موجب مسمومیت، تب و برونشیت میگردد. بدیهی است تنها چاره، تخلیه رودها و بکار و اداشتن آن می‌باشد. لذا تنقیماتی از شکر سرخ، گل خطمنی، گل پنیرک و تاجریزی دادم و نیز جوشاندهای از بنشه، زوفا، گل خطمنی، گل پنیرک، اصل السوس و ترنجیین نوشتم. روغن بادام شیرین هم تجویز کدم که هر روز بدهند. ضمناً "شربتی هم مرکب از طلو و

خشخاش و تعفین سیل نوشتم.

بطوریکه پدر بیمار نوشته بود تب ۴۵ درجه در عرض چند روز قطع و از روز پنجم شبها هم دیگر تب عارض نشد.

روز پنجم دوباره به عیادت بیمار رفتم. همه حالات او خوب شده بود. این بار جوشاندهای را که برای اصلاح و بکار آنداختن روده بوده و مرمت گننده سینه میباشد دادم؛ ریشه خطی آل، گل خطی آل، گل پنیرک آل، ترنجیینه آل. دستور داده شد که همه روزه این مقدار را جوشانیده و با ترنجیین بنوشانند و عصرها نیز یک قاشق سوپخوری قدمه در یک استکان قند داغ ریخته و به بیمار بخورانند. این دستور روده را بکار آنداخته و سینه را بهبود بخشید.

پس از چند روز بیمار به مطب آمد. حالت خوب و فربه شده بود برای تقویت مزاج قرص کلسمیم ردکسن و شربت هماتوسانگین دادم.

نزدیک دو ماه است که دیگر تب آقای ایرج ز. بازگشت ننموده است. با خوردن قدمه لوزتین او خیلی کوچک شده. اخیراً "دچار بیماری گریب Angine pultace" گردیده و درنتیجه لوزه چپ او متورم گشته است. نیم درجه تب عارض شد که با اجرای دستور رفع شد. در تاریخ ۱۹/۲/۲۸ آقای ایرج ز. بدنبال گردش در شمیران مبتلا به سرماخوردگی، کسالت و برونشیت مختصه گردید.

در معاينه لوزتین او، مشاهده شد بیمار در اثر خوردن قدمه و غرغره آبنمک (سرم فیزیولوژیک) بعد از هر وعده غذا، بکلی خوب گردیده است. بیماری او نیز پس از بهبود دیگر بازگشت ننمود.

* * *

در تاریخ ۱۲/۱۶/۲۶ مهدی کودک سه سال و چهارماهه فرزند آقای حسین ر. ساکن گرمسار ورامین را در حال نزع نزد اینجانب آوردند و اظهار داشتند "کودکشان در تابستان ۱۳۲۵ از نه پله غلتیده و به زمین افتاده است. پس از این حادثه مدت دو ساعت بیهوش بوده، وقتی بیهوش آمده از دردسر و کتف شکایت داشته است.

با ضماد خانگی بهبود یافت. بعد از شش ماه شکایت از معده و شکم نمود. در گرمسار به پزشک رجوع کردیم. با خوردن جوشانده و روغن بادام شیرین رفع ناراحتی شد. امسال یک آدم بی احتیاط بچه را بیهوا بلند کرده و از ارتفاع دو متر او را با سر به زمین انداخته است. بچه بعد از دو ساعت به بازی و فعالیت پرداخت.

همانشب در تمام دور گردنش برجستگی‌هایی باندازه فندق یا گرد و پدیدار گشت. با مالش روغن مشهور به روغن خوک ناراحتی برطرف شد. از آن هنگام بچه ضعیف و رنجور

گردیده است. دل درد سابق بروز کرده و موقع غذا خوردن معدماًش درد می‌گیرد و به تنگی نفس می‌افتد. دیگر میلی به بازی ندارد و گوشکر شده است.

مدتی به بیمارستان منتقل گردید. چندی داروی کرم و داروهای دیگر تجویز شد که مفید واقع نگردیدند و بچه روزبروز لاغر میشد. بعد نزد یکی از اطبای مشهور مراجعه گردید. پس از معاينه دستور تزریق سه آمپول داده شد. در نخستین تزریق مبتلا به تب گردید. روز بعد که آمپول دوم را زدند تمام دهان بچه دچار ورم و لکه سفید و زخم شد. زبان توکیده و قاچقاچ گردید. بچه مرتب جیغ میزد و چیزی نمی‌خورد. او را نزد آقای دکتر ن.پ. بردمیم. دستور تزریق پنج شیشه پنی سیلین دادند. هیچ اثری بحال او نکرد. دوباره آقای دکتر داروی دیگری تجویز نمود و اظهار داشت بحال این بچه امیدی نیست و تا امشب تمام خواهد کرد.

با وجود چنین حالی او را نزد اینجانب آوردند. دهان او باز بود و فقط جیغ میکشید و حرکت دیگری نداشت.

پس از معاينه، بیماری را ورم پرده دماغ و مغز تشخیص دادم. چون کودک در حال نزع بود و سفیدی در چشم اندازی پدیدار گردیده بود دیگر تحقیق زیادی در چگونگی حال او ننمودم.

در گذشته کودکان دیگر را نیز که دچار چنین حالی شده بودند درمان کرده و سلامت را بدانها بازگردانیده بودم.

دستور دادم مغز فلوس عل، شکر سرخ ۵۰، گل خطمی ۲۰، بنفسه ۱۰، و گل پنیرک ۱۰ را به او تنقیه نموده و با ۲۰ خردل بچه را پاشویه نمایند. پس از پاشویه پاها را خشک گرده از نوک انگشتان پا تا سر زانوان را پنبه‌پیچ نمایند و جوراب ساقه بلند در پا کنند بطوریکه پنبه‌ها همچنان دور پا و ساقها بمانند تا خون از مغز به پاها آید. ضمناً "چند زالو پشت گوشها نهند و کیسه بخ بر سر او گذارند. بهنگام خواب سر و تنہ را بالا قرار دهند و اتاق را نسبتاً" تاریک و بی‌سروصدا نگهداشند. یادآور شدم چنانچه مزاج طفل عمل کرد آگاهم سازند تا دستور دوم را بدهم. طبق دستور رفتار کردند. خوشبختانه تنقیه فلوس که در درمان ورم پرده دماغ و ورم مغز بی‌نظیر است اثر خود را بخشید. مزاج یکدفعه به مقدار زیاد عمل کرد و بدین ترتیب سه زیادی از این راه از بدن دفع گردید و خون نیز تاحدی از مغز متوجه روده‌ها شد.

از سوی دیگر از محل مکش زالو خون جاری شد و تا نیمساعت بند نمی‌آمد. بناجار روی آنرا بستند تا خون بند آمد و این خود کمک بزرگی در دفع تهاجم خون از مغز بود. بهبودی در حال کودک نمودار شد بنحویکه می‌توانست یک قاشق چایخوری آب را فرو برد.

از حال او موقع غروب خبر آوردند. سپردم قطره قطره ما، الشعیر به او بخورانند و اگر زنده ماند صبح مرا آکاه سازند. بدستور رفتار شد. رفته‌رفته حالت بهبودی بیشتری در او ظاهر گردید و ادرار بدون اراده ترشح می‌کرد. با مداد روز بعد از حال او مرا مطلع نمودند.

روز دوم، مغز فلوس عل، ترنجین ۸۱، گلسرخ ۱۱، بنفسه ۲۱، نیلوفر ۱۱، عناب سپستان ۱۵ دانه و روغن بادام شیرین تجویز شد که بتدریج به بچه بخورانند. بعلاوه دستور دادم اتروپین ۰۵۰ سانتی گرم، لاکتوز ۵۰ سانتی گرم برای یک بسته نعره ۴ روزی دو بسته به بچه بدهند. با پیروی از این دستورات شکم او برآه افتاد و دو سه بار عمل ناقصی کرد.

روز سوم دستور روغن بادام شیرین ۸۱ داده شد که کم کم به او بخورانند ضمناً "ریشه خطی ۴۱ را جوشانیده آب آنرا بنوشانند.

روز چهارم بعیادتش رفتم گو آنکه هنوز حس شناسائی درستی نداشت معهذا دستها حرکت درآمده و می‌توانست آنها را تا سر خود بالا بیاورد. از این رو سر و روی خود را می‌کند. پاهایش هم حرکت می‌کردند. سینه‌اش خراب بود و حالت برونشیتی داشت. لذا شربتی مرکب از شربت طلو، استات دامونیاک و تعفین سیل دادم و نیز تنقیه فلوس با خاکشیر را تجویز نمودم. (یادآور می‌شوم که برای انجام این امر باید یک مثقال خاکشیر را بکوبند تا نرم شود. سپس آنرا از تنزیپ رد کنند و همراه با مقدار یک استکان آب بجوشانند تا برنگ سفیدی بگراید. آنگاه آن را داخل محلول تنقیه فلوس نمایند.)

"همچنین احتیاطاً" یک جعبه آمپول نشوپنی سیلین نوشتم که روزی یک دانه تزریق نمایند. چون پشت بچه زخم شده بود پودر اکسید دوزنگ و Dermuto1 نوشتم که بروی آن بپاشند و با الكل کامفره پاک نمایند و با "مرهم اسراز" نیز اندکی آنرا مالش دهند. طبق دستور رفتار نمودند زخم بزودی برطرف شد.

برای تسکین اعصاب و رفع هیجان و نارامی تخم کاهو ۱۱، تخم گشنیز ۱۱، خشخام ۱۱ که خواب آور است تجویز نمودم که آنها را شیره کشیده به بیمار بدهند. ضمناً "دستور دادم باندازه یک استکان آب کاهو بتدریج به او بنوشانند تا اعصاب کامل‌آراش" آرامش یابند. طبق دستور عمل کردند مفید واقع شد مزاج نیز عمل نمود.

روز پنجم روغن بادام شیرین ۷۱ و ریشه خطی ۴۱ داده شد. شیره خنکها و آب کاهو هم تکرار گردید. کم کم جیغ‌های پیاپی و کندن موهای سر و چنگ زدن صورت کاهش یافت و آرامش زیاد در حال او پدیدار شد.

روز ششم، مغز فلوس عل، ترنجین ۸۱، گلسرخ ۵/۱۱، بنفسه ۲۱، نیلوفر ۱۱، عناب سپستان ۱۲ دانه و روغن بادام شیرین ۳۱ و نیز شیره خنک و آب کاهو داده شد. مزاج دو سه بار عمل کرد. خیلی متعفن بود. روز بروز بهبودی در حال بیمار بیشتر می‌شد.

روز هفتم، روغن بادام شیرین عل و ریشه خطمی ۳ ل داده شد و شکر سرخ ۵ ل، گزعلفی ۵ ل، گل خطمی ۲ ل و گل پنیرک ۱ ل طبق دستور تنقیه گردید. ضمناً "دستور دادم تخم‌گشنیز ۱ ل، تخم خربزه ۲ ل، تخم کاهو ۱ ل و تخم خیار ۱ ل را شیره کشیده به بیمار بدهند.

روز هشتم، اطلاع دادند که سینه بچه چندان خوب نیست. لذا دستور شربت سینه دادم و دو شیشه پنی‌سیلین نوشتم که تزریق نمایند. این تجویز از لحاظ‌پیشگیری ذات‌المریه بود. همچنین روغن بادام شیرین عل و ریشه خطمی ۴ ل برای خورانیدن و شکر سرخ ۵ ل، بنفسه ۱ ل و گل پنیرک ۲ ل جهت تنقیه نوشته شد. همراه با اجرای این دستورات گفتم تخم خیار ۱ ل، تخم خربزه ۲ ل و تخم کدوی شیرین ۲ ل را شیره کشیده به کودک بدهند. تمام دستورات پیروی شد. کودک بهوش و حرف آمد. خوراک خواست مخصوصاً "اصرار داشت برایش ماش‌پلو بیاورند. چای نوشید و آشی را که برایش تهیه کرده بودند بخوبی خورد.

روز نهم روغن بادام شیرین عل و ریشه خطمی ۳ ل میل نمود. ضمناً "طبق دستور گزعلفی ۴ ل، فلوس ۴ ل، بنفسه ۱ ل، گل پنیرک ۱ ل و گل خطمی ۱ ل تنقیه شد. دستور دادم نخم خربزه ۲ ل، تخم خیار ۱ ل، تخم کدوی شیرین ۱ ل، تخم‌گشنیز ۱ ل و تخم کاهو ۱ ل را شیره کشیده و به بیمار بدهند.

حالا دیگر بچه کاملاً "حرف میزد، خوراک میخواست ولی توان نشستن و راه‌رفتن را نداشت.

روز دهم، ریشه خطمی ۳ ل، روغن بادام شیرین ۵ ل داده شد. ضمناً "تخم‌گشنیز ۱ ل، تخم کاهو ۱ ل، خشخاش ۱ ل، تخم گرمک ۱ ل و تخم خربزه ۲ ل تجویز گردید تا شیره کشیده و به بیمار دهنند.

دارو بسیار موثر واقع و خواب زیاد شد. قوه ادرارک عادی گردید. دیگر جز در مورد خوراک شکایت دیگری نداشت.

روز سیزدهم اطلاع دادند که حال بیمار بهتر شده ولی هنوز قادر به راه رفتن نیست. درخواست خوارکیهای گوناگون را مینماید. بتواسطه صدمات زیادی که دیده بود فوق العاده ضعیف شده بود.

دستور دادم آب هویج خام را بمیزان یک استکان در روز به او بنوشانند. انجیر هم بخورد زیرا انجیر ملین طبع و مدر بوده و خارج‌کننده بلغم سینه می‌باشد. بعلاوه در بیماریهای روانی حتی جنون بسیار سودبخش است.

برای لینت مزاج روغن بادام شیرین ۸ ل، ترنجبین ۷ ل نوشتم و نیز شیره خنک مرکب از

تخم‌گشیز ال، تخم‌گدوی شیرین ال، تخم‌خربزه‌ل و تخم‌گرمک ال تجویز شد. شیره‌گشیده به بیمار دهنده تا ورم‌های مغز و عروق را بخواباند و دفع سوم نماید. این داروهای باوسطه دارابودن ویتامین‌های زیاد اثرات بسیاری در بدن دارد.

در تاریخ ۲۶/۱۲/۲۱ دستور دادم باز روزها یک استکان آب‌هویج خام، انخیز و یک روز در میان روغن‌بادام شیرین بدهند و شیره خنک را برای دفع سوم و تسکین ورم‌ها ادامه دهند.

در تاریخ ۲۷/۱/۱۸ کودک را به مطب آوردند. بکلی خوب شده بود. همچون کودکان عادی بازی می‌کرد.

کمل‌دوستونین و روغن‌کرچک برای دفع کرم معده دادم.
بدینترتیب این کودک بهبودی کامل خود را بازیافت.

در تاریخ ۱۳۲۸/۲/۱۳ آقای آرشاک و. چهل‌ساله که به پیشه رانندگی اشتغال داشت به مطب مراجعه نمود.

طبق تحقیق، مادرش به دل دردی مبتلا بود که غالباً با استفراغ همراه بود. از بیماری پدر چیزی بخاطر نداشت.

از بیماری دوران کودکی خود آگاه نبود. چند بار به بیماری نوبه مبتلا شده و به زخمی مسری نیز دچار گشته بود که در اثر مداوای پیاپی بهبود یافته است.

مدت دو سال است که در زیر معده‌اش دردی احساس می‌کند. این درد پس از صرف غذا تسکین می‌یابد ولی پس از تخلیه معده مجدداً درد شدت می‌گیرد. مزاج هر دو روز بکبار بصورت خشک و گلولمهای ریز عمل می‌کند.

بیمار خود اظهار میدارد که در مدت بروز این درد به پزشکان تراز اول تهران مراجعه نموده و همه‌گونه آزمایش‌های لازم را بعمل آورده و عکس‌های متعددی گرفته است. همه روزه آمپول‌ها و داروهای خوراکی تجویز شده توسط پزشکان را بکار برده است. او تأکید می‌کند که بیش از چند کیلو نسخه‌های متعدد پزشکان گوناگون در نزد من باقیمانده و هیچیک از آنها سودمند واقع نگشته است. طبق اظهار، بدخشی از پزشکان که درمانه از درمان او شدماند پیشنهاد عمل جراحی داده‌اند.

پس از مشاهده بیمار، نشانه‌های خستگی مفرط و ناامیدی را در چهره‌اش نمایان دیدم. شک نبود که کثرت داروها و مداومت درمان و تعداد آزمایش‌ها و معاینات روح او را فرسوده نموده و عملاً "خود موجب بروز بیماری و درد در او شده بود.

در ملائمه شکم دردی در ناحیه ابتدای روده بزرگ حس نینمود. این ناحیه در زیر

انگشتان سخت مقاومت داشت. در قسمت قولون سینی نیز کمی درد احساس مینمود. بیمار اظهار داشت درد از شکم به قسمت پشت و کمر سرایت میکند و موجب زحمت و رنج او میگردد.

علت را از ورم روده کور و قولون و سو، مزاج ارثی و عصبی و "سودا" دانستم که سبب تحریک و عصبی شدن معده میگردد.

در آینجا داروئی لازم بود که رودها رانم، عصبانیت را برطرف و سودا را دفع نموده و درد و تشنج روده را آرامش بخشد. از این رو خوردن روزی دو فاشق سویخوری روغن کالبکارین را تجویز کردم و گفتم هر روز نیز دو عدد قرص کلسیم بخورد. همچنین سنبل الطیب ۱ ل، بسفایسج ۳ ل، افسنتین رومی ۱ ل، بادرنجوبه ۱ ل و خاکشیر هم برآش نوشتم.

در تاریخ ۲۸/۳/۲ مراجعه نمود. تا یک هفته دستورات را پیگیری گردید. بهبودی محسوسی حاصل شد. از درد و تشنج بسیار کاسته گردید. مزاج نرم شد و روزی یکبار بعمل افتاد. دستور دادم از مواد نشاسته‌ای، سبزی و میوه بیشتر بخورد. همان داروها با جزوی تغییر تکرار شد.

در تاریخ ۲۸/۳/۸ بسفایسج ۳ ل، بادرنجوبه ۱ ل، زنیان ۱ ل؛ سنبل الطیب ۱ ل و گل کاوزبان ۱ ل داده شد که سه بار تکرار نماید.

در تاریخ ۲۸/۳/۱۰ بسفایسج ۳ ل، افسنتین ۱ ل، بادرنجوبه ۱ ل و سنبل الطیب ۱ ل بروای سه بار داده شد.

حالا دیگر مزاج بطور مرتب روزی یکبار عمل شده و مدفوع نیز نرم و عادی گشته بود. عوارض عصبی، گرفتگی قلب، یأس از زندگی، بدبینی و بی‌میلی بکار و خلاصه تمام دردهای بدنی و روانی اش برطرف گردیده و تمام حالات عادی شده بود.

در تاریخ ۲۸/۴/۱ باز مراجعه نمود. این بار جوشاندهای از پوست بید ۳ ل، ریشه کاسنی ۲ ل، بادرنجوبه ۱ ل، زنیان ۱ ل و سنبل الطیب ۱ ل داده شد. دستور دادم از این جوشانده چند روز پیوسته بنوشد تا تقویت قلب، تحریک روده و رفع تشنجات بدن و نوبه مزمن را نموده و مفرح دماغ باشد.

به او تأکید کردم هر چند روز یکبار بنزدم باید تا در صورت لزوم تغییری در جوشاندها بدهم.

این بیمار با بدست آوردن بهبودی تام به ادامه کسب و کار خود پرداخت. چندی بعد بانوی بیماری را به نزد من آورد از حالت جویا شدم کاملاً "خوب و سالم بود.

در تاریخ ۲۵/۹/۲۶ بانو ملکتاج. ق. چهل و هشت ساله باینجانب مراجعه نمود و اظهار داشت: "مدت ۲۶ سال است دچار کسالتی شده‌ام که روز بروز تکیده می‌گردم. تاکنون نتیجه معالجات همه‌اندگ و موقتی بوده و کمتر پزشک معروفی وجود داشته که من به او رجوع نکرده‌باشم. در این مدت، سه‌بار نیز به شما مراجعه کردم که آمبول و شربت و شراب پوست گنه‌گنه و غیره دادید. همه معالجات تخفیف جزئی میدهند و همینکه آنرا ترک کنم باز بیماری شدت می‌یابد. میلی به خوراک ندارم و هیچ وقت گرسنه نمی‌شوم. یبوست دارم و مزاجم روزی یکبار بسختی توسط تنقیه کار می‌کند. هفت‌مای دو بار ابتدا عطسه و خمیازه می‌آید سپس سرد درد عارض می‌گردد که با تهوع و استفراغ همراه است. استفراغ گاهی سبزرنگ و با کف. سفید تلخ توأم می‌باشد. سرد درد بیست و چهار ساعت و گاهی تا سه شب‌نیروز بدرازا می‌کشد و باز عطسه و خمیازه می‌آید و برطرف می‌شود. شانزده ماه است که عادت‌ماهانه بند آمده است. قبل از بروز سرد درد نوک بینی و پشت سرم سرد می‌شود. معده‌ام سرد است. با خوردن گوجه‌فرنگی، ماست، خیار و امثال آن حال تهوع بمن دست می‌دهد. هضم دیر انجام می‌گیرد و تخم مرغ نیز هضم نمی‌شود. جگر گرم است. از خوردن گرمی‌ها خفگی و خشکی دهان و گلو و سوزش ادرار عارض می‌گردد.

حالات روحی ام خراب بوده و همیشه گرفتار و دچار اندوه و غم بی‌سبب هستم. زیاد خسته می‌شوم و قادر بکار نمی‌باشم. بی‌علاقه و بی‌میلم و هیچ‌گونه غذائی را نمی‌توانم بخورم. بعد از صرف خوراک حالت خفگی و عصبی به من دست می‌هد. چیزی که خیلی قابل توجه می‌باشد آنست که اگر اندکی شیرینی و یا یک استکان چای بخورم بواسطه وجود قند سرد درد بروز می‌کند و سوزش در مجرای ادرار پیدا می‌شود."

معاینه

سپریز بزرگ و باندازه پانزده سانتی‌متر بود و پائین‌تر از حد خود قرار داشت. کبد هم بزرگ و کیسه صفرا دردناک و مزاجش ضعیف و حالات روحی او عمناک و مکدر بود. ضربان قلب زیاد، زبان باردار و چشم بزردی می‌گراید.

تشخیص

نوبه مزمن، ضعف کبد و عدم کفايت آن و ضعف کلیمه‌ها و تنبلی روده‌ها تشخیص داده شد.

درمان

دستور داده شد ویشه کاسنی ۳ ل، پوست بید ۳ ل، مرزنجوش ۱ ل، بابونه ۱ ل و ترنجبین ۲ ل را جوشانیده بنوشد. همچنین تخم خیار ۲ ل، تخم کاسنی ۲ ل، تخم خربزه ۳ ل و تخم کدوی شیرین ۲ ل را شیره کشیده میل نماید.

در تاریخ ۱۵/۱۰/۲۶ بیمار به مطب آمد. اظهارداشت: "همه روزه جوشاندها و شیره خنکها را خوردام و بهبودی زیادی در حالم پیدا شده است. بقsmی که روزی دو سه بار غذا می خورم. سردردم هم در عرض این مدت یک بار عارض شد که خیلی خفیف بود و بیش از چند ساعتی دوا م نیافت. حال تهوعی هم روی نداد. مزاج بدون تنقیه عمل می کند. حالات روحی ام خوب شده است و بسیار راضی می باشم."

این بار علاوه بر داروهای فوق گردی مرکب از پیسین، کندورانگو و پانکراتین نوشتم که روزی دو بسته میل کند.

در تاریخ ۱۱/۵/۲۶ بیمار اظهارداشت: "با ادامه استفاده از داروها سردردم بکلی مرتفع گردیده و هضم غذا خوب و لینت پدیدار گشته است. غم و آندوه و خستگی و بی میلی بکار دیگر وجود ندارد." طحال او در معاینه کوچکتر شده و درد کبد در ناحیه کیسه صفراء خیلی کمتر گردیده بود.

این بار جوشانده و شیره خنکهای پیش را باز تکرار کردم. یک شیشه "سورس دوفرس" که حاوی شراب پوست کنکینا و فسفر می باشد اضافه نمودم تا تقویت روحی او را نیز کرده باشم. در تاریخ ۱۱/۲۵/۲۶ باز به مطب آمد. اظهارداشت: همه حالاتم بهتر شده و دیگر بعد از غذا حالت خفگی و عصبی عارض نمی شود. هضم غذا نیز بهتر شده بطوریکه تخم مرغ را هم می توانم بخورم. بعکس سابق شیرینی می خورم هیچ نوع سوزش و ناسازگاری رخ نمی دهد. یکی دو ساعت پس از خوردن شیره خنک بسیار با نشاط می شوم. مهمتر از همه آنکه عادت ماهانه بوقت معمول پدیدار شد. منتهی مقدار آن کم و زود قطع گردید. دارو را تکرار نمودم.

در ۱۲/۱۵/۲۶ در معاینه حال بیمار خیلی بهتر شده فقط با خوردن پرتقال به او حال تهوع دست می داد. داروها باز تکرار شد.

این خانم سراسر سال ۱۳۴۷ را در سفر خراسان بود و طبق دستورات رفتار می نمود. در تاریخ ۱/۲۷/۲۸ با نو ملکتاج ق. به مطب آمد. اظهارداشت: "طبق دستور آب هویج، کاسنی و آب ترب می خورم. سردرد دیگر بسراجم نیامده است. همه نوع خوراکی را می خورم و هضم می کنم."

علت مراجعه اخیر او بیماری گریب بود. در معاینه طحال را هنوز بزرگ تشخیص

دادم . اما بیمار دیگر شکایتی نداشت . تب به او عارض نگردیده بود . حالت عادی و خوب بود .

در تاریخ ۲۸/۱/۱۲ بانو عصمت ب . بواسطه ابتلاء به بیماری نوبه مزمن و سرماخوردگی به مطب اینجانب رجوع نمود . در ضمن معاينه و بیان حال خود اظهار داشت : هشت سال است در اول بهار دچار کسالت و خستگی ، بیحالی و بیمیلی بکار می شوم که تا آخر پائیز دوام می یابد . هرگونه معالجه و دارو بی اثر بوده است .

طریق بروز بیماری چنین است که هر بامداد یک عشر تب می آید و تا عصر به نیم درجه می رسد که با ضعف ، بیحالی و بیحسی و دردهای بدن همراحت است . مزاج نیز معمولاً " بیس است و طبیعتم سرد . این تب و حالات مذکور گاه دو سه روز در هفته بروز می کند . بیمار از بیماریهای ارشی و اکتسابی چیزی بخاطر نداشت .

معاينه

در معاينه طحال قدری بزرگ و کيسه صفا حساس و کمی دردناک و کبد هم اندکی بزرگ بود . بیمار بیوست تشنجی داشت . تخلیه کامل واقع نمی شد . روده بزرگ ابتدائی حساس و از مدفوع آکنده بود .

درمان

برای تخلیه مزاج و دفع مدفوع از روده بزرگ ابتدائی ، تنقیه از شکر سرخ ۲ لیل ، گل خطمی ۲ لیل ، گل پنیرک ۲ لیل ، تاجریزی ۴ لیل ، نمک طعام ۱ لیل تجویز نمودم .

برای رفع گریپ تیز مرزنگوش ۱ لیل و برای جلوگیری از نوبه و رفع آن پوست بید ۳ لیل ، ریشه کاسنی ۲ لیل ، بابونه ۱ لیل و اصل السوس ۲ لیل دادم که تواماً " جوشانیده و بنوشد . بیمار چند روز تنقیه بطور مرتب نمود و جوشاندها را خورد و بعداً " هر چند گاه اقدام به تنقیه کرد . ولی جوشاندها را بیشتر روزها مصرف می نمود و سرانجام نتایج خوب و بهبودی زیاد در حال خود احساس کرد .

در تاریخ ۲۸/۲/۲ باز رجوع نمود . خیلی از دستورات راضی بود . این بار تخم خربزه ۳ لیل ، تخم گرمک ۲ لیل ، تخم کدوی شیرین ۲ لیل و تخم خیار ۲ لیل دادم که شیره کشیده میل کند . همچنین بسفایچ ۳ لیل ، پوست بید ۳ لیل ، ریشه کاسنی ۳ لیل ریشمایرسا ۲ لیل و اصل السوس ۲ لیل نیز دادم که جوشانده و همه روزه میل نماید . شراب پوست کنکینا هم اضافه شد . دستور دادم

دیگر تنقیه نکند.

در تاریخ ۱۹/۲/۲۸ بیمار به مطب آمد. اظهار داشت از عید تاکنون فقط دوبار جزئی کسالتی به او عارض شده و دو سه عذر تب آمده و زود برطرف گردیده است. آن سنتی و بیماری و گرفتگی دیگر نیست و مهمتر از همه آن که مزاج لینت و تشنج تخفیف کلی یافته است. دیگر عمل دفع همانند سابق تکمیکه و دشوار انجام نمی‌گیرد.

دوباره پوست بید ۳ لیل، برگ اکالیپتوس ۱ لیل، بستایج ۳ لیل و ریشه ایرسا ۲ لیل داده شد.

دستور دادم همه روزه این مقدار را جوشانیده و بخورد. اگر توانست شراب پوست کنکینا هم بنوشد و شیره خنکها را نیز گهگاه بخورد. با بکار بردن این جوشانده که ضدتشنج و عصبانیت بوده و ملین و دافع بلغم و سودا و عوارض قلبی و معالج نوبه مزمن است و با کمک شیره خنک سرانجام بیماری این خانم بهبود یافت.

همین بیمار چندی بعد معرف بیمار دیگری شد. از احوال او جویا شدم دیگر شکایتی نداشت و بکلی خوب شده بود.

سیلان منی

مایع مترشحه بیضمهها را منی گویند. این مایع از بیضمهها و از طریق مجرای جداتانهای داخل کیسه مشترک کوچکی که در زیر مثانه قرار گرفته شده و بتدريج در آن جمع و ذخیره میگردد. در موقع لزوم سر اين کيسه باز شده و محتواي آن وارد مجرای ادار می شود و از اين راه بخارج ميريزد.

گاه عصبي که وظيفه دار بستن سر اين کيسه است سست و ناتوان می شود. گير آن کم شده و نمي تواند درست انجام وظيفه نماید. از اين رو کم کم منی داخل مجرای بول شده و خارج میگردد. چنین حالتی را "سیلان منی" خوانند.

گاه اين سستی چنان است که فقط در اثر معانقه و قبل از دخول و يا نزدیکی بغوریت انزال صورت می گيرد. چنین حالتی را "سرعت انزال" نامند.

اين عارضه بيشتر در مبتلایان به ضعف اعصاب ارشی یا اكتسابی (نوبه، سیفلیس گریپ، سو، هاضمه و بویژه پیوست و ...) و نیز جلق، مفاربت و مسمومیت‌های گوناگون روی می دهد.

در ترشحات بیضه دو چیز مهم است:

۱ - نطفه که برای بقا و ازدیاد نسل می باشد.

۲ - هورمون که سبب تقویت، استقامت و نشاط عصب می گردد. اگر اين مایع به مغز و اعصاب باندازه کافی نرسد سستی، خستگی و بی میلی بکار و نیز فراموشی و تندخوئی و عوارض دیگر پدید می آيد.

سیلان منی، بیماری ایست که بيشتر در شهرونشین‌ها و افرادی که بکارهای فکر و اداری اشتغال داشته و غالباً از هوای آزاد محروم هستند عارض می گردد.

سیلان منی دارای آثار و عوارض بیشمار است. در اینجا برخی از مشاهدات خود را

مینگارم:

جوانی از دانشجویان نظامی اعزامی به فرانسه، بهنگام سوارکاری از او اخراج منی می شد. در بیمارستان نظامی شهر لیون مدتی بستره و تحت درمان قرار گرفت ولی مفید واقع نشد. در پاریس نیز نتیجماًی از معالجات متخصصین فن ندید.

در بازگشت به ایران، در اثر انگ خستگی باز بی خبر منی جاری نمیشد. رفته رفته اين حالت شدت یافت. از طرف دیگر گرفتاریهای خانوادگی نیز مزید بر علت شد بطوریکه کنترل کیسه منی از بین رفته و مایع پیوسته ترشح می گردید. هرگونه داروئی بی تأثیر شده و بیمار نیز

دچار عصبانیت سختی گردیده بود. سرانجام حال او منتهی به اختلال مشاعر شد و به تیمارستان منتقل گردید.

چند ماهی را بدون نتیجه در تیمارستان سپری کرد تا آنکه با مید درمان بروش قدیم باینجانب مراجعه نمودند.

پس از معاينه، علت این شوریدگی اعصاب را از سیلان منی فهمیدم. زیرا از این نوع بیمار زیاد داشتم.

داروئی که در کتابهای قدیمی پزشکی نوشته‌اند در اینگونه بیماران چندان مفید نیافتنم.
(زیرا فهمیدن طبایع شرط است تا نتیجه بدست آید)

در یکی از پادداشت‌های پزشکان گذشته از "کندر" بعنوان داروئی موثر یاد شده بود.

نگارنده در بسیاری از مبتلایان به سیلان منی آنرا آزمایش کرده و نتایج بسیار نیکو بدست آورده بودم و نیز آن را به میزان‌های مختلف و با یاری و کمک داروهای دیگر در بسیاری موارد بکلی قاطع یافته و باشکال گوناگون استعمال کرده از فوائدش آگاه بودم.

لذا دستور دادم چند روزی از این دارو با داروهای دیگر که در واقع کمک آن محسوب میشدند درست کرده به بیمار بخورانند. همچنین دستورات دیگری برای ملین نمودن مزاج و دفع سوم بدن از این راه دادم. کمک از سیلان منی کاسته و حال بیمار رو به بهبودی گذارد و در حدود کمتر از دو ماه درمان خوب شد.

* * *

در چند سال پیش به بالین بیماری بستری شده رفته بودم که بعلت ضعف زیاد اعصاب توانائی حرکت و نشستن را نداشت. بسیار شوریده، گرفته و کم تحمل بود. با برخورد به اندک‌کاری که برخلاف میلش انجام می‌گرفت فریاد می‌کشید و بسر خود می‌کوشت. گاه شدت عصبانیت به حدی میرسید که بیحال و نیمه‌جان می‌گشت.

در پرسش، معلوم شد که بیمار از زندگی مرفه‌ی برخوردار می‌باشد. مدتی است دچار خستگی و بی‌میلی بکار و تیره‌شدن افکار، اندوه بی‌جهت و بدینه و عدم رضایت گردیده است. معالجات زیادی کرده و از انواع داروها نیز استفاده نموده؛ ولی باز روز بروز بی‌حال‌تر می‌شده است. بیمار تب هم نمی‌کرده است.

در بررسی دقیق مشاهده شد که "رفلکس کرماسترین" بکلی از بین رفته است. این نشانه در مبتلایان به سیلان منی (اسپرماتوره) همیشه موجود است. گاه در ابتداء این رفلکس خیلی زیاد می‌شود. بعدها رو به کاهش می‌فهد. هر قدر سیلان بیشتر شود کاهش آن هم زیادتر می‌گردد تا اینکه بالاخره از بین می‌رود.

اینجانب توجه به سیلان منی نموده معلوم شد که گیسوی در خروج منی

نیست بلکه عصب آن فلچ شده و بدان علت قطره قطره ترشح می‌گند و سبب عدم بهبودی در عرض اینمدت نیز همین بوده است.

رودها تنبل شده و تخلیه کامل صورت نمی‌گرفت. بیمار دچار تشنج (اسیاسم) و سستی و ضعف روده‌های بزرگ بود. معداً مش نفخ و گاز زیاد داشت و بحال اتساع درآمده بود. بیمار همچنین سابقه اسهال خونی داشت که درمان آن کامل نشده بود و انگیزه‌هایی در رودها و دستگاه گوارش بجای گذارده بود. همین عوارض سرانجام منجر به ضعف اعصاب و سیلان منی در او گشت.

طبیعت بیمار "سود" شده بود. از این رو داروئی لازم بود که در آن واحد نفخ‌معده و روده را بخواباند و ایجاد حرارت و گرمی در بدن نموده، ورم روده را بهبود و درمان کرده و مقوی اعصاب و رافع سیلان منی باشد.

درمان

کندر ۲ ل، مصطفی ۱ ل، سیاهدانه ۲ ل، رازیانه ۲ ل، شکرسفید ۱۲ ل تجویر شد که آنها را کوبیده و آمیخته و غالوت بسازند و روزی سه تا چهار قاشق چای‌خوری با هر وعده غذا بخورد.

معجون از ارافقی و نیز داروهای مقوی دیگر نظیر گلیسر و فسفات دوشو و تزریق لسیتین و... تجویز شد.

به راندازه که اسپرمان توره کمتر می‌شد حال بیمار هم بهتر می‌گشت. برخی از داروهای ملین مقتضی نیز همراه شد. بالاخره پس از مدتی درمان بیمار بکلی خوب و بهبودی یافت. یادآوری نمایم که برای روده و کبد آب‌های و جمیت روده سین تجویز نمودم که در اثر پیروی از این دستور بتدریج کار دستگاه گوارش او نیز بحال عادی و طبیعی درآمد.

سرعت انزال و ناتوانی(عنن)

کمتر روزیست که شاکی از این بیماری نداشته باشیم . چون به دقت علت آنرا جویا شویم پی‌می‌بریم که جلق و شهوت‌رانی زیاد در جوانی سبب خستگی و ضعف اعصاب تناسلی می‌گردد . بعدها در نتیجه مسمومیت از بیوست و اختلال گوارش، ناسالم بودن هوای تنفسی ، هیاهو و جنجال شهری ، رقابت‌های کسبی و تجاری، کارهای یکنواخت اداری، عدم موفقیت در امور زندگی و برخی ناخوشی‌های پنهانی چون نوبه‌محفوی ، دیابت، سوء‌مزاج‌ارشی و نظایر آن موجب خسته‌تر شدن این اعصاب خسته می‌گردند .

بسیاری از بیماران سرخود و یا بدستور افراد ناوارد به امر طبابت و یا با اتكاء به آگهی‌های تجاری به خرید دارو و درمان خویش می‌پردازند . بدیهی است که این کار درستی نیست . لازمست به پزشک و متخصص فن مراجعه کنند تا علت و سبب بیماری تشخیص داده شده سپس ترتیب درمان آن داده شود .

نیاکان ما درباره بیماری یاد شده کتابها و نسخمهای بی‌شماری نوشته‌اند . زمانی یکی از دوستانم دچار سرعت انزال و ناتوانی شد . پس از معالجات بسیار نزد اطبای مختلف در ایران و خارج نامیدانه از من درخواست ترجمه کتابی راجع به "ناتوانی و درمان آن" را نمود که از فرانسه برایش فرستاده شده بود . من نیز به ترجمه آن پرداختم ولی امکانی برای چاپ و انتشار آن فراهم نگردید . ولی بالاخره به درمان او با داروهای گیاهی مبادرت ورزیدم . نسخه‌ای که تجویز کدم معجون ازاراقی ، محلول طلا ، کشن (گرد خرما) ، تخم پنبه ، تخم شلغم ، تخم یونجه بود . او با همین داروها بهبود یافت و بعدها تشکیل خانواده داد .

یادآور می‌شوم ، پس از تشخیص و معالجات لازم با داروهای جدید ، چنانچه نتیجه‌های حاصل نشد آنگاه می‌توان بدستور گذشتگان رفتار نمود . البته استعمال داروهای گیاهی را باید با طبیعت بیمار (گرم ، سرد ، سودا و بلغم) هماهنگ ساخت تا نتیجه مطلوب بدست آید . بدیهی است در غیراینصورت ممکنست نتیجه معکوس داده و دارو زیان‌بخش و گاه خطرناک گردد .

داروهایی که در طبایع گرم مفیدند : پوست کدو (خام یا پخته) ، کدو ، تخم خرفه ، خرفه ، تخم خیار ، خیار ، تخم کاهو ، کاهو ، تخم گشنیز ، انار و خنکی‌های دیگر . در طبایع سوداوى : افتیمون‌شامى ، بوزیدان ، اسطوخودوس و نظایر ...

در طبایع بلغمی؛ داروهای کرم چون زنجیبل، دارفلفل، دارچین و امثال آن.

در تاریخ ۲۴/۳/۱ آقای یونس جوان ۲۵ ساله به مطب رجوع نمود. بیمار از ضعف و ناتوانی می‌نالید و از ناسازگاری ایام شکایت داشت. علت را از ضعف اعصاب و سودا دانستم و به تحقیق پرداختم.

مادر او آدمی عصبی بود که در جوانی دچار حمله قلبی بوده ولی پس از زایمان این عارضه برطرف شده است. پدرش فردی خودخور و بروادرانش عصبی بودند. طبق اظهار هفت ماه شیر مادر خورده، در کودکی به حصبه دچار شده و در بدو بلوغ استمناً نموده است. سه سال است که عروسی کرده. هنگام نزدیکی نسبتاً سست بوده و سرعت انتزال دارد و نیز پس از ادای وظیفه خسته می‌شود. با آن که همخوابه دارد باز کاهی شبها محتلم می‌گردد. در شانه چپ کاهی روی ترقوه و گاهی روی استخوان جناق درد می‌گیرد. برخی اوقات سرش گیج می‌رود. همیشه خیالات بدو خسته کفنه و یاسآور دارد. از روزگار خوشبین نیست. تخلیه بطور کامل انجام نمی‌گیرد. شکم بیوست تشنجی دارد.
طبعیت این بیمار "سرد و سوداوی" بود.

برای رفع سودا و بلغم، بادرنجوبه، گل‌گاویزبان، ریشه ایرسا نجوبز کردم که آنها را جوشانیده بنوشد. سپس حب‌ماسک رازی نیز به داروهای قبل افزودم و دستور دادم بیوسته از این داروها استفاده نماید.

در تاریخ ۲۴/۴/۲۱ بیمار مجدداً "بنزد من آمد. دردهایش برطرف شده بود. فقط کاهی اندک دردی در ناحیه جناق حس می‌گرد. حال روحی اش خیلی بهتر شده بود. احتلام رفع گردید. سرعت انتزال کاهش زیاد یافت. دیگر بعد از نزدیکی احساس خستگی نمی‌گرد. نسبت به زندگی خوشبین شده بود. پس از چندی بطور کلی بهبود یافت.

در تاریخ ۲۷/۸/۱۱ آقای امیر، و. هجده‌ساله ساکن تهران - خیابان گرگان را به مطب آوردند. او جوان ورزشکار و نسبتاً قوی بنیهای بود ولی حالت وحشت و تشویش و هیجان در چهره او مشاهده می‌شد. حدقه چشم‌انش تنگ بود.
گفتند چندیست دچار خیالات بد شده. عصبانی می‌شود و زود به گریه می‌افتد. هرگاه گریه می‌کند عصبانیت رفع می‌گردد. ضمناً "کم خواب نیز شده است.
در پرسش از او گفت: "زیاد فکر می‌کنم. خیلی ترس و وحشت دارم. زیاده از حد بی‌اراده بوده و تزلزل خاطر دارم. همیشه افسرده و غمگین و خجول هستم. گاهی سرمه گیج می‌رود.
بعد از استحمام به سردرد دچار میشوم". (ارشی است)

در معاينه، قلب ضربان غيرمنظم داشت، تشنج روده و تخلیه ناقص بود. انعکاس کرماسترین وجود نداشت. انگشتان سرد بودند. علت را از سیلان منی دانستم. بعدها "در معاينات آزمایشگاهی نيز وجود نطفه محرز شد.

به او سپردم شرح بیماری خود را مفصلانه برایم بنویسد. آنچه در زیر میخوانید از یادداشت‌های اوست:

(...) فکرهاییکه می‌کنم تواًم با وحشت است. تمام اجزاء بدن خود را مریض تصور می‌کنم. فکر عقب‌افتادگی در دروس و هزاران فکر مهمل دیگر مرا آزار میدهدند. بیماری‌هایی که تاکنون بدان مبتلا گردیده‌ام، مالاریا هر دو سال یکمرتبه، کچلی در کودکی، حصبه در سه سال قبل که یک‌ماه‌ونیم بطول انجامید.

امراضی که پدر و مادرم گرفته‌اند؛ مادر فاقد بیماری است. لکن گاهی اوقات به سر درد مبتلا می‌شود (سودرد ارشی غالباً "بعد از حمام بروز می‌کند"). پدرم مرحوم شده‌مرضی که داشته سوزاک بوده. شراب هم می‌نوشیده. و اما پیش از این بیماری چه می‌کردم و حالم چگونه بوده: از سن هشت تا دوازده سالگی به دکان خیاطی میرفتم زیرا بواسطه ابتنای مرض کچلی نمی‌توانستم به مدرسه بروم. لکن شبها به کلاس اکابر می‌رفتم. بعد از گرفتن کارنامه کلاس دوم سرم را برق گذاشتند. بعدها "با دردست داشتن کارنامه دوم اکابر به کلاس چهارم ابتدائی رفتم. در کلاس پنجم بودم که مالاریا گرفتم. با تزریق آمپول کنین برطرف شد. به تحصیل ادامه دادم در کلاس ششم نیز مالاریا گرفتم و با همان روش گذشته مرتفع گردید. در کلاس هفتم دچار حصبه شدم. بین سال هفتم و هشتم یک سال ترک‌تحصیل داشتم. بعد از معالجه حصبه در اثر تمرینات بدنی و ورزش قوی شدم. این نیروی بدنی ادامه داشت تا اینکه بدین بیماری دچار گردیدم. ضمناً "در چند ماهه اخیر نیز باز مبتلا به مالاریا شده‌ام.

یک سال و پنج‌ماه قبل زیر یکی از درختان خیابان هدایت ایستاده بودم. ناگهان بخاطر خطور کرد که بیمارم. این تلقین شدت یافت. هر روز دامنه فکم از روز پیش وسیع‌تر می‌شد. به هر چه فکر می‌کردم وحشت بسیار مرا می‌گرفت. حساسیت، غم و اندوه، کمروئی، بی‌ارادگی و بدینه شعارم شده‌بود. از زندگی کامل‌اً بیزار بودم. دوای درد خود را چیزی جز مرگ نمی‌پنداشتم. بر اثر کوچکترین حرفی عصبانی می‌شدم. حال خود را به برادرم بازگو کردم. جواب مرا خنده تحويل داد. تکیه کلام اهل خانه این بود که "تواز ما قوی‌تری ناخوشی یعنی چه؟ حق هم داشتند مثلی است معروف که سیر از گرسنه چه خبر داره؟ شخص سالم را نیز چه خبر از مریض. در طول این مدت حافظه‌ام نقصان یافته بود. از امتحان آخر سال هم محروم ماندم. فکر بسیاری در این

باره نمودم که جواب برادرانم را چه دهم تا اینکه آنها از این راز باخبر شده و مرا تهدید کردند. حالم بدتر شد. لکن نمی‌دانستم چگونه بیماری خود را برای آنان تشریح کنم. این حال ادامه داشت تا آنکه در بیست روز قبل مرا نزد آقای دکتر ... بودند. آقای دکتر بمن گفتند حال تو بسیار خراب است. باید هر روز ناشتا به بیمارستان آمد و تزریق انسولین نمائی. این کار را تا هفت روز ادامه دادم. نتیجه معکوس بدمست آمد. عصبانیت، غم و اندوه، فکر توأم با وحشت رو به افزایش نهاد. این اتفاق همانا نتیجه معکوس تزریق آمپول انسولین بود. میدانم که سروکارم در بیمارستان با عدمای از اشخاص عصبی بود. زیرا حرفهای آنها در من تأثیر بسیار نمود. تا اینکه آقای سیدحسین کهکشانی مرا نزد شما معرفی نمودند".

درمان

ابتدا منضجی از سنبلالطیب، افسنتینرومی، درمنه توکی و اکلیل تجویز کردم. روز دیگر مسهله از مغز فلوس، ترنجبین، بسفایج، بنفسه، عنابسپستان، سمامکی و روغن بadam شیرین دادم.

در ۲۷/۸/۱۳ جوشانده بسفایج، بابونه، گل‌گاو زبان و لیمو عمانی.

در ۲۷/۸/۱۴ پر سیاوشان، اصل السوس، ریشه کاسنی، تخم‌گشنیز، شاهتره خشک عنابسپستان، ترنجبین و افتمیون شامی.

در ۲۷/۸/۱۸ بابونه، گل‌گاو زبان، بسفایج، بادرنجوبه، تخم‌گشنیز، افتمیون شامی و ترنجبین.

در اوایل، زیاد عصبانی می‌شد. گریه می‌کرد. در نتیجه یک هفته درمان، این حالت موقوف گردید و بهبودی زیاد در حالش پدیدار گشت.

در ۲۷/۸/۲۲ جوشانده مرکب از پوست هلیلمزرد ۴ ل، سمامکی ۲ ل، بسفایج ۳ ل، بادرنجوبه ۱ ل، مغز فلوس ۱۲ ل، ترنجبین ۱۴ ل، گلسرخ ۱ ل، بنفسه ۳ ل، عنابسپستان ۲۵ دانه و روغن بادام شیرین و نیز "حب‌سیاه" داده شد. پس از استفاده از این داروها بهبودی زیاد بدمست آمد. بیخوابی رفع گردید. حال عصبی بیمار خیلی کاهش یافت. دیگر برای هر ناملایم جزئی از جا در نمیرفت و گریه نمی‌کرد. دستور دادم حب‌ها تکرار شوند.

در ۲۷/۸/۲۵ بابونه ۱ ل، بادرنجوبه ۱ ل، سنبلالطیب ۱ ل و بسفایج ۴ ل داده شد.

در ۲۷/۸/۳۰ بابونه، بادرنجوبه، سنبلالطیب، بسفایج و افتمیون شامی داده شده.

در ۲۷/۹/۳ حال بیمار بکلی طبیعی و عادی گردید. دیگر هیچ‌گونه تأثیر روحی نداشت. سپردم بکاری مشغول شود و پیکر درس نباشد.

در ۱۴/۹/۲۷ - حب "ع" به او دادم . این حب مفرح بسیار خوبی است و در روحیه او بسیار موثر واقع شد .

در تاریخ ۶/۶/۲۸ آقای پ. ط. سی ساله کارمند چاپخانه، ساکن خیابان شاهپور به مطب مراجعه نمود . او شکایت از حال خود داشت . به معاینه و تحقیق پرداختم . پدرش تنده خو و جوشی و مادر عصبانی بود . عمومی او فلجه شده و هشت سال است خوراک به دهانش میگذارند . عمدها همگی عصبانی هستند . برادر عصبانیت کمتری دارد بعکس خواهرش زیاد جوشی و عصبی است .

از بیماری دوران کودکی چیزی بیاد ندارد . در جوانی جلق زیاد می‌زده است . شکایت داشت که گاه همه سر و یا نیمه سر بخودی خود درد می‌گیرد . گاه درد در پاهای زمانی در سینه و پشت گردن و یا گلو و بینی پدیدار می‌شود . برخی اوقات نیز این درد در مجرای ادرار بروز می‌کند . هر وقت ضعف مزاج عارضش شود نگهداری ادرار مشکل می‌گردد . در این هنگام ادرار بخودی خود یعنی بدون اراده می‌چکد بنحوی که شلوار را خیس می‌کند .

بیمار همچنین اظهار داشت زیاد عرق می‌کند . همیشه بدنش نمناک است . اغلب اوقات زکام می‌شود . گاهی از خواب هراسان برمی‌خیزد . در این وقت رعشه بر بدنش می‌افتد . بعضی اوقات مثل آنکه چیزی گلویش را بگیرد دچار تنفس می‌شود . کف دستها یا شکم همیشه خیس عرق است . معده گاهی درد می‌گیرد . گاهی نیز در گلو غذا گیر می‌کند . بعضی اوقات میلی به صرف غذا ندارد . هر گاه مراجحت ضعیف شود بدنش او جوش می‌زند . سابقاً "به بواسیر مبتلا بوده . بدنش گاهی خارش می‌کند این خارش بعضی وقتها در نشست و جای بواسیر است هر وقت باد سختی وزد بدنش درد می‌گیرد عضوتناسلی همیشه نیم خیز یا در حال نفوظ است و آب بیرنگ غلیظی پیش از ادرار و پس از اتمام ادرار ترشح می‌شود . سرعت انتقال زیاد است بنحویکه قبل از نزدیکی خاتمه می‌یابد .

معاینه

آثار خستگی و اندوه در چهره او نمایان بود . حدقهای چشم خیلی تنگ بودند . زبان قرمز و از باره زرد رنگی مفروش بود .

در ملامسه، قولون در نیمه راست شکم دردناک بود که این دلیل بروز آن میباشد . مزاج بیمار بیس بود . بیضه راست در شکم مانده و هنوز پائین نیامده بود . انعکاس کرماسترین بکلی حذف شده و دیگر حتی در اثر حرارت و تابش آفتاب هم جنبشی نمی‌کرد (دلیل سیلان منی و ضعف اعصاب شدید) حافظهای کم و طبق اظهار دچار فراموشی بود . بیمار از

لحوظ طبیعت سردمزاج بود.

این بیمار از قرار مدت‌ها نزد اطبای مشهور و متخصصان اعصاب به درمان پرداخته بود ولی نتیجه‌ای بدست نیاورده بود.

درمان

جوشانده سنبل‌الطیب ۱ ل، پوست بید ۳ ل، بابونه ۱ ل و انسون ۱ ل داده شد که همه روزه میل کند.

ضمّنا" دستور داده شد بمیزان دو سه مثقال خاکشیر در فنجان محتسوی قندداغ ریخته و بنوشد.

در تاریخ ۲۸/۶/۲۰ با پیروی از دستورات ورم قولون خیلی کمتر شد. دفع مدفع نیز سهلتر و بیشتر گردید و بهبودی در حال او پدیدار گشت. این بار سپردم روزی یک مثقال مقل ازرق بخورد. همچنین جوشانده مرکب از پوست بید ۳ ل، سنبل‌الطیب ۱ ل، اصل الموس ۲ ل، بابونه ۱ ل، افسنتین رومی ۱ ل داده شد که همه روزه میل کند.

در تاریخ ۲۸/۶/۲۶ در معاینه حرکت در بیضمهای پیدا شد یعنی رفلکس کرماسترین که هیچ نبود پدیدار گردید. چکیدن بول خیلی کاهش یافت. عرق بدن کمتر شد. ورم قولون نیز خیلی کم گردید. خارش بدن رفع، لبنت شکم بهتر و دفع مدفع بیشتر شد. نفوظ و حرکت دائمی عضوتناسلی Piriapisme برطرف شده و بحال عادی و طبیعی برگشت. داروها تکرار شد. بعلاوه تخم شبت ۲ ل، تخم گرمک ۲ ل، تخم خربزه ۲ ل نیز تجویز گردید که همروزه آنها را شیره کشیده میل نماید.

در تاریخ ۲۸/۷/۲۴، بسیار راضی و خشنود بود. اظهار داشت سردرد خیلی کم و تقریباً خوب شده. عرق بدن، درد پاها و پشت گردن و سینه، گلو کمتر گردیده و عرق دست و پا هم اندکی کاهش یافته است.

طبق گفته او دیگر ادرار نمی‌چکید و کاملاً قادر به ضبط آن شده بود. برخاستن از خواب که با عارض شدن رعشه همراه بود بهبود یافته. گرفتگی گلو و تنگی نفس مرتفع گردیده میل به غذا حالت عادی بخود گرفته و دیگر غذا در گلویش گیر نمی‌کرد. معده‌اش نیز سالم شده و آب لزج و بیرنگ مترشحه در آغاز و پایان ادرار هم قطع گردیده بود.

حالات سیلان منی دیگر در او نبود. انعکاس کرماسترین نزدیک به عادی گشته بود. بعکس سابق موفق به نزدیکی نمی‌شد و مدتی نیز این امر طول می‌کشید تا افزایش واقع شود. حافظه‌اش هم زیاد شده بود.

میگفت در این مدت که بیش از چهل روز می‌باشد. مرتباً "جوشانده و شیر خنکها را

خورده ولی مقل ازرق را بیش از هشت روز نخورده است. داروها تکرار شد. سپردم مقل ازرق را بخورد تا بواسیر را هم که در این امر دخالت دارد رفع کند. قرص کلسیم نیز تجویز شد.

در تاریخ ۲۸/۱۲/۱ به مطب رجوع نمود. در معاینه و پرسش معلوم شد تمام علل و عوارض یاد شده بهبود یافته. مخصوصاً "معاینه دقیق از او کردم. تنها شکایتش عرق دست و پا بود که هنوز بعیزان بیکسوم باقیمانده بود.

برای عمل بیضه که در شکم مانده بود به بیمارستان رجوع کرد. تجویز عمل جراحی نمودند. جهت مشورت بنزدم آمد. خونش را آزمایش کرده بودند و اسرمن مثبت بود. به او گفتم اگر آقايان جراحان با مثبت بودن و اسرمن عمل می‌کنند باکی نبست. ضمناً "تاکید کردم که چون مزاج شما عصبی است استعمال ارسنیک خالی از خطر و دغدغه نبوده و تزریقات نیز موجب عصبانیت می‌گردد. بنابراین باید بروش مخصوص و با رعایت حال شما درمان انجام گیرد.

در تاریخ ۲۹/۱/۱۱ - بدیدارم آمد و اصولاً "گهگاهی نزدم می‌آید. حالت بسیار خوب شده و دیگر هیچ عیبی ندارد جز عرق کردن دست که هنوز قدری باقی است.

* * *

در تاریخ ۲۶/۱۱/۲۳ آقای م.alf. حدود ۴۵ ساله به مطب مراجعه نمود. طبق اظهار، پدرش مبتلا به بیماری روماتیسم و رعشه و عصبانیت و مادرش سالم بوده اما در جوانی درگذشته است. در کودکی دچار حصبه شده. بیماری دیگری نداشته جز آنکه درگذشته نیروی جوانی خود را زیاد مصرف ننموده است.

در سن سی سالگی دچار بیماری نوبه شده که شش ماه تحت درمان بوده است. پنج سال بعد غالباً "دراچار نفح معده می‌شده و اعصابش کم کم به سستی می‌گرائیدند. چون تب نداشت از این رو پزشکان معالج علت را در نیافتند. پس از دو سال تحمل مشقت زیاد و مستولی شدن ضعف عاقبت در بیمارستان شوروی تشخیص مalaria داده شد و مدتی در آنجا تحت درمان قرار گرفت. در این ضمن نوبه عوارض خود را آشکار ساخت. پزشک معالج بیش از این استعمال کنین و داروهای دیگر را جایز ندانست و تجویز تغییر آب و هوای نمود. بعد از چهار ماه هرگاه کسالتی حس مینمود قدری کنین هی خورد بهتر می‌شد. اما هر وقت ماست و یا میوه می‌خورد حالت بد و عمل معده مختل می‌گردید و بواسیر نیز فشار می‌آورد.

در زمستان همان سال دوباره به بیمارستان شوروی مراجعه کرد. دو آمپول نئوسالوارسان نمره ۱۵ و ۳۰ و یک دوره کنین تزریق نمود. چون مفید واقع نشد لذا به آقای دکتور رجوع کرد. نزدیک ده ماه نزد ایشان به درمان پرداخت. قدری بهتر شد. بعد تغییر آب و

هوا داده به روستاهای اطراف قزوین و زنجان رفت. در آنجا کهگاهی بحکم اجبار کنین می خورد.

بواسطه ناراحتی کبدی از خوردن گوشت، روغن و ادویه پرهیز مینمود. شبها شام نان با کره و یک استکان چای می خورد. ضعف او فوق العاده بود. ضمناً "دچار (Phlebite) ورم وریدی گردید که با مداوای آقای دکتر اعلم‌الملک پس از سه ماه بهبود یافت.

بیمار همچنان اظهار نمود که برای زیارت و گردش به عتبات رفته و در آنجا به ضعف شدیدی دچار گردیده که نزدیک چهار ماه به درازا کشیده است. پزشکان آنجا علت را درک نکردند. به ایران بازگشته و به آقای دکتر رجوع نموده است. دیگر نمیتوانست کنین استعمال کند. لذا شراب‌های طبی مرکب از نواومیک و بعضی تعفین‌های دیگر به او دادند که بسیار مفید واقع شد و دیگر تا سه‌ماهی آثاری از نوبه و بواسیر و نفخ‌معده وجود نداشت.
(اثر داروهای تلخ در معده)

بیمار خاطرنشان ساخت که در اثر استعمال کنین‌ها جریان خون (نامرتب‌گردیده) در نتیجه انکشت او زخم و قانقریا شده است. معالجات زیاد و استعمال کولین و غیره مفید واقع نگردیدند. رأی به قطع انگشتان او داده شد. عاقبت آقای پروفسور عدل و آقای دکتر Lurich زیربغل را شکافته و شریان را لخت و الیاف دور آنرا بریدند. (عمل پروفسور فرانسوی) و بهبودی حاصل گردید.

پس از خروج از بیمارستان دچار ضعف عمومی شده بگونه‌ای که قادر به حرکت نبوده. صبح‌ها درجه حرارتش ۳۶ و عصرها ۳۷ بود. حالت نوبه در خود احساس میکرد. در این هنگام نفخ‌معده و بواسیر شدت نمود. بدستور آقای دکتر . . . آمپول دیامنال و کامپولن و غیره تزریق مینمود. گاهی قدری بهتر و گاهی حالت بدتر می‌شد.

بیمار اظهار داشت: "اینک که بشما مراجعه نموده‌ام حال نفخ و بواسیر دارم و بواسطه مرتب نبودن جریان خون نمی‌توانم گنه‌گنه بخورم زیرا در قلب من بلا فاصله تأثیر بدی می‌گذارد. هر نوع شیرینی در معده من اثر بد دارد. هر وقت بخورم حال نوبه در خود احساس می‌کنم. بعکس چیزهای تلخ در من اثر مثبت می‌گذارند.

ده سال قبل یکی از دوستانم که در واقع برادرخوانده‌ام بود درگذشت روی علاقه زیادی که به او داشتم مدت شش ماه حواس مختل شد و حتی یکماه تمام شب و روز خواب و خوارگ نداشت از آن هنگام همواره پریشان خیال هستم و زیاد فکر می‌کنم."

معاینه

در معاینه اعصاب او را بی‌اندازه سست و ناتوان دیدم. انعکاس کرماسترین نبود

میگوید: تمام بدنم سرد است و احساس یخزدگی زیاد در خود مینطایم. بسختی حرکت میکنم زیرا فوراً خسته میشوم. حتی درمانده از طی چند قدم راه هستم. میل به هیچ کاری ندارم. همیشه افسرده و دلتگ و بدبین میباشم. مسهل هم بیوستم را چاره نمیکند (تشنج مانع است).

از چهره او و حالت چشانش علت را از سیلان منی فهمیدم. و نیز متوجه نوبه مژمن گردیدم که سبب کندی گردش خون و عوارض دیگر شده بود. طبیعت بیمار هم سرد بود. آزمایش ادرار در آزمایشگاه وجود اسپرماتوزوئید را محرز نمود. لذا به درمان سیلان منی و نوبه کهنه او پرداختم.

ابتدا اسطوخودوس ۱ ل، ریشه ایرسا ۲ ل، بابونه ۱ ل، بادرنجوبه ۱ ل و جنطیانا ۱ ل نمره ۵ تجویز شد. این جوشانده بسیار مفید واقع شد. سپس برای لینت نمک کالدسباد وجهت رفع سیلان منی حب ماسک رازی داده شد.

در تاریخ ۲۸/۱۱/۲۶ آمپول کامپولن تزریق گردید. با استفاده از جوشاندها و حب ماسک رازی روز بروز بهبودی در وضع بیمار مشهود میشد.

در ۲۶/۱۱/۳۰ برای رفع نوبه حب مرکب از فلفل سیاه، انگوشه، مرمنکی و سداب به مقداری مساوی از هر یک داده شد. خیلی مفید واقع گردید. گردش خون را بواسطه وجود فلفل سیاه سرعت بخشدید و ایجاد حرارت در بدن نموده حالت عصبی را کاهش داد.

در ۲۶/۱۲/۲ ریشه ایرسا ۲ ل، بابونه ۱ ل، جنطیانا ۱ ل داده شد.

در ۲۶/۱۲/۴ ریشه ایرسا ۲ ل، سنبل الطیب ۱ ل، بابونه ۱ ل داده شد.

در ۲۶/۱۲/۱۵ تخم شب ۲ ل، تخم خربزه ۲ ل، تخم گرمک ۲ ل تجویز گردید که آنها را شیره کشیده و میل کند. این داروها ادرار را زیاد و صاف و سوزش مجرای ادرار را برطرف نمود. جوشاندها هم تکرار شدند.

در ۲۶/۱۲/۲۲ حال عمومی بسیار بهتر شد. بدن گرم گردید. گردش خون تندرت و اشتها زیاد شد. بیمار مخصوصاً از جوشاندها خیلی خیلی راضی بود و همه بهبودی خود را از اثرات آنها میدانست. حال دیگر میتوانست مسافتی راه ببرود بدون آنکه خسته شده و یا نیازی به کمک دیگران داشته باشد. در گذشته یکی دو نفر او را به مطب میآوردند. حالا تنها میآمد. بسیار از وضع خود راضی بود.

برای رفع بواسیر شیافی مرکب از کوهان شتر، مقل ازرق و گزعلفی دستور داده شد. این شیاف بسیار مفید واقع گردید.

حالات روحی و دماغی او هم خیلی بهتر شد. دیگر آن افکار پریشان و یا اس و بدبینی و بیمیلی را نداشت.

در ۲۷/۱/۱۸ به مطب مراجعت نمود. حال مزاجی اش خوب بود و اظهار رضایت میکرد. گفت: "هروقت سردی میخورم حال عصبی بمن عارض میشود. گاهگاهی نیز ترشحاتی در مجرای ادرار دیده میشود که باید از سیلان منی باشد."

مقداری حب ماسکرازی و برخی از جوشاندهای لازم را برای او نوشتم که مدتی مورد استفاده قرار دهد. دستورات دیگری نیز گرفت و قرار شد برای سرکشی املاک خود برود. بعد از مدتی به مطب آمد، حال او بسیار خوب و رضایتبخش بود. از دستورات خیلی اظهار رضایت کرد. دستورات دیگری گرفت و عازم زیارت مکه معظمه گردید. پس از بازگشت نزدم آمد حالت مزاجی اش کاملاً سالم و تندرست بود. بعدها باز چند بار دیگر نیز برای درمان کسالت گریپ و هدایت بیماران دیگر به مطب آمد حالش خوب و از سلامت برخوردار بود.

* * *

در تاریخ ۲۸/۱۱/۱۱ آقای م. گ. بیست و دو ساله را به مطب آوردند. اظهار داشتند این جوان مدت چهار سال است به تشنج و حمله دچار شده است. در این مدت نزد متخصصان معروف اعصاب هرگونه معالجی را نموده ولی هیچ فرقی در وضع او حاصل نگردیده است. حتی از بعضی جهات عقب افتادگی عقلی و شدت عصبانیتش بیشتر نیز شده است. بیمار قیافه‌ای بله، خموده، پژمرده و افسرده داشت. از چشم‌ها و سینه‌ای او آثار سیلان منی مفهوم می‌گشت. در معاینه رنگ بدن تار و خشک بود و آن طراوت و شادابی و درخشندگی جوانی را نداشت.

در ملامسه دردی در ناحیه شکم روی قولون راست حس مینمود. تخلیه هم کافی نبود و به تشنج روده دچار بود. انعکاس کرماسترین نیز مشهود نبود. در آزمایش ادرار در سه لیوان (۱) نطفه (اسپرماتوزوئید) دیده شد و وجود سیلان منی محرز گشت. پس از تحقیق آشکار شد که استمناء مینموده و در این کار نیز زیاد مرموی میکرده و درنتیجه بدنین حال دچار گشته است.

در مورد پیشینه ارشی، طبق اظهار، پدر بزرگش عصبی بوده، پدر مادرش در آخر عمر به تنگی سینه دچار شده و مادر بزرگش گاهی دل درد و کمر درد و گاهی ضعف اعصاب داشته است.

(۱) در لیوان اول بمیزان یک مثقال ادرار باید کرد. در لیوان یا ظرف دوم همه ادرار و در لیوان سوم چند قطره آخر ادرار را باید ریخت. فوراً "آزمایش ذره‌بینی" بعمل می‌آید. در صورت وجود نطفه در همه و یا یکی از ظروف وجود سیلان منی مشخص میگردد.

درمان

نخست لازم بود داروی ضدکرم داده شود. لذا کلمل و سنتونین و روغن کرچک تجویز کردم ولی کرم دفع نشد.

جوشاندهای هم از سنبل الطیب ۱۱، بسفابج ۳۱، اسطوخودوس ۱۱ و باپونه ۱۱ نوشتم که همه روزه بخورد. "ضمنا" سپردم شرح حالت را نوشته برایم بیاورد.

در تاریخ ۱۱/۱۶/۲۸ بیمار را به مطب آوردند. شرح حالت را برایم نوشته بود. خلاصه آنرا در زیر می‌خوانید:

"... در ابتدای طفولیت مریض نبودم فقط بیماریهایی که گرفتمام عبارتند از سرخک، سالک کمی هم سردرد. "ضمنا" مدت سهماه هم سرم زخم بوده است. دماغ از کودکی طبیعی بوده و زکام هم گاهگاهی میشدم. خوراک گرمی و سردی همه‌چیز در من بدون اثر بوده ولی در چهار سال قبل بدون هیچ مقدمه صبح ساعت هفت درحالی که خواب بودم حالم بهم خورد، حالت حمله، دهن کف کرد دست و پا راست شد، فشار زیاد به بدن وارد می‌شد. مدت پنج دقیقه و بعد از آن تا دو روز سرم درد می‌کرد و از آن تاریختا بحال دچار این مرض میباشم.

بعد از آن اگر آن حالت می‌خواست دست دهد قبل از آن چند ذفعه تکان می‌خورم بطوريکه اگر چیزی در دستم باشد می‌افتد. اگر خودم ایستاده باشم در اثر آن تکان به زمین می‌افتم (غش نمی‌کند فقط می‌افتد) بعد حمله می‌آید.

در این مدت معالجه چیزی که مفید واقع شد دومرتبه خوردن کلمل و سنتونین که چند عدد کرم سفید بزرگ خارج شد که از آن زمان تا پنج ماه راحت بودم و بیشتر در موقع گرسنگی تکان می‌خورم و در همان موقع مدفوع مرا در زحمت و تنگی می‌اندازد که میل به رفتن مستراح می‌کنم.

غذاهایی که می‌خورم و بیشتر این مرض را در من تولید می‌کند، برنج است و شیرینیجات. غذا اگر دیر برسد باز همان حالت پیش می‌آید و اگر برنج یا خربزه، یا حلوا بخورم همین حالت دست می‌دهد. بیشتر غذاهای سردی در من تولید این مرض را می‌کند. "یعنی مزاجا" غذاهای رطوبتی با طبع من سازگار نیست... امضاءم، گ."

درمان

چون در این مدت از معالجات و دستورهای جدید نتیجه‌ای بدست نیاورده بود لذا پرده را عوض کرده روش گذشتگان را برای درمان او برگزیدم.

قدماً عقیده داشتند سبب این عوارض عصبی از "رطوبت و سودا" می‌باشد و وجود کرم

هم دخالت زیاد دارد. بگمان اینجانب نوبه مزمن مخفی هم در اینجا همسراه و همین علل سبب سیلان منی می‌شدند. از این‌رو در اینجا داروهای لازم بود که دفع رطوبت و سودا کرده ضمانت کرم‌ها را گیج و موجبات تسهیل دفع و اخراج آنها را فراهم نماید و نوبه کهنه را هم برطرف سازد.

لذا سنبل‌الطبیب ۱۱، بادرنجویه ۱۱، ریشه ایرسا ۲۱، بسفایج ۳۱، اسطوخودوس ۱۱ نوشتم تا هم‌روزه همین میزان را گرفته و میل نماید.

در تاریخ ۲۸/۱۱/۲۵ بیمار را به مطب آوردند. این‌بار بهبودی زیادی در حال او پدیدار گشته بود. بستگانش از حال او بسیار راضی بودند. مجدداً "داروی کرم" یعنی کلمل و سنتونین و نیز جوشاندهای با جزئی تغییر تکرار شدند.

در تاریخ ۲۸/۱۲/۱۳ بیمار را نزدم آوردند و اظهار داشتند این بار داروی کرم اثر خوبی کرد. چند عدد کرم دفع شده و بعلاوه از وقتی که بدین دستورات رفتار می‌کند از هر حیث حال او خوب شده است. فقط درنتیجه صرف غذاهای نامناسب و پیشامد نامطلوب یکی دوبار تکان مختصری آمد که چندان قابل توجه نبود و دیگر هم چنین اتفاقی پیش‌نمی‌آمد.

این‌بار جوشاندهای مرکب از اسطوخودوس، بادرنجویه، بسفایج، ریشه ایرسا و بابونه دادم. بعلاوه قرص ضدکرم هم نوشتم که یک جعبه از آنرا گرفته و طبق دستور بخورد.

در تاریخ ۲۸/۱۲/۲۵ در آزمایشی که بادقت زیاد انجام گرفت نطفه منی (اسپرماتوزوئید) دیده نشد. دیگر تشنجی هم بروز نکرد. حال عمومی و رنگ چهره و بدن بکلی عوض شد و کاملاً "عادی و طبیعی" گشت. در واقع نسبت به سابق خوش‌سیما گردید و رفع همه‌گونه کدورت حواس و افکار تیره و فاسد او شد، خوشبین و خوش‌خلق گشت. ضمانت رفع تشنج روده گردیده و لینت مزاج او نیز بهتر و رفلکس کرم‌استرین پدیدار شد.

دستور سنبل‌الطبیب، بسفایج، بادرنجویه و ریشه ایرسا نوشتم که چندی بخورد و باز گهکاهی نزدم بباید تا تغییراتی در جوشاندها بدهم و معجونی نیز برای تقویت روحی او ترتیب دهم.

استهنهای

روزی جوان ۱۸ ساله‌ای را به مطب آورده بودند که در اثر استمناء، دچار حالت عصبی مخصوصی شده و بخاطر مداومت در این کار رفته رفته شرم و حیا نیز از او سلب گشته بود بطوریکه حتی در حضور مادر و خواهر و اهل خانه استمناء میکرد. هر قدر دست او را می‌گرفتند و مانع عمل می‌شدند باز مفید واقع نمی‌گشت. دیگر قبح این کار را نمی‌فهمید. دعوا و ملامت و نصیحت هم در او کارساز نبود. گاهی بنناچار دستهای او را می‌بستند. بنناچار وسائل آمیزش بازنان را برایش فراهم کردند. این تدبیر نیز مفید واقع نشد. دیگر حال روانی او مختل و معالجات بی‌ثمر گردیده بودند. سرانجام او را نزد اینجانب آوردند. یادآوری نمایم که در آن هنگام متخصصین کنونی اعصاب نبودند. در معاينه بیماری او را قسمی جنون تشخیص دادم و چند نوع داروی ایرانی و جدید برایش تجویز کدم.

دو سه بار دیگر او را نزدم آوردن. دیدم دست بردار نیست و ممکنست درنتیجه این کار دچار جنون شدیدتر شده و آخرالامر به تیمارستان منتقل گردد. در اینجا چنین صلاح دیدم که علاج "فاسد" را با "افسد" نماید؛ با ابتلاء جوان به سوزاک، مدتی درد و ناراحتی ناشی از بیماری اخیر، مانع عمل استمناء گشت. در این فاصله زمانی به درمان اعصاب او با داروهای ایرانی و خارجی پرداختم که موجب انصراف خیال او گردید. بعدها بیماری سوزاک او نیز معالجه شد. سپردهم هر چه زودتر وسائل ازدواجش را فراهم سازند تا دیگر بار باین خیال نیفتد.

چند سال قبل بچه ۱۲ ساله‌ای را نزد اینجانب آوردند. بستگان بچه اظهار داشتند که این طلف مدتی است چند عذر تب می‌کند و مشکوک به سل بودند. بهمین لحاظ پیوسته او را نزد متخصصان سینه و بیماریهای ریوی می‌بردند. پس از چند ماه بالاخره به اینجانب مراجعت کردند. پس از دوبار ملاقات متوجه حال عصبی مادر طلف گردیدم که گاه به گاه در روز درجه می‌گذارد و می‌گوید "تو حالا دو سه عذر و یا نیم درجه و یا بیشتر تب داری" بچه نیز تحت تاثیر حرف مادر قرار گرفته و درجه حرارت بدنش رو به افزایش می‌گذارد. به مادر گفتم دیگر حق نداری درجه بگذاری. باید روزی یکبار او را نزد من بیاورید تا در احوال او تحقیق و بررسی نموده و در صورت لزوم درجه بگذارم. جالب آنکه پیروی از

این امر در حالت روانی بچه موئیرافتاد و رفع خیالات و تب در او گردید. در ضمن معاينه و رسیدگی به اعضای تناسلی، بیضم‌های کودک را خیلی کوچک و ناقص دیدم و ضرورتاً به درمان آن پرداختم. علاوه بر داروهای مقوی بدن و اعصاب اپوترابی از عصاره‌های لازم بویژه عصاره هیپوفیز (پرولاند و پرولباند) و غیره دادم. پس از مدتی اعضای تناسلی بنای نشوونما را گذاشتند.

پیروی از این دستور گردند. سالی چند بار برای معاينه بنزدم می‌آمد. این نوجوان سابق که دیگر جوانی بشمار می‌آمد علاوه بر مادر عصبی پدری ضعیف‌المزاج نیز داشت و خود هم فردی رنجور و دارای اعصابی ضعیف بود.

چند سال بعد به خدمت نظام وظیفه دعوت شد. روزی به سبب ابتلا به تب و گریپ او را نزد آینه‌جانب آوردند. در معاينه عضو تناسلی او را نیم خیز و نزدیک به نعوظ دیدم. اسباب شگفتی من شد. چون تا آن هنگام چنین حالتی در او نبود. در معاينه انعکاس کرماسترین هیچ وجود نداشت. حال او و مرا مظنون به سیلان منی کرد. فوراً او را به آزمایشگاه فرستادم تا بخش اول، میانه و آخر ادرار او را آزمایش ذره‌بینی کنم. در قسمت اول و آخر ادرار او نطفه دیده شد و وجود سیلان منی محرز گشت.

پس از بازگشت از آزمایشگاه که نزدیک یک ساعت بطول انجامیده بود دوباره او را

معاينه کردم. باز بهمان حال نفوظ بود. متوجه شدم بیماری عصبی او بدین شکل این‌بار بروز کرد هاست. در خفا از او تحقیقاتی کردم معلوم شد استمناء می‌کند.

درمان

جوشاتدهای مرکب از مرزنجوش، سنبل‌الطیب، گل‌گاو زبان و بادرنجوبه دادم و سپردم روز دیگر حتماً بنزدم بیاید. در معاينه همانند روز پیش نعوظ داشت. معلوم شد به بیماری Piriapisme دچار شده است (تب رفع شد)

چون از پیشینه مزاجی و خانوادگی او کاملاً آگاه بودم که دارای طبعی "بلغمی و سودائی" و عصبی است لذا به تقویت اعصاب، مزاج‌دفع "سودا و بلغم" پرداختم. گلیسر و فسفات‌دوشگرانوله و قرص ویتامین E تجویز کردم و نیز دستور دادم سنبل‌الطیب ۱ ل، بسفایج ۳ ل، زنیان ۴ ل، بادرنجوبه ۱ ل را جوشانیده و در پایان افتیعون شامی ۲ ل را در پارچه کتانی بسته داخل در جوشانده نمایند تا یکی دو جوش خورده و سپس خارج سازند. بعد جوشانده را در صافی فشرده، عصاره را میل کند. این داروها برای رفع "بلغم، سودا" و هیستروی تجویز شد.

یک هفته طبق دستور رفتار گردند. در مراجعته بعدی نطفه منی در آزمایش ادرار دیده نمی شد، ولی آلت نیمه خیز بود، البته آن نعوظ سابق را نداشت. ضمناً "کمی در بیضه رفلکس کرماستربن" پدیدار گشته بود.

این بار داروهای پیشین را تکرار کردم و یک مثقال اسطوخودوس بر جوشانده قبلی افزودم.

بیمار هفته بعد مراجعته نمود. این بار بهبودی بسیار درحال او آشکار شد. حرکت و نعوظ عضو تناسلی خیلی کم بود. این مرتبه نیز داروهای پیش تکرار گردید. فقط یک مثقال "اگیر ترکی" برای تقویت حافظه و اعصاب بر جوشاندهای قبلی افزودم حال روحی و مزاجی او رویه هر فته خوب شده بود. چون لیننت مزاج کافی نبود. سپردم روزها نوشیدن خاکشیر قند داغ را فراموش نکند.

* * *

عوارض غدد درونی

در سال ۱۳۰۵ خورشیدی در روستای گزانه نزدیک آب‌گرم لاریجان، در منزل آقای ادیب از روحانیون و محترمین آن منطقه دعوت داشتم. پیش از ناهار، در اندرون ایشان چند تن بیمار به من رجوع کرده و دستوراتی گرفتند. از جمله نوجوان شانزده سالهای بنام هادی را بنزد من آوردند.

این نوجوان دارای سری بزرگ، قدی در حدود ۶۵ تا ۷۰ سانتیمتر و شکم بسیار برآمد های بود بطوریکه بنظر میرسید خیکی را به شکم او بسته باشد. پاهایش خیلی باریک و دستها نیز متناسب با آن بود. بیمار صورت پرچینی مانند خواجه‌گان پیر داشت. چهره‌اش آن‌چنان رشت و کویه‌بود که از دیدن او حال تهوع و دل‌بهم‌خوردگی بمن دست داد و با کوشش از ظاهر ساختن حال خود، خودداری کرد.

می‌گفتند این نوجوان هیچ شعوری ندارد. راه نمی‌رود فقط می‌نشیند. ادرار و مدفوع را ناگاهانه رها می‌سازد. غالباً "بیس است. هیچ حرف نمی‌زند. تنها یک کلمه را اداء می‌کند و آن بزبان کودکانه خود "بیچ‌بیچ" است که بمعنای خوارکی می‌باشد. اطرافیان اظهار داشتند تاکنون هر پزشک ایرانی یا خارجی که به منطقه آب‌گرم آمده از این بچه معاينه بعمل آورده و دستوراتی داده که هیچیک مفید واقع نگردیده‌اند.

وارسی بسیار و کنجکاوی دقیقی در مورد او کردم چیزی از بیماری‌اش نفهمیدم. ولی متوجه شدم بیضمهای او فوق العاده کوچک هستند. این امر توجه مرا به عدم کفايت و نارسائی ترشحات غدد درونی معطوف داشت. از این‌رو سپردم روزانه مقداری دنبلان را کباب کرده و به او بخورانند. و این امر را بخصوص تأکید کردم.

اولیای بیمار از این دستور من شگفت‌زده شده و تصور کردند برای آسایش خیال آنان معالجه او را سرهم‌بندی کردند. لذا وقعي بدان نگذاشتند.

ولی از آنجائیکه در آن روستا هم‌مروزه گوسفندهای ذبح می‌کردند و دنبلان‌ها یش را بعلت مکروه‌بودن به سگ‌های ده میدادند حاضر شدند محض آزمایش روزی یک عدد از آن‌ها را طبق دستور کباب کرده و به هادی بخورانند.

پس از چند روز پیروی از این برنامه غذایی آثار بهبودی در حالات و چهره او پدیدار گشت. بدینجهت بر مقدار آن افزودند. پس از مدتی بیمار بهراه افتاد و بنای حرف‌زدن را گذاشت بنحوی که تا ماه سوم خودش روزها به قصابی ده می‌رفت. ضمناً "تمام دنبلان‌ها هم

سهمیه او شده بود !

در اثر استفاده مداوم از دنبلان رنگ و رخسارش بكلی تغییر یافت . قیافماش عوض شد .
بسرعت بر قد او افزوده گردید . شکمش کوچک و طبعش نرم و عادی گشت .
بیمار تا ششماه پیوسته همه روزه دنبلان خورد . پس از آن این غذا دلش را زد و دیگر آن را ترک کرد . با وجود این بدن او بنای نشوونما را گذاشت .

همین نوجوان بعد از دوسال به تهران آمد و به سرپرسی براذرش مرحوم مهدی‌آدبی به مدرسه ترغیب رفت و تا کلاس چهارم دبستان را ادامه داد . پس از آن به خدمت نظام فرا خوانده شد که مدت دو سال دوره آنرا در تهران گذرانید . طبق گفته بستگانش جهت امکان نامنیسی او در مدرسه "صغرسن" برایش گرفته بودند .

بهر حال ، با معاینه مجددی که از او کردم متوجه شدم قوای عقلی اش نمود زیادی نکرده است . سپردم باز هم رژیم دنبلان را ادامه دهد . ولی او از خوردن آن اکراه داشت . دستور دادم در صورت امکان "پلوری‌کلاندولر" به او بدهند . زیرا هنوز عدد درونی او بمیزان کافی انجام وظیفه نمی‌کردند و نیاز به کمک داشتند . با همه اینها ، هادی کارهای عادی و کشاورزی را بخوبی انجام می‌داد و چندان نیازی به یاری و دستور دیگران نداشت .

این جانب اثر دنبلان را در عوارض ناشی از نارسائی عدد داخلی و برخی اوقات بهتر از "اسیرمین" یافتمام .

شخص تمام پوست بدن و حتی دستها و سرو صورتش از پوستهای سهیدی پوشیده شده بود بطوریکه تصور می‌شد در انبار آرد غوطه‌مور شده باشد . پوستهای کنده و در سطح بدن و هوا پراکنده می‌گشتند . این بیمار بهمین علت محروم از هر کاری گشته و در گوش خیابان افتاده بود . بر حسب اتفاق مرحوم محمدولی خان سپهسالار خلعت‌بری که در آن هنگام وزیر جنگ بود و از خیابان عبور می‌کرد چشمش به این مرد بی‌نوا افتاد . دستور داد او را در بیمارستان احمدیه بستری نموده و تحت درمان قرار دهند .

شخص مذبور چندین ماه در بیمارستان بستری بود . طبق دستور جمعی از پزشکان به درمان او پرداخته ، داروهای خوارکی ، مالیدنی و تزریقی نظیر نئوسالوارسان و انواع دیگر داده می‌شد . من چون اول طبابتیم بود کوشش زیاد می‌کردم که علت بیماری و نحوه درمان او را بیابم . از این رو تلاش زیاد در معالجه او نمودم . هیچگونه مضایق‌مای از دارو و درمان او نمی‌کردم . همیشه با پزشکان مسن‌تر و مخبرتر از خود درباره وضع این بیمار مشورت می‌نمودم و دستور و نظریه می‌گرفتم . در عرض این مدت هیچگونه دارو و پیاد در او مؤثر واقع نگردید . بیماری همچنان بود که بود . بالاخره با ناامیدی و یأس کامل از درمان بناچار

او را از بیمارستان خارج کردیم.

در خارج از بیمارستان به او گفتم به کشتارگاه برود و غدهای که در جلوی گردن گوسفندان است را گرفته روزی یکدانه از آنها را کتاب کرده بخورد و پس از مدتی نتیجه را بمن اطلاع دهد. یادآور شدم ممکنست این دستور رفع بیماری شما را بنماید و اورا در انجام این کار بسیار تشویق و تأکید کردم. (توضیح آنکه در بیمارستان حق این گونه درمان‌ها و آزمایش‌ها را نداشتم. تمام نسخه‌ها برابر کتب مربوطه یا دستورپزشکان مقام بالای بیمارستان بود). مرد یاد شده تقریباً "بعد از دو سه ماه به دیدن من آمد. بکلی او را عوض شده و سالم دیدم. مایه شگفتی من گشت. او را بمنزل خود بردم و معاینه دقیق کردم. خوب شده بود فقط در بعضی نقاط بدن، اطراف کتف و روی شکم اندکی پوسته هنوز باقی بود. در واقع بیش از ۹۵٪ بهبودی یافته بود.

اظهارداشت: "بدستور شما روزها به کشتارگاه می‌روم. روزی یکدانه غده جلوی گردن گوسفند را گرفته، کتاب کرده می‌خورم. با این برنامه‌غذائی نه تنها پوسته‌های بدن از بین رفت بلکه ناراحتی‌های دیگر نیز بهتر شده و بیوست نیز برطرف گردیده است. حالا مشغول کارشدم. سپردم بعضی روزها از این غده و برخی روزها از دنبلان کتاب کرده بخورد.

چند سال پیش در تجویش به عیادت بیماری رفته بودم که پوست دست‌ها، پاها، شکم و نقاط دیگری از بدنش ترکیده و شکافهای ژرف و طوبی بوده بودند. بهمین علت بیمار توان حرکت و حتی نشستن را نداشت. او چندین ماه بعدین حال بود. معالجات بسیار و تزریق نئوسالوارسان و داروهای دیگر نموده بود ولی هیچیک اثر نبخشیده بودند.

در معاینه تعدادی لکمهای سپید در بدن او دیدم که از پوسته و نخاله پوشیده بودند. با حرکت درآمدن لباس این پوسته‌ها کنده شده و در سطح بدن و هوا پراکنده می‌گشتد. مزاج بیمار نیز نامرتب بود و با کمک دارو و مسهل اجابت می‌نمود. با دیدن این بیمار بیاد بیمار سابق الذکر افتادم. متوجه شدم علت هر چه باشد ضعف و ناتوانی غدد درونی در اینجا دخیل است.

دستور دادم روزی دو قرص "پلوریکلاندولر" بخورد. ضمناً "شیره خنک‌های لازم و تتفییه از شکر سرخ، گل خطمی و غیره و جوشاندهای مناسب برای لینت مزاج و دفع سوم بدن دادم. حال بیمار رو به خوبی رفت ولی بصورتی کند نه آنگونه که مدنظر بود. برای کمک بیشتر سپردم روزی یک عدد دنبلان را کتاب کرده باوبخورانند. درنتیجه پیروی از این دستور غذائی مزاج بیمار بزودی رو به اصلاح گذارد و رفع عوارض او گردید.

عوارض قلبی

در نتیجه یبوست و ایجاد سوم در راست روده و جذب آن به بدن عوارض بسیاری از نوع روانی، عصبی، ریوی، قلبی، کبدی، جلدی و نظایر آن پدیدار میشوند. بروز هر یک از این گونه عوارض گاه بنحویست که اغلب توجه به کانون اصلی یعنی روده نمیشود و تنها به درمان همان نشانهای عوارض بیماری پرداخته میشود. از این رو مدت بیماری طولانی و درمان آن نیز مفصل میگردد.

بازرگانی در شهر بابل مبتلا به عارضه قلبی (اریتمی) گردیده بود که پس از معالجات زیاد سرانجام او را به تهران آوردند. با ناظارت سرکار سرهنگ دکتر پرتوی که از بستان بیمار بود مدتی دراز حدود چند ماه جمعی از پزشکان سرشناس هر یک بطور جداگانه و گاه جمعی به معالجه او پرداختند ولی هیچ بهبودی در وضع بیمار حاصل نشد. بناچار او را به بیمارستان آمریکائی برده و یکماه بدون نتیجه در آنجا بستری گردید. بالاخره مرحوم دکتر مکداول رئیس بیمارستان گفت کاری از دست ما ساخته نیست و عذر او را خواستند. این بار باعیاد ببهبود با داروهای گیاهی از من یاری خواسته شد.

به عیادت بیمار رفتم. علت را از خرابی روده و ایجاد سوم در آن تمیز دادم. با استفاده از چند من汁 و فلوس مزاج برآه افتاد و در اندرکنیزمانی رفع بیماری قلبی او گردید. لازم به یاد آوریست که در اینجا هیچگونه داروی قلبی تجویز ننمودم و تمام داروها نیز از نوع قدیمی و گیاهی بودند. داروهایی که تجویز شدند "صرف" برای روده بودند و نه قلب. بدیهی است همانند چنین بیماری زیاد داشتمام که همگی با داروهای گیاهی درمان گردیده اند.

یکی از رجال معروف قبل از جنگ جهانی دوم دچار عارضه قلبی (اریتمی) سختی شده و سلب همه گونه راحتی و آسایشی از او گشته بود. هیچ دارو و درمانی در وی مفید واقع نمیشد. ناچار به پاریس رفته و در آنجا تحت دستور و مداوای یکی از پرفسورهای سرشناس و متخصص قلب قرار گرفت. مدتی معالجات ادامه یافت ولی نتیجهای بدست نیامد. پرفسور معالج از چند تن متخصصان دیگر برای مشورت یاری خواست. همه گونه آزمایش های لازم انجام گرفت و معاینات رادیوگرافی در این مجلس مشاوره بعمل آمد در نتیجه بیماری

ایشان غیرقابل علاج تشخیص داده شد. منتهی دستورات مفصلی برای روش زندگی او ابلاغ کردند که طبق آن رفتار نماید.

خلاصه دستورات این بود که باید از اجتماع دوری جوید و در محلی دور از اغیار منزوی گردد. از هر گونه کردار خلاف میل احتراز نماید. حتی روزنامه هم نخواند چه ممکنست پارهای از مطالب آن سبب هیجان او شده و بهمین جهت قلب او از کار بازایستد. معظم له به ایران آمد و برابر دستور رفتار نمود تا آنکه روزی یکی از رجال ایشان را بندم آوردند. پس از معاینه و رسیدگی به حال مشارالیه و یأس از معالجات و دستورات جدید علت بیماری را بروش گذشتگان از "گرمی مزاج" دانستم و داروی موافق با آن یعنی تخم گشنیز و برخی گیاهان داروئی مناسب دیگر دادم.

با پیروی از دستور اتفاقاً "خیلی زود و بکلی رفع بیماری ایشان گردید. سپردم همیشه رودها را پاک نگاه دارد.

بعدها پس از بهبودی مجدداً "رجل مزبور وارد سیاست و کشمکش‌های بسیار سخت و هیجان آور شد با این حال قلب ایشان همچنان خوب بوده و می‌باشد. به آکاهی علاقمندان میرسانم که در جلد دوم این کتاب که بعداً منتشر خواهد شد، اختصاراً "فصلی برای تشخیص بیماریهای قلبی و راه درمان آن به روش گذشتگان و اینجانب منظور خواهد شد.

* * *

عوارض کبدی ناشی از بیوست

بیماریهای کبدی در ایران ، بواسطه آب و هوای خاص ، محیط و عدم مراعات بهداشت و نیز وجود بیماری‌های عفونی ، نوبه و سوئ مزاج ارثی و علل دیگر زیاد است . می‌توان گفت که سبب عمدۀ آن در حقیقت بیوست می‌باشد . ضمناً " عکس آن نیز صادق است . چنانچه کبد علیل شود موجب اختلال گوارش بویژه بیوست می‌گردد . از این‌روست که در عوارض کبدی روده و لیفت مزاج در درجه اول درمان است .

تحقیقات و آزمایش‌های اینجانب در زمینه تأثیر داروهای گیاهی در کبد بسیار است . می‌توانم بطور یقین بنویسم که در خیلی مواقع داروهای مزبور از داروهای نوین بمراتب بهتر و سریع‌الاثرتر و اطمینان‌بخشنده‌تر باشند . بدین‌لحاظ این داروها باید بار و مددکار معالجات جدید شوند .

صدها بار اتفاق افتاده که داروهای جدید بکلی در درمان کبد درمانده بودند ولی با جوشاندها و داروهای سهل و ساده گیاهی بیماری درمان گردیده‌است و یالاقل از پیشرفت مرض جلوگیری شده‌است .

* * *

در تاریخ ۲۵/۱۲/۲۸ در خیابان شاهزاد تهران به عیادت بانو عالیه . شصت و چهار ساله اهل شاهزاد رفتم که بستری بود و بهیچوجه توان حرکت نداشت . رنگ بدن او مانند رنگ سیاه‌پوستی بود که بزردی گرائیده باشد . جوش‌های زیادی سراسر بدنش را پوشانیده بود . بعضی از این جوشها ترکیده و آب زیادی پس می‌دادند .

پاهای بیمار متورم و تاول‌های سطح آن ترکیده بودند . سوزش و حرارت زیاد در بدن و خارش توانفرسائی داشت . تاول‌ها بررنگ سیاه و پوست بدن آمیخته‌ای از زردی و سیاهی بود . پرده روی پوست (اپیدرم) ورقه و برگشته شده آویزان می‌شدند . بقسمی که مجبور بودند با قیچی آنها را بچینند . بعلاوه بقدرتی پوسته در سطح بدن ایجاد می‌گردید که ناچار می‌شدند همروزه لباس و رختخواب او را عوض کنند .

زبان بیمار خشک و ضخیم و حرف‌زدن برایش دشوار بود . گفتار او درست مفهوم نمی‌شد . همچنین قوه تمیز و ادراک او بسیار کم گشته بود . خوراک و حتی آب را هم پس از خوردن بر می‌گردانید .

در معاینه کبد متورم و کیسه‌صفرا به‌گونه‌ای بزرگ و سفت شده بود که تصور غده سلطان

میرفت (۱)

ادرار بسیار کم و خونآلود و قرمز بود. کلیمهای تقریباً از کار افتاده بودند. بیمار دچار "انوری" و "اورمی" و بیوست و اختلال روده نیز گشته بود. بیضی سریع و نامنظم و وقوفه داشت. کبد، کلیمهای روده از کار افتاده بودند. بعلوه در آتش تب نیزیمی ساخت و بحال مرگ درآمد بود.

در اینجا داروئی لازم بود که روده، کبد و کلیمهای روده را بکار واداشته و دفع سوم کند و حرارت را پائین آورد و ضمناً مقوی اعصاب و قلب و مفرح و مسکن ورم‌ها باشد.

لذا:

۱ - تنقیه از مفرز فلوس ۵۰ ل، شکر سرخ ۱۰ ل، گل خطی ۲ ل، گل پنیرک ۲ ل، بنفسه ۴ ل و تاجریزی ۴ ل داده شد.

۲ - جوشانده از پوست بید ۳ ل، عناب سپستان ۵ دانه، ریشه کاسنی ۲ ل، بنفسه ۲ ل و شیرخشت ۱۰ ل تجویز گردید.

۳ - شیره خنک از تخم خیار ۳ ل، تخم خرفه ۲ ل، تخم گشنیز ۲ ل داده شد.

۴ - شربت اتر ۵۰ گرم با ۱۰۰ گرم آب جوشیده تجویز گردید که برای نگهداری قلب روزانه چند قاشق سوپخوری بخورد.

در نتیجه پیروی از دستورات مزاج باز شد و زیاد کار کرد. ادرار هم زیاد شد. قی بند آمد و آثار بهبودی پدیدار گشت.

در تاریخ ۲۶/۱۲/۲۸ از حال او برایم خبر آوردند و دستور خواستند. این نسخه را نوشت و دادم:

۱ - تنقیه از شکر سرخ ۱۰ ل، گزعلفی ۴ ل، تاجریزی ۴ ل، گل خطی ۲ ل.

۲ - جوشانده از پوست بید ۳ ل، ریشه کاسنی ۲ ل، عناب سپستان ۵ دانه، اکلیل ۲ ل، خارخسک ۱ ل، شیرخشت ۱۰ ل و گل پنیرک ۲ ل.

۳ - شیره خنک از تخم خیار ۳ ل، تخم گشنیز ۲ ل، تخم کاسنی ۲ ل، تخم خرفه ۲ ل و آب لیمو.

در تاریخ ۲۷/۱۲/۲۸ باز از حال او خبر آورده دستور خواستند. این بار مسهلی مرکب از مفرز فلوس ۱۲ ل، ترنجیبین ۱۴ ل، گل سرخ ۱ ل، آلوپخارا ۳۵ دانه، تمراهندی

(۱) پزشکان معالج او عموماً از اساتید بودند. سرانجام در مجلس مشاوره‌ای که جراحان نیز حضور داشتند. بعضی رأی به عمل جراحی دادند تا بلکه از این راه جلوگیری از حظر شود. خلاصه آنکه در این مجلس مشاوره خبر ناامیدی را به بستگان بیمار دادند.

۵ل و روغن بادام شیرین داده شد.

در نتیجه مزاج باز بمقدار زیاد کار کرد و کثافت کهنه و مانده در روده رفع گردید. راه کیسه صفرا نیز باز شد.

در تاریخ ۲۸/۱۲/۲۸ باز دستور خواستند. تنقیه از شکر سرخ ۰۱ل، تاجیریزی ۰۶ل، گل خطمی ۰۲ل و گل پنیرک ۰۲ل و جوشانده مرکب از پوست بید ۰۳ل، گل خطمی ۰۲ل، گل پنیرک ۰۲ل، تاجیریزی ۰۲ل، ریشه کاسنی ۰۲ل و بید خشت ۰۱۴ل و نیز شیره خنک مرکب از تخم خیار ۰۳ل، تخم گشنیز ۰۲ل و تخم کاسنی ۰۲ل تجویز شد.

چند روز طبق این دستور رفتار گردند.

در تاریخ ۲۹/۱/۳ بیمار را به مطب آوردند. اسباب شگفتی من شد. بیمار بخوبی راه میرفت و حرف می‌زد. رنگ زرد و تاول‌های سیاه و شکاف‌های پوست و نیز پوستهای قشری بسیار کم شده بودند. دیگر تاولی نروشیده و بسیاری از تاول‌های پیش هم محو گردیده و جای آنها سیاه مانده بود. ورم پا نیز خیلی کم شده بود. شگفت آنکه ورم کیسمصفرا بکلی برطرف گردیده و ورم کبد هم چندان محسوس نبود.

باز دستوری تقریباً همانند موتبه گذشته از تنقیه و جوشانده و شیره خنک دادم و سپردم شرح بیماری‌های ارشی و اکتسابی او را نوشته برايم بیاورند.

در زیر خلاصه‌ای از نوشته مزبور را می‌خوانید:

"... پدر بواسیر داشته و به بیماری کبدی فوت کرده. مادر از بیماری جگرسفید درگذشته است.

"... پدر بواسیر داشته و به بیماری کبدی فوت کرده. مادر از بیماری جگرسفید درگذشته است.

امراض شخصی: به بیماری مقاربتی و مسری دچار نشده. در ۱۳ سالگی شوهر کرده "معمولًا" دچار بیوست بوده. از بیست سال قبل به بواسیر مختصی دچار شده که گاهی در مدفوع خون دیده می‌شد و حال هم آثاری از آن می‌باشد. از این‌رو در زحمت است. حالت عصبانی و جوشی دارد. در انجام امور وسایی می‌باشد. ده اولاد آورده که یکبار آن دوقلو بوده است. ده‌سال از بندآمدن عادت زنانه‌اش می‌گذرد. در هشت سال قبل به فشار خون دچار شده نزد آقای دکتر بالابان معالجه می‌کرده. از آن‌وقت سردزدی بروز کرده که برای رفع آن مسکن‌ها و قرص‌های زیاد خورده است. بالاخره این سردد در توسط آقای دکتر آذر با گرفتن صفرا توسط لوله از راه دهان رفع شد.

در شش ماه قبل ادرارش مایل به قرمزی گردید. غذا را از روی میل نمی‌خورد. صبح‌ها میل به صحابه نداشت. در همان وقت یعنی شش ماه پیش در کف پایش خارش پدیدار

شده تا چهار ماه ادامه داشت . . . ”

آزمایش خون بیمار در بیمارستان رضانور در تاریخ ۲۸/۱۱/۲۸

گلbul سفید ۵،۶۰۰ / مقدار گلbul قرمز ۴،۲۰۰،۰۰۰ /

Lymphocyte 24

Polynucleaire 60

آزمایش در آزمایشگاه دکتر آذیر در تاریخ ۲۸/۱۲/۶

Neutrophile 60

Eosonophile 4

Monocyte 13

Lymphocyte 30

گلbul سفید ۶،۴۰۰ / مقدار گلbulهای قرمز ۳۰،۹۲۰،۰۰۰ /

Resistance Globulaire 2/2

مدت انعقاد خون ۸ دقیقه و ۳۰ ثانیه

مدت جریان خون ۲ دقیقه و ۱۵ ثانیه

تاریخ ۲۸/۱۲ ویدال منفی

آزمایش ادرار در آزمایشگاه دکتر نبوی ۲۹/۱۱/۵

Urobiline Biliverdine Biliruleine

و تعدادی سیلندرگرانوله موجود بود .

در آزمایش مدفوع مقداری چربی خونی دیده میشد .

دستور تنقیه ، جوشانده و شیره خنکهای موافق دادم . استفاده از آب ترب را نیز تجویز نمودم .

بستگان بیمار اظهار داشتند ، در عرض اینعدت شش ماه بدستور پزشکان معالج پیوسته از داروها و تزریقات گوناگون نظیر پنی سیلین و استرپتومیسین و نظایر آن استفاده میکردیم . طبیعت بیمار با داروهای مصنوعی هیچ سازش نداشت .

در اینجا داروهای گیاهی بعلت ترکیبات و تأثیر ویژه خود که چگونگی آن بر ما فعلاً پوشیده است رفع عوارض یاد شده را در بیمار نمود . حال او بهبود یافت و در نتیجه بکلی رفع خطر از او شد . بعضی روزها برای گرفتن دستورات تازه و ادامه درمان بنزدم می آید .

نتیجه نهائی از این همه مشاهدات و تحقیقات آنکه ما نباید خود را مقید

و محدود به استفاده از داروهای قدیم و جدید و یا نظریه‌های پیشگامان علم پژوهشی یا متأخرین این دانش سازیم. زیرا ما از اسرار طبیعت ناآگاه و از حقیقت آن بی‌اطلاع می‌باشیم. بنابراین هر قسم داروئی که در مزاج بیمار سازگار باشد باید همان را داد و نتیجه گرفت. شاخ گل هرجا که می‌روید گل است.

به تجربه دیدیم که در بیماریهای حاد و تب‌های عفونی داروهای گیاهی سازگارترند. بدینهی است در صورت نیاز داروهای دیرین و نوین هردو را باید مورد استفاده قرارداد و ببره گرفت. اما همین که بیماری از شدت و حدت خود گاست آنگاه مقتضی است تنها با داروهای جدید و مفید یا بنا به اقتضا با هردو نوع دارو رفع کامل عارضه را نمود.

بنابراین داروهای گیاهی و طبیعی و مصنوعی همه‌گمک یکدیگر بوده‌اند و ملزم هم می‌باشند.

پایان

در پایان، همانگونه که خوانندگان عزیز خود توجه فرموده‌اند، یادآور می‌گردد که در بازنویسی و تنظیم فصول این رساله برخلاف بخشنده‌ی کلاسیک، روند تحقیقات علمی و مشاهدات بالینی روزمره درمورد گاربرد یک یا چند دارو و یا روش درمانی روی یک یا چند نوع بیماری بطور همزمان مد نظر قرار داده شده. بدین معنی که ضمن معالجه یک بیماری خاص اثرات مفید جانبی داروهای بکاررفته بر درمان عوارض دیگر بیمار نیز بررسی و سپس برآمدۀ تحریر درآمده است.

نام برخی از داروهای طب قدیم

اقتباس از کتاب دکتر شلیمر

Mirobolant embliquet	آمله
Origan commun	آویشن (سعتر - صعتر)
Agar Agar	آگار آگار
Soie	ابریشم مقرض (ابریشم قیچی قیچی کرده)
Noix vomique	اذاراقی (کچوله)
Jone Odorant	اذخر (گزنه دشتی)
Asarum - Asaret	اسارون
Psyllium	اسپریزه (اسپقول)
Rue Sauvage - Karmola	أسفند (حرمل)
Epinard	اسفتاج
Lavande	اسطوخودوس
Gomme Ammoniaque	اشق (وشا)
Reglisse (Racine)	اصل السوس
Electuaire de Mirobolans	اطریفل
Absinth	افستین
Erygonella Grandiflora	اکلیل
Canne aromatique	اگیر ترکی
Bistourde	انجبار
Calbanum - Penasa Mucronata	انزروت - گنجیده
Miel	انگبین - عسل
Anis	انیسون
Asa fatida	انغوزه

Iris

ایرسا

"ب"

Bardan	بابا آدم (لوف - فیل گوش)
Camomille	بابونه
Meliss de Moldavie	بادرنجوبه
Anis	بادیان (خطائی - رومی)
Plantin	بارهنگ
Galbanum	باریجم (وشا - بازد)
Lupin	باقلای مصری (ترمس)
Cedrat	بالنگ
Linette	بزرگ سفید
Folypode Commun	بسفایج (دارچمaz)
Mirobolant - Bellinet	بلیله
Violette	بنفسه
Borax	بوره ارمی
Avalanche blanche	بهمن سفید
Avalanche rouge	بهمن سرخ
Sabia fragilis	بیدخشت
Castoreum	بیدستر
Chene	بلوط
Anacardium . Ou Noix Marais	بلادر
Semences de Coings	بهدانه
Ricin	بیدانجیر (کرچک)
Embelia Kibes	برنگ کابلی

(ب)

Bézoard mineral	پادزهرو معدنی
Pouliot.	پونه
Capillaire	پرسیاوشان

Mauve

بنیزک (خباری)

(ت)

Manne.

ترنجبین

Timbre - Tamarin

تموهندی

Borax

تنگار

Cresson alenois

تره تیزگ

Turbith

تربد (سفید - مجوف)

Morelle

ناجریزی

ترانشیت

Erysimum officinale

تودری سرخ (قدومه)

" زرد "

Tabachir

تباشیر - طباشیر

(ج)

Gentiane

جنطیا

Opopanax

جاوشیر (باریجه)

Avellande

جفت بلوط

Castoreum

جند بیدستر

Muscade noix

جوزبوا

(ج)

Squis

چوب چینی

(ج)

Berberidis Lyci

حوض مکی

Henna

حنا

Croton

حب سلاطین (حب کوچک هندی)

Coloquinte

حنظل

(خ)

Tribule Couche	خارخسک
Hedysarum - albagi	خارشتر - علف اشتراخوار "علف تونجبین"
Semence de Plaret	خاکشیر
Pourprier Commun	خرفة
-	خرنوب (جوجقه)
Sang dragon	خون سیاوشان
-	خبث الحديد
Guimauve	خطمی
Mauve	خبازی (پنیرک)
-	خرمهره شیرین
Pavot	خشخاش
Concombre	خیار
Melon sucré	خریزه
Hellebore	خریق
Galanga	خولنجان

(د)

Cubebe	دارفلل
Canelle	دارچین
	درونج عقربي
Semen contra	درمنه ترکی
-	دارچماز - بسفایج

(ر)

Fenouille	رازیانه
Rhularbe	ربوند چینی
Gomme gutte	رب ریوند
Kasibie bland	ریحان
-	رب سوس (عصاره شیرین بیان)

(ز)

-	زنیان
Vert de gris	زنگار
Cumin des prés	زیره سبز (کمون)
Gingembre	زنجبیل
Hysope	زوفا

(س)

Nigella sativa	سیاهدانه
Sebessés	سپستان
Sene	سنا
Sagapeneum	سگبینج
Scammonée	سقمونیا - محموده
Valériane (racine)	سنبل الطیب
Santul	سنبل سفید
-	سنبل سرخ
Canelle de chine	سلیخه
-	ستتر - صفتر - آویشن
Colchique	سورنچان

(ش)

Manne	شیر خشت
Podospermum	شنگ
Fumeterre	شاه تره
Cannabis	شاهدانه - شاهدانج
-	شب یمانی
Libedium	شیطروج
Cinabre	شنگرف - شنجروف
Aneth odorant	شبت
Basilie commun	شاه اسپرم

Reglisse	شيرین بیان
Fenugrec	شنبلیله — حلبه
Manne Tighate	شکر تیغال
Moseonade	شکر سرخ

(ص)

Gomme Arabique	صمغ عربی
Aloes	صبر زرد — صبر سقوطی
Santale	صندلین
-	صعتر — آویشن — سعتر

(ض)

Cantharide	ضراریح
------------	--------

(ط)

Seiche(os)	طباسیر استخوانی
-	طباسیر قلمی
-	طباسیر هندی
-	طبرزد — شکر طبرزد

(ع)

Hedysarum - albagi	علف اشترخوار — خارشتر (علف ترنجبین)
Jujube	عناب
Pyretre	عاقرقرها
Lentille	عدس
Boisd,Aloes	عود قماری
Herbe à la Coupure	عود الظلیب
Resine - Espece	علک البطم — قندرون (صمغ شکر)
-	عنبر التعلب — ناجربیزی
Salsepareille	عشبه — عشهه مغوبی

(غ)

Agaric - blanc غاريقون

(ف)

Casse	فلوس
Calament de montagne	فرنجمشك
Poivre	فلفل
Euphorbium	فرقيون
Noix de Betel	فوول
-	فتاع - آجو

(ق)

Godron	قطران
Millfeuille	قنطوريون
-	قدومه - تودري
-	قندرون - علك النطم (صحن شنك)
oeuillette	قرنفل
Cardamome rond	قاقله - هل
Concombre Sauvage	قنااء الحمار - خيار دشتى - وحشى

(ک)

Sesame	كنجد
Chicore	كااسنى
Sulfate de cuivre	کاد هندى
Pavot	کوکنار
-	كافشه - کاچيره
-	کشوت
Anessence	کندر
Gomme adragane	كتيرا
Poireau	کرات - تره - گندنا

Os de seiche	کف دریا - زبدالبحر
Lin	کتان
Coprier	کبر
Cascara	کاسکارا (لغت فرانسه)
Chou	کرنب - کلم
Alkekange	کاکنج
-	گلنگبین - سکنجبین

(گ)

Coriandre	گشنیز
Conserve de Roses	گل قند (ترکیب از گل سرخ و قند)
Bourrache	گاو زبان
Le Bol Armenien	گل ارمنی
-	گلناار فارس
Terre Sigilla	گل مختوم
Manne	گزنه بین علفی - گز علفی (اقسام شیرخشت)
Poireau	گندانا - تره
-	گل خوانسار
Angelique	گل پر
-	گرمک

(ج)

Lierre grimpant	لبلاب - عشقه - پیچک
-----------------	---------------------

(م)

Herbe aux chats	مرو
Marjolaine	مرزنجوش
Mastique	مصطفگی
Noix de Galle	مازو سبز
Litharge	مردار سنگ نقره ای

Perle	مروارید
Badellium	مقل ازرق
Myrré	مرمکی
Styrax	میعه سائله
-	مورد سبز
-	مخلصه
-	ماء الشعير (آب جو پخته)
-	ماء العسل (عسل مخلوط با آب)
Coq de Levant	ماهیز هره - ماهیز هرج - خرگوش
-	ملح هندی
Scamonnée	محموده - سقمونيا
Germandrée Aquatique	مریم نخودی - کلپوره

(ن)

نانخواه - رازیانه

(و)

ورق الخيار - قثاء الحمار (خيار دشتی - وحشی)

(ه)

همامليس (فرانسه)

Mirobolant Noir	هلیله سیاه
- Jaune	" زرد "
- Kaboli	کابلی "

فهرست

۳	— پیشگفتار چاپ دوم
۵	— دکتر احمدیه و روش او (بقلم آقای دکتر فرامرز گودرزی)
۱۰	— از یادداشت‌های یک استاد (زندگی نامه دکترا احمدیه از مجموعه رادیوئی مرزهای دانش) ..
	— دکتر عبدالله احمدیه درگذشت
۱۴	(زندگی نامه و بررسی آثار دکترا احمدیه از مجله جهان پزشکی)
۱۹	— عکس‌ها
۱۹	— کلیشه نخستین سرنسخه
۱۹	— کلیشه حکم مخصوصی
۲۰	— پیشگفتار چاپ اول (بقلم دکترا احمدیه)
	— موارد بهره‌گیری از داروهای گیاهی در طبایع گوناگون
۲۲	(سخنرانی شماره ۱ در بیمارستان شوروی)
.	— تعریف طبایع
۲۴	— مشاهدات در دموی مزاج‌ها
۲۶	— مشاهدات در صفراوي مزاج‌ها
۲۹	— مشاهدات در بلغمي مزاج‌ها
۳۱	— مشاهدات در سوداوي مزاج‌ها
۳۴	— سخنان پروفسور میشینین ریاست پزشکان شوروی
۳۵	— درمان سیفلیس بروش قدیم (سخنرانی شماره ۲ در بیمارستان شوروی)
۳۷	— بررسی روش مداوا و بنتیجه‌گیری از کنفرانس
۵۰	— خلاصه‌ای از کار دستگاه گوارش
۵۳	— یبوست
۵۳	— علت ابتلاء به یبوست
۵۳	— علل مزاجی
۵۴	— عوارض ناشی از یبوست راست
۵۸	— یبوست تشنجی
۵۸	— یبوست از سستی

— جهاتی که موجب بیوست میشود	
— بیوست گوارشی	۵۸
— بیوست مانعی	۵۸
— بیوست اختلالی	۵۲
— علل بیوست تشنجی	۵۸
— آزمایش‌های لابراتواری	۶۰
— آزمایش مدفوع‌شناسی	۶۱
— درمان بیوست	۶۱
— روش زندگی	۶۱
— طبایع واشر خوراک و دارو	۶۶
— درمان بیوست با استعمال ملین‌ها و مسهل‌ها	۶۷
— اندر تدبیر پیران	۶۸
— ورم قولون	۷۰
— قولنج	۷۳
— بیوست، ورم سیگموئید، راست روده و بواسیر	۷۹
— روش گذشتگان برای جلوگیری از خونریزی بواسیر	۸۱
— مرهم‌هایی که مسکن درد بواسیرند	۸۲
— خروج مقعد	۸۵
— تاثیر محیط‌زیست و انرات غذاها و داروها در بدن	۸۷
— زخم و تعفن روده	۹۵
— بیوست و بارداری	۹۶
— اورمی و کلرومی	۹۹
— اورمی و دیفتری	۱۰۳
— آزوتومی	۱۱۸
— آنوری (فقدان بول)	۱۲۱
— بیماریهای کلیوی	۱۲۵
— فشار خون	۱۳۳
— فشار خون با عوارض قلبی	۱۴۱
— فساد خون	۱۴۵

— آسم ۱۵۱
— آسم برونشیک ۱۵۴
— بیماریهای عصبی — روانی و ورم قولون ۱۵۸
— بیماریهای سودائی (دیاتزیک) ۱۶۴
— رماتیسم و سیاتیک ۱۷۴
— رماتیسم و نقرس ۱۷۹
— ورم مفاصل و نقرس ۱۸۲
— سیاتیک و لومباگو ۱۸۷
— در بیماریهای روانی ۱۸۸
— صرع ۱۹۱
— دردهای صعب العلاج ۱۹۳
— پیچ خوردگی روده ۱۹۵
— دفع سوم از راه ادرار ۱۹۷
— زکام ۱۹۹
— خشکی بینی ۲۰۹
— سرد درد و عوارض هواسیر ۲۱۶
— تشنجه ۲۲۲
— بیماریهای پروستات ۲۲۷
— بیماریهای عفونی ۲۳۷
— سیلان منی ۲۴۹
— سرعت انزال و ناتوانی ۲۵۲
— استمناء ۲۶۴
— عوارض غدد درونی ۲۶۷
— عوارض قلبی ۲۷۰
— عوارض کبدی ناشی از بیبوست ۲۷۲
— اسامی داروهای طب قدیم ۲۷۷